

فرقان مسين

ترجمة

الفرقان فى تفسير القرآن
بالقرآن و السنة

جلد ٤

آيت الله دكتور محمد صادق تهرانى

مترجم: محمد حسين اسلامى تبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست اجمالی

۱۱	موضوع‌گیری مکلف در شرایط متفاوت.....
۱۲	حکم تصرف در اموال مردم.....
۱۳	تصرفات مالی در قرآن.....
۱۶	معنای تصرف باطل در اموال.....
۱۹	استثناء ناپذیری تصرف باطل در حرمت آن.....
۲۰	شرط تشخیص حق و باطل بودن تصرف.....
۲۰	دو بعدی بودن بطلان در تصرفات.....
۲۰	ممنوع بودن تصرف باطل.....
۲۱	روشنترین مصداق تصرف باطل.....
۲۳	علت ممنوع بودن تصرف باطل.....
۲۴	ابعاد تصرف باطل.....
۲۴	اقسام تصرف باطل.....
۲۵	انواع تصرف باطل.....
۲۶	حکمت وجود هلال‌های ماه و عوامل رستگاری.....
۲۶	پاسخ حقیقی سوالات در قرآن.....
۲۷	وقتشناسی با هلال ماه.....
۲۸	اهمیت هلال ماه برای ماه رمضان.....
۲۹	معیار تشخیص زمان.....
۲۹	مفهوم ﴿الْأَهْلَئَةَ﴾.....
۳۱	﴿الْأَهْلَئَةَ﴾ و پاسخ قرآن.....
۳۲	رابطه نیکی و انجام اوامر الهی.....

۳۵.....	ارتباط نیکی و تقوا.....
۳۵.....	وجوب جهاد و عدالت.....
۳۶.....	شرایط جهاد برای مسلمانان.....
۳۸.....	متجاوزین؛ میغوضین خدا.....
۳۹.....	جواز کشتار علیه فتنهگران.....
۳۹.....	مراحل جنگ با کفار.....
۴۱.....	بازداشتن مسلمانان از دفاع در عهد مکی.....
۴۲.....	جنگ با کافران در مسجدالحرام.....
۴۸.....	ضرورت مبارزه با فتنهگران و حفظ دین.....
۵۷.....	اهمیت انفاق و نهی از ترک آن.....
۶۶.....	کلامی پایانبخش پیرامون جهاد اسلامی.....
۶۹.....	فلسفه و احکام مناسک حج، و اهمیت دعا.....
۷۱.....	وجوب اتمام حج و عمره.....
۷۵.....	وجوب عمره همانند حج.....
۷۸.....	شرایط وجوب حج و عمره.....
۷۸.....	وجوب همراهی حجّ تمتع و عمره آن.....
۷۹.....	عدم تاخیر عمره مفرده در هنگام استطاعت.....
۷۹.....	شرط وجوب حج و عمره.....
۸۰.....	تقدّم حج به عمره.....
۸۱.....	تفاوت اقسام سهگانه حج.....
۸۳.....	تفاوت های عمره تمتع و مفرده.....
۸۵.....	حکم ناتمام ماندن حج و عمره.....
۱۲۰.....	اختصاص حجّ تمتع به غیر اهالی مکه و اطراف آن.....
۱۲۹.....	حصر زمانی اعمال حج و شرایط صحت آن.....
۱۳۱.....	تأخیر در انجام اعمال حج.....
۱۳۳.....	عدم مجادله در زمان اعمال حج.....
۱۳۴.....	علت تکرار کلمه «حج».....
۱۳۴.....	شرایط احرام در وجوب حج.....
۱۳۵.....	احرام در حجّ تمتع و عمره.....
۱۳۵.....	وجوب انجام حج برای مُحرم.....
۱۳۶.....	لزوم نیت در حج و عمره.....

۱۳۷	صورت صحیح نیت احرام
۱۳۷	عدم‌کفایت نیت احرام در حج
۱۳۷	وجوب تلبیه در هنگام احرام
۱۳۹	تجرید از تعلقات در احرام
۱۳۹	تحریم ابعاد قبیح در حج
۱۴۶	تقوا در حج
۱۴۸	اهمیت اقتصادی و وقوف در حج
۱۵۰	عدم حرمت تجارت در حج
۱۵۱	ابعاد ایمان در حج
۱۵۲	بهره‌مندی زائر از فضل خدا در حج
۱۵۲	وقوف در «عرفات»
۱۵۳	اصول معرفتی در عرفات
۱۵۴	عرفات و شناخت طول تاریخ حج
۱۵۵	مشتقات «عرفه»
۱۵۷	جایگاه «عرفه» و مشعر از نظر قریش
۱۵۹	اهمیت ذکر خدا در مشعرالحرام
۱۵۹	حقیر شدن شیطان در «عرفه»
۱۶۰	معرفت سهگانه در «عرفات»
۱۶۱	«عرفه» و استجابیت دعا
۱۶۲	فراموش کردن غیر خدا در عرفات
۱۶۷	نحوه حرکت حاجیان از عرفات
۱۶۸	وجوب وقوف در عرفات و مشعر
۱۶۸	مسائل فقهی در باب عرفات
۱۷۲	وجوب ذکر خدا در مشعرالحرام
۱۷۳	حرمت ذکر غیر خدا در مشعرالحرام
۱۷۳	جایگاه مشعرالحرام
۱۷۵	اهمیت «مشعر» نسبت به «عرفات»
۱۷۶	وقوف در مشعرالحرام و «عرفات»
۱۷۷	شرط قبولی حج با درک وقوفات
۱۷۹	کیفیت ذکر خدا در مشعرالحرام
۱۸۰	عدم تک‌روی در مناسک حج و اهمیت استغفار

۱۸۱	حرکت گروهی از عرفات و مشعرالحرام.....
۱۸۲	همراهی با اکثریت در اعمال حج.....
۱۸۳	پیروی از ائمه معصومین <small>علیهم السلام</small> در حج.....
۱۸۵	عدم برتری طلبی در حج.....
۱۸۵	سر معرفتی در ترتیب مناسک حج.....
۱۸۶	وعدۀ خدا به آمرزش استغفارکنندگان.....
۱۸۸	اهمیت ذکر خدا و آداب دعا.....
۱۸۹	لزوم ذکر خدا در پایان مناسک حج.....
۱۸۹	اهمیت جایگاه ذکر خدا.....
۱۹۱	قرار ندادن شریک در ذکر خدا.....
۱۹۲	جایگاه مناسب برای دعا.....
۱۹۳	رعایت آداب دعا.....
۱۹۳	نحوۀ دعا کردن.....
۱۹۹	منافع اعمال و سرعت حسابرسی خدا.....
۲۰۱	بهرۀ بندگان در دنیا و آخرت.....
۲۰۲	سرعت حسابرسی خدا.....
۲۰۲	عدالت در حسابرسی خدا.....
۲۰۳	ذکر خدا و نقش تقوا در «مُنا».....
۲۰۴	ماهیت ذکر خدا در «مُنا».....
۲۰۴	ذکر خدا در روزهای «تشریق».....
۲۰۶	تقوا و تعجیل کوچ از «مُنا».....
۲۰۷	حدود تقوا در «مُنا».....
۲۰۸	عدم تقوا و ماندن در «مُنا».....
۲۰۹	تعجیل و تاخیر در «مُنا».....
۲۱۱	تاثیر یاد قیامت در تقوایبشگی.....
۲۱۴	بررسی ویژگی منافقان و مؤمنان.....
۲۱۵	فریبندگی گفتار و دشمنی منافقان.....
۲۱۹	افساد و نسل کشی منافقان.....
۲۲۰	معنای ﴿تَوَلَّى﴾.....
۲۲۱	شوم‌ترین مصداق افساد.....
۲۲۱	مقصود از « حَرُثَ ».....

۲۲۲	مقصود از ﴿النَّسْلُ﴾ و مصادیق آن
۲۲۳	افساد در زمین و نوامیس پنج‌گانه
۲۲۴	روش‌های مبارزه با فساد منافقان
۲۲۴	واکنش منافق در برابر دعوت به تقوا
۲۲۶	سرنوشت دنیوی و اخروی منافق
۲۲۷	ایثار مومنان و کسب رضایت خدا
۲۲۸	راست‌ترین مصداق ایثار
۲۲۹	مهربانی خدا نسبت به بندگان
۲۳۰	دعوت به تسلیم و دوری از گام‌های شیطان
۲۳۳	معنای ﴿كَافَّةً﴾
۲۳۵	مراحل اسلام و ایمان
۲۳۶	یکی بودن حق و گوناگونی باطل
۲۳۶	انحراف آگاهانه، دربردارنده انتقام خدا
۲۳۷	فراگیر بودن گام‌های شیطان
۲۳۷	انتظار بی‌جای کافران بر رویت خدا و ملائکه
۲۳۸	معانی «اتیان» خدا
۲۴۰	تهدید پیروان شیطان به عذاب دنیوی و اخروی
۲۴۱	کفران نعمت بنی اسرائیل
۲۴۲	تبدیل نعمت به ضد آن
۲۴۲	کیفر بنی اسرائیل
۲۴۳	تمسخر کافران دنیاپرست و مقام متقین در قیامت
۲۴۴	مشمولین ﴿لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾
۲۴۷	دلیل تمسخر کافران
۲۴۷	برتری متقین بر کافران در قیامت
۲۴۷	رزق بی‌حساب خدا در دنیا و آخرت
۲۵۰	بعثت انبیاء و عوامل وصول به رضای الهی
۲۵۱	فلسفه بعثت انبیاء و ملاک تشخیص حق
۲۵۱	معنای اُمَّت
۲۵۲	مقصود از یگانگی اُمَّت بشری
۲۵۷	انواع اختلاف و منشا آن‌ها
۲۵۹	اختلاف در عالمان، و نه پیامبران

۲۶۲	ایمان؛ اساس فرقان.....
۲۶۵	بشارت هدایت به مومنان.....
۲۶۵	انواع فرقان.....
۲۶۶	لجوج‌ترین دشمنان قرآن.....
۲۶۹	لزوم استقامت در امتحان‌های الهی.....
۲۷۰	سنگین‌ترین امتحان‌ها برای مسلمانان.....
۲۷۴	وعدۀ پیروزی به رسولان و مؤمنان.....
۲۷۷	پرسش از ماده انفاق و علم خدا به عمل خیر.....
۲۷۸	خیر و عفو.....
۲۷۹	ابعاد انفاق خیر.....
۲۸۰	موارد مصرف انفاق.....
۲۸۲	امکان توافق آیات انفاق و صدقات در موارد زکات.....
۲۸۲	انفاق و برقراری ارتباط بین گروه‌های مختلف مردم.....
۲۸۳	تضمین پاداش عمل خیر.....
۲۸۴	ماه‌های حرام و جهاد در راه خدا.....
۲۸۷	ناسازگاری جهاد با فطرت و عقل انسان.....
۲۸۷	محبوبیت جهاد با دستور خدا به آن.....
۲۸۸	ناتوانی فطرت در تشخیص مصادیق خیر و شر.....
۲۸۹	الگو قرار دادن شرع در تشخیص مصادیق خیر و شر.....
۲۹۳	انواع جهاد.....
۲۹۳	حرمت جنگ در ماه حرام و کیفر مرتد.....
۲۹۵	لزوم احترام به شعائر خدا.....
۲۹۶	شرط جواز جنگ در ماه حرام.....
۲۹۹	قتال خطایی مسلمانان در روز اول رجب.....
۳۰۰	در هم کوبیدن معارضات مشرکان علیه مسلمانان.....
۳۰۵	منحوسترین نوع ارتداد.....
۳۰۷	ملاک حبط اعمال مرتد و خلود او در آتش.....
۳۱۵	عوامل حبط اعمال.....
۳۲۰	مصادیق حبط اعمال در دنیا و آخرت.....
۳۲۱	کیفیت حبط اعمال مرتدان و کافران.....

موضوع گیری مکلف در شرایط متفاوت

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ
لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾ *
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ
تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتَىٰ الْبُيُوتَ مِنْ
أَبْوَابِهَا وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۱۹۰﴾
وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ
أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ
فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۱۹۱﴾ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۹۲﴾ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ
فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۹۳﴾ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ
الْحَرَامِ وَالْحُرْمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۹۴﴾ وَأَنْفِقُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۹۵﴾

حکم تصرف در اموال مردم

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۸۸﴾

و اموالتان را میان خودتان، به ناروا مخورید، حال آن‌که (به‌عنوان رشوه، قسمتی از) آن‌ها را سوی حاکمان می‌افکنید تا بخشی از اموال مردمان را به گناه - تأخیرکننده خیر - بخورید، درحالی‌که خودتان (هم خوب) می‌دانید.

این آیه نصّ روشن و قاطع در بعد سلبی اقتصاد اسلامی است که ضابطه فراگیری را درباره برخورد و تصرف با مال مردم بیان می‌کند که نباید از مال مردم به ناحق و بدون رضایت آنان استفاده کرد، بلکه باید با رضایت صاحب مال از مال بهره جست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۱﴾

هان ای کسانی‌که ایمان آوردید! اموال همدیگر را میان خودتان به ناروا مخورید، مگر آن‌که داد و ستدی با رضایت یکدیگر (بر مبنای عقل و شرع)، از شما (انجام) بشود و خودهاتان (و دیگران) را مکشید؛ زیرا همواره خدا نسبت به شما رحمتگری ویژه بوده است.

و خوردن مال مردم قسم ویژه‌ای از باطل خوردن است:

﴿وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۲﴾

۱. نساء ۲۹/۴.

۲. نساء ۱۶۱/۴.

و (به جهت) مفت خواری اموال مردمان.

﴿إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾^۱؛

بسیاری از دانشمندان یهودیان و راهبان نصرانیان، همواره اموال مردمان را به ناروا می خورند.

ولی ﴿يَبْتَغِيكُمْ﴾ در این آیه، افزون بر مدلول خود، شامل دو قسم دیگر نخوردن مال مردم به باطل و به حق خوردن مال ایشان می شود: اموال خودتان را میان خودتان به ناروا نخورید؛ مال مردم را هم به باطل مصرف نکنید؛ بلکه مال را بحق استفاده کنید

تصرفات مالی در قرآن

﴿لَا تَأْكُلُوا﴾ - مخورید - در اینجا تعبیر دیگری از «لا تتصرفوا» - مصرف نکنید - است. تعبیر ﴿لَا تَأْكُلُوا﴾ به جای «لا تتصرفوا» بدین جهت است که خوردن، بزرگ ترین نیاز ضروری عادی است. گاهی انسان بدون لباس، ازدواج یا مسکن زندگی می کند، ولی بدون خوردن نمی تواند زندگی کند و گاهی همه نیازهایش را تبدیل به خوردن می کند، اما خوردن را تبدیل به دیگر نیازهایش نمی کند. پس چون خوردن محور اصلی در نیازهای مالی است، از همه تصرفات مالی در همه عرف ها به خوردن تعبیر می شود. نیز گاهی در قرآن از تصرف محوی و نابود کردن، تعبیر به خوردن می شود:

﴿حَتَّىٰ يَأْتِيَنا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ﴾^۲؛

تا برای ما یک قربانی بیاورد که آتش آن را (به نشانه قبول) بلعد.

﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا﴾^۳؛

و میراث را چپاول گرانه می خورید.

۱. توبه ۳۴/۹.

۲. آل عمران ۱۸۳/۳.

۳. فجر ۱۹/۸۹.

﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ﴾^۱؛

سپس بعد از آن، هفت سال سخت درمی‌رسد (که) آنچه در آن سال(های سبز) از پیش نهاده‌اید، جز اندکی را که می‌اندوزید، (آن سال‌ها) همه را خواهند خورد.

این تعبیرها وجود دارد، چون «اکل» - خوردن - خودبه‌خود اختصاص به خوردنی دارد: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ...﴾ - و بخورید و بیاشامید تا ... - ، ولی در زمینه مال به‌طور کلی به معنای تصرف در آن است، به‌گونه‌ای این استعمال و کاربرد زیاد شده که کاربرد «اکل» در معنای مجازی، گسترده‌تر و بیش‌تر از معنای حقیقی خودش شده است و در بیشتر استعمال‌ها، «اکل» به مطلق و هر تصرفی منصرف می‌شود، مگر - اینکه قرینه‌ای آن را به معنای حقیقی اختصاص دهد.

﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ - اموالتان - هر مالی را که انسان به آن میل پیدا می‌کند را فرامی‌گیرد؛ بنابراین گاهی ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ شامل اموال حقوقی در جنب خود مال‌ها می‌شود؛ زیرا اموال حقوقی همانند خود مال‌ها، مورد میل و علاقه قرار می‌گیرند و خود این جمع فراگیر همه اموال، از قرینه‌های قطعی بر این است که مقصود از «اکل» هر تصرفی است؛ چون همه مال‌ها خوردنی نیست و آیه هم به‌صراحت همه اموال را شامل می‌شود؛ وانگهی ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ شامل اموال ویژه ما و اموال ویژه دیگران می‌شود؛ زیرا اموال آنان را همانند اموال خودمان به حساب می‌آوریم؛ زیرا

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾^۲؛

حال آن‌که برخی از برخی دیگرید.

چنان‌که: ﴿لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۳؛

۱. یوسف ۴۸/۱۲.

۲. آل عمران ۱۹۵/۳.

۳. حجرات ۱۱/۴۹.

از خودهاتان عیب جویی مکنید.

﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۱؛

(نفس اماره) خودتان (ویکدیگر) را بکشید.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۲؛

و خودهاتان (و دیگران) را مکشید.

چنان که ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ شامل اموال مشترک بین ما و دیگران نیز می شود. پس اموالی که تصرف در آنها ممنوع است، ویژه اموال دیگران نیست، بلکه شامل اموال ویژه ما، اموال ویژه دیگران و اموال مشترک بین ما و دیگران می شود؛ و اما ﴿بَيْنَكُمْ﴾ - میان خودتان - به هردو «مُتَعَلِّق» تعلق دارد: 1. «لَا تَأْكُلُوا... بَيْنَكُمْ» - نخورید بین خودتان - 2. «أَمْوَالِكُمُ الْكَائِنَةُ بَيْنَكُمْ» - اموالی که بین خودتان هست - ؛ چون طبیعت ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ در هریک از سه مورد این است که ﴿بَيْنَكُمْ﴾ به حق باشد، بدون اینکه مال به کسی اختصاص داشته باشد، گرچه مال ملک او باشد؛ چون در اموال بین شما مبادلات و انفاق های و واجبات دیگری رخ می دهد.

«بِالْبَاطِلِ بَيْنَكُمْ» - مال هایتان را بین خودتان به ناروا نخورید - و حرام خوردن سه ضلع دارد:

1. کسی در مال خود اسراف کند یا حقوق نیازمندان را که در قرآن ذکر شده از مالش خارج نکند و به حساب نیاورد یا احتکار کند و هر تصرف غیرشرعی در آن انجام دهد.

2. مال دیگران را بدون رضایت آنان مصرف کند:

۱. بقره ۵۴/۲.

۲. نساء ۲۹/۴.

لا يحل لامرئ ان يأخذ مال أخيه بغير حقه و ذلك لما حرم الله مال المسلم على المسلم؛^۱

برای هیچ کس حلال نیست که مال برادرش را بدون حق برگیرد؛ زیرا خدا مال مسلمان را بر مسلمان حرام کرده است.

أموالکم و أعراضکم علیکم حرام؛^۲

پس مال‌ها و ناموس‌هایتان بر شما حرام است.

3. اموال مشترک بین خود و دیگران را به‌ناحق مصرف کند، درحالی‌که:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۳؛

او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید.

معنای تصرف باطل در اموال

باطل شناخته‌شده بین ما مردم، اموال دزدی و امثال آن است، ولی باطل اعم از باطل بین ما و باطل در نزد خداست؛ زیرا ما گاهی چیزی را حق نمی‌دانیم یا باطل می‌دانیم، ولی در نزد خدا حق است؛ همانند مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم یا هر حقوق شرعی که برخی می‌پندارند حق نیست و باطل است. گاهی چیزی در نزد خدا و بنده خدا باطل است که حرمت این غلیظتر است؛ وانگهی ﴿بَيْنَكُمْ﴾ اشاره می‌کند که اموال بین مردم می‌چرخد و این چرخش گاهی باطل و گاهی به‌حق است. تداول و چرخش باطل ممنوع و حرام است و اموال

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲۰۳؛ احمد، از ابی حمید ساعدی نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «...»

۲. آیات‌الاحکام جصاص، ج ۱، ص ۲۹۴؛ امام ﷺ فرمود: «...»

۳. بقره ۲۹/۲.

عمومی همانند دریاها، نهرها، جنگل‌ها و معدن‌ها، از اموال مشترکی هستند که بین مردم می‌چرخند و نباید تصرف و چرخش آن‌ها باطل و حرام است

سپس ﴿بِالْبَاطِلِ﴾ - به ناروا - گاهی به سبب باطل است و گاهی به معنای همراهی باطل است و هردو ممنوع و محظور است. به سبب باطل، همانند رشوه، قمار، دزدی، ربا و شبیه این‌ها، از سبب‌های باطل هستند که به نظر شرع نمی‌توانند اموال را منتقل و کسی را صاحب ملک کنند و همراه باطل، همانند اینکه کسی در مالش اسراف یا تبذیر کند و از سبب باطل، این است که کسی مالی را به قرض بگیرد و مالی نداشته باشد که قرضش را ادا کند یا امید برگرداندن مال را نداشته و یا نیت و تصمیم ادای قرض را نداشته باشد؛ زیرا قرض، مبادله مال حاضر با مال غایب در زمان مشخصی است، بنابراین هرگاه تو مال حاضر و آماده نداری که قرضت را ادا کنی و امید به دست آوردن مال در آینده ا هم نداری که مال مردم را به صاحبش برگردانی، پس مال را به سبب باطل خورده‌ای و سبب، قرضی است که نمی‌توانی ادا کنی:

لا يأكل أموال الناس إلا و عنده ما يؤدي إليهم؛^۱

و نباید مال مردم را بخورد مگر این که مالی داشته باشد که به آنان برگرداند.

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۷۶؛ در القیة، سماعه بن مهران روایت کرده است که به ابی‌عبدالله علیه السلام گفتم: «مردی از ما از کسی قرض گرفته و هم‌اکنون مقداری مال دارد که قرض خود را ادا کند؛ آیا این کار را بکند و خودش و اهل‌اش از صدقه استفاده کنند، یا صبر کند تا خدا او را در گشایش قرار دهد و آن‌گاه مال مردم را به صاحبش برگرداند؟» امام علیه السلام فرمود: «دین‌اش را ادا کند و مال را نخورد، مگر اینکه مالی داشته باشد که حق مردم را به آنان برگرداند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾».

قرض، رد و بدل کردن مال حاضر با غایب است و باید در آن نیت و امکان ادا باشد؛ بنابراین کسی که قرض کرد، اگر نیت ادای قرض بکند، ولی امکان ادای آن را نداشته باشد، این نیت توخالی خواهد بود و اگر بتواند مال مردم را برگرداند، ولی نیت و تصمیم آن را نداشته باشد، این هم بی‌فایده خواهد بود؛ پس باید نیت و امکان برگرداندن مال قرض را داشته باشد:

من استدان دینا فلم ینو قضاءه کان بمنزلة السارق - فذلک اللص العادی؛^۱

کسی که قرض و دینی را می‌گیرد و نیت و تصمیم برگرداندن آن را ندارد، به‌منزله دزد است - پس آن دزد تجاوزگر است.

و بدتر از این کسی است که برحسب‌ظاهر توان و امید به ادای قرض را ندارد، گرچه نیت و تصمیم آن را داشته باشد. پس نیت ادا مقدمه‌ای برای ادای ممکن است و قرض در صورتی درست است که گیرنده نیت و توان ادای آن را داشته باشد و اگر هردو یا یکی را نداشته باشد، قرضش صحیح نیست و تصرف در آن مال جایز ناست.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۹۹؛ از ابن‌فضال، از برخی اصحابش، از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «...». و در الوسائل، ابواب‌الدین، باب ۵، ح ۵؛ از ابی‌خدیجه رضی الله عنه روایت شده است که ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود: «هرکه از شخصی قرض بگیرد و نیت کند که برنگرداند و ادا نکند، دزد تجاوزگر است.» و در تهذیب، ج ۳، ص ۶۰؛ در روایت صحیح زراره رضی الله عنه آمده است که از ابی‌جعفر علیه السلام سؤال کردم: «مردی از کسی قرض گرفته، ولی هم‌اکنون به صاحب قرض دسترسی ندارد؛ نمی‌داند کجاست و چه کار کند.» فرمود: «اشکالی ندارد؛ چون نیت و تصمیم ادای قرض را دارد.» و در الکافی، ج ۵، ص ۹۵؛ و تهذیب، ج ۲، ص ۵۹؛ از ابن‌رباط روایت شده است که شنیدم، ابی‌عبدالله علیه السلام می‌فرمود: «هرکس برعهده خویش قرض دارد و نیت کرده که پردازد، خدا دو نگیهان همراه او قرار می‌دهد تا او را در ادای امانت کمک کنند و اگر از نیت ادا بکاهد، نگیهانان خدایی نیز به همان نسبت از کمک می‌کاهند.»

﴿بِالْبَاطِلِ﴾ در اینجا علت حکم به حرمت تصرف است و تصرف سه گونه است:

1. تصرفی که حلال بودن آن معلوم است، پس حلال و حق است؛
2. تصرفی که باطل بودنش معلوم است، پس بی‌شک حرام و باطل است؛
3. تصرفی که حق و باطل بودنش، مشکوک است، پس در این صورت باید به دنبال دلیل رفت و آیه قرآن می‌فرماید ضابطه فراگیر، اصالت حلال بودن تصرف در اموال است، مگر اینکه دلیلی بر باطل بودن باشد:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۱؛

او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای (همه) شما آفرید.

استثناء‌ناپذیری تصرف باطل در حرمت آن

﴿بِالْبَاطِلِ﴾ استثناء‌ناپذیر است؛ همه چیزها و تصرف‌هایی که در نزد خدا باطل است، باطل و حرام است و فرقی بین آنها نیست که بعضی از آنها باطل نباشد؛ چنان‌که باطل در انحصار چیزی که به نظر همه مکلفان باطل است، نیست؛ زیرا بین باطل در نزد خدا و ما، رابطه عموم من‌وجه برقرار است؛ چیزی را ما باطل می‌پنداریم، مانند خمس و زکات و دیگر انفاق‌ها، ولی خدا آنها را حلال و حق می‌داند و تصرفی را خدا باطل می‌داند، همانند ربا، ولی برخی از مردم آن را حلال می‌پندارند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾^۲؛

۱. بقره ۲۹/۲.

۲. آل‌عمران ۲۷۵/۳.

این بدین سبب است که آنان گفتند: «داد و ستد (بی‌ریا) صرفاً مانند ریاست» و حال آن‌که خدا (این) داد و ستد را حلال و ریا (و مُفت‌خواری) را حرام گردانیده است. تصرفی که هم خدا و هم بنده او باطل می‌دانند؛ همانند سرقت و شبیه آن.

شرط تشخیص حق و باطل بودن تصرف

اساس تشخیص حق و باطل نظر خداست که در کتاب و سنت بیان می‌شود. اگر باطل بودن استفاده از مال در نزد خدا برای ما مشکوک باشد و اگر در همه عرف‌های سالم انسانی، باطل بودن آن معروف باشد، باطل است، وگرنه حق است؛ چنان‌که چیزی را که ما باطل می‌پنداریم، ولی در نزد خدا حق است، بدون شک حق است. پس هر مال یا عملی که ثمن و بهایی ندارد یا بهره‌بردن از آن حرام است، گرچه با رضایت صاحبش باشد، استفاده از آن حرام است؛ چون که باطل است.

دوبعدی بودن بطلان در تصرفات

گاهی چیزی بطلان دوبعدی دارد؛ زیرا «سبب باطل» و «همراه باطل» دارد و از منحوس‌ترین باطل‌ها، باطلی است که شدیدترین سبب باطل را داشته باشد و برای فراهم کردن باطل غلیظ دیگری مصرف شود؛ مثل اینکه مالی با سرقت مسلحانه به دست آید و با آن مشروب تهیه شود.

ممنوع بودن تصرف باطل

این آیه حکم ممنوع بودن تصرفهای باطل در همه اموال و حقوق را در ابعاد گوناگون آن تنظیم کرده است. ﴿وَتَدُلُّوْا بِهَا اِلَى الْحُكَّامِ﴾ - حال آن‌که (به‌عنوان

رشوه، قسمتی از آن‌ها را سوی حاکمان می‌افکنید - «ولا تدلوا بها» یا «وإن تدلوا بها»، این افکندن به سوی حاکمان از اسباب باطل است؛ زیرا بدین وسیله بخشی از مال مردم را به ناحق می‌خورید و این باطل است و چون ﴿بِهَا﴾ به ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ برمی‌گردد، پس مقصود از ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ مال‌های خودتان است؛ چنان‌که ﴿لَتَأْكُلُوا﴾ یعنی اموال مردم را به خودتان نسبت می‌دهید.

روشن‌ترین مصداق تصرف باطل

«ادلاء»، در اصل و لغت به معنای افکندن دلوها به چاه‌ها برای بیرون‌آوردن آب است؛ بنابراین کسی که مقداری از مال خود یا دیگران را به پیش حاکمان می‌افکند تا برخلاف حق به نفع او حکم صادر کنند، کسانی هستند که مال‌های خود و دیگران را به باطل می‌خورند: ﴿لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْأَيْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ - تا بخشی از اموال مردمان را به گناه - تأخیرکننده خیر - بخورید، در حالی که خودتان (هم خوب) می‌دانید - .

﴿فَرِيقًا﴾ - بخشی از - در اینجا به اعتبار این است که مال پرداخت شده به عنوان رشوه، از چیزهایی که رشوه‌دهنده می‌خورد به حساب می‌آید؛ پس فریقی (بخشی) از مال را، از مردم به باطل می‌خورد و فریقی از مال خودش را به عنوان مقدمه برای فریق اول تصرف باطل می‌کند و مال مورد رشوه را یکی رشوه می‌دهد و دیگری رشوه می‌خورد. رشوه‌دهنده برای جلب نظر و دل و نفعی از گیرنده، رشوه می‌دهد و ﴿لَتَأْكُلُوا﴾ هر دو گونه خوردن را به عنوان مقدمه، از رشوه‌دهنده و به عنوان نتیجه، از گیرنده آن نهی می‌کند.

باطل به‌طور کلی و به‌عنوان ضابطه ثابت، هر چیزی است که در میدان خد بهایی ندارد؛ بنابراین گرفتن مال مردم در برابر چیز بی‌ارزش، تصرف باطل کلی و گرفتن آن در برابر چیز کم‌ارزش، تصرف باطل جزئی است.

«الأثم» هر چیزی است که مکلف را در رسیدن به حق، سست و کند می‌کند و رشوه چنین است؛ چنان‌که باطل خوردن مال، جامعه را در رسیدن به زندگی سالم سست می‌کند و حکم حاکم اگر به‌حق نباشد، مال را حلال نمی‌کند، گرچه رشوه‌ای هم در کار نباشد؛ تا چه رسد به حکم باطل حاکم که مقدمه آن هم رشوه باشد! چنان‌که از پیامبر خدا روایت شده است.^۱

پس این آیه روشن‌ترین مصداق اکل و تصرف باطل را که پرداخت و پرتاب آگاهانه بخشی از مال مردم به پیش حاکم، به‌عنوان رشوه باشد، ذکر کرده است: ﴿لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ﴾ - تا بخشی از اموال مردمان را به گناه -

۱. درالمشور، ج ۱، ص ۲۰۳؛ شافعی، ابن‌ابی‌شیبه، بخاری و مسلم، از اسلمه همسر پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که حضرت امر فرمود: «همانا من بشری همانند شما هستم که در میان شما قضاوت می‌کنم و شما مشکلات‌تان را به نزد من می‌آورید و من به نفع کسی که حق با اوست، حکم می‌کنم و اگر فرد محکوم حق صاحب‌حق را نداد، قطعه‌ای از آتش جهنم در انتظار اوست.» و در آیات‌الاحکام جصاص، ج ۱، ص ۲۹۵؛ عبدالباقی‌بن‌قانع، از بشرین موسی، از حمیدی، از عبدالعزیز بن ابی‌حازم، از اسامه، از عبدالله بن رافع نقل کرده‌اند که اسلمه گفت: «در نزد پیامبر خدا ﷺ بودم که دو مرد آمدند که بر سر میراث و اموال اختلاف داشتند. پیامبر ﷺ فرمود: "من براساس حق بین شما قضاوت می‌کنم و هر کس که محکوم شد باید حق دیگری را بپردازد، وگرنه در روز قیامت قطعه‌ای از آتش به دور گردن‌اش حلقه می‌زند." آن دو مرد گریه کردند و هرکدام گفت من از حقم به نفع او گذشتم. آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: "نه! بروید و تسلیم حق بشوید و ارث را به‌درستی تقسیم کنید و هم‌دیگر را حلال کنید."»

تأخیرکننده خیر - بخورید - ﴿وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ - درحالی‌که خودتان (هم خوب) می‌دانید - که آن مال‌ها از مردم است و رشوه و تصرف در مال مردم اثم است.

علت ممنوع‌بودن تصرف باطل

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ - و اموالتان را میان خودتان، به ناروا مخورید - که هر تصرف باطل در هر مال و حقی را ممنوع کرده، بدین‌جهت است که مال‌ها و حق‌ها از هرکسی ملک خداست و باید در راه جلب‌رضایت او صرف شود و چنان‌که پرداخت مال مردم به‌عنوان رشوه به حاکم حرام است، پرداخت مال خویش به حاکم، به‌عنوان رشوه و درخواست کمک از او نیز حرام و مشمول ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ است. بله، رسیدن به حقیس جایز است، ولی این هدف و غایت صالح، آن وسیله غیرصالح را توجیه نمی‌کند؛ چون که آن وسیله غیرصالح، طاغوت حاکم مال‌دوست را به مال ناحق می‌رساند، گرچه این خوردن مال مردم به آن دلیل (رشوه) نباشد، ولی این‌گونه مال‌خوردن و خورداندن برای برگرداندن مال غایب به‌وسیله باطل است که بردن شکایت به محکمه طاغوت باشد، پس مشمول اطلاق صریح ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ می‌شود؛ چنان‌که برگرداندن مال با فحش، زدن، افتراء، کشتن و امثال این‌ها، خوردن مال‌های شما بین شما به باطل است.

بنابراین، علاوه بر هدف که رسیدن به مال صالح است، وسیله رسیدن به مال هم باید صالح باشد تا تصرف و خوردن به‌حق صدق کند. هرکسی برای گرفتن مالش می‌تواند مقابله‌به‌مثل کند، ولی نباید به‌هنگام آن زیاده‌روی کند و حرامی را مرتکب شود یا واجبی را ترک کند و یا هر چیزی از مقدمات حرام، بارخدایا، مگر برخی وسیله‌ها مانند حیله و شبیه آن برای حفظ واجب مال که جایز است.

ابعاد تصرف باطل

براساس این آیه، تصرف باطلِ انسان باطل‌گرا در مال مردم دو بعد دارد؛ بخشی از مال مردم را به حاکم رشوه می‌دهد تا بدان سبب حاکم بخش دیگری از مال مردم را به او بدهد، ولی تصرف باطل در مال خود یک بُعد دارد و وجه جامع و میانگین هر دو گونه تصرف، باطل بودن آنهاست و ممکن است تصرف باطل در مال خود نیز دو بُعد داشته باشد؛ مثل اینکه با مالش قمار کند یا شراب بخرد که بعد اول باطل در این معامله تبذیر است و بعد دوم، خریدن کالای حرام.

اقسام تصرف باطل

﴿بِالْبَاطِلِ﴾ هر چیزی را که شرع باطل می‌داند و آن را به‌عنوان راه و وسیله در آمد نمی‌پذیرد و استفاده آن را مشروع نمی‌داند، شامل می‌شود. از اقسام باطل، «قسم دروغین»^۱ و شهادت دروغ و هر وسیله و مقدمه غیر مشروع است. پس چنان‌که تو نمی‌توانی مال خود را با کتک و دشنام از کسی بازپس بگیری، با رشوه که روش عادی سوءاستفاده حاکم ظالم است نیز نباید برای بازپس‌گیری مال خود اقدام کنی؛ تا چه رسد که بدین سبب بخواهی به مال مردم دست‌اندازی کنی و رشوه بدتر از بازپس‌گیری مال خویش با دشنام است؛ چنان‌که مراجعه نزد حاکم ظالم، بدون رشوه نیز ممنوع است.

ممکن است ﴿أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ﴾ زن و فرزند و مال آنان را نیز شامل شود؛ چنان‌که مردان قریش اهل و عیال و مال ایشان را قمار می‌زدند و خدا آنان را از این کار

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۷۶؛ از مجمع‌البیان، از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که مقصود از باطل سوگند دروغ است.

بازداشت^۱ و ضابطه فراگیر در زمینه کوشش‌ها و فعالیت‌ها و دست‌آوردهای مباح این آیه است:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۲؛

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

بنابراین اگر انسان در تجارت و اجاره و دیگر معاملات، بیش از حق و فعالیت خود استفاده کند، تصرف باطل است. نیز کسی که کالایی را به ده تومان بخرد و آن را به بیست تومان یا بیشتر بفروشد، در حالی که در برابر این مقدار افزایش قیمت کاری انجام نداده و حقش کم‌تر از این مقدار است، پس استفاده افزون از حقش باطل است. هم‌چنین در اموال عمومی و مشترک بین مسلمانان، هرکسی باید به اندازه سعی و نیاز خود بهره‌گیرد و بیش از آن حرام و باطل است و واسطه‌های در معامله‌ها نیز باید به اندازه کاری که انجام می‌دهند، درآمد داشته باشند و بیش از آن ممنوع است.

انواع تصرف باطل

باطل‌ها بر دو نوع هستند: «باطل مطلق» و «باطل نسبی»؛ اما باطل مطلق، همانند دزدی و رباست و باطل نسبی - مطلق باطل -، همانند استفاده بیش از کار و نیاز از اموال عمومی؛ وانگهی افزایش یا کاهش دروغین و ساختگی روزمره در بازار که نتیجه کار و کوشش نیست، بی‌ارزش و باطل است، مگر اینکه افزایش

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵؛ از الکافی به سند متصل، از زیادبن عیسی روایت کرده است که گفت:

«از ابی عبدالله علیه السلام از سخن خدا ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ پرسیدم؛ فرمود: "...»

۲. نجم ۳۹/۵۳.

قیمت‌ها براساس نیازهای موقت باشد که با رعایت انصاف براساس قیمت‌های روز، خرید و فروش جایز است و انشاءالله تتمه‌ای از بحث پیرامون تصرف و خوردن باطل در آیه نساء خواهد آمد.

حکمت وجود هلال‌های ماه و عوامل رستگاری

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْهَلَالَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

درباره (حکمت) هلال‌ها(ماه‌ها) از تو می‌پرسند. بگو: «آن‌ها (شاخص‌های) گاه‌شماری‌هایی برای مردم و (موسم) حج‌اند. و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها در آید، بلکه نیکی کسی است که تقوا پیشه کرده است. و به خانه‌ها از درهای (ورودی) آن‌ها درآید. و از خدا بهراسید، شاید (خود و دیگران) را رستگار کنید.

پاسخ حقیقی سوالات در قرآن

﴿يَسْأَلُونَكَ﴾ سؤالی مستمر از جایگاه، شرایط، اسباب گردش ماه‌ها و احکام شرعی که بر آن‌ها بار می‌شود، است؛ چون قرآن کتاب شرعی است و به سؤال‌های شرعی در این زمینه پاسخ می‌دهد: ﴿قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ - . بگو: «آن‌ها (شاخص‌های) گاه‌شماری‌هایی برای مردم و (موسم) حج‌اند - ؛ زیرا سؤال‌های شرعی بدون وحی پاسخ داده می‌شود، اما پرسش‌های از عالم وجود را از راه‌های دیگر می‌توان به‌دست آورد.

از پیامبر خدا سؤال شد که چرا ماه همانند یک خط طلوع می‌کند، پس از آن بزرگ و مستقیم و گرد می‌شود و سپس پیوسته ناقص و کوچک می‌شود و به

حال نخستینش برمی‌گردد و یک حالت ندارد؟ پس آیه نازل شد: ﴿قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ﴾ در احکام دینشان، برای روزه، افطار و عده زناشان و شرایط و سرنوشت مشخصی دارند^۱ و حتی اگر سؤال از اسباب وجودی و طبیعی بود، جواب حق برای کسانی که احکام شرعی را نمی‌دانند، پاسخ شرعی است؛ زیرا پاسخ مستحب به سؤال مستحب کسی که حکم واجبش را نمی‌داند، همانند درآمدن از پشت خانه‌هاست و پاسخ احکام شرعی در زمینه ماه‌ها واجب و پاسخ به مسائل علمی آن‌ها صحیح و مستحب است. هم‌چنین پرسش جاهلانه و خصمانه از شکل‌های گوناگون ماه و حکمت‌های آن‌ها برای اثبات بی‌حکمتی آن‌ها، همانند درآمدن از پشت خانه‌هاست؛ زیرا این گونه پرسش‌ها و استدلال‌ها، استدلال به امر مجهول برای نقض حکمت معلوم و یقینی خداست، گرچه جهت حکمت برای سؤال‌کننده معلوم نباشد.

وقت‌شناسی با هلال ماه

﴿قُلْ هِيَ﴾ - بگو: «آن‌ها - در جایگاه‌های ماه که ویژه هلال‌ها هستند، ﴿مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ﴾ - (شاخص‌های) گاه‌شماری‌هایی برای مردم - در برآوردن نیازهای دینی و زمانی آن‌هاست:

﴿وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابِ...﴾^۲؛

و آن (ماه) را (در) جایگاه‌هایی (پیاپی) اندازه گرفت تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید...

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابن‌عساکر، از ابن‌عباس نقل کرده که این آیه درباره دو مرد انصاری به

نام معاذبن جبل و ثعلبه بن عمر نقل شده که گفتند: «ای پیامبر خدا! چرا ماه...».

۲. یونس ۵/۱۰.

﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنْزِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾^{۱، ۲}؛

و ماه را (در) منزل گاه‌هایی به اندازه نهادیم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگشت.

و «مواقیت للحج» - گاه‌شمارهای حج اکبر هستند - تا روزهای حج اکبر را در ماه ذی‌الحجه مشخص کنند و نیز شاخص‌ها برای حج اصغر، عمره تمتع هستند که از اول ماه شوال آغاز می‌شود، ولی عمره مفرده که زمان خاصی ندارد، داخل در گاه‌شمارهای عرفی است و چون حج از نظر سیاسی و اجتماعی برای مسلمانان و مردم مهم است، از هلال‌های آن یادآوری ویژه شده است. و پس از عام «مواقیت» ذکر خاص شده است؛ زیرا حج خلاصه همه عبادت‌های سیاسی و غیرسیاسی است و در قلّه بعد سیاسی و اجتماعی اسلامی است که نگاهبان بنیان اسلام است، گرچه روزه از نظر فردی، از حج مهم‌تر است.

اهمیت هلال ماه برای ماه رمضان

هلال‌ها برای تشخیص روز اول و آخر ماه رمضان اهمیت ویژه دارند:

فصوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته فان غم علیکم فعدوا ثلاثین یوما؛^۳

۱. یس ۳۶ / ۳۹.

۲. هلال‌های ماه بیست‌وهشت‌تاست که گاه‌شمارهای ماه‌ها و حج هستند و در تفسیر سوره یس در پرتو آیه ۳۹ این بحث را آورده‌ایم.

۳. همان ؛ حاکم به‌گونه صحیح و بی‌هقی در سنن، از ابن‌عمر نقل کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خدا هلال‌ها را گاه‌شمارهایی برای مردم قرار داده ؛ پس روزه بگیرید ...» و در همان مدرک از طلق‌بن‌علی نقل شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خدا هلال‌ها را گاه‌شمارهایی برای مردم قرار داده ؛ پس هرگاه ماه را دیدید، روزه بگیرید و هرگاه دیدید، افطار کنید و اگر ماه پوشیده بود و دیده نشد، پس سی روز کامل روزه بگیرید.» و در نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۷۶ ؛ از تهذیب‌الاحکام با سند متصل، از حلبی نقل شده است: «[اگر] هلال را دیدی، روزه بگیر و هرگاه آن را دیدی، افطار کن.»

هرگاه ماه را دیدید، روزه بگیرید و هرگاه آن را دیدید، افطار کنید؛ پس اگر ماه پوشیده بود و دیده نمی شد، سی روز بشمارید.

معیار تشخیص زمان

هنگامی که خدا هلالها را در ﴿مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ قرار داده، صحیح نیست بر غیر هلالها اعتماد کنیم. پس باید ماهها و سالهای قمری ملاک تشخیص زمان باشد و صحیح نیست که بر دیگر ماهها و سالها، همانند شمسی و میلادی، مگر در حاشیه هلالها اعتماد کنیم و این هلالها گاه شمارها و تشخیصهای محکم، دقیق و ارزشمند برای همه مردم هستند، گرچه عرفها و مذهبها نسبت به سالها و حساب گوناگون هستند:

﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱؛

خدا آنها را جز به حق نیافرید (و نشانه‌های خود) را برای گروهی که می‌دانند، (به روشنی) جداسازی می‌کند.

ماه در کتاب تکوین و تشریح، مقیاس و معیار تشخیص زمانهاست و وسیله سنجش دقیق‌تر از آن برای مردم وجود ندارد. پس وای به حال بیشتر نزدیک به همه کشورهای و دولت‌های اسلامی که تاریخشان را به رنگ استعمار درآورده‌اند و تاریخ ماهها و سالهای مسیحیان رومی را تاریخ ماهها و سالهایشان قرار داده‌اند.

مفهوم ﴿الْأَهْلَ﴾

۱. یونس ۵/۱۰.

و آیا مقصود از ﴿الْأَهْلَةُ﴾ - هلالها(ماهها) - فقط آغاز ماههای قمری است و مراد جایگاههای ماه در شکل‌های گوناگون آن نیست؟ ممکن است این باشد؛ زیرا «هلال» آغاز ظاهرشدن ماه، مانند شاخک خشک خوشه خرماس است که از «استهل الصبی» - هنگامی که در زمان تولد گریه کرد یا صبحه زد - مشتق می‌شود. پس «الْأَهْلَةُ»، جمع و نه مفرد، آغاز همه ماههای قمری و نه جایگاههای آن است و ممکن است این نباشد؛ زیرا شاخص‌های گاه‌شماری‌ها برای مردم و برای حج، فقط آغاز ماهها نیست؛ به‌ویژه حج، چون که میقات در حج روز «عرفه» و قربانی و سپس روزهای تشریق(نمایش قربانی‌ها در روزهای یازده، دوازده و سیزده ذی‌الحجه) است.

شاید جمع هر دو معنا بهتر باشد؛ پس چنان‌که سؤال متوجه «الْأَهْلَةُ» برای آغاز ماهها می‌شود، هم‌چنین برای همه روزهای ماهها متوجه می‌شود و همه آغاز ماهها و روزهای آنها، ﴿هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ اختصاص به آغاز ماهها ندارد، گرچه برای هر منزلی از منزلها و جایگاههای ماه یا برای منزلی از آن اسم خاصی است. «الْأَهْلَةُ» اسم جامع همه آنهاست و ماه را در همه حالتها کامل و قوسی‌شکل فرامی‌گیرد، گرچه شب بدر و نخست هر ماهی مصداق روشن‌تر «الْأَهْلَةُ» است و اگر مقصود از «الْأَهْلَةُ» فقط بدر و شب‌های نخستین هر ماهی بود، زمینه‌ای برای صیغل جمع «الْأَهْلَةُ» نبود، بلکه باید عبارت «الهلال» - اسم جنس - می‌آمد و اگر گفته شود که «الْأَهْلَةُ» فقط به‌معنای شب و روز اول هر ماهی است، زیرا «الْأَهْلَةُ» الگوی شناخت و تشخیص ماهها و جداکردن آنها از یکدیگر است تا تقویم و شاخص مردم در شناخت مراسم شرعی، به‌ویژه حج، این سخن پذیرفته نیست؛ زیرا این معنا، استهلال ویژه گروه ویژه‌ای از مردم است، در حالی که آیه «الناس» - همه مردم - آورده است که هنگام بدر و پیش از بدر و پس از

آن بهره می‌جویند، گرچه این شناخت که به لحاظ افراد گسترده است، دقیق نباشد؛ ولی «موافیت»، جمع است و همه «موافیت» دقیق و ظنی را شامل می‌شود و «موافیت»، جمع «مَوْقِتٌ»، اسم مکان به معنای مکان‌های منزل‌هایی که نمایان‌گر وقت‌ها و زمان‌ها می‌باشند است و مصدر میمی و اسم زمان، یعنی زمان‌ها و وقت‌ها برای مردم هستند که ایشان را راهنمایی می‌کنند.

﴿الْأَهْلَةُ﴾ و پاسخ قرآن

به‌هرحال ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ﴾ - درباره (حکمت) هلال‌ها (ماه‌ها) از تو می‌پرسند - و خدا پاسخ علمی شرعی و عملی از واقعیت زندگی پرسش‌گران می‌دهد و پاسخ علمی تجربی نمی‌دهد؛ زیرا آنان ذهن‌های ساده داشتند و توان فهم و درک نظریه علمی، از چرخش ماه در جایگاه‌ها و فلک‌های گوناگون آن را نداشته‌اند، گرچه قرآن در فرصت‌ها و جایگاه‌های دیگر، برخی از حقایق علمی را که بشر توان درک عمیق و کامل آن‌ها را نداشته، آموخته است، ولی مبنا در زمینه سؤال‌هایی که محور شرعی دارند، پاسخ شرعی است؛ زیرا حق بیشتر مردم که همان دریافت پاسخ‌های شرعی است بر نیاز ویژه‌گان به پاسخ‌های علمی مقدم است.

قرآن کتاب روح‌بخش و هدایت است و در این راستا علوم جدید و تجربی را نیز به‌کار می‌برد؛ با این حال کتاب علوم جدید نیست، برخلاف برخی افراط‌گرایان و تندروان که قرآن را کتاب فیزیک و شیمی می‌پندارند و باوجود اصحاب تفریط و تنگ‌نظران که قرآن را خالی از علوم می‌دانند، هر دو طرز فکر، به‌جهت عدم شناخت درست از وحی قرآن است که اصالت در معارف آن، مسائل معنوی و عرفانی و تکامل روحی است و بررسی علوم بشری و مسائل مادی حالت جنبی

دارد و به‌عنوان مقدمه برای شناخت معنویت‌ها و تقرب به خدا به‌کارمی‌رود و اما بیشتر علوم مادی و بشری را قرآن به همت، عقل و مغز بشر واگذار کرده است. کشف‌ها و ابداع‌ها در رشته‌های گوناگون علمی، به عقل انسان و به تجربه‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌های انسان واگذار شده است؛ زیرا خدا عقل و مغز را که زمینه و وسیله کاربرد آنهاست به او عنایت کرده است و قرآن سررشته امور و سیاست‌گذاری مسیر مادی و معنوی او را تا رسیدن به سرمنزل مقصود، یعنی نزدیکی به خدا ترسیم می‌کند. افزون بر این‌ها، پرسش فقط از هدف و پایان شرعی ماه‌هاست و در اینجا کاری به ابعاد علمی آنها ندارد. پس پاسخ منحصر در همان پاسخ اوست؛ زیرا سؤال دیگری وجود ندارد و در هر حال نقدی بر انحصار این پاسخ نیست؛ به‌ویژه با نگرش به آیاتی دیگر پیرامون ماه و حالت‌ها و منزل‌های گوناگونش تا اینکه به‌صورت شاخه خشک خوشه خرما برمی‌گردد و این پاسخ، اشاره صریح کافی از جایگاه سؤال است.

رابطه نیکی و انجام اوامر الهی

ارتباط بین صدر آیه: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ - درباره (حکمت) هلال‌ها (ماه‌ها) از تو می‌پرسند. بگو: «آن‌ها (شاخص‌های) گاه‌شماری‌هایی برای مردم و (موسم) حج‌اند - و ذیل آن: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا﴾ - و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید - در رابطه با پرسش گروهی از احوال وجودی ماه‌ها، در حالی که نقش شرعی آن‌ها را نمی‌دانند، روشن و ظاهر است که نخست باید حکم شرعی ماه‌ها را بدانند و ارتباط آن‌ها را در رابطه با پرسش عنادآمیز از جانب گروهی که می‌خواهند وانمود کنند که ماه‌ها حکمت ندارند این است که این‌گونه سؤال، همانند واردشدن به خانه از پشت آن

است و در این صورت ارتباط ذیل آیه با حج این است که گروهی می پنداشته اند که کار هنگام حج و عمره، ورود به خانه از پشت آن است.^۱ و خدا آنان را از این عادت ناپسند بازداشته است، ولی آیه فراگیرتر از این سه مورد است:

ان یأتی الأمر من وجهه ای الأمور کان؛^۲

هر امری باید از مجرای مناسب و صحیح خود جاری شود.

پس باید نیازها را از مواردی که خیر است درخواست کرد و چنان که وارد شدن به خانه از پشت آن همانند خوردن لقمه از پشت سر است، هم چنین برآوردن نیاز از غیر راه مناسب، خوردن از پشت سر می باشد؛ پس باید به خانه دین از راه خود وارد شد و مثلاً روزه رمضان را به غیر آن تبدیل نکرد یا حج را به ماه های غیر حج منتقل نکرد و «مواقیت» ماه را نباید جابه جا کرد، هم چنین به

۱. در المنثور، ج ۱، ص ۱۰۴؛ از براء آمده است که گفت: در زمان جاهلیت، احرام که می پوشیدند، از پشت خانه وارد آن می شدند تا اینکه این آیه نازل شد. و از همان مدرک آمده است: «انصار، زمانی که حج می گزاردند و برمی گشتند، فقط از پشت خانه ها به آن ها وارد می شدند، در این میان فقط یک مرد از در وارد شد و این آیه نازل شد.» و باز در همان مدرک؛ ابن جریر، از سری آورده است: «مردمانی از عرب هرگاه حج به جامی آوردند، از در وارد خانه ها نمی شدند و از پشت آن ها نقبی باز می کردند و از آنجا وارد می شدند. پس از حجة الوداع، پیامبر خدا ﷺ راه می پیمود و همراه او نیز مردی بود تا اینکه به در خانه رسیدند. پیامبر ﷺ از در وارد خانه شد، ولی همراه ایشان در آغاز از این کار امتناع کرد. پیامبر ﷺ به او دستور فرمودند که وارد شود و او هم وارد شد. در این هنگام خدا نازل کرد: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِهَا﴾. برخی از روایات که به پیامبر ﷺ منسوب شده اند و می گویند که حضرت وارد شدن به خانه ها را از پشت آن ها تقریر فرموده بود و این آیه آن ها را نسخ کرد، جعلی است؛ زیرا پیامبر ﷺ بیان می فرماید؛ بنابراین خدا در یک زمینه در آغاز سنتی غیرنیکو به زبان پیامبرش تقریر نمی کند تا پس از مدتی آن را نسخ کند و ورود به خانه ها از پشت سر عادت جاهلانه بوده که در بین مسلمانان باقی مانده بود تا اینکه این آیه آمد و آن را نسخ کرد و مسلمانان را تهدید و توبیخ کرد.

۲. محاسن، برقی؛ از امام باقر علیه السلام درباره این آیه آمده است.

خانه رسالت بالنده نباید از پشت آن وارد شد، بلکه باید از راهی که پیامبر به دستور خدا آن را مشخص کرده وارد شد؛ چنان‌که‌هاز در شهر علم، علی^۷ نقل شده است:

قد جعل الله للعلم أهلا و فرض على العباد طاعتهم بقوله ﴿وَأَتُوا بُيُوتَ مَنْ أُبْوَابِهَا﴾ و البيوت هي بيوت العلم؛^۱

به تحقیق، خدا برای علم اهلی قرار داده و بر بندگان، با این سخن که ﴿وَأَتُوا بُيُوتَ مَنْ أُبْوَابِهَا﴾ پیروی از ایشان را لازم فرموده است و «البيوت» خانه‌های علم و دانش هستند. پس:

آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَبْوَابُ اللهِ وَ سَبِيلُهُ وَ الدَّعَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْقَادَةُ إِلَيْهَا وَ الْأَدْلَاءُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ از احتجاج از امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در روایت طولانی آمده است که فرمود: «...». و از همان مدرک، از اصبع‌بن‌نباته آمده است که گفت: «در نزد امیرالمؤمنین^{علیه السلام} بودم. ابن‌الکوا آمده و سؤال کرد: "ای امیرالمؤمنین! این سخن خدا که می‌فرماید: ﴿كَيْسَ الْبِرِّ...﴾ به چه معناست؟" امام^{علیه السلام} فرمودند: "ما خانه‌هایی هستیم که خدا دستور داده تا از درهای آن‌ها وارد گردیم. ما درهای خدا و خانه‌های خداییم؛ پس هرکس با ما بیعت کند و به ولایت ما اقرار کند، به تحقیق از در خانه‌ها به آن‌ها وارد شده است و هرکس با ما مخالفت کند و دیگران را بر ما ترجیح دهد، پس به تحقیق به خانه‌ها از پشت سر آن‌ها وارد شده است و خدای بزرگ اگر بفرض مثال، بخواهد خود را به مردم معرفی می‌کند تا او را بشناسند و به‌جانب او از درش وارد شوند، ما را درها و راه و صراط خود قرار داده که از آن‌ها به‌جانب او بروند."؛ و از امام باقر^{علیه السلام} نقل شده است که فرمود: «هرکس به‌جانب آل‌محمد^{علیهم السلام} برود، به‌جانب چشمه صاف و پایان‌ناپذیر رفته است و خدا آنان را درهای خود قرار داده و این معنای سخن خداست که فرمود: ﴿وَأَتُوا بُيُوتَ مَنْ أُبْوَابِهَا﴾».

۲. همان؛ در تفسیر عیاشی، از سعد روایت شده است که ابی‌جعفر^{علیه السلام} درباره این آیه فرمود: «...».

آل محمد ۹ درهای خدا و راه‌های او و دعوت‌کنندگان به بهشت و راهبران و راهنمایان به -
سوی بهشت تا قیامت هستند.

ارتباط نیکی و تقوا

پس ﴿لَيْسَ الْبِرُّ﴾ - نیکی آن نیست - در حساب خدا، ﴿بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ﴾ - که
به خانه‌ها درآیید - ﴿مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى﴾ - از پشت آن‌ها، بلکه نیکی
کسی است که تقوا پیشه کرده است - ، نیکی پروا کردن حرام‌های خدا در هر حال،
مکان و زمان، ﴿وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ - و به خانه‌ها از درهای
(ورودی) آن‌ها درآیید. و از خدا بهراسید - در هر حال و هر رفت و آمدی به همه
خانه‌ها، ﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ - شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید -

پس مبنا در همه برخوردها و خانه‌ها تقوای خداست که وسیله رستگاری و
نجات خود و دیگران است و بی‌تقوایی همانند اکل از قفا و وارد شدن به خانه از
پشت سر آن است و نجات‌نیافتن و رستگارنشدن است؛ بنابراین سه‌چهارم از
ارتباطها و نسبت‌های بین دو بخش آیه در دست ماست و ما می‌توانیم آن‌ها را
تحقق بخشیم و یک‌چهارم آن‌ها راهنمایی دیگران به‌جانب احکام فطرت، فکر،
عقل و شرع است تا از اشتباه‌های عمدی و سهوی، قصور و تقصیر در امان
بمانیم؛ چه آن‌که خدا کارها را فقط با اسباب آن انجام می‌دهد.

در اینجا ﴿مَنْ اتَّقَى﴾ به‌عنوان مبالغه‌خیز برای «بر» است؛ یعنی انسان با تقوا
همه نیکی است؛ زیرا تقوا دامن پروا پیشه را از هر چیزی که مخالف نیکی است،
می‌زداید. پس ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ - و از خدا بهراسید، شاید (خود و
دیگران را) رستگار کنید -

وجوب جهاد و عدالت

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

﴿۱۹۰﴾

و در راه خدا، با کسانی که با شما کشتار می‌کنند، کشتار کنید و (از عدالت) تجاوز نکنید؛ بی‌گمان خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

شرایط جهاد برای مسلمانان

﴿وَقَاتِلُوا﴾ - کشتار کنید - دستور به دفاع از جان‌ها ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - در راه خدا - و فقط در راه خداست.

قد سئل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عَمَّنْ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: هُوَ مَنْ قَاتِلٌ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ لَا يُقَاتِلُ رِيَاءً وَ لَا سَمْعَةً
از پیامبر خدا ۹۱ پرسیده شد: «کشتارکنندگان در راه خدا چه کسانی هستند؟» فرمود: «کسانی هستند که برای تعالی کلمه خدا قتال می‌کنند و برای ریا و هوا کشتار نمی‌کنند.»^۱

بله. قتال مسلمان باید فقط در راه خدا باشد، نه دیگر راه‌هایی که بشر آن‌ها را می‌شناسد؛ همانند برتری‌جویی در زمین، کسب غنیمت‌های مالی و سیاسی، سیادت طبقه‌ای، گروهی و یا جنسی و نژادی بر دیگران که در طول تاریخ در این راه‌ها و برای این غرض‌ها جنگ‌های طولانی به‌راه‌انداخته‌اند. پس همانا باید ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - در راه خدا - قتال کرد و نه غیر آن، تا کلمه ﴿اللَّهُ﴾ فراز و متعالی و کلمه کافران پست‌ترین شود. در دوران مکی به خاطر شرایط موجود، دفاع

۱. تفسیر رازی، ج ۵، ص ۱۲۷؛ ابو موسی روایت کرده است: «از پیامبر ﷺ سوال شد: ...»

خونین جایز نبود، بلکه وظیفه، استقامت و دفاع منفی و سلبی بود و در دوران مدنی:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا...﴾^۱؛

برای کسانی که کشتار می‌شوند، اجازه (ی کشتار) داده شده؛ چه آن‌که همواره ستم دیده‌اند...

به مسلمانان دستور رسید، در برابر کفاری که با آنان می‌جنگند به کشتار بپردازند، ولی از حد و حق تجاوز نکنند و پیامبر خدا فرمود:

فيقول انطلقوا باسم الله و في سبيل الله تقاتلون اعداء الله لا تقتلوا شيئا فانيا و لا طفلا صغيرا و لا امرأة و لا تغلوا؛^۲

با نام خدا و در راه خدا به پاخیزید، علیه دشمنان خدا کشتار کنید، پیران فرتوت و مفلوک و کودک کوچک و زن را نکشید و غلو نکنید.

و تعقیب کسی که پشت به معرکه کرده و از صحنه جنگ فرار می‌کند، یا کسی که پیشنهاد صلح داده و یا هرکسی که در حال جنگ نیست - گرچه پیش از مدت کمی در حال جنگ بوده - همه این‌ها اعتدا و تجاوز در قتال است. این آیه بهترین آیه در شأن دستور به کشتار در راه خداست؛ گرچه آیه حج، نخستین آیه در شأن اذن به کشتار در راه خداست:

فلما نزلت كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقاتل من قاتل و يكف عن قتال من تركه و بقي على هذه الحالة إلى ان انزل الله: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

۱. حج ۳۹/۲۲.

۲. درالمشور، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ابن‌شبهه، از انس نقل کرده است: «در حال آماده‌باش بودم که پیامبر ﷺ نزد ما آمد و فرمود: ...».

پس چون این آیه نازل شد، پیامبر ۹ با کشتارکنندگان کشتار می‌کرد و با کسانی که صحنه نبرد را ترک می‌کردند، کاری نداشت و وضع به همین روند بود تا اینکه خدا این آیه را نازل فرمود: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾^۲؛ مشرکان را بکشید.

قتال ابتدایی در آغاز اسلام، حرام، اعتداء و تجاوز بود؛ سپس تجویز شد:

﴿حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾^۳؛

با آنان کشتار کنید تا دیگر هیچ فتنه‌ای در سراسر جهان نباشد و طاعت مخصوص خدا باشد.

متجاوزین؛ مبغوضین خدا

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ - بی‌گمان خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد - در همه زمینه‌ها و ﴿لَا يُحِبُّ﴾ - خدا دوست نمی‌دارد - تعبیر دیگری از «بیغض» - خشم می‌گیرد - است؛ زیرا سلب حب و بغض خدا از مخلوق درست نیست؛ چون خدا عالم به حال بندگانش هست و افراد را می‌شناسد که یا خوبند؛ پس خدا آنان را دوست دارد و یا بد هستند؛ پس خدا بر آنان خشم می‌گیرد. مخلوقی که نه محبوب و نه مبغوض خدا باشد، وجود ندارد؛ زیرا خدا جاهل به حال بندگانش نیست که برخی را شناسد تا آنان نه محبوب خدا و نه مبغوض او باشند و بندگان خدا یا مطیع پروردگارند؛ پس محبوب اویند و یا عصیان‌گرند؛ پس مبغوض هستند.

۱. تفسیر رازی، ج ۵، ص ۱۲۷؛ ربیع و ابن‌زید گفتند: «این آیه در باب قتال نازل شد و چون نازل شد...»

۲. توبه ۵/۹.

۳. بقره ۱۹۳/۲.

جواز کشتار علیه فتنه گران

قتال فقط در برابر کشتارکنندگان ناست؛ چون:

﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾^۱؛

و فتنه، از کشتار بزرگتر است.

و: ﴿الَّذِينَ ... يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا﴾^۲؛

کسانی که در زمین به افساد می کوشند ...

خطرناک تر از کشتارکنندگان و کسانی که کشتار علیه آنان جایز یا واجب

است، هستند.

مراحل جنگ با کفار

قتال چند مرحله دارد:

1. در آغاز دوران مدنی اذن به قتال آمد؛

2. دستور به قتال دفاعی در برابر کشتارکنندگان آمد و ﴿قَاتِلُوا﴾ در این آیه،

ویژه همین مرحله است؛

3. کشتار علیه فتنه انگیزان و سعی کنندگان برای پدیدارشدن فساد شخص یا

اجتماعی در زمین تجویز یا واجب شد؛

4. دستور به دفاع هجومی برای حفاظت از مستضعفان مظلوم و تحقیرشده

آمد:

﴿وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا﴾^۱؛

۱. بقره ۲۱۷/۲.

۲. مائده ۳۳/۵.

و به ایشان گفته شد: «ببایید در راه خدا کشتار یا دفاع کنید.»

﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ﴾^۲؛

پس با یاران و پیروان شیطان کشتار کنید.

﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾^۳؛

شما هم با پیشوایان کفر بجنگید. ایشان بی‌گمان پایبند به هیچ سوگندی نیستند؛ شاید از پیمان‌شکنی و یا کفرشان بازایستند.

5. سپس کشتار همه زمین‌های کفر را فرامی‌گیرد:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾^۴؛

با آنان کشتار کنید تا دیگر هیچ فتنه‌ای (در سراسر جهان) نباشد و طاعت مخصوص خدا باشد.

﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۵؛

و دین یکسره از آن خدا باشد.

این اعلان با صدای بلند به تداوم کشتار است تا اینکه فتنه همه فتنه‌انگیزان، از همه گستره گیتی برچیده شود و ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ و بر ویرانه آن‌ها، دین و طاعت خدا و حاکمیت جهانی اسلام استقرار یابد؛ چنان‌که منتظریم ان‌شاءالله در حکومت مهدوی همه فتنه‌ها زدوده شود و حکومت جهانی خدا برقرار شود. و ما هم‌اکنون در مراحل پایانی ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ - تا دیگر هیچ فتنه‌ای (در سراسر جهان) نباشد - زندگی می‌کنیم و زندگی ما مسلمانان در طول تاریخ، زندگی

۱. آل‌عمران ۱۶۷/۳.

۲. نساء ۷۶/۴.

۳. توبه ۱۲/۹.

۴. آل‌عمران ۱۹۳/۳.

۵. انفال ۳۹/۸.

مبارزه و قتال برای برچیده‌شدن هر فتنه‌ای، به‌عنوان مقدمه برای تحقق دولت حق جهانی است که به‌دنبال مجاهدات جدید و سرنوشت‌ساز مجاهدان مسلمان در همهٔ پهنهٔ زمین پیاده خواهد شد و به‌بارخواهد نشست. پس جهاد در راه خدا برای زدودن نکبت‌ها و ناخواستنی‌ها در ابعاد گوناگون علمی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و نظامی زندگی انسان، برای به‌پاکردن دولت حق در همهٔ ابعاد شش‌گانهٔ عنوان‌شده است.

پس وجوب قتال ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ اختصاص به زمان خاصی ندارد، بلکه برای همهٔ زمان‌های اسلامی است، گرچه زمان غیبت هنگام فراهم‌شدن زمینهٔ ریشه‌کنی فتنه از سطح جهان است و قتال برای رسیدن به آن آرمان‌های بلند، مراحل و سیاست‌های گام‌به‌گام دارد و گام نخست، آزادی از جؤ آزار دشمنان است. صبر و استقامت در برابر نابسامانی‌ها پیش از مرحلهٔ تجویز دفاع است، هنگام دفاع از جان مسلمانانی که مورد هجوم قرار گرفته‌اند، سپس دفاع از جان دیگران، وانگهی دفاع از ناموس حق در برابر کسانی که مقابل دین تسلیم نمی‌شوند، تا تسلیم شوند یا قدرت و سلطهٔ آنان از بین برود؛ گرچه بر جان یا عقیدهٔ مسلمان هجوم نیاورده باشند. هرکسی و هر گروهی باید به‌اندازهٔ توان خود کوشش کند تا زمام امور جهان به‌دست صاحب‌الأمر که خدا در فرج او تعجیل بفرماید و خروجش را آسان گرداند، بیفتد.

بازداشتن مسلمانان از دفاع در عهد مکی

علت بازداشتن مسلمانان از دفاع در عهد مکی این بود که آنان مردان حماسه بودند و در برابر ظلم و نابسامانی ساکت نمی‌نشستند و خدا خواست بدین‌وسیله آنان صابر و تحمل‌پذیر شوند و این حالت را با تمرین به دست آورند:

﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱؛

دست (از جنگ) بردارید و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید.

وانگهی چون جوّ عرب‌ها در آن زمان جوّ تکبر و دشمنی بود، صبر و تحمل مسلمانان باعث می‌شد که قلب آنان تحریک شود؛ چنان‌که قریش، بنی‌هاشم را زیر فشار قرار دادند تا دست از حمایت پیامبر^۹ و جذب مسلمانان بردارند، ولی بنی‌هاشم از پیامبر^۹ حمایت کردند و در این راه دست به استقامت منفی زدند، دست به شمشیر نبردند و صبر و تحمل کردند تا قریش دست از محاصره آنان کشیدند. هم‌چنین مسلمانان عده کمی بودند و خانه‌های کمی محل سکونت آنان بود. در شأن رهبر اسلامی نبود که جنگ را به خانه‌ها راه دهد و خون‌ها در خانه‌ها ریخته شود و دین اسلام در نظر مشرکان دعوت به ویرانی خانه‌ها معرفی شود و افزون بر این‌ها، چون تعداد مسلمانان اندک بود، نمی‌توانستند خود و اشیاء گران‌بهای خود را حفظ کنند، تا چه رسد که دست به دفاع مسلحانه بزنند، تا اینکه دوران هجرت به مدینه فرارسید و توانستند قدرت و حکومتی تشکیل دهند و شرایط تغییر کرد و زمان قتال فرارسید که آغاز آن اذن به کشتار و پایانش استمرار جنگ تا رفع فتنه در جهان قرار گرفت: ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ - تا دیگر هیچ فتنه‌ای (در سراسر جهان) نباشد و طاعت مخصوص خدا باشد - و به طبع کشتار علیه دشمنانتان پس از بیان روشن دین و اتمام حجت بر آنان و تأکید کافران بر عناد و دشمنی و برافروختن آتش فتنه بوده و هست.

جنگ با کافران در مسجدالحرام

۱. نساء ۷۷/۴.

﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۱۹۱﴾

و هرکجا بر ایشان - با پی جویی و کاردانی دقیق - دست یافتید، آنان را بکشید و همان گونه که شما را (از مسجد الحرام و ...) بیرون رانند، آنان را بیرون برانید. و فتنه از قتل شدیدتر است. (با این همه) در کنار مسجد الحرام با آنان کشتار نکنید تا (هنگامی که) با شما در آنجا کشتار کنند؛ پس اگر با شما (در آنجا) کشتار کردند، آنان را بکشید (که) کیفر کافران چنان است.

وسعت کشتار کافران فتنه انگیز

ضمیر «هم» که تکرار شده به همه کافران بر نمی گردد، بلکه به کشتارکنندگان از آنان بر می گردد؛ پس تا اینجا جنگ دفاعی محض مطرح است و هجوم ابتدایی در بین نیست. ﴿تَقِفْتُمُوهُمْ﴾ - دست یافتید - فقط به معنای یافتن یا گرفتن کافران جنگ آور نیست:

﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقِفُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا﴾^۱؛

حال آن که اینان لعنت شدگانند و هرکجا - با پی گیری دقیق و کارساز - یافته شدند، دستگیر و کشته شوند، (چه) کشتاری!

پس «تقف» آنان اخص از یافتن آنهاست:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾^۲؛

مشرکان را هرکجا یافتید بکشید.

۱. احزاب ۶۱/۳۳.

۲. توبه ۶/۹.

«ثقف»، پیدا کردن با کاردانی دقیق و در محاصره و تنگنا قراردادن و سپس گرفتن است؛ پس محاصره کردن جنگجویان کافر جایز است، مگر اینکه جنگ را به پایان ببرند، یا تسلیم شوند، یا از در سلم و صلح درآیند و یا از صحنه و معرکه جنگ خارج شده و تصمیم بگیرند که برنگردند و فتنه‌انگیزی نکنند.

بیرون راندن کافران از مسجد الحرام

﴿وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ﴾ - و همان گونه که شما را (از مسجد الحرام و ...) بیرون رانند، آنان را بیرون برانید - مقابله به مثل است، پس چنان که کافران محارب شما را از حرم خدا خارج کردند، شما هم آنان را از آنجا خارج کنید و اجازه ندهید آنجا را جایگاه خود قرار دهند؛ چنان که بر شما فتنه‌انگیزی کردند؛ زیرا شما را در تنگنا قرار دادند تا شما را از آنجا خارج کردند و شما هم آنجا را ترک گفتید، ﴿وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾ - و فتنه از قتل شدیدتر است - :
 ﴿وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ...﴾^۱ ؛

و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا (گناهی) بزرگ‌تر، و فتنه، از کشتار بزرگ‌تر است و آنان پیوسته با شما کشتار می‌کنند تا = اگر بتوانند = شما را از دینتان برگردانند.

پس ارتداد از دین، شدیدتر و بزرگ‌تر از قتل است؛ زیرا قتل، کشتن جسم‌هاست، ولی ارتداد کشتن روح‌هاست؛ بنابراین تصمیم و زمینه‌چینی برای ارتداد، شدیدتر و بدتر از کشتار است که مقدمه کشتن است؛ پس چنان که با قتال‌کننده می‌جنگیم، به طریق اولی باید با فتنه‌انگیز هم بجنگیم و چون فتنه شدیدتر و بزرگتر از کشتن است، کشتار فتنه‌انگیزان جایز یا واجب است، گرچه

۱. بقره ۲۱۷/۲.

قتال کننده نباشند. نخست باید انذار، تبلیغ و نصیحت کرد تا دست از فتنه بردارند و اگر آن را به پایان نبرند، جنگ علیه آنان شروع می شود؛ زیرا فتنه شدیدتر و بزرگ تر از کشتن است و به طبع جنگیدن علیه آن بزرگ تر و واجب تر است.

عدم کشتار کافران در کنار مسجدالحرام

پس با کافران قتال کننده کشتار کنید و آنان را بکشید، ولی ﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - (با این همه) در کنار مسجدالحرام با آنان کشتار مکنید - و حرمت مسجد را نگه دارید، ﴿حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ﴾ - تا (هنگامی که) با شما در آنجا کشتار کنند؛ پس اگر با شما (در آنجا) کشتار کردند، آنان را بکشید - این بخش از آیه اشاره می کند که کشتار علیه کشتارکنندگان و فتنه انگیزان، گرچه قتال کننده نباشند، در غیر مسجدالحرام جایز است ﴿جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ - (که) کیفر کافران چنان است -؛ چه کشتارکننده و چه فتنه انگیز باشند. و زمانی که قتال ضد مشرکان و کشتن آنان کنار مسجدالحرام جایز نباشد، مگر اینکه آنان در آنجا قتال را آغاز کنند، پس به طریق اولی کشتن مسلمانان گناه - کار پناهنده به مسجدالحرام نیز جایز نخواهد بود؛ گرچه می شود او را در تنگنا و محاصره قرار داد تا از آن مکان خارج شود و بر او حد جاری گردد و تعبیر به ﴿عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - در کنار مسجدالحرام - به جای «فیه» - در مسجدالحرام - اشاره به گسترده بودن جایگاه منع قتال با کافران دارد!

استثناء پذیری کشتار کافران در کنار مسجدالحرام

قتال ضد کافران محارب یا فتنه انگیز فقط «فی المسجد الحرام» - در مسجدالحرام - ممنوع نیست، بلکه «عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» - در کنار مسجدالحرام - هم

ممنوع است و حداقل در همه حرم سرزمین امن، قتل ممنوع است و همانا از جواز قتال یا وجوب آن ﴿حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ﴾ - تا (هنگامی که) با شما در آنجا کشتار کنند - استثناء شده است؛ پس اگر در مسجد علیه شما قتال نکردند، ولی بر مسلمانان فتنه‌انگیزی کردند، باز هم علیه آنان، نه در داخل مسجد و نه در کنار آن کشتار نکنید، بلکه با آنان در خارج حرم بجنگید تا دست از فتنه بردارند. احترام به حرم خدا و مسجدالحرام، می‌طلبد که در آنجا علیه کسانی که با مسلمانان نمی‌جنگند، نجنگید، گرچه فتنه‌انگیزی کنند؛ ولی جنگ با فتنه‌انگیز در خارج حرم و مسجدالحرام جایز یا واجب است، گرچه در حال جنگ نباشند.

آتش‌بس با کافران و آمرزش الهی

﴿فَإِنِ اتَّهَمُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۹۲﴾

پس اگر بازایستادند، در نتیجه خدا بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگیان است.

معنای آمرزش و رحمت بر کافران

آیا مقصود از «اتتها» - بازایستادن - ، بازایستادن از قتال، فقط در کنار مسجدالحرام است، گرچه بر شرکشان باقی بمانند یا در غیر از کنار مسجدالحرام به قتال پردازند؟ پس پوشش و رحمت بر این مشرکان و کشتارکنندگان به چه معناست؟! و یا منظور از بازایستادن از قتال در همه‌جاست، ولی مشرکان باز هم به شرکشان باقی می‌مانند؟ باز هم پرسش این است که آیا پوشش و رحمت برای مشرکان معنا دارد؟! گرچه این سبک‌تر از بخش نخست است. آیا به معنای بازایستادن از هر فتنه‌ای، اعم از جنگ و غیر آن، همانند جنگ تبلیغاتی علیه مسلمانان است؟ باز هم این اشکال وارد است، گرچه این بخش سبک‌تر از دو

بخش پیشین است! و یا اینکه آیا بر مسلمانان فتنه روا نمی‌دارند و جنگ و هر فتنه‌ای را ضد ایشان کنار می‌گذارند، ولی علیه یکدیگر فتنه‌انگیزی می‌کنند؟ و یا بر فرض محال این گونه فتنه را هم کنار می‌نهند، ولی هم‌چنان مشرک می‌مانند و شرک فتنه است گرچه بر خود مشرکان باشد، در حالی که ﴿لَا تَكُونُ فِتْنَةً﴾ - هیچ فتنه‌ای نباشد - همه مراحل فتنه رانفی می‌کند و ﴿وَيَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ - و دین یکسره از آن خدا باشد - هر طاعتی برای غیر خدا را سلب می‌کند و از بین می‌برد! آیا «انتها» به معنای بازایستادن از شرک است؟ و در این صورت پوشش و رحمت حق است!:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾

؛^۱

به کسانی که کافر شدند بگو: «اگر (از تعدی بر مسلمانان یا از کفرشان) بازایستند، آنچه (از تعدی یا کفرشان) گذشته است، برایشان پوشیده می‌شود و اگر (بدان) بازگردند، بی‌گمان سنت (خدا در مورد) پیشینیان گذشته است.»

و چون «انتها» از نظر سیاق و عبارت، به قسم اول و پس از آن به قسم دوم و بعد از آن به قسم سوم نزدیک‌تر است و اینکه غفر و رحمت با اطلاق و بدون قید، به قسم چهارم نزدیک‌تر و مناسب‌تر است، پس ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا﴾ - پس اگر بازایستادند - همه اقسام چهارگانه را فرامی‌گیرد و غفر در هر یک از آن‌ها به-حسب خودش است؛ ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا﴾ - پس اگر بازایستادند - از قتال در کنار مسجد-الحرام، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ﴾ - در نتیجه خدا بسی پوشنده است - از قتال آنان در کنار مسجدالحرام و «رحیم» به آنان در دنیا به همان نسبت رحم می‌کند. ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا﴾ -

۱. انفال ۳۸/۸.

پس اگر بازایستادند - از هرگونه قتال، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ﴾ - در نتیجه خدا بسی پوشنده است - از همه کشتار آنان و «رحیم» است و به آنان در دنیا رحم می‌کند، گرچه در آخرت عذاب خواهند شد؛ چون که مشرک از دنیا می‌روند.

﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا﴾ - پس اگر بازایستادند - از همه گونه‌های کشتار، و فتنه و شرک را نیز کنار نهند، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - در نتیجه خدا بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگان است - در دنیا و آخرت:

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱؛

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

ضرورت مبارزه با فتنه‌گران و حفظ دین

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى

الظَّالِمِينَ ۱۹۳﴾

با آنان کشتار کنید تا دیگر هیچ فتنه‌ای (در سراسر جهان) نباشد و طاعت، مخصوص خدا باشد؛ پس اگر دست (از فتنه) برداشتند، (در این صورت) جز بر ستم‌کاران، هیچ‌گونه تجاوزی (روا) نیست.

﴿... وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲؛

... و دین یکسره از آن خدا باشد. پس اگر باز ایستند، همواره خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

آیا آیه، وجوب کشتار فتنه‌انگیزان - چه کشتارکننده باشند یا نباشند - را به- عنوان ضابطه فراگیر در همه زمان‌های اسلامی بیان می‌کند؟ ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ - تا دیگر هیچ فتنه‌ای (در سراسر جهان) نباشد - «وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ - لِلَّهِ» - و طاعت (همه آن) مخصوص خدا باشد - ؛ طاعت مطلق فراگیر همه کره زمین

۱. نجم ۳۹/۵۳.

۲. انفال ۳۹/۸.

ویژه خدا باشد، گرچه در حاشیه آن دین‌های دیگری باشند، ولی قوت و قدرت مطلق به‌طور کلی برای دین خدا باشد و دین‌های دیگر در حال تقیه باشند؟ و یا اینکه آن، دستور خاص به مجاهدان زمان پیامبر ۹ بوده است؟ این درست نیست؛ زیرا هدف و غایت سلبی، یعنی «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» در آن زمان تحقق پیدا نکرد، تا چه رسد به بُعد ایجابی، یعنی «وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ». و یا اینکه قتال علیه فتنه‌انگیزان عام است، ولی فتنه در اینجا کشتار است، پس «قاتلوهم» - باکشتارکنندگان کشتار کنید - «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»؟ این هم درست نیست؛ زیرا فتنه گسترده‌تر، شدیدتر و بزرگ‌تر از کشتار است و اگر مقصود از «فتنه» فقط کشتار بود، باید «الفتنه» می‌فرمود تا به آن فتنه خاصی (کشتار) اشاره کند، ولی عبارت آیه فتنه نکره است که هر فتنه‌ای را شامل می‌شود؛ وانگهی «وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» با اختصاص فتنه به کشتار مناسب نیست؛ زیرا گاهی فتنه با قتل و قتال و خونریزی است و گاهی با جنگ سرد علیه عقیده ایمانی، برای گمراه کردن مؤمنان و دورنگه‌داشتن دیگران از دین و ایمان است؛ گرچه تصریح آیه در آغاز قدرت مشرکان در شبه‌جزیره را هدف قرار داده است که مردم را در چنبره قدرت و اسارت خود داشت، ولکن دلالت قرآنی ویژه یک زمان نیست، بلکه همه زمان‌ها و کشورها را دربرمی‌گیرد و همانند همه توجیهاات قرآن، متوجه همه زمان‌ها و مکان‌هاست، «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ».

پس در هر روز و زمانی که قدرت ظالمی در میان مردم فتنه‌انگیزی می‌کند و بین حق و اهلش با بیان حق و گوش‌های شنوای آن فاصله ایجاد می‌کند، برمسلمانان مکلف واجب است که قدرت‌های او را بشکنند و مردم را از قهر و قبری که او ایجاد کرده، برهانند و به سخن خدا پاسخ مثبت دهند که فرمود:

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱؛

تا هر که را (از نظر فطری، عقلانی و دانایی) زنده بوده است، هشدار دهد و گفته (ی خدا) بر(علیه) کافران محقق گردد.

چنان که زدودن فتنه شرک از جان مشرکان و غیر مشرکان بر مسلمانان واجب است، بنابراین کفر تجاوزگر بر مؤمنان و عقیده ایمانی یا بر کسی که در ایمان فکر می کند، فتنه بر بلوک ایمان است و بر همه مؤمنان واجب است که به پاخیزند و با تمام توان از جوّ ایمان حفاظت و حراست کنند و زمینه را برای اندیشه جستجوگران از ایمان اسلامی مهیا سازند؛ یعنی با فتنه انگیزان بجنگند و برای تحقق این آرمان باید با فتنه انگیزان قتال کنند تا آتش ظلم آنان خاموش شود، ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ و ﴿يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾.

هدف از مبارزه با فتنه گران و حفظ دین

بُعد سلبی این قضیه؛ یعنی از بین بردن فتنه، با تسلیم کردن استعمار در همه صحنه ها مکان ها تحقق می یابد و بُعد ایجابی آن، یعنی جایگزین کردن دین بر ویرانه های آن، با تشکیل حکومت جهانی اسلام پدیدار خواهد شد و این دو آرزو به ما بشارت داده شده و در زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تحقق خواهد یافت و بر ما لازم است که پیش از قیام حضرت، زمینه ظهور او را در بعد سلبی و ایجابی فراهم کنیم و برای قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - الشریف، شرط سلبی، پُرشدن جهان از ظلم و جور است و یک شرط ایجابی و مثبت دارد که آن تبلور و درخشش ایمان مجاهدان مسلمان، به ویژه در زمان

۱. یس ۷۰/۳۶.

غیبت کبری است تا بدین وسیله، از میان آن سلب و ایجاب انفجار جهانی پدیدار شود. پس مجاهدان مسلمان باید همه نیروها و امکانات خویش را گردآورند و درهم بفشارند؛ چنان که کافران چنین می کنند تا اینکه آرمان های ﴿لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ در جهان پیاده شود.

جواز کشتار فتنه گران اهل کتاب و شرط آن

در قرآن، دستور کشتار اهل کتاب فتنه انگیز نیز آمده است:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱؛

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام کرده، حرام نمی دارند و به دین حق نمی گروند، کشتار کنید تا به دست خود در حال کوچک منشی جزیه دهند.

پس اگر قدرت اهل کتاب فتنه گر بشکند، تحقیر می شوند و با کوچک منشی جزیه می پردازند؛ وانگهی کشتار برای زدودن فتنه، پس از بیان قاطع و قانع کننده جایز است:

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۲؛

پس اگر (آنان هم) به مانند آنچه شما بدان ایمان آوردید، ایمان آوردند، پس (از آن) بی گمان هدایت یافته اند و اگر روی برتافتند، جز این نیست که (با حق) سر ستیز و جدایی دارند. پس به زودی خدا تو را (از شر آنان) کفایت خواهد کرد، حال آن که او بسی شنوا و داناست.

۱. توبه ۲۹/۹.

۲. بقره ۱۳۷/۲.

فرآیند مبارزه اسلامی علیه فتنه‌گران

کسانی که در ستیز فتنه‌انگیزانه علیه مسلمانان هستند، آتش ستیزه آنان با یکی از سه روش خاموش می‌شود: 1. کشتن آنان 2. تسلیم شدن 3. مسلمان شدن. این‌ها فرایندهای کشتار و مبارزه اسلامی علیه آنان است که هرکدام پس از دیگری پدیدار می‌شوند و بی‌شک، فتنه دینی و از جانب پیروان دین، همانند اهل کتاب، تجاوز فاحش بر مقدس‌ترین ناموس‌های انسانی است؛ زیرا انسان پنج ناموس دارد: 1. ناموس عقل 2. ناموس دین 3. ناموس جان 4. ناموس عرض 5. ناموس مال، و ناموس دین ارزشمندترین و گران‌بهاترین و بزرگ‌ترین است؛ زیرا قداست روح ارزشمند انسان را می‌کشد و فتنه‌گاهی با ایجاد جوّ تهدید و اذیت و ترس بر مؤمنان و سلب آزادی از کسانی است که به جستجوی حقّ ایمان و ایمان حق می‌پردازند و گاهی با برپاکردن شرایط فاسد، جهت زینت‌دادن به کفر و کریه و دگرگون نمایاندن دین است و مثال روشن پیش‌روی ما استعمار استعمار استکبار استبداد استضعاف استخفاف کمونیسیم^۱ شرقی و سرمایه‌داری غربی است، زیرا آن‌دو با وجود اختلافشان در نظام‌های اقتصادی، سیاسی و غیر آن، دشمن مشترک اسلام و مسلمانان هستند؛ هردو جوّ دشمنی و تجاوز بر شریعت خدا و پیروی آن ایجاد می‌کنند تا مستضعفان را به‌جانب خود و دستاوردهای زودگذر مادی جذب کنند. پس بر همه مسلمانان لازم است که

۱. معنای برخی از این واژه‌ها روشن است و برخی دیگر نیاز به ترجمه دارند: (۱) استضعاف: درخواست ضعیف شدن/ضعیف کردن (۲) استعمار: درخواست جهل و نادانی (۳) استخفاف: درخواست خفت و خواری کردن. عبارت استاد درباره استعمار بلوک شرق، پیش از فروپاشی شوروی سابق نوشته شده است. (مترجم)

هجوم قوی و همه جانبه بر استعمارگران آورند، ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾. در اینجا ﴿إِخْدَى الْحُسْنَيْنِ﴾ - یکی از این دو نیک‌ترین - زندگی دینی عزیز با زدایش فتنه و تأسیس دولت حق به وجود می‌آید یا مرگ در این راه فرا می‌رسد:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِخْدَى الْحُسْنَيْنِ﴾^۱؛

بگو: آیا شما جز یکی از این دو نیک‌ترین (زندگی) را برای ما انتظار دارید؟

برخورد عادلانه با فتنه‌گران

﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُذْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ - پس اگر دست (از فتنه) برداشتند، (در این) صورت جز برستمکاران هیچگونه تجاوزی (روا) نیست - و این دست- برداشتن از فتنه هست و پس از آن قتال نیست و همانا فقط عدوان و تجاوز بر ظالمان غیر فتنه‌انگیز، همانند قصاص باقی می‌ماند.

تعبیر «عُدوان» - تجاوز - درباره ظالمان، در باب قصاص، از باب مشکله و تعبیر زبانی است، و گرنه عین عدالت است؛ چنان‌که از «مجازات تجاوزگر»، تعبیر به «تجاوز» شده است:

﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾^۲؛

پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، (هم‌سان) بر او تعدی کنید.

در حالی که این مقابله به مثل است و تجاوز نیست؛ چنان‌که از «عکس‌العمل خدا در برابر مکر ماکران»، تعبیر به «مکر» شده است، در حالی که خدا مکر و نیزنگ ندارد، بلکه عکس‌العمل خدا در برابر نیزنگ‌بازان، از بین بردن مکر آنان است؛

۱. توبه ۵۲/۹.

۲. بقره ۱۹۴/۲.

بنابراین نسبت مکر به خدا یک تعبیر لفظی است، نه واقعی؛ تا چه رسد که حقیقی باشد:

﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱؛

و نیرنگ می‌زنند و خدا (نیز به آنان) نیرنگ می‌زند و خدا بهترین نیرنگ‌زنندگان است.

وانگهی ﴿فَلَا عُذْوَانَ﴾ سه معنا دارد: 1. واکنش و کشتار در برابر کشتار دشمنان دین 2. واکنش و کشتار در برابر فتنه‌انگیزان با روش‌های غیرجنگی و خونی 3. واکنش و کشتار در برابر ظلم‌هایی که باعث قصاص می‌شود.

جواز مقابله به مثل با فتنه‌گران

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^{۱۹۴}

ماه حرام در برابر ماه حرام است و (هتک) حرمت‌ها (مورد) پی‌گیری است. پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، (هم‌سان) بر او تعدی کنید، (به‌جز محرّمات همگانی) و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا بی‌گمان با تقوایندگان است.

قتال در ماه حرام، حرام است: ﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾ - ماه حرام

در برابر ماه حرام است -:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ﴾^۲؛

هان ای کسانی که ایمان آوردید! حرمت شعائر خدا و ماه حرام را نگه‌دارید.

﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾^۳؛

۱. انفال ۳۰/۸.

۲. مائده ۲/۵.

۳. بقره ۲۱۷/۲.

از تو درباره ماهی که کشتار در آن حرام است، می‌پرسند؛ بگو: «کشتار در آن (گناهی) بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به او و مسجدالحرام [و حج یا عمره] است و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا (گناهی) بزرگ‌تر، و فتنه، از کشتار بزرگ‌تر است.

ولی مقابله به مثل جایز بلکه لازم است و جایز نبودن آغاز به کشتار در ماه حرام، مانع از مقابله به مثل در آن نیست: ﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾؛ چنان‌که اگر آغاز به قتال در کنار مسجدالحرام جایز نیست، ولی دفاع و مقابله به مثل در آنجا جایز است، ﴿فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ﴾ - پس اگر با شما (در آنجا) کشتار کردند، آنان را بکشید - همچنین (کذلک) ﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ﴾.

گوناگونی شکل‌های مقابله به مثل

به صورت ضابطه عمومی، ﴿وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ﴾ - و (هتک) حرمت‌ها (مورد) پی‌گیری است -؛ یعنی همه حرمت‌های عقلی، دینی، جانی، مالی و عرضی و غیر آن قصاص دارند، ولی در بعضی از این‌ها نوع قصاص فرق می‌کند؛ همانند زنا و لواط که قصاص و مقابله با آن همانند خودش نیست، بلکه عقوبت دیگری همانند حد، تعزیر و تأدیب شبیه این‌هاست و به‌طور کلی و به‌عنوان ضابطه فراگیر، ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ - پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، (هم‌سان) بر او تعدی کنید - ، گرچه براساس نصوص و تصریحات، شکل‌های مقابله به مثل گوناگون هستند؛ برخی قصاص‌ها افزون بر هم‌سانی، هم‌شکل نیز هستند:

﴿النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا﴾^۱؛

- و در آن [تورات] بر آنان نوشتیم که بی‌امان جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است و زخم‌ها (نیز به همان ترتیب) قصاص [پیگیری] دارند.

و اموال و دیگر حقوق نیز چنین هستند؛ ولی قصاص و مقابله به مثل زنا و لواط، حد، تعزیر و هم‌سان آن‌هاست، اما هم‌شکل با آن‌ها نیست.

﴿وَالْحُرْمَاتُ﴾ جمع همه چیزهایی است که بزرگداشت آن‌ها واجب و هتک آن‌ها حرام است و گرامیداشت آن‌ها اختصاص به ماه حرام، حرم و مسجدالحرام و کعبه مبارکه ندارد، بلکه فراگیر همه محرماتی است که هتک آن‌ها، به نظر شرع، قصاص، حد و تعقیب دارد و ﴿فَمَنْ اعْتَدَى...﴾ اعم از ﴿وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصًا﴾ است؛ چنان‌که حرمت‌ها فراگیر ماه حرام است. این‌ها ضابطه‌های پشت‌سرهم هستند که ذلت، تسلیم و پذیرش ظلم از دشمنان خدا را تحریم می‌کنند.

رعایت تقوا در مقابله به مثل

از آنجایی که گاهی ممکن است مقابله به مثل با تجاوز، از باب خطا، نادانی یا خشم انتقام از حد بگذرد، خدا فرموده است: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ - و از خدا پروا بدارید -؛ پس در این زمینه و در همه جا طغیان نکنید، ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ - و بدانید که خدا بی‌گمان با تقوا پیشگان است - .

اهمیت انفاق و نهی از ترک آن

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ﴾ ۱۹۵

و در راه خدا انفاق کنید و با دست خود، (خود یا دیگران را) به هلاکت میفکنید و نیکی کنید (که) خدا به راستی نیکوکاران را دوست می‌دارد.

قدر متقین ﴿سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - راه خدا - در اینجا به مناسبت جایگاه قتال در راه خداست. خدا دستور فرموده که در راه او به‌ویژه در راه قتال انفاق کنیم؛ زیرا چنان‌که کشتار در راه خدا نیاز به عده و نفرات مجاهدان مبارز دارد، هم‌چنین به غده و امکانات مالی نیاز دارد تا در آن راه خرج شود و را خدا، گرچه فراگیر جهاد نفس ارزشمند و مال باارزش است، ولی بهترین راه او که هر دو نوع جهاد را دربرمی‌گیرد، زدودن فتنه از جهان و جایگزین کردن دین خدا به جایگاه آن است، ﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾. پس انفاق، جمع‌آوری همه امکانات و توان‌های جانی، مالی، فرهنگی، عقلی و سیاسی و غیر آن و بخشش آن‌ها در راه تحقق آن سلب و ایجاب است؛ بخشش نیکوی هر آنچه از جان و مال که موجود است، برای بدست‌آوردن چیزی (رفع فتنه و دین خدا) که موجود نیست؛ بنابراین، این آیه در دلالت، همانند آیه اعداد است:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾^۱؛

و هر چه در توان و امکان دارید، از نیروها و اسب‌های جنگی، آماده و بسیج کنید.

و اگر این انفاق را ترک کنیم، خودمان را با همه امکاناتمان به هلاکت افکنده‌ایم؛ چنان‌که می‌بینیم، مسلمانان به‌جهت ترک انفاق شایسته در راه خدا، در ابعاد گوناگون زندگی هلاک شده‌اند.

همراهی جهاد و انفاق

همان‌گونه که جهاد در راه خدا نیاز به مردان جنگ‌آور دارد، انفاق در راه او نیاز به اموال دارد؛ پس مجاهدی که جان دارد و مال ندارد، جانش را در راه خدا قربانی کند و صاحب‌مالی که توان جهاد ندارد، مالش را انفاق کند و اگر کسی هردو را دارد، هردو را انفاق کند. بسیاری از مسلمانان که دوست داشتند برای برافراشته‌شدن پرچم دین خدا جهاد کنند، بر اثر فقر، نه توان اداره زندگی شخص خویش را داشتند و نه می‌توانستند تجهیزات جنگی برای جهاد تهیه کنند. پس به نزد پیامبر ۹ می‌آمدند:

﴿تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِّنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾^۱؛

برگشتند، حال آن‌که در اثر اندوه، از چشمانشان اشک فرو می‌ریزد که (چرا) چیزی نمی‌یابند تا (در راه جهاد) خرج کنند.

از این‌روی می‌بینیم که در بیشتر موارد، دعوت به جهاد همراه با دعوت به انفاق است و در اینجا، در کنار دعوت به جهاد، ترک انفاق را افتادن در ورطه هلاکت معرفی کرده است.

لزوم رعایت اعتدال در انفاق

انفاق در راه خدا، به‌طور کلی محدود به عفو است:

۱. توبه ۹۲/۹.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾^۱؛

می‌پرسند چه چیزی را انفاق کنند؛ بگو عفو را.

و عفو زاید بیشتر از ضرورت‌های زندگی است و افراط و تفریط در باب انفاق، انداختن و افتادن در ورطهٔ هلاکت است.

مفعول ﴿وَلَا تُلْفُوا﴾ - و میفکنید - محذوف و معروف است و آن همهٔ ناموس - های انسانی و اسلامی است و «باء» در ﴿بِأَيْدِيكُمْ﴾ زاید نیست، بلکه برای سبب - بودن است و سخن از زایدبودن آن گزاف و زاید است. پس معنای آیه این خواهد بود که ﴿وَلَا تُلْفُوا﴾ - و میفکنید - ، به سبب قدرت‌ها و کوشش‌هایتان، ﴿إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ - به هلاکت - ﴿وَ أَحْسِنُوا﴾ - و نیکی کنید - در انفاق، که ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ - خدا به راستی نیکوکاران را دوست می‌دارد - و «تهلکه» همهٔ مراحل گوناگون هلاکت، از هلاکت مطلق گرفته تا مطلق هلاکت را شامل می‌شود و جستجوی از مصدر آن صحیح نیست؛ زیرا در زبان عربی وزنی بی - همانند دارد و قرآن، اصل و ریشهٔ لغت و غیر آن است، پس به کدامین سو می‌چرخید؟ پس (هلک الشيء یهلک هلاکاً، هلوکاً، مهلکاً، مهلکاً و تهلکه)، همهٔ این مصدرها به یک معناست و اسم مصدر «هُلُک» است. یزیدی گفته که تهلکه از مصدرهای کمیاب است و قیاسی نیست؛ سخن او زاید و یزیدی است؛ زیرا قرآن، قیاس، مقیاس و میزان برای هر مقیاس، قیاس و میزان است و همهٔ چیز از قرآن اقتباس می‌شود و چون «تهلکه مفاز رو به هلاکت رفتن است؛ زیرا در آن هلاک بسیاری رُخ می‌دهد»^۲ بنابراین ممکن است «تهلکه» به -

۱. بقره ۲۱۹/۲.

۲. لسان العرب، ابن منظور آفریقایی.

معنای هلاک نباشد، بلکه بمعنای مفاز هلاک باشد؛ پس «تهلکه» سرنوشت نامشخص انسان است که نمی‌داند کجاست و «هرچیزی است که پایانش به هلاکت منتهی می‌شود»^۱ و این را صیغه «تهلکه» به جای «هلاک» تأیید می‌کند. بی‌شک انفاق به معنای عفو، راه میانه عادلانه نجات‌دهنده و رهایی‌بخش است و انفاق کم یا ترک آن، همانند زیاده‌روی و اسراف در آن، «القاء» در «تهلکه» است:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۲؛

و دست را به گردنت زنجیروار منه و به تمامی گشادگی (هم) گشاده‌دستی مکن که در نتیجه، ملامت‌شده و حسرت‌زده برجای بمانی.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۳؛

و کسانی که چون انفاق کنند، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و (انفاقشان) میان این دو (راستا و) میانگین بوده است.

نتیجه افراط و تفریط در انفاق

و نتیجه تفریط، ترک انفاق یا انفاق کم، «تهلکه» در بلوک دینی و استقلال اسلامی است که فرایند آن «تهلکه» نوامیس انسانی و اسلامی مسلمانان، به‌ویژه عقل و عقیده است و از جمله این «تهلکه»، نابودی کیان اقتصاد اسلامی به‌دنبال ترک انفاق واجب یا مستحب است و نیز از بین رفتن روح محبت و ایثار در میان بخیلان از افراد، «تهلکه» است؛ چنان‌که زیاده‌روی و اسراف در انفاق باعث فقر و سختی در زندگی می‌شود:

لو ان رجلا أنفق ما فی یدیه فی سبیل من سبیل الله ما کان أحسن و لا أوفق؛^۱

۱. همان.

۲. اسراء ۲۹/۱۷.

۳. فرقان ۶۷/۲۵.

اگر مردی هرچه دارد در راهی از راه‌های خدا انفاق کند، نیکوتر و موفق‌تر نیست. ولی «تهلکه» تفریط کجا و «تهلکه» افراط کجا. «تهلکه» تفریط، همه نوامیس شخصی و اجتماعی را فرامی‌گیرد، ولی در صورت افراط فقط کسی که در انفاق اسراف می‌کند، آسیب می‌بیند.

در این جا دو بخش آیه، دو حالت متصل و منفصل دارند؛ حالت اتصال ﴿لَا تُلْفُتُوا﴾ - می‌فکنید - را به ﴿انْفِقُوا﴾ - انفاق کنید - ، به‌ویژه در جهاد در راه خدا مرتبط می‌کند و حالت انفصال، به هریک از دو بخش در همه زمینه‌ها استقلال می‌بخشد. پس انفاق بخششی در راه خدا، در هر حال واجب یا مستحب است، ولی افکندن در «تهلکه» در هر حال (افراط یا تفریط)، در باب همه ناموس‌های پنج‌گانه حرام است؛ بنابراین مجاهد بی‌باک و خیره‌سر که بی‌محابا و با تندروری و سنسجیده به میدان جنگ وارد می‌شود و چه بسا باعث هلاکت خود و دیگران می‌گردد و جبهه مسلمانان را تضعیف می‌کند و امثال او از کسانی هستند که در «تهلکه» می‌افتند و می‌اندازند:

﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲؛

کسانی که کوشش‌شان در (زرفای) زندگی دنیا گم گشته، حال آن‌که می‌پندارند کاری خوب انجام می‌دهند.

چنان‌که مجاهدی که برای حفظ خویش یا راحتی آن به صحنه قتال نمی‌رود و با فرارکردن سستی می‌کند، این نیز از کسانی است که ناموس عقل، دین، جان، عرض و مالش را به «تهلکه» می‌افکند.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۹؛ از الکافی به سند متصل از حماء اللحام فصّاب روایت شده است که

ابی عبدالله عليه السلام فرمود: «اگر مرد... مگر خدا نفرموده است: ﴿وَلَا تُلْفُتُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾».

۲. کهف ۱۰۴/۱۸.

عدم هلاکت در جهاد

جهاد در راه خدا با شرایطش از موارد «تهلکه» نیست؛ زیرا در معرض خطر قراردادن هر جان و مال ارزشمند برای حراست از ناموس دین لازم است و این یک ضابطه و قانون است که مهم باید فدای مهم‌تر شود و «تهلکه» ای که نهی شده، «تهلکه» بی‌فایده است؛ یعنی فداکردن جان و مال با ارزش، برای به‌دست‌آوردن چیزی که ارزش این فدا را ندارد. پس:

ليس التهلكة ان يقتل الرجل في سبيل الله و لكن الإمساك عن النفقة في سبيل الله^۱؛

تهلکه این نیست که مرد در راه خدا کشته شود، بلکه خودنگهداری از نفقه در راه خداست.

و رفتن علی^۷ به مسجد در شبی که ضربت خورد، اقدام به تهلکه نبود؛ زیرا:

خير في تلك الليلة لتمضي مقادير الله عز و جل^۲؛

۱. در المنثور، ج ۱، ص ۲۰۷؛ فریابی، ابن جریر و ابن منذر، از ابن عباس درباره این آیه روایت کرده‌اند و از راه‌های بسیاری، از اسلم ابی‌عمران نقل شده است: «ما مسلمانان از جمله عقیه ابن‌عامر مصری و فضاله بن عبید شامی در قسطنطنیه بودیم که صف بزرگی از مردم روم آمدند و در برابر ما صف‌آرایی کردند. یک فرد مسلمان رفت و بر سر مردم روم فریاد زد. برخی از مردم مسلمان گفتند: "خودش را به تهلکه می‌اندازد." ابو ایوب، هم‌نشین پیامبر ﷺ برخاست و گفت: «این تأویل برای این آیه درست نیست؛ همانا این آیه درباره ما جماعت انصار نازل شد؛ زیرا برخی از ما گفتند: "گرچه دین خدا و ما انصار عزیز شدیم، ولی اموالمان ضایع شد و اگر بر سر مالمان می‌ماندیم و آن‌ها را سرپرستی و اصلاح می‌کردیم، ضایع نمی‌شدند در این هنگام بر پیامبر ﷺ نازل شد: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾؛ پس تهلکه برگزیدن امور و ترجیح آن‌ها بر دین خداست."».

۲. نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۸۰؛ در اصول کافی، به سند متصل از حسن بن جهم روایت شده است که به امام رضا^{علیه السلام} گفتیم: «آیا امیرالمؤمنین^{علیه السلام} قاتلش را می‌شناخت و زمان و جایگاه قتلش را

آن شب را برگزید تا تقدیرهای خدای بزرگ گذرا باشد و تحقق یابد. و یا با علم ظاهری که قابل محو و اثبات و پذیرنده «بداء» است، عاقبت کارش و سرنوشت آینده اش را می دانسته، در هر حال او وظیفه واجبش را می دانسته و به ما نیز وظیفه واجبمان را شناسانده است. پس پرسش توبیخ و تهدیدآمیز از کار مولا ۷ بی معناست. ولی پا فشاری امام رضا ۷ به نپذیرفتن ولایت- عهدی مأمون تهلکه بود، بدین جهت آن را پذیرفت.^۱

می دانست؟ امام رضا ۷ فرمود: «آن شب را (برای شهادت برگزید) تا تقدیرهای خدایی گذار گردد و اجرا شود.»

۱. همان؛ از عیون اخبار الرضا در باب مولد امام رضا ۷ آمده است: «عبدالله مأمون که بیست سال و بیست و سه روز پادشاهی کرد، در زمان پادشاهی خویش از علی بن موسی الرضا ۷ بدون رضایت او عهد گرفت. پیش از بیعت، مأمون بارها امام را تهدید به قتل کرد تا اینکه امام ۷ بر جانش بیمناک شد و پذیرفت و فرمود: "بارخدا! تو مرا نهی کردی از اینکه با دست خودم به تهلکه بیفتم و من هم اکنون مضطر شدم و مأمون من را مجبور کرد که بپذیرم؛ همانند یوسف و دانیال ۷ که هر کدام سرپرستی طاغوتی را در زمان خودشان پذیرفتند. بار خدا! عهدی و ولایتی جز عهد و ولایت تو نیست، سپس مرا برای برپا کردن دینت و زنده کردن سنت پیامبرت توفیق بده؛ چون تو بهترین سرپرست و بهترین یوری." وانگهی ولایت عهدی مأمون را در حالی که گریان و محزون بود پذیرفت و شرط فرمود که در عزل و نصبها و کارهای اجرایی شرکت نکند و فقط دورادور با او در امر حکومت و مردم مشورت شود.» و در همان مدرک، در خبری طولانی آمده است: «پس از آنکه امام ۷ ولایت عهدی مأمون را نپذیرفت، مأمون گفت: "به خدا سوگند اگر ولایت عهدی را نپذیری، تو را مجبور می کنم و اگر باز هم نپذیری، تو را می کشم." پس امام رضا ۷ فرمود: "خدا من را از خودافکنی در تهلکه بازداشته است؛ بدین جهت ولایت عهدی را از تو می پذیرم، به شرطی که در کارهای اجرایی از جمله عزل و نصبها، شرکت نکنم و دورادور مورد مشورت قرار گیرم." و در همان مدرک، از الفقیه، در باب حقوق از علی بن حسین ۷ روایت شده است: «سلطان باید بداند که درباره رعیت مورد آزمایش قرار گرفته است و رعیت هم باید بداند که با مخالفت با سلطان خود را به هلاکت نیفکند.» و در همان مدرک، از کمال الدین و تمام النعمه با اسناد به سلمان فارسی آمده است که پیامبر ۷ در روایت طولانی به علی ۷ فرمود: «ای برادر من!

مفهوم احسان در انفاق

﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ - و نیکی کنید (که) خدا به راستی نیکوکاران را دوست می‌دارد - و این احسان در انفاق است؛ میانگین بین افراط و تفریط و زاید از نیازهای ضروری است و ارزشمندترین آن ایثار است؛^۱ وانگهی احسان در همه اعمال این است که:

إذا صليت فأحسن ركوعك و سجودك، و إذا صمت فتوق كل ما فيه فساد صومك، و إذا حججت فتوق كل ما يحرم عليك في حجك و عمرتك - و كل عمل تعلمه الله فليكن تقيا من الدنس^۲؛

هرگاه نماز گزاردی، رکوع و سجدهات را به نیکی انجام بدهی و هرگاه روزه گرفتی، از هر چیزی که روزهات را فاسد می‌کند، دوری کنی و هرگاه حج گزاردی، از هر چیزی در حج و عمره بر تو حرام است بپرهیزی. پس باید در هنگام انجام هر عملی از آلودگی بپرهیزی.

پس از من، از قریش به تو سختی خواهد رسید؛ اگر یاور داشتی علیه آنان کشتار کن و اگر یاور نیافتی خودت را با دست خویش در تهلکه می‌فکن.»

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲۰۷؛ جماعتی از ضحاک بن جبیره نقل کرده‌اند: «انصار در راه خدا انفاق می‌کردند و صدقه می‌دادند تا اینکه گرفتار شدند و به انفاق و صدقه بدگمان شدند؛ پس خدا نازل کرد: ﴿و انفقوا فی سبیل الله...﴾».

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۱؛ در محاسن برقی، از ابن محبوب، از عمر بن یزید نقل شده است: «شنیدم که اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: "هرگاه مؤمن عمل‌اش را نیکو انجام دهد، خدا در برابر هر عمل هفتصد برابر پاسخ می‌دهد و این سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: ﴿يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾؛ پس اعمالی که برای ثواب خدا انجام می‌دهید، به نیکی انجام دهید." پس به او گفتم: "احسان چیست؟" فرمود: "هرگاه نماز گزاردی ...".»

و چنان که ﴿أَحْسِنُوا﴾ و ﴿وَلَا تُلْقُوا﴾ به توانمندان می‌گوید، انفاق کنید، به مجاهدان نیازمند می‌گوید که در راه خدا (جهاد) انفاق را بپذیرد:

«كان رجال يخرجون في بعوث يبعثها رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) بغير نفقه فيما يقطع بهم و إما كانوا عيالا فأمرهم الله ان يستنفقوا مما رزقهم الله و لا يلقوا بأيديهم الى التهلكة، و التهلكة ان يهلك الرجل من الجوع و العطش و من المشى و قال: لمن بيده فضل: ﴿وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱؛

مردانی را پیامبر به جهاد می‌فرستاد که مال نداشتند یا جیره‌خوار بودند، پس به آنان دستور می‌داد که درخواست انفاق کنند و خودشان را در تهلکه بیفکنند و تهلکه این است که مرد از گرسنگی و تشنگی و پیاده‌روی هلاک شود، و به کسانی که مال بیش از نیاز ضروری زندگی را داشتند فرمود: ﴿وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

ابعاد سلبی و ایجابی انفاق

به‌عنوان ضابطه کلی، انفاق در بُعد ایجاب باید در راه خدا باشد و در بُعد سلبی، ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ - و با دست خود، (خود یا دیگران را) به هلاکت می‌فکنید - . انفاق‌کننده نباید با انفاق، خودش یا دیگری را در هلاکت روحی یا جسمی بیفکند و از جمله عوامل هلاک‌آفرین، ناامیدی از رحمت خداست که فرایند عصیان است و افتادن در ورطه دیگر عصیان‌ها، نتیجه ناامیدی از رحمت خداست و معصیت‌های فراوان انسان را به جایی می‌رساند که خدا فرموده است:

۱. درالمشور، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ابن جریر و ابن ابی حاتم، از زیدبن‌أسلم نقل کرده‌اند.

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱؛

آری، کسی که بدی‌ای را به‌دست آورده و خطایش سراسر او را دربرگرفته‌است، اینان همراهان آتش-اند، (و) ایشان در آن ماندگارند.

کلامی پایان‌بخش پیرامون جهاد اسلامی

در یک عبارت مختصر، جهاد اسلامی جز دفاع از ناموس‌های اسلامی چیز دیگری نیست؛ به‌ویژه ناموس عقیده‌ صالح که همهٔ امور زندگی‌ساز انسان را باهم مرتبط می‌کند:

﴿لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۲؛

تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند؛ هرچند بزهکاران را هرگز خوش نیاید.

زیرا این آیه در وسط آیات جهادی قرار دارد. این است راه خدا در کشتار اسلامی در طول تاریخ که هیچ‌گونه توسعه‌طلبی و نیرنگ و یا ناخالصی دیگر در آن راه ندارد. کشتار در نظام اسلامی فقط برای حفاظت از ایمان و دفاع از مستضعفینی است که یارای دفاع از خویش را ندارند. پس دفاع عامل زندگی-بخش است که مستضعفین مرده و جوّ مردل دین و قوانین را کلد اسلام را زنده می‌کند؛ چنان‌که باز هم میان آیات جهاد اسلامی می‌یابیم که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ... وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا

تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳؛

۱. بقره ۸۱/۲.

۲. انفال ۸/۸.

۳. انفال ۲۴-۲۵/۸.

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون خدا و پیامبر(ش) شما را برای چیزی فراخواند که به شما حیات می‌بخشد، او را اجابت کنید و بدانید که خدا بی‌گمان بین انسان و دلش حایل می‌شود و بی‌چون تنها سوی او محشور خواهید شد... و از فتنه‌ای که بی‌امان تنها به ستم‌کارانان نمی‌رسد، بپرهیزید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است.

دین اسلام با وجود سخنان دروغ‌آمیز مسیحیان، دین شمشیر، خون، فشار، اکراه و اجبار نیست؛ زیرا با وجود یوق‌های تبلیغاتی استعماری، با روش نیکو به روش نیکو دعوت کرده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱؛

با فرزاندگی و اندرز نیکو (مکلفان را) به راه (راهوار) پروردگارت دعوت کن و با آنان با نیکوترین شیوه مجادله نما. به‌راستی پروردگارت به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر و (هم) او به (حال) راه‌یافتگان (نیز) داناتر است.

و پس از دعوت به حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن، راهی جز قتال به‌عنوان درمان پایانی باقی نمی‌ماند:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾^۲؛

و با اهل کتاب جز با بهترین (شیوه) مجادله مکنید، مگر (با) کسانی از آنان که ستم کردند.

پس پذیرش ظلم و ذلت با استمرار فتنه بدترین ظلم بر انسانیت است؛ گرچه مسیحیانی که به هوای نفس و متاع قلیل دنیا دل بسته‌اند، به دروغ پذیرش ظلم را به مسیح^۷ نسبت داده‌اند و گفته‌اند که ایشان فرموده است: «اگر کسی بر گونه شما لطمه‌ای زد، با گونه دیگر نیز لطمه دیگری دریافت کنید و تحمل کنید.» این

۱. نحل ۱۲۵/۱۶.

۲. عنکبوت ۴۶/۲۹.

گونه دروغ‌ها از ساحت مسیح ۷ که از پیامبران جهادگر در راه خدا بود، به‌دور است. او در راه خدا علیه ظلم و بیداد جهاد می‌کرد و در دیار فلسطین می‌گشت و تبلیغ می‌کرد و در این راستا تعداد کمی از حواریون او را همراهی می‌کردند.

فلسفه و احکام مناسک حج، و اهمیت دعا

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٦﴾ الْحَجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿٥٧﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ

وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ
 النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾ فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ
 مَنَسِكُكُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
 فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
 مِنْ خَلْقٍ ﴿٧٠﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي
 الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٧١﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا
 وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٧٢﴾ * وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ
 تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا
 اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٣﴾

این هشت آیه، به تعداد درهای هشت گانه بهشت، اختصاص به حج و عمره واجب دارند. آن‌ها را تعریف می‌کنند و حکم، موضوع، شرایط و جایگاه‌های آن‌ها را بیان می‌کنند؛ به ویژه حج اکبر و عمره پس از آن را توضیح می‌دهند و آیه نخستین، بیان وجوب حج و عمره را به عهده گرفته است. آیا این آیه، آیه‌ای است که در وجوب حج و عمره نازل شده است؟

وجوب اتمام حج و عمره

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۱۹۶﴾

و برای خدا حج و عمره را به اتمام برسانید. پس اگر (به علت موانعی، از آن) بازداشته شدید، آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید) و تا قربانی به قربان‌گاه نرسیده سر خود را متراشید؛ پس هرکس از شما بیمار بوده یا در سرش ناراحتی باشد (و ناچار شود در حال احرام سر تراشد)، در این صورت (به جای آن) - باید (به عنوان) فدیة - روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای بدهد یا عبادتی (دیگر، مناسب با حج، هم‌چون قربانی انجام دهد). پس هنگامی که ایمنی یافتید، پس هرکس با عمره تمتع سوی حج رهسپار شد، اینجا آنچه از قربانی میسر است (قربانی کند) و آن کس که (قربانی) نیافت، (باید) در (ضمن) حج سه روز، روزه بدارد و چون برگشتید، هفت روز دیگر (روزه بدارید). این ده (روزه‌هایی) کامل است (و) این (حج تمتع) برای کسی است که اهلش [کسانش] ساکن در مسجدالحرام [مکه] نباشند و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت‌گیر است.

﴿وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ...﴾ اشاره دارد که حج و عمره پیش از این آیه واجب شده بودند؛ زیرا اتمام و کامل کردن وجوبی، پس از اصل آن وجوب است و احصار و منع از انجام حج واجب اشاره به این دارد که وجوب حج سابقه داشته است؛ چنان که مسلمانان در سال ششم هجری، در حدیبیه محصور و ممنوع از حج شدند یا اینکه نخست این هشت آیه در باب حج و عمره نازل شده و پس از آن آیه حج در دوران مدینه نازل شده است:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾^۱؛

و در میان مردمان برای (ادای) حج اعلان کن.

و پس از آن آیه آل عمران در دوران مدینه نازل شد:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۲؛

و برای خدا حج آن خانه بر(عهده) مردمان است؛ (البته بر) کسی که بتواند سوی آن راهی (درست و راهوار) بیابد. وانگهی آیا ﴿وَأْتُمُوا﴾ - به اتمام برسانید - دستور به تمام کردن حج یا عمره ناقص که نقص آن به جهت فساد بوده می دهد و یا اتمام به معنای کامل کردن حج یا عمره ناتمام غیر فاسد است؛ بنابراین آیه دلالت بر وجوب کامل کردن حج یا عمره فاسد می کند، گرچه در آینده آن‌ها به عنوان کفاره و عقاب واجب شوند و نیز دلالت بر وجوب حج و عمره که آغاز شده می کند، گرچه در اصل، این دو مستحب بوده باشد. پس آیه دلالت بر وجوب مستقل حج و عمره ندارد؟

۱. حج ۲۷/۲۲.

۲. آل عمران ۹۷/۳.

این‌ها از بلاغت و فصاحت آیه قرآن بسیار دور است؛ زیرا حج و عمره سابقه صحیح یا فاسد نداشته‌اند تا در این آیه دستور به اتمام آن دو آمده باشد و این - عدم سابقه و وجوب حج و عمره، اشاره دارد که این آیه پیش از دو آیه و وجوب حج (آیه حج و آل عمران) نازل شده است؟ و یا اینکه دستور می‌دهد که حج و عمره باید به‌طور کامل انجام گیرند؟ همانند:

﴿اِبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ﴾^۱؛

ابراهیم را پروردگارش با کلماتی (نشان‌گر اخلاصی ویژه) آزمون (آتشین) کرد، پس وی همه آنها را به اتمام رسانید.

اتمام در این آیه انجام کامل کلمات است و:

﴿ثُمَّ اَتَمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ﴾^۲؛

سپس روزه را تا (فرارسیدن) شب (و نه غروب) به اتمام رسانید.

و آیا در این آیه، اتمام به معنای انجام کامل روزه است؟ این معنا از آیه خود - به‌خود درست است و سنت معتبر نیز بر این وارد شده است،^۳ ولی آیه اختصاص

۱. بقره ۱۲۴/۲.

۲. بقره ۱۸۷/۲.

۳. در المنثور، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ابن‌ابی حاتم و ابونعیم در الللائل و ابن‌عبدالبر در التمهید، از یعلی‌بن‌امیه روایت شده است: «مردی نزد پیامبر ﷺ در جعرانه آمد، در حالی که یک جبه که آن را معطر کرده بود، همراه داشت و گفت: "یا رسول‌الله! درباره عمره من چه دستوری می‌فرمایید؟" پس خدا نازل کرد: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾؛ پس پیامبر ﷺ پرسید: "سؤال کننده کجاست؟" آن مرد جواب داد: "منم." فرمود: «جبه را برکن و اثر بوی خوش را بشور و از بین ببر؛ وانگهی هرکاری در حج انجام می‌دادی، انجام بده. احکام اختصاصی حج استثناء می‌شود و در عمره انجام نمی‌گیرد.» و در همان مدرک، آمده است که ابن‌عدی و بیهقی، از ابی‌هریره، از پیامبر خدا ﷺ درباره این آیه نقل کرده است. و از طریق اصحاب ما در نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۲؛ از الکافی با اسناد عمر بن‌أذینه نقل شده

به آن ندارد؛ زیرا در این صورت باید تعبیر صریح این می‌شد: «حجّوا و اعتمروا تامن» - حج کامل بگذارید و عمره کامل انجام دهید - و یا: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...»^۱ یا شبیه این‌ها می‌شد و یا حداقل آیه شامل کامل کردن حج و عمره ناقص می‌شد؛ همانند کامل آن دو می‌گردد. پس اتمام حج و عمره در اینجا سه معنا دارد:

1. حج و عمره‌ای که ناقص مانده باید کامل شود. 2. حج و عمره‌ای که با آیات دیگری واجب شده باید به‌طور کامل انجام گیرد. 3. این آیه وجوب انجام کامل حج و عمره را تشریح می‌کند.

احصار در ﴿فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - پس اگر (به علت موانعی، از آن) بازداشته شدید، آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید) - معنای دوم را تأیید می‌کند. حج و عمره‌ای که با آیات دیگر واجب شده، باید به‌طور تمام و کمال انجام گیرد؛ زیرا احصار از حج یا عمره نمایان‌گر این است که این دو واجب شده بوده‌اند؛ چون حصر بدون سابقه معنا ندارد. پس این آیه از آیاتی است که حج و عمره را تشریح می‌کند، گرچه آیات دیگری پیش از این در وجوب آن دو نازل

است: مقصود از سخن خدا: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾ حج و عمره است؛ زیرا هر دو واجب هستند و مقصود از سخن دیگر خدا: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ ادای کامل آن و پرهیز از هر چیزی است که پرهیز از آن‌ها در حال احرام لازم است. و در همان مدرک، از الکافی، از عبدالله بن سنان درباره آیه روایت شده است: «اتمام حج و عمره، یعنی رفت و فسوق و جدال در حج نیست.» و در همان مدرک، از معاویه بن عمار آمده است که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «زمانی که لباس احرام پوشیدی، پس تقوای خدا بر تو لازم است و زیاد به یاد خدا باش و غیر از سخن حق بر زبان مران؛ زیرا از کامل کردن حج و عمره این است که حاجی زبان‌اش را از غیر سخن حق نگه دارد؛ چنان‌که فرموده است: ﴿فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾»

۱. آل عمران ۹۷/۳.

شده باشد؛ بارخدایا، مگر درخصوص عمره و دیگر احکامی که در این آیات هشت‌گانه آمده که سابقه نداشته است.

وجوب عمره همانند حج

روبه‌رو و جدا قرارگرفتن عمره با حج، دلیل بر واجب‌بودن عمره، همانند حج است و این‌دو همانند ظرف و جار و مجرورند که هرگاه باهم باشند، هرکدام معنا و واقعیتی غیر از دیگری دارد و اگر حج به‌تنهایی بیاید، عمره را نیز دربر - دارد؛ همانند:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾^۱؛

و برای خدا حج آن خانه بر(عهده) مردمان است.

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾^۲؛

و در میان مردمان برای (ادای) حج اعلان کن.

زیرا حج در این دو آیه به‌معنای زیارت مقصوده خانه خداست، چه با حج و چه با عمره؛ زیرا زیارت مقصوده در حج و عمره واجب اصالت دارد و بقیه واجب‌ها، فرع‌های آن هستند. گاهی حج با عمره ذکر می‌شود؛ همانند آیه‌ی محل بحث، و گاهی حج با قیدی می‌آید که به عمره هم اشاره می‌کند:

﴿يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾^۳؛

در روز حج اکبر.

۱. آل عمران ۹۷/۳.

۲. حج ۲۷/۲۲.

۳. توبه ۳/۹.

زیرا در برابر حجّ اکبر، حجّ اصغر قرار دارد و آن غیر از عمره چیز دیگری نیست؛ چون برای زیارت خانه خدا راه سومی غیر از حج و عمره وجود ندارد و در روایات پیامبر ۹ و امامان معصوم علیهم السلام از حجّ اکبر به حج، و از حجّ اصغر به عمره تعبیر شده است^۱ و بین کتاب و سنت هماهنگی صریح و روشن در واجب بودن عمره، همانند حج وجود دارد. نه فقط عمره تمتع و عمره ای که با حجّ قران و افراد می آید، بلکه عمره مفرده محض نیز برای کسی که استطاعت حج تمتع را ندارد و استطاعت عمره مفرد را دارد، واجب است؛ بنابراین سخن به واجب نبودن عمره مفرده خلاف صریح کتاب و سنت است. پس عمره مفرده بر شخص مستطیع دور و نزدیک واجب است، گرچه وجوب عمره بر شخص دور و نزدیک گوناگون باشد؛ شخصی که از دور می آید و حج او تمتع است، اگر عمره مفرده واجب را انجام داد و در آینده برای حج مستطیع شده و عمره انجام گرفته پیش از این حج پسین کفایت نمی کند، ولی برای کسی که از راه نزدیک می آید و حج او قران یا افراد است، عمره مفرده واجب انجام شده، از حج واجب پسین کفایت می کند.

روایات در وجوب عمره های سه گانه از پیامبر ۹ و امامان معصوم علیهم السلام متظافر یا متواتر است^۲ و در آنها به این آیه استدلال شده است و این روایات با این

۱. در المشرق، ج ۱، ص ۲۰۹؛ شافعی در الام، از عبدالله بن ابی بکر روایت شده که در نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

به عمرو بن حزم آمده است: «بی شک عمره، حجّ اصغر است.»

۲. همان؛ حاکم از زید بن ثابت نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حج و عمره هر دو واجب هستند؛

هر کدام را آغاز کنی برای تو ضرری ندارد.» می گویم: مقصود از عمره در غیر حج تمتع است؛ چه

حج قران یا افراد و یا غیر آن باشد. در همان مدرک، عبدالرزاق، از عبدالکریم جزری نقل کرده

است: «مردی به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: "من مردی ترسو هستم و رویارویی دشمن را

استدلال‌شان، بی‌شک واجب نبودن عمره را رد می‌کنند، گرچه اجماع یا شهرت بر واجب نبودن باشد؛ زیرا روایات متواتر اگر مخالف کتاب خدا باشند، طرد می‌شوند؛ پس غیر روایات به طرد شدن سزاوارتر هستند و روایت یتیم منسوب به پیامبر ۹ که عمره مفرده واجب نیست، مطرود است و یا تأویل می‌گردد^۱ و سخن یتیمی که «بعید است عمره در غیر زمان حج واجب باشد، چون روایات نگفته‌اند انسانی که استطاعت عمره را داشته ولی پیش از تشریف مرگش فرا رسیده، عمره او همانند حج باید از اصل ترک‌ه‌اش حساب شود و نیز روایات

بر نمی‌تایم. پس پیامبر ﷺ فرمود: "آیا راهنمایی کنم به جهادی که کشتار در آن نیست؟" گفت: "بله، می‌خواهم." پیامبر ﷺ فرمود: "حج و عمره بگذار." و در وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۶۱؛ در روایت صحیح، حلبی، از ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده است: «هرکس عمره تمتع را انجام بدهد، از عمره مفرده واجب کفایت می‌کند.» و ابن‌ابی‌نصر در روایت صحیح گفت: «از ابی‌الحسن علیه السلام پرسیدم: "آیا عمره واجب است؟" فرمود: "بله." گفتم: "اگر کسی عمره تمتع را انجام بدهد؛ از عمره مفرده کفایت می‌کند؟" فرمود: "بله." و ابوبصیر در روایت صحیح، از ابی‌الحسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «عمره همانند حج واجب است؛ پس هرگاه کسی حج و عمره تمتع را انجام داد، عمره مفرده واجب انجام داده است.» و در الوسائل، ج ۲ و تهذیب، ج ۱، ص ۵۷۰؛ در روایت صحیح زرارة بن‌اعین، از ابی‌جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «عمره همانند حج بر مردم واجب است؛ زیرا خدای بزرگ می‌فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ و همانا در مدینه نازل شده است.» و روایت صحیح معاویه بن‌عمار همانند این است و فقط یک جمله بیشتر دارد: «سؤال کردم: "آیا عمره تمتع از عمره مفرده کفایت می‌کند؟" فرمود: "بله."».

۱. در المنثور، ج ۱، ص ۲۰۹؛ ابن‌ماجه، از طلحه بن‌عبدالله نقل کرده است که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «حج، جهاد است و عمره تطوع و مستحب.» و در همان مدرک، ابن‌ابی‌شیبه، عبدبن‌حمید و ترمذی به ادعای صحت، از جابر بن‌عبدالله روایت کرده‌اند: «مردی از پیامبر ﷺ پرسید: "آیا عمره واجب است؟" فرمود: "خیر، ولی اگر عمره را انجام بدهید برای شما بهتر است."» ممکن است این پاسخ منفی مربوط به پیش از نزول آیه باشد و یا مقصود این است و یا چون مخالف کتاب است طرد می‌شود.

نگفته‌اند، عمره بر اجیری که استطاعت آن را دارد، واجب است» سخنی مردود و مرفوض است؛ زیرا وجوب اداء و قضای عمره مشمول دلالت آیه‌های وجوب حج و روایات آن است. پس باید همانند حج اکبر از اصل مال حساب و خارج شود و وجوب عمره بر اجیر، از آیه استطاعت حج استفاده می‌شود و در آیه محل بحث، در پرتو آیه حج و عمره، وجوب آن بر اجیر بدست می‌آید. پس استطاعت عمره آن را واجب می‌کند؛ چنان‌که استطاعت حج آن را واجب می‌کند. تعبیر ﴿لِلَّهِ﴾ درباره حج و عمره، نیت تقرب به خدا را در آنها واجب می‌کند و نیت قربت در حج و عمره جزء اتمام و کامل انجام دادن آنهاست و چون حج و عمره از عبادات هستند، فقط برای خدا انجام می‌گیرند.

شرایط وجوب حج و عمره

آیه اتمام دلالت کامل بر وجوب عمره، همانند وجوب حج دارد. پس اگر کسی راهی یافت و استطاعتی پیدا کرد، باید هر دو را انجام دهد و اگر برای عمره مستطیع شد، فقط همان واجب است و اگر پس از انجام این عمره، حج بر او واجب شد، اگر حجتش قرآن یا افراد بود، کافی از حج است، و اگر حج او تمتع بود همراه آن عمره هم واجب است، مگر اینکه عمره مفرده در ماه‌های حج همان سال باشد که عمره مفرده کافی از عمره تمتع است؛ اما کسی که استطاعت حج بدون عمره را دارد، حج او تمتع نخواهد بود، بلکه قرآن یا افراد است و پس از حج قرآن یا افراد، عمره مفرد انجام می‌گیرد و اما حج بدون هیچ‌گونه عمره‌ای هرگز تشریح نشده؛ بارخدا، مگر در غیر تمتع.

وجوب همراهی حج تمتع و عمره آن

هریک از حج و عمره دو نوع اتمام دارد: 1. هر کدام از حج و عمره به تنهایی کامل انجام می‌گیرد. 2. هر دو همراه هم، تمام - و نه ناقص - انجام می‌گیرد. حج تمتع با یک عمره کامل می‌شود؛ چنان‌که عمره تمتع فقط با حج تمتع کامل می‌گردد. پس استطاعت حج تمتع بدون عمره آن و یا عمره تمتع بدون حج آن مستطیع نیست، ولی عمره مفرده در صورت استطاعت، به تنهایی واجب می‌شود؛ اما در دو حج دیگر (قران و افراد)، کسی که فقط مستطیع عمره مفرده بدون حج یا مستطیع حج بدون عمره آن باشد، بالفعل نسبت به یکی از حج یا عمره مستطیع است؛ سپس اگر به آن دیگری هم استطاعت پیدا کرد، آن را همراه رفیقش ادا می‌کند و اگر استطاعت هر دو را پیدا کرد، پس مناسب‌تر این است که در ماه‌های حج انجام دهد و چنان‌که نخستین حج برای مستطیع «حجۃ الاسلام» است، عمره نخستین نیز «عمره الاسلام» است. کسی که مستطیع بوده و پیش از انجام حج و عمره نخستین بمیرد، هر یک از آن دو، از اصل مالش حساب می‌شود.

عدم تاخیر عمره مفرده در هنگام استطاعت

کسی که بالفعل استطاعت عمره مفرده را، گرچه در حال نیابت از حج برای دیگران داشته باشد، نباید آن را تا استطاعت برای حج خودش تأخیر بیندازد، گرچه امید به استطاعت حج در آینده داشته باشد و اگر این امید را نداشته باشد، به طریق اولی نباید آن عمره را به تأخیر بیندازد؛ چون آیه استطاعت حج، آن عمره را به عنوان حج اصغر فرامی‌گیرد و اگر پس از آن برای حج اکبر مستطیع شد، آن را انجام می‌دهد؛ زیرا حج اصغر، کافی از حج اکبر نیست.

شرط وجوب حج و عمره

اگر کسی برای حج، فقط استطاعت مالی دارد، ولی برای عمره استطاعت مالی و غیرمالی، هردو بر او واجب است؛ می‌تواند عمره را خودش انجام دهد و برای حج نایب بگیرد، مگر اینکه امیدوار است که خودش بتواند در آینده به حج برود، پس به هنگام استطاعت عمره آن را انجام می‌دهد و هنگام استطاعت حج نیز آن را انجام می‌دهد و این عمره مفرد در غیر حج تمتع (قران و افراد)، کافی از عمره حج است و اگر آن عمره مفرد در ماه‌های حج انجام گیرد، کافی از عمره تمتع نیز هست.

تقدّم حج به عمره

حج، اصل و عمره فرع است و هرگاه عمره مفرد با استطاعت حجی که امید به آن هست، مزاحمت کند، در این صورت مکلف از باب تقدیم مهم‌تر (حج) بر مهم (عمره) مستطیع است و تقسیم جامع می‌آید؛ گاهی مکلف هم‌اکنون برای عمره مستطیع است، ولی برای حج در آینده مستطیع می‌شود، پس او برای عمره مستطیع نیست؛ زیرا عمره او مزاحم حجّ اوست، درحالی‌که حج مهم‌تر است، گرچه متأخر باشد؛ مگر اینکه امید او به حج کم‌تر از امیدش به عمره باشد، پس عمره و حج برای او مساوی هستند و در اینجا بین آن دو مخیر است و گاهی به حجّ در آینده امیدوار نیست، پس عمره مفرد بر او لازم است و پس از آن هرگاه برای حج مستطیع شد، آن را انجام می‌دهد و اگر برای عمره تمتع و حجّ آن استطاعت پیدا نکرد، صبر می‌کند تا مستطیع شود و هنگام ناامیدی از آن، نایب می‌گیرد.

«حَجّ» در لغت، قصد زیارت خانه خدا به گونه تمام و کمال است و «حِجّ» زیارت مقصوده است و این اسم مصدر برای حج است؛ پس حج مقدمه و عزم و

تصمیم برای حج است؛ وانگهی حج در یک مجال وسیع تر، از نظر لغت، قصد به جانب کسی است که در مقام تعظیم و زیادکردن او باشیم و نیز به معنای خودنگه-داری، چیره شدن با حجت، گام نهادن و زیادی رفت و آمد به جانب مقصود بزرگ است و همه این معانی ارزشمند، در قصد عظیم زیارت خانه خدا به عنوان رمز این زیارت گنجانده شده است و هنگام آن قصد، زیارت کننده از غیر خدا بریده است تا در سفر به سوی خدا حکمت **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾** تحقق یابد؛ هم چنین کنگره حج، سند و مقدمه چیره گی با حجت بر دشمنان خداست و گام نهادن به محضر خدا (خانه خدا) و مملکت خدا، پس از جدا شدن از غیر خدا و نیز کثرت تردد به خانه بزرگ خداست، و عمره، زیارت آبادکننده دوستی و مقدمه حج است که کنگره جهانی اسلام برای آبادکردن دوستی و دیگر منافع مردم است؛ بنابراین عمره آبادکردن مملکت حج است؛ چنان که حج دستور دادن برای مسلمانان بر جهانیان است.

تفاوت اقسام سه گانه حج

1. حج تمتع مختص کسانی است که اهل و زندگی آنان در مسجدالحرام حضور ندارند و قرآن و افراد برای دیگران هستند، گرچه برای آنان نیز تمتع، صحیح بلکه افضل است.
2. حج و عمره در تمتع یک عبادت هستند و هر دو فقط در ماه های حج انجام می شوند و عمره پیش از حج است و عمره قرآن و افراد در هر زمانی، پیش یا پس از حج و در همان سال حج یا پس از آن و یا پیش از آن انجام می گیرد.

۱. صفات ۳۵/۳۷.

3. استطاعت در تمتع برای حج و عمره یکی است، ولی در قران و افراد گاهی فقط برای حج، گاهی فقط برای عمره و گاهی برای هر دو است، و به اندازه هر کدام که باشد، همان انجام می‌گیرد. برخلاف تمتع، در صورتی که استطاعت برای مجموع حج و عمره نباشد، استطاعت به عمره مفرده منتقل می‌شود.
4. قربانی در حج تمتع واجب است و در قران به شرط انعقاد احرام واجب می‌شود و افراد قربانی ندارد.
5. در حج تمتع خروج از حدود حرم، جز با شرایطی جایز نیست، ولی در قران و افراد جایز است، به شرطی که ضربه به انجام حج در ماه‌های آن نزنند.
6. میقات حج تمتع مکه مکرمه است، ولی میقات قران و افراد دیگر میقات-هاست؛ مگر برای مضطر که مکه خواهد بود.
7. در حج قران و افراد، تقدیم دو طواف (حج و نساء) بر دو وقوف («عرفه» و «مشعر») جایز است، ولی در تمتع، جز در حال اضطرار جایز نیست.
8. در حج قران و افراد، تأخیر دو طواف و سعی تا پایان ماه ذی الحجه جایز است، ولی در تمتع، جز در حال اضطرار جایز نیست.
9. احرام تمتع و افراد با لبیک‌ها منعقد می‌شود، ولی در قران، مکلف بین لبیک و اشعار یا تقلید مخیر است.
10. در حج قران و افراد، بین احرام و وقوفین (توقف در «عرفه» و «مشعر») طواف مستحب جایز است، ولی در حج تمتع جایز نیست، مگر پس از حلق یا تقصیر که جایز است.
11. در حج تمتع، قربانی با دلیل شرعی واجب شده است، ولی در قران، به سبب اشعار لازم می‌شود و در حج قران قربانی وجود ندارد.

12. در حج تمتع، عدول به قران یا افراد جایز نیست، مگر عذری پیش آید؛ ولی در افراد برای شخص نائی که از دور می آید، عدول به تمتع جایز، بلکه واجب است؛ زیرا آن بر او واجب است و اگر فاصله حاجی در حج افراد کم تر از مسافت شرعی باشد، عدول به تمتع جایز، بلکه بهتر است.
13. در حج تمتع فقط یک نایب جایز است، ولی در قران و افراد دو نایب جایز است که یک نایب برای حج و دیگری برای عمره گرفته می شود.

تفاوت های عمره تمتع و مفرده

1. دو رکعت طواف نساء در عمره مفرده واجب است، ولی در عمره تمتع واجب نیست؛ گرچه مستحب است.
2. عمره تمتع فقط در ماه های حج صحیح است، ولی افراد در طول سال صحیح است، مگر در زمان مختص به حج، برای کسی که مستطیع آن است که در این حالت عمره افراد نیز صحیح نیست.
3. در عمره تمتع، پس از سعی، تقصیر واجب و حلق حرام است؛ ولی در عمره مفرده هر دو جایز است، اما حلق بهتر است؛ بارخدا یا، مگر برای کسی که آن عمره را بدل از عمرل تمتع قرار می دهد، درحالی که در «حجۃ الاسلام» است و حلق بر او جایز نیست.
4. تقدیم عمره تمتع بر حج تمتع واجب است، ولی عمره مفرده بر حج تمتع، مخیر بین تقدیم و تأخیر است.
5. در عمره مفرده ای که به عنوان مقدمه برای حج افراد می آید، احلال و خروج از احرام جایز نیست، اما بین عمره تمتع و حج آن، زائر از احرام خارج می شود و برای حج در ایام آن مُحرم می گردد.

6. آمیزش عمدی پیش از سعی، به اتفاق آراء عمره مفرده را باطل می‌کند، ولی باطل بودن عمره تمتع اختلافی است.
7. در عمره تمتع، احرام از یکی از میقات‌های پنج‌گانه واجب است؛ پس اگر از میقات‌های پنج‌گانه گذشت و به نزدیک‌ترین حل رسید، احرام صحیح نیست، ولی در عمره مفرده صحیح است، گرچه با عبور از میقات‌ها عصیان و گناه می‌کند.
8. اگر عمره مفرده را در ماه‌های حرام انجام دهد، از عمره تمتع کفایت می‌کند، ولی عمره تمتع، از عمره مفرده کفایت نمی‌کند، مگر از عمرل مفرده‌ای که بر عمره‌گزار واجب است که این کافی از عمره تمتع است؛ چنان‌که روایت معتبره بر این دلالت می‌کند.
9. پس از عمره مفرده خروج از حرم مطلقاً جایز است، مگر اینکه به حج عمره‌گزار ضرر برساند؛ ولی پس از عمره تمتع، طبق برخی قول‌ها خروج از حرم جایز نیست، مگر با شرایطی که جایز می‌شود.
10. فاصله بین دو عمره - اگر واجب باشد - بین دو عمره مفرده است؛^۱ اما بین عمره‌های مختلف، یکی مفرده و دیگری تمتع یا عمره مفرده برای اشخاص

۱. و دلیل بر این، فقط حدیث «فی کل شهر عمره؛ در هر ماهی عمره‌ای است» از علی رضی الله عنه است و یا برای هر ماه یک عمره هست. راوی گفت: «ایا فاصله کمتر نمی‌شود؟» مولا فرمود: «در هر ده روز یک عمره هست.» و راوی افزود: «با محمدبن ابراهیم در طائف بودم و هرگاه احرام می‌گذارد و وارد حرم می‌شد، من هم وارد می‌شدم.» شاید اینکه فرموده در هر ماهی یک عمره‌ای است، مقصود، حلاً واجب بر کسی است که داخل حرم می‌شود و «در هر ماهی عمره‌ای» تجویز برای حداقل از یک ماه است و «هرگاه احرام می‌گذارد»، تجویز دیگری برای مرتبه انجام عمره است، گرچه کمتر از ده روز باشد؛ وانگهی نص و تصریحی بر منع وجود ندارد، بلکه ترغیب‌های مطلقه در عمره، جواز و استحباب بدون فاصله را می‌طلبند.

گوناگون، فاصله واجب نیست. پس برای هر ماهی عمره‌ای است یا برای هر ده روزی عمره‌ای است، بر فرض اینکه به وجوب تحدید زمانی دلالت کنند، ولی به یقین مقصود آن‌ها عمره تمتع نیست که در هر سال یک‌بار اتفاق می‌افتد. پس عمره تمتع پس از عمره مفرده بلافاصله جایز است و کسانی که در صحت عمره مفرده پس از عمره تمتع اشکال دارند این از باب فصل بین دو عمره نیست، بلکه برای اشکال خارج شدن از حرم است و گاهی احرام از نزدیک‌ترین جایگاه حل مستلزم خروج از حرم نیست؛ وانگهی دلیلی که می‌گوید خروج از حرم ممنوع است فقط برای منع از ترک حج است و کسی که از حرم خارج گردد، از حج خارج شده است.

11. احرام برای عمره مفرده، برای داخل شدن در حرم به‌طور مطلق واجب است، مگر برای کسی که تردد می‌کند یا از احرام گذشتل او یک ماه نگذشته است؛ ولی احرام در عمره تمتع در هر سال فقط یک‌بار واجب است، برای کسی که حج بر او واجب است.

12. بین مناسک عمره تمتع نباید چیزی فاصله اندازد، ولی در عمره مفرده، بین حلق یا تقصیر از طرفی و طواف نساء از طرف دیگر، فاصله جایز است. پس دو عمره تمتع و مفرده در اصل احرام و طواف و دو رکعت نماز طواف و سعی و تقصیر مشترک هستند و در تخییر بین حلق و تقصیر و وجوب طواف نساء با دو رکعت نماز آن از هم جدا می‌شوند.

حکم ناتمام ماندن حج و عمره

﴿فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - پس اگر (به‌علت موانعی، از آن) بازداشته شدید، آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید): ﴿فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ﴾ - بازداشته

شدید - از حج یا عمره و نتوانستید آنها را تمام و کامل انجام دهید و توان انجام کامل حج و عمره تمتع را در زمان محدود، آن گونه که خدا خواسته بود، نداشتید و نتوانستید عمره مفرده را در زمان میسور و ممکن کامل کنید و باقی ماندن به حال احرام، تا گشایش حاصل گردد، حرج یا عسر است؛ ﴿فَ﴾ - پس - به جای اتمام عمره یا حج، ﴿مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾ - آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید) و تا قربانی به قربان گاه نرسیده سر خود را متراشید - .

احصار ناگهانی

احصاری که دو بدل از اتمام حج و عمره برجای می گذارد، چیست؟ زمان آن کدام است؟ احصار در اینجا بازداشت از اتمام است و واقعیتهای، جز پس از احرام ندارد. پس اگر پیش از احرام از آن بازداشته شود، مشمول آیه نمی شود. همچنین کسی که می داند در آینده، پس از احرام محصور و ممنوع می شود، مناسب تر این است که این نیز مشمول آیه نشود. قدر معلوم و متیقن از این بازداشت، بازداشت ناگهانی است و در شمول آیه بر احصار غیرناگهانی تردید است و اصل این است که احصار غیرناگهانی محکوم به حکم ناگهانی نمی شود، بلکه محصور غیرناگهانی در منع از شروع حج یا عمره مستطیع نیست؛ زیرا از میقات مشخص شده برای حج یا عمره، محصور و ممنوع است، ولی از احرام خارج نمی شود تا تمام و کامل انجام دهد و یا بدل حج یا جایگزین عمره را انجام دهد؛ چنان که در احصار ناگهانی جایگزین می آورد، گرچه بدل، کافی از اصل نیست. پس باید به هنگام استطاعت حج یا عمره ناقص شده به سبب احصار، آن را انجام دهد و اگر نتواند استطاعت را کسب کند، تکلیف نخواهد داشت؛ بارخدا، مگر کسی که

علم به منع از اتمام حج یا عمره دارد، با این استطاعت مالی، خویش را تقویت کند و از بین ببرد؛ پس وجوب حج یا عمره بر او باقی می ماند و باید با زحمت انجام دهد و اگر در انجام حج یا عمره تقصیر کند و پیش از آن از دنیا برود، آن حج یا عمره از اصل مالش محاسبه می شود.

معنای احصار

و احصار در حج به بازداشت از وقوف در «عرفه» و «مشعر» گفته می شود، گرچه وقوفها اضطراری باشد، و گرنه احصاری در کار نیست؛ زیرا کسی که در وقوفها حاضر باشد، اگر نتواند اعمال پس از آنها را انجام دهد، برای آنها نایب می گیرد. پس اگر از دو وقوف - گرچه اضطراری باشد - بازداشته شود، او مُحصر است و حکم آن را دارد. ظاهرتر این است که نایب گرفتن در کار نیست؛ اما مُحصر در عمره حکم آن را دارد، مگر زمانی که فقط از خصوص طواف یا سعی محصور شود که در همان مورد حصری نایب می گیرد و اگر در هردوی طواف و سعی محصور شود، حکم مُحصر را دارد، بدون اینکه نایب بگیرد و همین قدر معلوم و متیقن در مُحصر، در عمره است.

انواع احصار

احصار که بازداشت از ادامه انجام مناسک حج یا عمره است، بردو نوع است:

1. منفصل؛ همانند بازداشت دشمن. 2. متصل؛ همانند مرضها و گاهی این گونه از احصار بیشتر از نوع اول، از ادامه مناسک و کامل کردن آنها بازمی دارد.

سپس ﴿فَإِذَا أُمِّتُمْ﴾ - پس هنگامی که ایمنی یافتید - اختصاص به دشمن ندارد؛ زیرا دشمن اعم از منفصل و متصل است، گرچه اولویت با دشمن منفصل است،

ولکن ظاهر أمن فقط از دشمن منفصل است و همچنین احصار و بازداشت نیز ظاهر در دشمن منفصل است. پس حصر به معنای منع و بازداشت است و این صدق نمی‌کند، مگر در کسی که قادر بر انجام کاری است که به سبب خارجی و منفصل از آن بازمی‌ماند و حصر به معنای حبس هم هست و حبس نیز همانند منع است. حبس و منع دو فعل هستند و به فاعل منسوب می‌شوند و مرضی، منع و حبس داخلی فاعل نیست.

﴿فَإِذَا أُمِيتُمْ﴾ فقط مناسب با أمن از دشمنی است که جو غیر امنیتی ایجاد کرده و مرض چنین نیست؛ وانگهی ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾ - پس هرکس از شما بیمار بوده - محصران و بازداشت‌شدگان را به مریضی و غیر مریضی تقسیم کرده است، ولی ﴿أُحْصِرْتُمْ﴾ بر هر دو دلالت ندارد، بلکه فقط بر احصار و بازداشت منفصل دلالت دارد؛ وانگهی شخص بازداشت‌شده، اگر به جهت مرض یا سردرد باشد، فقط از حلق معذور است، اما می‌تواند در وقوف‌ها حضور داشته باشد و در مناسک دیگر همانند طواف، نماز طواف و رمی نایب بگیرد.

در سوره فتح، از احصار به ﴿صَدُّ﴾ - جلوگیری - تعبیر شده است:

﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾^۱؛

آنان کسانی می‌باشند که کافر شدند و شما را از (ورود به) مسجد الحرام جلوگیری کردند و نگذاشتند قربانی نگه‌داشته شما را به محلش برسد.

و این «صد» را مشرکان در برابر پیامبر ۹ و یارانش که در سال ششم هجری به قصد عمره، به جانب مسجد الحرام رفته بودند، ایجاد کردند و پس از آن صلح حدیبیه را منعقد کردند که در سال آینده به عمره تشریف ببرند:

۱. فتح ۲۵/۴۸.

خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم معتمرين فحال كفار قریش دون البيت
فنحر النبي صلى الله عليه وآله وسلم هديه و حلق رأسه^۱؛

ما با پیامبر ۹ به قصد عمره خارج شدیم، ولی کافران قریش در سر راه ما به خانه خدا
ایستادند و مانع شدند، پس پیامبر ۹ قربانی را انجام داد و سرش را حلق کرد و تراشید.
پس آیه احصار برخلاف اصطلاح فقیهانی از امت‌ها که با استناد به بعضی از
روایات،^۲ آن را ویژه مرض می‌دانند، مخصوص مرض نیست؛ زیرا مریض‌ها با
استناد به ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾ بخش حاشیه‌ای از محصورها را تشکیل

۱. درالمشور، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بخاری و نسائی، از نافع روایت کرده‌اند که عبدالله بن عبدالله و
سلام بن عبدالله خبر داده‌اند: «عبدالله بن عمر همراه لشکر به منزل ابن زبیر رفتند و او به پیامبر ﷺ
گفت: "اگر امسال حج انجام ندهی، ضرری ندارد، زیرا می‌ترسیم که قریش مانع شوند." پس گفت:
"...". و در همان مدرک، بخاری، از ابن عباس روایت کرده است: «پیامبر ﷺ محصور شد؛ پس
سرش را تراشید و بازنانش آمیزش کرد و قربانی‌اش را قربانی کرد تا اینکه در سال آینده عمره
بگذارد.» و همانند این روایت از راه‌های اصحاب ما رسیده است؛ همانند روایت معاویه بن عمار:
«هنگامی که مشرکان در روز حدیبیه پیامبر ﷺ را از انجام عمره بازداشتند، قربانی کرد و از احرام
خارج شد و به مدینه بازگشت.» و روایت حمران از ابی جعفر رضی الله عنه: «بی‌شک پیامبر ﷺ هنگامی که در
حدیبیه از ادامه مسیر به جانب خانه خدا برای انجام عمره بازداشته شد، تقصیر کرد و از احرام
خارج شد و قربانی کرد و برگشت.» و زراره، از امام صادق رضی الله عنه نقل کرده است: «شخص مصدود از
مسجد الحرام، در هر جا که بخواهد ذبح می‌کند و به خانه‌اش برمی‌گردد و با زنانش آمیزش
می‌کند.»

۲. همانند روایت صحیح معاویه بن عمار که محصور را غیر از مصدود می‌داند و گفته است: «محصور،
مریض است و مصدود کسی است که مشرکان او را برمی‌گردانند؛ چنان‌که پیامبر ﷺ را برگرداندند
و مصدود از نوع مرض نیست و بر مصدود، زنان حلال هستند، ولی بر محصور حلال نیستند.»
(معانی الأخبار، ص ۲۲۲؛ الفقیه، کتاب الحج، باب ۱۵۰، ح ۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تهذیب،
ج ۱، ص ۵۸۰). من می‌گویم: حلال نبودن زنان به محصور مریض، به جهت امکان حضور در
وقوف‌ها و نایب گرفتن برای مناسکی است که خودش توان انجام آن‌ها را ندارد و در غیر این
صورت، اگر مانند مصدود باشد، زنان بر او حلال هستند.

می‌دهند یا حداکثر، احصار شامل آن‌ها هم می‌شود؛ ولی آن مرض، پس از حصر یا همراه آن است، نه اینکه مرض، بخشی و نوعی از حصر باشد، بلکه فرع حصر است و نه اینکه مریض‌ها گروهی از محصورین باشند؛ اگر مرض عامل احصار بود، باید به جای «أُحْصِرْتُمْ» «مرضتم» می‌فرمود، ولی این‌گونه نفرموده است و «أُحْصِرْتُمْ» به معنای «مرضتم» نیست؛ زیرا خلاف فصاحت است؛ به‌ویژه که احصار از باب افعال است و فاعلش درونی (شخص مُحْصَر) - نیست.

پس احصار ظاهر، همانند صریح در «صدّ» به‌گونه منع یا حبس است؛ به-خصوص که «أَمِئْتُمْ» قرینه دیگری بر این ظهور است و این شامل مرض نمی-شود؛ زیرا عبارت صحیح در این صورت «برئتم» است و «أَمِئْتُمْ» درست نیست. بله. گاهی مرض به احصار ملحق می‌گردد و آن زمانی است زائر به‌وسیله مرض از اتمام و اکمال مناسک، آن‌گونه که خدا خواسته، بازداشته شود؛ مانند کسی که استطاعت نداشته باشد، در «عرفه» و «مشعر» که وقوف در آن‌ها نیابت-بردار نیست، حاضر شود؛ زیرا مقصود از حکم «مُحْصَر» آسان‌سازی شرایط بر اهل احرام است که از فضیلت حج و عمره واجب و غیر آن محروم نشوند. روشن‌ترین هدف از شعائر حج یا عمره، رسیدن به تقوا و تکامل و تقرب به خدا با انجام طاعت‌ها و فرامین اوست. پس هنگامی که بنده خدا در ژرفای صف‌های حاجیان یا عمره‌گذاران وارد می‌شود و پس از آن دشمن یا مرض در مقابل او قرار می‌گیرد و او را از ادامه انجام مناسک باز می‌دارد، با این حال از اجر حج یا عمره محروم نمی‌شود؛ زیرا قربانی را انجام می‌دهد و حلق می‌کند و از احرام بیرون می‌آید، گویا همه مناسک را انجام داده است؛ چنان‌که مُحْرَم، به‌ویژه مُحْرَمی که داخل در حرم می‌شود و پیش از انجام کامل مناسک می‌میرد، همانند کسی است که آن‌ها را انجام داده باشد:

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۱؛

و هرکس به حالت مهاجرت در راه خدا و پیامبرش از خان‌هاش به‌درآید، سپس مرگش در رسد، همانا پاداش او بر خداست.

این آسان‌گیری و گذشت بر مُحرمی که در تنگناست با روحیه بزرگ‌منش و باگذشت اسلامی هماهنگ است. پس هرچیزی که مُحرم را بدون تقصیر، از کامل‌کردن مناسک باز بدارد، احصار است، گرچه اصل در احصار، بازداشت دشمن و شبیه آن می‌باشد و در احصار و مرض شرط است که زائر راهی غیرحرجی غیرعُسری برای کامل‌کردن مناسک خویش نیابد، وگرنه احصار مطلق صادق نخواهد بود، گرچه از راه عادی و طبیعی ممنوع شده باشد؛ سپس مرض، هرگاه باعث احصار مطلق شود، ملحق به احصار می‌گردد، وگرنه به آن ملحق نمی‌شود.

حکم مُحصر و مریض در خروج از احرام

پس مُحصر و مریضی که با پرداخت مال می‌تواند راه را باز کند یا از مرض نجات یابد، ولی به‌جهت دوری راه، دسترسی به مالش ندارد، مستطیع نیست. پس احوط بر آنان، انجام و تطبیق حکم مُحصر، هم اکنون و تکرار حج یا عمره واجب در آینده است و اگر واجب نباشد، هرآنچه را که انجام داده، کافی است و ﴿فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ﴾ همه اقسام حج و عمره را از هنگام پوشیدن احرام شامل می‌شود. پس کسی که مُحصر شده و از ادامه انجام مناسک بازمانده، نخست قربانی می‌کند،

۱. نساء ۱۰۰/۴.

پس از آن سر می تراشد و سپس از احرام خارج می شود؛ اما مریض هرگاه قدرت پیدا کند که وقوفها را انجام دهد و برای بقیه مناسکی که نمی تواند انجام دهد، نایب بگیرد، محکوم به حکم احصار نیست و حتی اگر همانند مُحَصَّر باشد و توان حضور در وقوفها را هم نداشته باشد، در حلیت زنان با مُحَصَّر فرق می کند؛ زیرا برحسب روایت صحیح، زنان براو حلال نمی شوند،^۱ ولی به مُحَصَّر پس از بیرون آمدن از احرام حلال می شود.

مُحَصَّر باید هم واجبات احصار را انجام بدهد و هم نایب بگیرد و این احتیاطی است که نباید ترک کند؛ به ویژه که روایت معتبر، دو وقوف («عرفه» و «مشعر») را همه حج معرفی می کند، پس کسی که می تواند وقوفهای اختیاری یا اضطراری را، آن گونه که در این دو رکن معتبر است، انجام دهد. محکوم به حکم مُحَصَّر نیست. پس باید در وقوفها حاضر شود و برای دیگر مناسکی که به جهت احصار یا مرض توان انجام آنها را ندارد، نایب بگیرد.^۲ مرضی که به احصار ملحق میشود، بازدارنده از حضور در وقوفهاست؛ پس حکم احصار، منحصر در همین گونه مُحَصَّر است و مرض ملحق به احصار نیز مرضی است که

۱. این روایت صحیح معاویه بن عمار است که پیش از این گفته شد.

۲. بر این مطلب، روایت صحیح فضل بن یونس دلالت دارد که گفت: «از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: "سلطانی آمده و ظالمانه زائری را از سرزمین عرفه، پیش از وقوف در آن گرفته و به مکه برده و در آنجا حبس کرده و در روز قربانی او را آزاد کرده است؛ این فرد چه کار کند؟" فرمود: "به گروهی ملحق می شود و وقوف را انجام می دهد، سپس به ثنا می رود و رمی جمرات می کند و حلق و ذبح می کند و چیزی براو نیست." گفتم: "اگر او را در روز دوم رها کند، چه کند؟" فرمود: "این شخص مصدود از حج است؛ بنابراین اگر عمره او تمتع است، پس به مدت یک هفته طواف و یک هفته سعی می کند و سرش را حلق و گوسفندی را قربانی می کند و اگر عمره او مفرده است، پس از طواف و سعی بر او ذبح و حلق واجب نیست."»

واقعاً از ادامه انجام مناسک بازدارد؛ ولی ﴿فَإِذَا أُمْتُمْ﴾ ممکن است با الحاق مرضی به احضار موافقت نکند و در الحاق حکم مُحَصَّرِ بر مریض، تأمل ظاهر و روشن است؛ بارخدایا، مگر در مناسکی که مجال در آنها برای نایب گرفتن نیست و مُحَصَّرِ پس از ناامیدی از اتمام مناسک، مُحَصَّرِ حساب می‌شود و پس از خروج از احرام حرام‌ها بر او حلال می‌شود، وگرنه مُحَصَّرِ نیست؛ چنان‌که ﴿فَإِذَا أُمْتُمْ﴾ می‌گوید که اگر پس از ناامیدی، از ادامه مناسک ایمنی یافتید و وقت باقی است و حج شما تمتع است، قربانی دیگری بر شما لازم است.

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ یعنی به اندازه توان هدیه‌کننده، قربانی محاسبه می‌شود؛ چه «هدی» جمع هدیه باشد یا مفرد؛ چنان‌که در آیه ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾ - تا قربانی به قربان‌گاه نرسیده - بر «هدی» ضمیر مفرد مذکر برمی‌گردد که برای نیازمندان حرم، زائران یا دیگران است؛ چنان‌که آیات و روایات «هدی» بر این دلالت دارد. پس باید امکان رساندن قربانی یا بهای آن به اهلش باشد و در آیات سوره حج توضیح این‌ها خواهد آمد.

حکم مُحَصَّرِ در تحلیق و قربانی کردن

﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ...﴾ و تا قربانی به قربان‌گاه نرسیده سر خود را متراشید - ؛ ﴿وَلَا تَحْلِقُوا... حَتَّىٰ﴾ دلیل بر این است که حلق بر شخص بازداشته‌شده از ادامه مناسک حج یا عمره، در همه اقسام آنها واجب تعیینی است و تقصیر جای آن را نمی‌گیرد، مگر در زن و حتی در صورتی که حلق ممکن نباشد، طبق نص، به ﴿صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ - روزه‌ای بداد یا صدقه‌ای بدهد یا عبادتی (دیگر) - منتقل می‌شود. پس به‌طور کلی حکم فرد مُحَصَّرِ

منحصر در حلق است، گرچه در سعیش بین حلق و تقصیر مخیر باشد و یا در مُنا، حلق، متعین و تقصیر، جایز باشد.

به نظر تو «محل الهدی» در ﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾ - و تا قربانی به قربان‌گاه نرسیده سر خود را متراشید - که در پایان حلق قرار داده شده کجاست؟ آیا همان مکان قربانی برای عمره‌گذار در مکه است:

﴿هَدْيًا بَلِغَ الْكَعْبَةِ﴾^۱؛

هدیه‌ای که به کعبه می‌رسد.

آیا در مُنا برای حاجی است، چه ذبح کرده باشد یا هنوز ذبح نکرده باشد؟ اصل، قربانی است و رسیدن آن به جایگاهش فقط مقدمه است؟ آیا «محل الهدی» جایگاه ذبح قربانی است که یعنی قربانی به قربان‌گاه و جایگاه ذبحش برسد؟ در این صورت تعبیر درست این بود که «تا قربانیش ذبح شود». ممکن است ﴿مَحَلَّهُ﴾ - جایگاه آن - افزون‌بر مکان و قربان‌گاه قربانی، جایی باشد که زائر را از ناامیدی بدحال فقیر و مانع، و قناعت‌پیشگی مستمندی معتر نجات دهد. و می‌تواند منظور زمان قربانی باشد که همان «روز نحر» در حج و روز رسیدن حاجی به مکه در عمره است؟ بنابراین تا قربانی به مکان و زمان خودش نرسد زائر مُحِل نمی‌شود^۲ و سنت قربانی این است که در زمان مناسب به خانه راهنمایی شده برسد و آن کنار کعبه برای عمره و مُنا، روز قربانی در حج است و اگر از ادامه مناسک بازماند، ﴿وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾ - و نگذاشتند که قربانی به

۱. مانده ۹۵/۵.

۲. تهذیب، ج ۱، ص ۵۶۷؛ الکافی، ج ۴، ص ۳۶۹؛ در روایت صحیح از معاویه بن عمار آمده است: «از امام علیه السلام پرسیدم: "مردی مُخَصَّرُ شده؛ قربانی خود را کجا بفرستد؟" فرمود: "اگر حج انجام می‌دهد، پس محل هدی او روز قربانی است."».

قربان گاهش برسد - ، در جایگاه دوم که همان جایگاه بازداشت است، قربانی انجام می شود؛ چنان که پیامبر ۹ در حدیبیه، هنگامی که مُحصَر شد، قربانی کرد. پس «محلّه» در روز قربانی، پیش از حلق یا تقصیر است و یا حداقل، احتیاط این است که حلق پس از ذبح باشد، بلکه قربانی به جایگاه استحقاق برسد و پس از آن حلق انجام گیرد؛^۱ وانگهی ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ﴾ غایت و پایان زمان و مکان برای مُحل شدن در جای ممکن یا جایی که امید می رود که قربانی در آنجا ممکن باشد و اگر در چنین جایی قربانی ممکن نشد، هدیه یا مال دیگری به جای آن می پردازد؛ سپس حلق می کند. به تحقیق خدای بزرگ فرموده است:

﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ﴾^۲؛

آنان کسانی می باشند که کافر شدند و شما را از (ورود به) مسجد الحرام جلوگیری کردند و نگذاشتند قربانی

نگه داشته شما را به محلش برسد.

و روایت متظافر با آیه هماهنگی دارد که پیامبر ۹ در کنار شجره ای که در آن بیعت رضوان انجام گرفت، قربانی اش را قربانی کرد.

کیفیت حلق و تقصیر

مقتضای بدل بودن حلق از تقصیر در مُنا این است که حلق، واجب تعیینی باشد و عمره مفرده با دلیل خارج است که در آن تقصیر انجام می گیرد. به تحقیق خدای بزرگ در قضای عمره مفرده فرموده است:

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۷؛ از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هرگاه کسی محصور شود

و سرش نیز پیش از قربانی به درد آید، به یقین او گوسفندی را در جایگاه مُحصَر شده قربانی می کند و روزه می گیرد و یا صدقه می دهد».

۲. فتح ۲۵/۴۸.

﴿مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ﴾ - در حالی که سرهاتان را تراشیده و (موها یا ناخن های خود را) کوتاه کرده اید - ؛ سپس دلیل سنت بر وجوب تقصیر در عمره تمتع است. پس دلیل کتابی وجوب حلق در مُنا به دلیل بدل بودن آن از تقصیر است؛ بارخدا، مگر اینکه دلیلی از آن بازدارد؛ همانند دو عمره مفرده و تمتع که یا تقصیر در آنها تعین دارد و یا بین حلق و تقصیر، تخییر است، ولی ممکن است:

﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ﴾^۱ ؛

در حالی که سرهاتان را تراشیده و (موها یا ناخن های خود را) کوتاه کرده اید، همواره بدون ترسی در مسجد الحرام درخواهید آمد.

حلق را از عمره ها جدا کند؛ زیرا عمره آغاز دخول به مناسک است و حالت حلق و تقصیر فقط پس از روز قربانی است؛ بنابراین پس از احرام دو عمره فقط طواف و نماز آن و پس از آن سعی و تقصیر در عمره تمتع و تخییر بین حلق و تقصیر در عمره مفرده است، مگر اینکه «و» عطف به جای «أو» ی - یا - تخییر را کنار بگذارد؛ وانگهی جمع بین حلق و تقصیر هم که برای هیچ حج گزارى نیست، پس «و» جمع برای جمع دو گروه از مکلفان است؛ گروه اول، ﴿مُحَلِّقِينَ﴾، تکلیف اصلی حلق را انجام می دهند و گروه دوم یعنی ﴿مُقَصِّرِينَ﴾، تکلیف فرعی تقصیر را انجام می دهند و این گروه کسانی هستند که به جهت عذری نمی توانند حلق کنند. از این جهت بدل آن یعنی تقصیر را انجام می دهند؛ وانگهی علت جایز نبودن حلق در عمره تمتع، در سنت این است که در آینده، در حج، حلق واجب است؛ بنابراین اگر در عمره حلق کند، چیزی برای حج باقی نمی ماند و

۱. فتح ۲۷/۴۸.

اگر حلق برای حاجی واجب تعیینی نبود، تقصیر در عمره تمتع نیز تعیینی نبود، پس وجوب تعیینی تقصیر در عمره برای حفاظت از واجب بودن حلق در حج است.

برخی از کسانی که از حلق معذورند اینان هستند: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾ - پس هرکس از شما بیمار بوده یا در سرش ناراحتی باشد - . اینان در حج تقصیر می‌کنند و قربانی انجام می‌دهند و در عمره نیز قربانی می‌کنند؛ اگر مُحَصَّر باشند و بی‌شک سنت می‌گوید که حلق برای حج‌گزاری که اولین بار به حج آمده، واجب است و بردیگران تقصیر لازم است؛ چنان‌که در روایت موثق عمار ساباطی، از ابی‌عبدالله^۷ است که گفت:

سألته عن الرجل برأسه قروح لا يقدر على الحلق. قال: ان كان قد حج قبلها فليجز شعره و ان كان لم يحج فلا بد له من الحلق^۱؛

از امام^۷ پرسیدم: «مردی بر سرش جراحتی است. نمی‌تواند حلق کند.» فرمود: «اگر پیش از این حج گزارده، پس مویش را کوتاه کند و اگر اولین حج اوست، پس باید حلق کند. ممکن است ﴿مُحَلِّقِينَ﴾ به کسانی که بیش از یک‌بار به حج آمده‌اند، اختصاص یابد؛ زیرا این آیه بشارت برای حاجیانی است که نخستین بار به حج آمده‌اند، پس حلق بر آنان واجب تعیینی نیست، بلکه آنان بین حلق و تقصیر مخیر هستند؛ وانگهی ممکن است به دلیل روایت صحیح مطلق^۲، حلق برای غیر حج نخست

۱. التهذيب، ج ۱، ص ۵۸۵ و ج ۱، ص ۵۱۵؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۵۰۳؛ در صحیح حلبی، از امام^۷ در حدیث است که فرمود: «بر صروره - حج اولی - لازم است که حلق کند.»

۲. السرائر، ص ۴۶۶؛ در روایت صحیح، از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از حلبی، از ابی‌عبدالله^۷ روایت شده است که فرمود: «کسی که موهایش را با چیزی به سرش چسبانده یا موهایش را جمع کرده و پیچانده و گره زده باید حلق کند و اگر موهایش را نچسبانده، مخیر است،

واجب باشد، آن‌گاه که موها به سر چسبیده یا به هم پیچیده و بسته شده باشد و این عنوان دوم برای واجب بودن حلق در غیر حج نخست است.

حکم عدم تحلیق در احرام

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ - پس هرکس از شما بیمار بوده یا در سرش ناراحتی باشد (و ناچار شود در حال احرام سر نتراشد)، در این صورت (به جای آن) - باید (به عنوان) فدیة - روزه ای بدارد یا صدقه ای بدهد یا عبادتی (دیگر، مناسب با حج، هم چون قربانی انجام دهد) - .
 مرض در اینجا به مناسبت حکم و موضوع، مرضی است که حلق برای آن ضرر دارد؛ سپس ﴿أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾ - یا در سرش ناراحتی باشد - مرض پوستی در سراسر است که با آن حلق، حرجی یا عسری است. پس از میان عذرهای گوناگون، این دو عذر از حلق هستند؛ اما اینکه در میان مردم و دوستان مورد تمسخر واقع می شود یا از هیبت و آقایی او کاسته می گردد، اینها عذر از حلق نیست؛ زیرا جایگاه حج، جایگاه اظهار ذلت در برابر خدا و رهایی از خودخواهی ها، منیت ها و شخصیت های پنداری است. پس کسی که به جهت احصار یا غیر آن، حلق بر او لازم است، نباید آن را تبدیل به تقصیر کند، بلکه باید حلق را انجام دهد؛ چنان که در مَنّا انجام می گیرد و نیز نباید حلق را تبدیل به فدی [کند؛ چنان که مریضی این تبدیل را انجام می دهد؛ بارخدایا، مگر راهی صالح به جانب حلق نیابد، ولی باید پیشاپیش خودش را برای حلق آماده می کرد.

اگر بخواهد تقصیر و اگر بخواهد حلق می کند و حلق برتر است.» نص اول ویژه مطلق تخییر و نص دوم به غیر ضروره - حج اول - اختصاص دارد.

در ﴿مَنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ - روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای بدهد یا عبادتی (دیگر) - صدق نام هریک از این سه کافی است؛ بنابراین روزه یک روز و مقداری صدقه و عبادتی به‌عنوان بدل از حلق کفایت می‌کند و تفسیر ﴿صِيَامٍ﴾ روزه سه‌روز، و در صدقه به اطعام شصت مسکین، و تفسیر ﴿نُسُكٍ﴾ - عبادتی - به گوسفندی در تعدادی از روایات، شاید میانگین میسور و ممکن از این سه نوع باشد یا شاید این‌ها حداکثر چیزی است که شخص مَحْصَر به‌عنوان بدل از حلق می‌پردازد. پس هر یک از این‌ها، نخستین مصداق‌اش کافی است و این بهترین گزینه است؛ وانگهی ﴿نُسُكٍ﴾ مختص به گوسفند نیست؛ زیرا نسک عبادات است که بعضی از آن‌ها قربانی گوسفند است، نه اینکه قربانی گوسفند «نُسُك» باشد؛ به‌ویژه که «نُسُك» جمع است. پس عباداتی هم‌چون نماز و دیگر ذکرها که در حج انجام می‌گیرد، کافی است؛ به‌ویژه تقصیری که از «نُسُك» ویژه در حج و عمره است، افزون‌براینکه تعبیر از قربانی گوسفند به «نُسُك» خلاف فصاحت، بلکه خلاف صحت است؛ زیرا عبارت خاص قربانی گوسفند «الهدی» است. پس نسک فراگیر عبادت‌ها از جمله تقصیر است؛ چنان‌که قربانی را نیز فرامی‌گیرد و از پیامبر ۹ روایت شده است:

.. أو أنسك مما تيسر^۱؛

۱. درالمشور، ج ۱، ص ۲۱۳؛ احمد، عبدبن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، ابن جریر، طبرانی و بیهقی در سنن، از کعب بن عجره روایت کرده‌اند: «ما در حدیبیه همراه پیامبر ﷺ بودیم و در حال حرمان به‌سرمی‌بردیم. مشرکان در مقابل ما قرار گرفته بودند و من کثیف بودم و ریگ‌ها و ماسه‌ها بر سر و رویم نشسته بود. پیامبر ﷺ از کنارم گذشت و فرمود: "آیا ریگ‌ها و ماسه‌های روی سرت آزارت می‌دهد؟" گفتم: "بله." پس دستور فرمود که سرم را بتراشم و این آیه نازل شد: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَغِدِّيْهِ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ و باز پیامبر ﷺ فرمود: "سه روز،

... یا هر عبادتی برایت ممکن است انجام بده.

ولی براساس روایت‌ها، احوط بلکه اشبه، منخیربودن مکلف در انجام هریک از «صیام»، «صدقه» یا «نسک» است؛ گرچه اشبه کفایت تقصیر است.

حکم مُحَصَّر برای قربانی پس از حصر

﴿... فَإِذَا أُمِّتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾ - پس هنگامی که ایمنی یافتید، پس هرکس با عمره تمتع سوی حج رهسپار شد، اینجا آنچه از قربانی میسر است (قربانی کند) و آن کس که (قربانی) نیافت، (باید) در (ضمن) حج سه روز، روزه بدارد و چون برگشتید، هفت روز دیگر (روزه بدارید). این ده (روزهایی) کامل است (و) این (حج تمتع) برای کسی است که اهلش [کسانش] ساکن در مسجدالحرام [مکه] نباشند و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است -

﴿فَإِذَا أُمِّتُمْ﴾ - پس هنگامی که ایمنی یافتید - از حصر، اگر حصر تا آخر مناسک ادامه داشته باشد، پس شخص مُحَصَّر فقط قربانی و حلق می‌کند و از احرام خارج می‌شود؛ اَمَّا ﴿فَإِذَا أُمِّتُمْ﴾ - پس هنگامی که ایمنی یافتید - ، پس از آن - که از ایمنی نومید بودید، پس به یقین حکم مُحَصَّر منحصر در حالت یأس از

روزه بگیر و صدقه‌ای بین شش نفر تقسیم کن و یا عبادتی که می‌توانی انجام بده." و در همان مدرک، روایت دیگری از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود: «نسک گوسفند است و صیام سه روز است و طعام باید بین شش مسکین تقسیم شود.» روایت‌ها از شیعه و سنی در این تحدید متظافر است؛ پس، از آن راه فراری به ظاهر نیست.

تمام کردن و کامل کردن است و ایمنی گاهی پس از نومیدی و یأس از آن می آید؛ سپس ﴿فَإِذَا أُمِيتُمْ﴾ برای حج، از آغاز احرام تا پایان مناسک است و صریح آیه، اختصاص ایمنی بعد از اضطراب نیست، گرچه در این آیه، ایمنی پس از احصار آمده است؛ چون که ایمنی برای حج موضوعیت مطلقه برای حکم آینده دارد، ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ ..﴾ - پس هرکس با عمره تمتع ... - و هرگاه دستیابی بر ایمنی از دشمن یا مرض بدون عسر و یا حرج ممکن باشد، به دست آوردن آن واجب است؛ بنابراین حکم مُحصَر فقط با دو شرط اصلی جاری می شود.

حصر در تمام زمان مقرر برای انجام مناسک یا آن قدر در خارج زمان مقرر ادامه داشته باشد که مُحرم در حرج قرار گیرد و توان زایل کردن حصر را نداشته باشد. ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ...﴾ - پس هرکس با عمره تمتع سوی حج رهسپار شد... - ویژه حج تمتع است و ربطی به حج قران و افراد یا عمره مفردۀ ندارد؛ زیرا در آنها ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - اینجا آنچه از قربانی میسر است (قربانی کند) - نیست؛ بارخدایا به جز برای حج گزار قرانی که قربانی اش (هدی) قرین احرامش است. این حج گزار با قربانی اش مُحرم است و نیازی به قربانی دیگری ندارد.. ظاهر این است که قربانی نخستین، در هنگام احصار از قربانی دوم کفایت نمی کند؛ زیرا قربانی اول برای حالت احصار حاجیان و عمره گزاران است و دومی برای کسی است که در حال امن، عمره تمتع را به عنوان مقدمه حج تمتع انجام می دهد، گرچه زمان امنش بیشتر از زمان احصارش باشد؛ چنان که در اینجا چنین است، و یا اینکه امنش مطلق باشد و گرچه قربانی اول در زمان امن مطلق نباشد؛ بنابراین سخن به تداخل دو قربانی در زمان ایمنی پس از احصار پذیرفته نیست؛ پس اگر احصار ادامه یابد و ایمنی پیش نیاید، قربانی نخستین انجام می گیرد و هنگامی که از احصار بیرون آمد و

ایمنی یافت، قربانی دوم انجام می‌گیرد و هرگاه ایمنی کامل و شامل باشد و هیچ‌گونه احصاری درکار نباشد، فقط قربانی دوم انجام می‌شود. دراینجا ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ...﴾ صراحت در حج تمتع دارد و بر کسانی که از راه‌های دور می‌آیند، واجب است و حجة‌الوداع که نخستین حج اسلامی است، این چنین بوده که با عمره تمتع آغاز شده و با حج تمتع پایان یافت و این انجام عمره تمتع به‌عنوان حج تمتع، دلیل بر فضل و برتری حج تمتع بر برادرانش قرآن و افراد است و این قرآن و افراد برای کسانی است که اهل آنان در مسجدالحرام حضور دارند، بارخدا یا مگر اینکه ضرورتی، انتقال از تمتع به افراد را تجویز کند و ﴿لَمَنْ﴾ اشاره به همین تجویز است که سنت این را به حالت ضرورت اختصاص داده است.

موضع‌گیری خلیفه دوم در عمره تمتع و متعه

من نمی‌دانم چه چیزی خلیفه دوم را با اصرار تمام بر معارضه با کتاب و سنت واداشت که عمره تمتع و عقد تمتع - با زنان(عقد موقت) را تحریم و متعه‌کنندگان با زنان را تهدید سنگسار کرد، گویا که زنانی محصنه است و عمره تمتع را تهدید به تعذیب کرد، گویا که آن هم از گناهان کبیره است. عمر تنها پس از رحلت پیامبر ۹ و نشستن بر کرسی خلافت، تمتع‌ها را تحریم نکرد، بلکه پیش از آن در زمان حیات پیامبر ۹ نیز بر سر حضرت فریاد زد که چگونه حج تمتع را حلال می‌کند:

ففيما يخطب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم في حجة الوداع اعلاما عاما بسنّ متعة الحج و انها ثابتة الى يوم القيامة، حين يجاب السائل: أ رأيت هذا الذي أمرتنا به لعامنا ام لكل عام- قائلا: لا بل لأبد لأبد، فيقوم عمر قائلا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله

آله و سلم نخرج حجاجا و رؤوسنا تقطر؟ فقال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إنك لن تؤمن بها أبدا!^۱

پیامبر^۹ در حجة الوداع، طی سخنرانی، در پاسخ به پرسش کسی که آیا حج تمتع فقط امسال انجام می‌گیرد یا همیشگی است، اعلام عمومی فرمود: «حج تمتع، سنت و قانون اسلامی همیشگی خواهد بود.» عمر از جایش بلند شد و اعتراض کرد و گفت: «ای پیامبر خدا! آیا ما حج بگذاریم، درحالی که از سرهای ما قطره‌های آب [غسل] می‌چکد؟» پس پیامبر خدا^۹ به او فرمود: «تو هرگز به آن ایمان نخواهی آورد.»

خلیفه در اینجا بین تفریط جاهلان و قداست افراطی و منحرف و زورگویانه جمع کرد؛ اما تفریط جاهلان، مسلمانان، همانند دوران جاهلیت «نمی‌دانستند که

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۶؛ در العلل، از ابی‌عبدالله علیه السلام نقل شده است: «پیامبر در حجة الوداع، پس از سعی در کنار مروه ایستاد و سخنرانی کرد. در آغاز، حمد و ثنای خدا فرمود و در حالی که با دست به پشت سرش اشاره می‌کرد، فرمود: "این جبرئیل است؛ به من می‌گوید که به شما دستور دهم که هرکس قربانی همراه خودش آورده، آن را در جایگاه خودش قربانی کند و پس از آن مُجَلُّ شود." سراقه بن مالک بن جعشم کنانی به پاخواست و گفت: "این کار تا هم‌اکنون از دین ما نبود؛ آیا فقط دستور این سال است و یا همیشگی است؟" پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "همیشگی است و ...". و صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۸، کتاب حج، باب عمره تنعیم؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴۶؛ الآثار، ابی‌یوسف، ص ۱۲۶؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۳، ص ۲۳۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۸؛ ج ۴، ص ۱۷۵؛ سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۲۸۲؛ صحیح نسائی، ج ۵، ص ۱۷۸؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۹؛ همه از سراقه بن مالک روایت کرده‌اند که گفت: «متعه ما این است...». و مسند احمد، ج ۴، ص ۸۷۵؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۳، ص ۲۲۹؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۵۵۲؛ در روایت صحیح دیگری از سراقه نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هان! به یقین عمره تا قیامت در حج وارد شده است.» و در روایتی صحیح، از عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام در عقیق به نزد من آمد و گفت: "در این وادی مبارک دو رکعت نماز بگذار و بگو عمره‌ای در حجی است؛ پس به تحقیق عمره تا قیامت در حج داخل شده است."».

عمره تمتع همراه حج تمتع و فرورفتن در آن، در ماه‌های حج واجب است و باید در آنجاها انجام گیرد» که ناگهان پیامبر ۹ فرمود:

دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة و شبك بين أصابعه يعني في أشهر الحج؛^۱

عمره داخل شده و تا قیامت از آن خارج نمی‌شود و با انگشتانش اشاره فرمود که یعنی عمره تمتع همراه و چسبیده به حج تمتع در ماه‌های حج واجب است و در آن‌ها قرار دارد.

۱. همان؛ از العلل، از فضیل بن عیاض آورده است که گفت: «از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: "مردم درباره حج اختلاف کرده‌اند؛ پس برخی از آنان می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله تلبیه‌گویان به‌جانب حج تشریف می‌برد و برخی می‌گویند به‌سوی عمره تشریف می‌برد و برخی گفتند قصد انجام حج قرآن دارد و گروهی گفتند منتظر امر خدای بزرگ است." ابو عبدالله علیه السلام فرمود: "آن حجی بود که برای همیشه برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله سنت شد، پس از آن که طواف خانه را انجام داد و بین صفا و مروه را سعی کرد و جبرئیل به او گفت که این عمره را قرار دهد، از احرام خارج شود و پس از آن حج را انجام دهد و این‌گونه در ماه حج بین عمره تمتع و حج تمتع جمع کرد. و در آغاز و پیش از انجام عمره و حج منتظر امر خدا بود که چگونه آن‌ها را انجام دهد و خدا به او فرمود به‌مانند عرب‌های دوران جاهلیت که فقط حج را می‌شناختند و عمره را در ماه‌های حج انجام نمی‌دادند، هر دو را در این زمان برگزار کند، پس او هم فرمود: عمره تا قیامت داخل حج شده و با انگشتانش اشاره فرمود؛ یعنی در ماه‌های حج انجام می‌گیرد." فرمود: "اهل دوران جاهلیت همه‌چیز از دین ابراهیم، جز ختنه و ازدواج و حج را از بین بردند و فقط همین‌ها را نگه داشتند."»

و در درالمنثور، ج ۱، ص ۲۱۶؛ بخاری و مسلم، از ابن عمر نقل کرده‌اند: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع، عمره تمتع را با حج تمتع انجام داد؛ در آغاز برای عمره، سپس برای حج تلبیه فرمود و قربانی را که از ذی‌الحلیفه آورده بود ذبح کرد و مردم هم همراه او عمره و پس از آن حج را با تلبیه آغاز و انجام دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "هرکس از شما که قربانی کرده از احرام خارج نشود تا حج‌اش را انجام دهد و هرکس از شما که قربانی نکرده طواف کند و سعی بین صفا و مروه را انجام دهد و قربانی کند و از احرام خارج شود؛ سپس برای حج تلبیه بگوید و هرکس نمی‌تواند قربانی کند، پس باید سه روز در حج و هفت روز هنگامی که به‌سوی اهل‌اش برگشت، روزه بگیرد."»

اما افراط خلیفه؛ گویا درباره شریعت و سرنوشت آن، از خدا و پیامبر او محتاط‌تر است و از این جهت تمتع در عمره و تمتع در باب ازدواج (عقد موقت) را تجویز نمی‌کند.

از او کلماتی وقیح و تند در حق خدا و رسول، در این زمینه (تمتع) و زمینه‌های دیگر نقل شده است؛ از جمله آن‌ها، این سخن است:

«بی‌شک این پیامبر خداست و این قرآن، قرآن خداست و بی‌شائبه آن دو (عمره تمتع و عقد تمتع) در زمان پیامبر ۹ حلال بودند و من از آن‌ها باز می‌دارم و انجام‌دهنده آن‌ها را توبیخ و عتاب می‌کنم.»^۱

بنابراین خلیفه باید خدا را که عمره تمتع را قانونی کرده و آن را با حجش بر دیگر حج‌ها برتری داده، توبیخ عتاب کند و پیامبر ۹ را که این دستور خدا را اجرا کرده، عتاب کند؛ چنان‌که سرزنش کرد و هم‌پالگی‌های او گفتند: «آیا به سوی «عرفه» برویم، درحالی‌که از عورت‌مان منی می‌چکد؟» در این هنگام پیامبر ۹ برای ایراد سخنرانی به پاخواست و در ضمن آن فرمود:

أ بالله تعلمون أيها الناس؟! فأنا و الله أعلمكم بالله و أتقاكم له و لو استقبلت من أمری ما استدبرت ما سقت هديا و لحلت كما أحلوا ... إن الله عز و جل كان يحل لنبیه ما

۱. سنن البیہقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ مسلم در الصحیح، از همام نقل کرده است و در الدر المنثور، حاکم با ادعای صحت، از مجاهد و عطاء، از جابر نقل کرده است: «ما برای حج خارج شدیم و فاصله ما تا جل شبهای کمی بود. پیامبر ﷺ دستور حرکت صادر فرمود. گفتیم: "آیا حرکت کنیم" ... "پس هرکس همراه خودش قربانی ندارد، پس باید روزه بگیرد."»

شاء و ان القرآن قد نزل منازلہ فافصلوا حجکم من عمرتکم و اتبعوا نکاح هذه النساء فلا أوتی برجل تزوج امرأة الی أجل إلا رجتمه.

ای مردم! آیا به خدا آموزش می‌دهید؟ به خدا سوگند، من از شما خداشناس ترم و از شما با تقواترم. من دست از انجام فرمان خدا بر نمی‌دارم، قربانی را ذبح می‌کنم و از آن محل برمی‌گردم... به یقین خدای بزرگ هر چیزی را می‌خواست بر پیامبرش حلال می‌کرد و قرآن در جایگاه‌های خودش نازل شده است؛ پس بین حج و عمرهٔ تان فاصله بیافکنید و با زنان نکاح کنید.

و به تحقیق حدود چهل روایت صریح وارد شده که در نسخ‌نشدن دو متعه (عمرهٔ تمتع و عقد موقت) با کتاب خدا هماهنگی دارند و اینکه پیامبر خدا آن دو را پذیرفته و از آن‌ها نهی نکرده است، ولی خلیفه آن‌ها را ممنوع^۱ و دستور خدا و سنت پیامبر^۹ را تقبیح کرده است.

۱. الصحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۷۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۳۵، ص ۳۶۵؛ روایت کرده‌اند و بخاری آن را صحیح دانسته است: از ابی‌رجاء نقل شده که عمران بن حصین گفت: «آیهٔ متعه در کتاب خدا نازل شده و پیامبر خدا ﷺ به ما دستور داده و پس از آن آیه‌ای که آن را نسخ کند، نازل نشده است و پیامبر ﷺ تا پایان عمر مبارکش از متعه نهی نکرده است؛ مردی با نظر و میل خودش متعه را ممنوع کرد.»؛ چنان‌که در تفسیر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۲۳۳؛ الارشاد، قسطلانی، ج ۴، ص ۱۶۹؛ آمده است و نووی در شرح مسلم آورده است: «عمر پیوسته مردم را از تمتع بازمی‌داشته است» و هم‌معنای این در چند جای دیگر هم آمده است: السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۰ و ج ۴، ص ۳۴۴؛ السنن، نسائی، ج ۵، ص ۱۵۵؛ المسند، احمد، ص ۳۵؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸؛ السنن، دارمی، ج ۳، ص ۳۵؛ الموطأ، مالک، ج ۱، ص ۱۴۸؛ الأم، شافعی، ج ۷، ص ۱۹۹؛ السنن، نسائی، ج ۵، ص ۵۲؛ الصحیح، ترمذی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ و صحیح هم دانسته است؛ احکام القرآن، جاسسی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ زادالمعاد، ابن‌قیم، ج ۱، ص ۸۴ و شرح المواهب، زرکانی، ج ۸، ص ۱۵۳.

و از سخنان او این است:

«به یقین من دانستم که پیامبر ۹ و اصحابش آن را انجام دادند، ولی من خوش نداشتم و چندشم می شد که مردان با زنان، در [سایه بان خانه و غیر آن] باهم درآمیزند و عروسی کنند و پس از آن، درحالی که آب [غسل] از بدنشان می چکد، راهی حج شوند.»^۱

عمل محبوب خدا را تقبیح و رد کرد و ابی بن کعب در برابرش ایستاد و اعتراض کرد که تو در این کارها دخالت نکن، خدا آن‌ها را در قرآن نازل کرده است و ما با پیامبر ۹ عمره انجام دادیم؛ پس عمر فرود آمد.^۲

۱. این روایت در کتب مختلف نقل شده است: الصحیح، مسلم، ج ۱، ص ۴۷۲؛ السنن، ابن ماجه، ج ۳، ص ۲۲۹؛ المسند، احمد، ج ۱، ص ۵۰؛ السنن، بیهقی، ج ۵، صص ۱۷ و ۲۰؛ السنن، نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳؛ تیسرالوصول، ج ۱، ص ۲۸۸؛ الموطاء، زرقانی. و احمد در المسند، ج ۱، ص ۴۹؛ از ابوموسی نقل کرده است که عمر گفت: «متعۀ سنت پیامبر خداست، ولی من می ترسم که زائران زیر سایه بان‌ها نکاح و آمیزش انجام دهند و پس از آن به حج بروند.» ابوحنیفه روایت کرده و چنان که در زادالمعاد، ج ۱، ص ۲۲۰؛ آمده، از اسودبن یزید نقل شده است: «با عمر بن خطاب در شب عرفه در عرفه وقوف کرده بودیم که ناگهان عمر از مردی که موهای خود را شانه کرده و آراسته بود و از بدنش بوی خوش به مشام‌ها می رسید، پرسید: "آیا تو مؤحرمی؟" گفت: "بله." عمر به او گفت: "پس چرا چنین آراسته؟! شخص مؤحرم، غبارآلود و دارای ناخن است؟" مرد همراه پاسخ داد: "من پیش از این عمره تمتع انجام دادم؛ نزد اهلم رفتم و امروز احرام پوشیده‌ام." عمر به او گفت: "در این روزها عمره تمتع انجام ندهید؛ زیرا اگر من اجازه تمتع به زائران بدهم، در زیر سایبان‌ها عروسی می کنند و سپس به حج می روند." و ابوحنیفه از ابن حزم نقل کرده است: «پیامبر ﷺ میان زنان خود چرخید؛ سپس محرم شد و خلافتی نیست و آمیزش یک مقدار پیش از احرام مباح است و الله اعلم.»

۲. المسند، احمد، ج ۵، ص ۱۴۳ و هیشمی، ج ۳، ص ۲۴۳؛ این را روایت کرده اند و همانند آن را ترمذی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۹۴؛ شرح المواهب، زرقانی، ج ۳، ص ۲۵۲؛ السنن کبری، ج ۵، ص ۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۵ نقل کرده اند.

و عمر به پسرش اعتراض کرد که چرا برخلاف نظر من عمره تمتع را جایز می دانی:

مردی از اهل شام آمد و از پسر عمر درباره عمره تمتع پرسید. پسر خلیفه پاسخ داد: «نیکو و زیباست.» مرد شامی گفت: «پدرت از آن نهی کرده است.» پسر خلیفه گفت: «وای بر تو! پدرم از آن نهی کرده، ولی پیامبر آن را انجام داده و به انجام آن دستور داده است. آیا تو سخن پدرم را می گیری یا سخن پیامبر خدا را؟ از جای من بلند شو و برو.»^۱

و عروه به ابن عباس گفت: «ابوبکر و عمر از عمره بازداشته اند.» ابن عباس گفت: «آنان به زودی هلاک می شوند. من می گویم پیامبر خدا فرموده و آنان می گویند ابوبکر و عمر نهی کرده اند.»^۲

۱. تفسیر القرطبی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ از دارقطنی نقل کرده و روایتی به معنای آن در ترمذی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۹۴؛ شرح المواهب، زرقانی، ج ۳، ص ۲۵۲؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. المسند، احمد، ج ۱، ص ۳۳۷؛ مختصرالعلم، ابن عمر، ص ۲۶؛ تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۳، ص ۵۳؛ زادالمعاد، ج ۱، ص ۲۱۹. و در السنن، دارمی، ج ۳، ص ۳۵؛ از محمدبن عبدالله بن نوفل نقل شده است: «در سال حج شنیدم که معاویه از سعدبن مالک می پرسید: "نظر تو درباره عمره تمتع چیست؟" سعدبن مالک پاسخ داد: "نیکوی زیبا." معاویه به سعد گفت: "خلیفه از این نهی می کرد؛ آیا تو از عمر بهتری؟" سعد گفت: "عمر از من بهتر است، ولی پیامبر ﷺ از او بهتر بود و این را انجام داد." و در زادالمعاد، ج ۱، ص ۲۱۵ و حاشیه شرح المواهب، ج ۳، ص ۳۲۸؛ آمده است: «ابن عباس به کسانی که با استناد به نظر ابوبکر و عمر درباره عمره تمتع با او معارضه می کردند، گفت: "شاید از آسمان بر سر شما سنگی فرود آید؛ من می گویم: پیامبر خدا ﷺ فرمود و شما می گویند: ابوبکر و عمر گفتند."»

پس آنچه را که خدا مباح فرموده و بر زائری که از دور می آید واجب کرده و سنت پیامبر ۹ است، خلیفه عمر تقبیح کرده و منکر شده است؛ زیرا گفته است: «به خدا سوگند، بی شک من شما را از متعه بازمی دارم، درحالی که به یقین آن در کتاب خدا بود و پیامبر خدا آن [متعۀ عمره در تمتع] را انجام داد.»^۱ و گفته است:

«بین حج و عمرۀ خودتان فاصله بیندازید و عمره را در غیر ماه های حج انجام دهید؛ زیرا این فاصله، حج و عمرۀ شما را کامل تر می کند.»^۲ و مشهورترین سخن که از او رسیده این است:

«دو متعه در زمان پیامبر خدا اجرا می شدند و من از آن دو باز می دارم و به جهت انجام آن ها عقاب می کنم و آن دو، متعۀ حج و متعۀ زنان است.»^۳ و ما شهادت عمر را که خدا و رسول او دو متعه را حلال کردند، می پذیریم، ولی تحریم آن دو متعه از جانب او را نمی پذیریم؛ زیرا این تحریم بدعت است.^۱

۱. السنن، نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳.

۲. موطأ، مالک، ج ۱، ص ۲۵۲؛ السنن، بیهقی، ج ۵، ص ۵؛ تیسرالوصول، ج ۱، ص ۲۷۹ و ابن ابی شیبۀ آن را روایت کرده اند؛ چنان که در الدر المشور، ج ۱، ص ۲۱۸؛ آمده است: «بین حج و عمرۀ خود فاصله بیندازید. حج را در ماه های حج و عمره را غیر ماه های حج قرار دهید تا کامل تر شوند.»

۳. خلیفه آن را در خطبه اش گفته است؛ چنان که در البیان و التبین، حافظ، ج ۳، ص ۲۲۳؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۵ و ج ۳، ص ۱۸۴؛ تفسیر القرطبی، ج ۳، ص ۳۷۰؛ المبسوط - سرخسی حنفی در باب قرآن از کتاب حج آمده - و زاد المعاد، ابن قیم، ج ۱، ص ۴۴۴؛ آن را صحیح دانسته و گفته آن از عمر ثابت است و تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۱۶۷ و ص ۲۰۱-۲۰۲ و کنز العمال، ج ۸، ص ۲۹۳؛ آن را از کتاب ابی صالح و طحاوی و ص ۲۹۴ از ابن جریر طبری و ابن عساکر، از ضوء الشمس، ج ۳، ص ۹۴؛ نقل کرده اند.

بنابراین خدای بزرگ می‌فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ - و برای خدا حج و عمره را به اتمام برسانید - ؛ وانگهی اتمام و اکمال آن را این‌گونه بیان می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ - پس هرکس با عمره تمتع سوی حج رهسپار شد - ، درحالی‌که خلیفه آن را ناقص می‌داند و برخی از پیروان خلیفه کار او را بدعت نیکو می‌دانند! خلیفه می‌گوید:

«عمره را همراه پیامبر^۹ انجام دادم و هم‌اکنون آن را ممنوع می‌کنم.»^۲
و گروهی از پیروانش کوشیده‌اند تا ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - آنچه از قربانی میسر است (قربانی کند) - را جبران نقصی در تمتع حج قرار دهند؛ گویا خدا به وسیله استحسان عمر مجبور می‌شود که نقص تمتع حج را با قربانی جبران کند. این سخن‌ها و توجیه و تفسیرها از سخن و عمل خلیفه تاریکی‌ها بر روی تاریکی‌هاست که دستش را از لابه‌لای آن‌ها نخواست دید و به هرکس که خدا نور ندهد، نوری نخواهد داشت!

۱. راغب در المحاضرات، ج ۲، ص ۹۴؛ گفته است: «یحیی بن اکثم به شیخ بصره گفت: "در جواز تمتع به چه کسی اقتدا کردی؟" پاسخ داد: "در خیر صحیح آمده است که خلیفه بر فراز منبر رفت و گفت: بی شک خدا و رسول دو تمتع را حلال کردند و من آن‌ها را حرام می‌کنم و ما شهادت او را پذیرفتیم، ولی تحریم او را نپذیرفتیم."»

۲. سیوطی در جمیع الجوامع؛ همانند ترتیب الکنز، ج ۳، ص ۳۲؛ از سعید بن مسیب نقل کرده است: «عمر بن خطاب از تمتع حج در ماه‌های حج بازداشت و گفت: "من همراه پیامبر^ﷺ آن را انجام دادم ... در آغاز هرکس از هر افقی آمده عمره تمتع را انجام دهد، دور خانه خدا طواف کند و سپس مُجَلُّ گردد و پس از آن اگر خانواده‌اش همراهش هست، بدان وسیله و اگر اهلس را همراه ندارد با استراحت، خستگی انجام عمره را از خود دور کند تا روز ترویبه و در آن روز برای حج حرکت کند و تلبیه بگوید و رو به مُنا برود و خستگی و تلبیه گفتن فقط در طی یک روز هست و حج از عمره بهتر است و اگر ما اجازه بدهیم زائران در فاصله کوتاه بین عمره و حج، با همسران‌شان زیر سایبان درخواهند آمیخت."»

هرکس با عمره تمتع سوی حج رهنسپار شد، یعنی بین عمره و حج مُجَل شد، با احلال و بهره‌جویی از همسر، خستگی را برطرف کند تا بهره بیشتر و بهتری از حج ببرد؛ بنابراین فاصله بین عمره و تمتع، رحمتی پس از زحمت است و قربانی، جبران نقص تمتع نیست، بلکه زائرانی که از راه دور می‌آیند، آن را برای حاجیان یا کارکنان نیازمند و دیگر نیازمندان که در مملکت حج بسر می‌برند، هدیه می‌آورند و نیز شعاع و آموزش قربانی به زائران خدا که سنت خدا را زنده کنند و سنتی که ابراهیم خلیل به دستور ربّ جلیل به آن مبتلا شد و خدا هرکسی را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

حکم عدم قربانی در مُنا

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ بر زائر عمره تمتع، به اندازه میسر و ممکن در آیات حج بیان شده است و ما آن را تکرار نمی‌کنیم و فقط یک مطلب را تکرار می‌کنیم که اگر کسی نتوانست در مُنا قربانی کند و در مُنا (محل آرزوها) به آرزویش نرسید که قربانی را به یائس (بدحال، فقیر و قانع) و معتر برساند، پس جایگزین آن را به اینان یا نیازمندان در هر جای دیگر پردازد.

﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾ - و آن کس که (قربانی) نیافت، (باید) در (ضمن) حج سه روز، روزه بدارد و چون برگشتید، هفت روز دیگر (روزه بدارید) - .

اگر مال دارد، ولی قربانی را نمی‌یابد، ﴿لَمْ يَجِدْ﴾ - نیافت - بر او صدق نمی‌کند، بلکه واجد (یابنده) است. روزه بر او واجب نیست، بلکه مالش را در نزد کسی که در آنجا هست، بگذارد تا آخر ذی‌الحجه همان سال و اگر در آن سال نشد تا آخر ذی‌الحجه سال آینده قربانی کند و یا اینکه بهای آن را به اهل‌اش

بپردازد؛ زیرا صوم و روزه بدل از قربانی برای کسی است که ﴿لَمْ يَجِدْ﴾ - نیافت - ؛ یعنی نه قربانی و نه بهای آن را نمی‌یابد

و نیافتن قربانی به جهت نیافتن بهای آن، باعث روزه ده روز می‌شود. پس نیافتن بهای قربانی موضوع حکم است؛ چه در آنجا خود قربانی وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. پس نیافتن ثمن، مصداق نیافتن قربانی می‌سور است: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ﴾ - و آن کس که (قربانی) نیافت - یعنی ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - اینجا آنچه از قربانی میسر است (قربانی کند) - ؛ زیرا بهای قربانی میسر نشده، تا چه رسد که خود قربانی ممکن شود؛ اما اگر بهای قربانی باشد، ولی خود قربانی در دسترس نباشد، همان مصداق ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ﴾ است و همان محاسبه می‌شود و لباس‌های زینت، از بهای قربانی، به‌عنوان ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ﴾ نیست، زیرا آن‌ها برای مؤمن مجاز هستند و بیرون‌آوردن آن‌ها از بدن برای فروش، [شان] انسان مؤمن را پایین می‌آورد؛ وانگهی یافتن ﴿مَا اسْتَيْسَرَ﴾ مراحلی دارد؛ گاهی هنگام حج نمی‌یابد، ولی در وطن دارد. اگر بتواند بدون منت، در زمان حج از کسی قرض بگیرد و قربانی کند، پس واجد (یابنده) است و اگر نتواند بدون منت قرضی بگیرد باید روزه بگیرد و یا اینکه به هنگام رسیدن به وطن بهای قربانی را بپردازد.^۱

۱. و بر این اخبار دلالت می‌کند، از جمله روایت صحیح حسن حریر، از امام صادق علیه السلام می‌باشد که از ایشان سؤال شد: «کسی حج تمتع انجام می‌دهد، پول دارد، ولی گوسفند نمی‌یابد که قربانی کند. چه کند؟» فرمود: «ثمن را در نزد برخی از اهل مکه می‌گذارد تا برایش قربانی بخرند و ذبح کنند و این کفایت می‌کند. پس اگر ذی‌الحجه گذشت و قربانی ممکن نشد، تا ذی‌الحجه سال دیگر تأخیر اندازد.» (الکافی، ج ۴، ص ۵۰۸؛ التهذیب، ج ۱، ص ۶۵۷). از این روایت استفاده می‌شود که هر ذی‌الحجه فرصت قربانی برای کسی است که در روز عید قربان نتوانسته آن را انجام دهد. پس کسی که در طی ماه، قربانی یا ثمن آن را بیابد، مصداق روایت نیست تا اینکه روزه بر او واجب شود، بلکه باید قربانی کند. و همانند آن روایت قرواش است که گفت: «از ابی‌عبدالله علیه السلام پرسیدم:

آیا یافتن قربانی فقط در روز عید قربان شرط ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ است؟ و اگر در روزگاران ایام تشریق به بعد، تا پایان ذی الحجه پیدا کرد، حساب است؟ ظاهراً اطلاق آیه دومی است؛ بنابراین کسی که از روز قربانی تا آخر ماه نتوانست قربانی کند، یا از حال و وضعیت خود خبر دارد و می داند که از روز قربانی تا آخر ماه قربانی نخواهد یافت، ﴿فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ﴾ - (باید) در (ضمن) حج سه روز، روزه بدارد^۱ -، وگرنه:

يَصْبِرُ إِلَى يَوْمِ النَّحْرِ فَإِنْ لَمْ يَصِبْ فَهُوَ مِمَّنْ لَمْ يَجِدْهُ^۲

تا روز قربانی صبر می کند و اگر به قربانی دست نیافت، روزه می گیرد.

﴿فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ﴾ و به طبع این سه روز، از روز نهم ذی الحجه شروع و تا دوازدهم یا سیزدهم ادامه می یابد و یا تا آخر ذی الحجه می توان آن سه

"مردی عمره تمتع انجام داده و به سوی حج رهسپار شده، پس قربانی بر او واجب شده و وضع مالی او خوب است، ولی قربانی نمی یابد تا قربانی کند و حال روزه گرفتن هم ندارد؛ زیرا ضعیف است. چه کند؟" فرمود: "اگر می خواهد به وطن خود برگردد، پول قربانی را در نزد کسی بگذارد تا از طرف او در ماه ذی الحجه قربانی کند." پرسیدم: "به کسی پول داده است که در ذی الحجه قربانی کند، ولی نایب او هم نتوانسته قربانی بیابد؟" فرمود: "در ذی الحجه آینده این کار را انجام دهد و نباید قربانی در غیر ذی الحجه انجام گیرد."^۱

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ از التهذیب، از احمدبن محمد، از ابن ابی نصر نقل کرده است: «از ابی الحسن علیه السلام پرسیدم: "کسی حج تمتع انجام می دهد و قربانی بر او لازم است، ولی پول قربانی ندارد؛ اما لباس هایی دارد که می تواند آنها را بفروشد؛ گرچه به آنها نیازمند است. چه کند؟" فرمود: "این از کسانی است که خدا فرموده است: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ...﴾؛ این فرد روزه را جایگزین قربانی می کند."^۲

۲. همان؛ از الکافی نقل کرده است که برخی از اصحاب ما، از محمدبن حسین، از محمدبن عبدالله کرخی روایت کرده اند: «به امام رضا علیه السلام گفتم: "کسی حج تمتع می گذارد و قربانی ندارد. آیا روزه براو واجب است؟" فرمود: "صبر می کند..."^۳

روز روزه را گرفت؛ زیرا تا آخر ماه زمینه برای تکمیل حج - گرچه با طواف نساء باشد - ، باقی است.

پس هر زمان که ﴿فِي الْحَجِّ﴾ - در حج - زمان و ماه حج صدق کند، ظرف برای آن سه است، جز روز عید قربان که قربانی در آن همانند روزه فطر ممنوع است؛ گرچه برخی از روزهای ماه بر برخی دیگر ترجیح دارند. ممکن است ﴿فِي الْحَجِّ﴾ همه ماه ذی‌الحجه یا همه ماه‌های حج را فراگیرد؛ زیرا ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ - حج ماه‌های شناخته شده است - در آیه بعد، شامل عمره و حج در ماه‌های حج می‌شود و بنابراین تعبیر به ماه‌های حج، تعبیر کاملی نیست و ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ یعنی آن ماه‌ها ظرف زمانی برای حج و عمره آن است و ماه سوم از آن ماه‌ها که ذی‌الحجه باشد، ماه خود حج است؛ به‌ویژه از روز نهم تا آخر ایام تشریق، به‌جز روز عید قربان و یا تا آخر ماه برای کسی که هنوز حجش را کامل نکرده یا حتی برای کسی که حج خودش را کامل کرده است و ﴿وَسَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾ - و چون برگشتید، هفت روز دیگر (روزه بگیرید) - در برابر ﴿ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ﴾ اشاره می‌کند که مقصود از حج، اعمال آن است؛ زیرا حاجی در همان ماه به وطنش برمی‌گردد و به آنجا می‌رسد.

سنت مستفیض، روز نخست از آن سه روز، روزه درحج را، روز 1 - پیش از ترویبه 2 - و ترویبه را روز دوم و 3 - روز «عرفه» را روز سوم معرفی می‌کند. و اگر این سه روز نشد سه روز دیگر که 1 - ترویبه روز اول، 2 - «عرفه» روز دوم و روز یازدهم 3 - ذی‌الحجه که از روزهای تشریق است روز سوم خواهد بود. و اگر این سه روز نشد سه روز دیگر که «عرفه» روز اول و دو روز از ایام

تشریح روزهای دوم سوم باشند.^۱ ولی روز عید قربان برحسب روایات متواتر از پیامبر^ص امامان اهل بیت او^{علیهم‌السلام} از روزهایی است که زمان خوردن و آشامیدن است و روزه در آنها ممنوع است. مگر در هنگام منع از منع که جایز بشود؛ بنابراینکه در روز عید قربان روزه ممنوع است یا باید سه روز پیش از آن را روزه گرفت و یا دو روز پیش از آن و یک روز پس از آن گرفت و این سه روز را از آغاز ذی‌الحجه نیز می‌شود انجام داد.

۱. دلیل بر این خبری است که در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۵؛ آمده است. دارقطنی از عایشه نقل کرده است که شنیدم، پیامبر فرمود: «هرکس قربانی ندارد، سه روز پیش از روز قربانی روزه بگیرد و اگر نتوانست در آن سه روز، روزه بگیرد، در ایام تشریح در ثنا روزه بگیرد.» و در همان مدرک، دارقطنی، از طریق زهری، از سعید بن مسیب، از عبدالله بن حذافه نقل کرده است که پیامبر خدا^ص در حجه‌الوداع به او دستور داده با گروهی دور بزنند و به حاجیان ندا دهند که این روزها روزهای خوردن و نوشیدن است و در این‌ها نباید روزه گرفت. و در همان مدرک، دارقطنی و بیهقی، از ابن عمر نقل کرده‌اند که پیامبر^ص فرمود: «اگر حج‌گزار قربانی نیافت و پیش از روزهای قربانی نتوانست سه روز، روزه بگیرد، در روزهای تشریح سه روز، روزه بدارد.» در همان مدرک، عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی، از علی بن ابی طالب^ص نقل کرده‌اند: «مقصود از سخن خدا ﴿فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ﴾ یک روز پیش از ترویبه و روز دوم، روز ترویبه و روز عرفه و اگر در این روزها نشد، در روزهای تشریح روزه بگیرد.» و از طریق اصحاب ما در الکافی، ج ۴، ص ۵۰۷ و التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۷؛ روایت صحیح معاویه بن عمار، از امام صادق^ص آمده است: «اگر حاجی قربانی نیافت، سه روز در حج روزه بگیرد؛ یک روز پیش از ترویبه، روز ترویبه و روز عرفه و اگر نتوانست در این روزها روزه بدارد، روز حصبه و دو روز پس از آن روزه بگیرد.» ابن عمار گفت: «اگر نتوانست در این روزها روزه بگیرد و کاروان او حرکت کند، آیا در راه می‌تواند روزه بگیرد؟» فرمود: «اگر خواست در راه روزه بگیرد و اگر خواست در وطن بگیرد.» و همانند آن در الفقیه به‌گونه مرسل از پیامبر^ص و امامان معصوم^{علیهم‌السلام} روایت شده است. روز حصبه، روز حرکت از ثناست و روزه آن روز مطرح شده، برای اینکه در ایام تشریح روزه گرفته نشود؛ زیرا آنها برحسب تصریح‌های روایات روزهای خوردن و آشامیدن هستند و زمان‌های روزه نیستند.

بنابراین کسی که از آغاز ذی‌الحجه لباس حج پوشیده و مُحْرَم شده، ﴿فِي الْحَجِّ﴾ - در حج - است و می‌داند که توان قربانی را ندارد و نخواهد داشت، از همان آغاز ماه، هر سه روزی را که به‌جای قربانی روزه بگیرد، کافی است و اما سه روز روزه را پیش از ماه ذی‌الحجه، در حال عمره‌ای که به حساب حج انجام می‌گیرد، نمی‌توان انجام داد، گرچه اطلاق ﴿فِي الْحَجِّ﴾ شامل آن سه روز هم می‌شود؛ ولی سنت متواتر موافق آن شمول نیست. پس سنت متواتر ﴿فِي الْحَجِّ﴾ را به‌خصوص ماه حج مقید می‌کند، افزون بر اینکه بدل‌بودن روزه از قربانی اشاره دارد که نمی‌شود بدل پیش از اصل که قربانی حج باشد، در غیر ماه حج انجام گیرد؛ پس به‌طورمختصر، ﴿فِي الْحَجِّ﴾ به‌معنای فقط مکان یا زمان حج نیست، بلکه معنای اصلی آن مناسک حج است و این‌ها شامل مکان حج و زمان آن می‌شود؛ زیرا مناسک حج جز در مکان و زمان حج انجام نمی‌گیرد و وسیع‌ترین زمان‌های مناسک، همه ماه ذی‌الحجه است و پس از آن همان ترکیب سه‌گانه برای سه روز روزه است.

﴿وَسَبْعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾؛ هفت روز، روزه، مقصود کشورها و شهرهایی است که حاجی در آن‌ها می‌زیسته یا تصمیم دارد زمانی که برگشت در آن‌ها ساکن شود؛ اما کسی که تصمیم دارد در مکه ساکن شود و به شهر اصلی خود برنگردد یا پس از مدت طولانی برگردد، تصریح آیه روزه هفت روز را اختصاص به بازگشت به وطن می‌دهد و خبر صحیح می‌گوید:

ترک الصيام بقدر مسيره الى أهله او شهرا ثم صام؛^۱

۱. روایت صحیح معاویه بن عمار، از ابی‌عبدالله علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که حج تمتع بگذارد و قربانی نیابد، باید سه روز روزه درضمن حج و هفت روز هنگامی که به‌سوی اهلیش بازمی‌گردد،

ترک روزه به اندازه مسیرش تا به اهلش، یا به مقدار یک ماه سپس روزه بگیرد تا به اهلش در مکه برسد و یا به مدت یک ماه جایز است.

گرچه تمسک به این خبر واحد در برابر آیه‌ای که روزه هفت روز را به زمان برگشت به وطن اختصاص می‌دهد، مشکل است، ولی احتیاط خوب است یا نباید ترک شود؛ زیرا ممکن است طرح بازگشت به وطن، به جهت تخفیف باشد؛ زیرا پیش از آن زائر در حال سفر است و در حال سفر روزه گرفتن دشوار است؛ اما کسی که یک ماه یا بیشتر در مکه اقامت دارد، مسافر به حساب نمی‌آید. سپس ظاهر از (ثلاثه - و - سبعة) پیایی بودن هریک از آنهاست؛ سه روز پیایی در ضمن حج و هفت روز پشت سرهم در وطن روزه بگیرد؛ چنان‌که روایت معتبر به این دلالت دارد.^۱ مگر اینکه عذری مانع از پشت سرهم قرار گرفتن روزه‌های صیام

بگیرد و اگر این نشد و خواست در مکه ساکن شود، سه روز در آنجا روزه بگیرد و اگر در آنجا ساکن نمی‌شود، در راه یا در وطن خود روزه بگیرد و اگر در مکه ساکن است و خواست هفت روز روزه بگیرد، می‌تواند روزه را در راه رسیدن به اقامتگاه خود در مکه ترک کند یا به مدت یک ماه ترک کند؛ وانگهی روزه بگیرد.» و در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۶؛ بخاری و مسلم، از ابن عمر نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس در حج تمتع قربانی نیافت، سه روز در حج و هفت روز در هنگامی که به اهل و وطن خود برگشت، روزه بگیرد.» و در همان مدرک، حاکم روایتی را همانند این روایت با ادعای صحت آن، از مجاهد و عطاء، از جابر، از پیامبر ﷺ نقل کرده است.

۱. التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۱؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۲۸۰؛ خبر علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر رضی الله عنه که گفت: «از امام رضی الله عنه پرسیدم: "آیا سه روز روزه را در حج باید پشت سرهم انجام بدهیم؟" فرمود: "سه روز را بدون جدایی و هفت روز را هم بدون جدایی روزه بگیرد." و در التهذیب، ج ۱، ص ۵۱۲ و الاستبصار، ج ۳، ص ۲۸۰؛ خبر اسحاق که گفت: «از ابی الحسن رضی الله عنه پرسیدم: "هفت روز در کوفه بودم و روزه را به جای نیاوردم تا اینکه برای کاری به بغداد رفتم. [چه کنم؟]" فرمود: "در بغداد روزه بگیر." پرسیدم: "آیا می‌توانم روزه‌های هفت‌گانه را جدای از هم روزه بدارم؟" فرمود: "اگر خواستی آنها را از هم جدا کن." اولاً این روایت هفت روز را می‌گوید و بین هفت روز و سه روز ملازمه‌ای نیست؛ وانگهی هفت روز جدا از هم، پس از تأخیر و

شود؛ گرچه این روایت معتبر معارضی دارد، ولی هنگام سقوط هردو، مرجع ظاهر، اطلاق آیه است؛ وانگهی پیایی بودن آنها احوط است، پس ترک نمی‌شود؛ به‌ویژه که روایت معتبری که روزه سه روز را بیان کرده، به‌صراحت آنها را پیایی می‌داند، مگر اینکه عذری مانع شود. پس باید سه روز پیش از روز قربانی، یا سه روز تشریق و یا سه روز هنگام کوچ روزه بگیرد و اگر روزه‌ها را با تقصیر نگرفت و مُرد، باید ناییبی از طرف او و با مال او روزه‌ها را بگیرد؛ زیرا نصوص، به‌ویژه صراحت روایت صحیح معاویه بن عمّار فراگیر نایب است.^۱

﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ - این ده (روزهایی) کامل است - ؛ شاید مقصود از این تعبیر، از کتاب خدا، کامل بودن به‌عنوان بدل از قربانی است؛ زیرا همان مصلحتی را که قربانی در نزد خدا دارد، روزه ده روز نیز دارد؛ زیرا قربانی فدا کردن مال در راه خدا و جلب رضایت اوست که تزکیه روح را نیز به دنبال دارد و روزه در آن

در غیر شهر خودش را مطرح می‌کند و دیگر اینکه قرآن فقط روزه سه روز را در سفر حج تجویز کرده و نه هفت روز؛ اما در الکافی، ج ۴، ص ۱۴۰؛ روایت حسن عبدالله بن سنان، از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: «هر روزه‌ای تفرق را می‌پذیرد، مگر سه روز در کفاره قسم.» حصر در این روایت قابل‌خداشه است؛ زیرا روزه رمضان تفرق نمی‌پذیرد و کفاره روزه رمضان که دو ماه است، سی‌ویک روز آن باید پشت‌سرهم باشد و نیز روزه نذر و عهد که به‌گونه متصل نذر و عهد شده و روزه مستاجری که روزه پیایی را اجاره کرده است، حصر این روایت و یا خود روایت را سست می‌کند.

۱. در الکافی، ج ۴، ص ۵۰۹؛ و التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۷؛ از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است: «هرکس مُرد و قربانی نداشت، باید ولی او از طرف وی روزه بگیرد.» و روایت شامل قاصر و معذور در ترک روزه نمی‌شود؛ چنان‌که در الکافی، ج ۴، ص ۵۰۹؛ در روایت حسن حلبی، از امام صادق علیه السلام آمده است: «پرسیدم: "مردی حج تمتع را انجام داده، ولی قربانی نداشته است. سه روز در ضمن حج روزه گرفته، ولی پیش از اینکه در وطن هفت روز، روزه بگیرد، مرده است. چه کند؟" امام علیه السلام فرمود: "فضا بر او واجب نیست."».

ده روز کامل نیز قربانی روح در سفر دشوار حج، به خصوص هوای گرم و سوزان است. پس این ده روز به عنوان جایگزین از قربانی کامل است؛ چنان که:

کمالها کمال الأضحیة؛^۱

قربانی، قربانی و تزکیه کامل است.

چنان که عدد ده از میان اعداد کامل است؛ زیرا از شکستگی و ترکیب خالی است؛ وانگهی ﴿کَامِلَةٌ﴾ اخبار از کمال معناست؛ چنان که دستور برای تکمیل ده روز روزه به عنوان جایگزین کامل از قربانی است و شاید تعبیر به ﴿کَامِلَةٌ﴾ به ﴿کَامِلَةٌ﴾ به جای «تامه»، اشاره به این است که هریک از قربانی و روزه ده روز، خود به خود کامل و مستقل است؛ وانگهی ﴿عَشْرَةٌ کَامِلَةٌ﴾ به عنوان بدل از قربانی کمال ویژه خود را دارد و اگر حاجی بپندارد که قربانی نخواهد یافت، و سه روز روزه گرفت، ولی روز عید قربان یا در طول ماه ذی الحجه، پیش از اینکه به وطنش برگردد، توانست قربانی تهیه کند، باید قربانی کند؛ زیرا قربانی را یافته است؛ به خصوص اگر در روز عید قربان و ایام تشریق بیابد:

و یکون صیامه الذی صامه نافلة له؛^۲

و روزه ای که گرفته نافلة خواهد بود.

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ در التهذیب، موسی بن قاسم، از محمد بن زکریا مؤمن، از عبدالرحمن بن عتبه، از عبدالله بن سلیمان صیرفی روایت کرده است که اباعبدالله علیه السلام به سفیان ثوری فرمود: «ده روز روزه کمال قربانی را دارد.»

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۱؛ از عقبه بن خالد نقل کرده است: «از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: "کسی حج تمتع انجام داده، ولی پول نداشته که قربانی تهیه کند و پس از آن که سه روز روزه گرفت، پول دار شد و توان گرفتن قربانی را پیدا کرد. آیا قربانی بخرد و ذبح کند یا هفت روز دیگر هم در وطن روزه بگیرد؟" فرمود: "قربانی بخرد و آن سه روز که روزه داشته، نافلة برای اوست."»

و روایتی می‌گوید که روزه کافی است،^۱ مخالف آیه است که می‌گوید روزه بر کسی واجب است که قربانی را نمی‌یابد و نیز مخالف آن روایتی است که موافق آیه قرآن است، و این فرد قربانی یافته، گرچه پیشاپیش علم به یافتن قربانی نداشته است و ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ﴾ - و آن کس که (قربانی) نیافت - هم نیافتنی‌های قربانی در ضمن حج، پیش از آن و پس از آن را فرامی‌گیرد و از ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۲ - کسی که بتواند سوی آن راهی (درست و راهوار) بیابد - استطاعت قربانی استثناء شده است؛ اگر کسی استطاعت قربانی را ندارد، معنایش این نیست که حج بر او واجب نیست و استطاعت آن را ندارد.

اختصاص حج تمتع به غیر اهالی مکه و اطراف آن

﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - (و) این (حج تمتع) برای کسی است که اهلیش [کسانش] ساکن در مسجدالحرام [مکه] نباشند - ؛ ﴿ذَلِكَ﴾: بی‌شک اشاره به مرجع دور، از مرجع‌هایی است که در آیه ذکر شده است؛ پس

۱. التهذیب، ج ۵، ص ۳۸؛ و الاستبصار، ج ۲، ص ۲۶؛ و الکافی، ج ۱، ص ۳۰۴؛ از حمادبن عثمان روایت شده است: «از ابی‌عبدالله علیه السلام درباره کسی که سه روز در ضمن حج روزه گرفته و در روز خروج از مَنا قربانی یافته پرسیدم؟ فرمود: "روزه برای او کافی است."» و در التهذیب، ج ۵، ص ۳۷؛ از ابوبصیر، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام درباره کسی که در روز کوچ از مَنا قربانی پیدا کرده است پرسید. امام علیه السلام فرمود: «روزه بگیرد؛ زیرا ایام قربانی تمام شده است.» تعلیل این روایت شل و علیل است؛ زیرا ایام حج از آغاز تا پایان ماه ذی‌الحجه است. این روایت با آیه نمی‌سازد؛ چون آیه می‌گوید ﴿فِي الْحَجِّ﴾ و این فرد هم در روز کوچ مَنا که ﴿فِي الْحَجِّ﴾ است، قربانی را یافته و احتیاط، جمع بین روزه و قربانی است؛ گرچه این جمع همانند روزه واجب نیست، بلکه قربانی واجب است.

۲. آل‌عمران ۹۷/۳.

اشاره به ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ که نزدیک ترین چیز پیش از آن است، نیست؛ به خصوص که ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ از ملحقات ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید) - است، درحالی که ﴿ذَلِكَ﴾ مفرد است و به ﴿وَأَتَمُّوْا...﴾ - به اتمام برسانید - و یا ﴿فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ﴾ - پس اگر بازداشته شدید - بر نمی گردد؛ زیرا این دو جمله حاضرین در مسجدالحرام و ساکنان آن و کسانی که از راه دور می آیند را شامل می شوند و حصر ویژه اهل دوردست نیست، بلکه حاضران را هم شامل می شود و اختصاص دادن حکم حصر به کسانی که از راه دور می آیند، اجحاف در حق حاضران است، پس برای ﴿ذَلِكَ﴾ مرجعی جز ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ - پس هرکس با عمره تمتع سوی حج رهسپار شد - باقی نمی ماند و اینان گروهی از همه حاجیان و عمره گزاران هستند؛ چه مُحَصَّر باشند یا نباشند.

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ - آنچه از قربانی میسر است (قربانی کنید) - حج تمتع است و خداوند فرمود: «عَلَى مَنْ»، بلکه فرمود: ﴿لِمَنْ﴾ با «لام» برای اختصاص که یعنی حج تمتع اختصاص کسانی دارد که از دور می آیند؛ گرچه برای آنان گاهی با شرایطی حج افراد نیز جایز است و امام ۷ به این آیه برای حصر تمتع به کسانی که از راه دور می آیند، استدلال کرده است:

لا يصلح لأهل مكة ان يتمتعوا لقول الله عز و جل: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾؛

۱. التهذيب، ج ۵، ص ۳۲؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۱۵۷؛ روایت صحیح علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر رضی الله عنهما که فرمود: «...» و همانند آن روایات مستفیض دیگری است که یکی از آنها را برای شناساندن کسانی که اهل شان در مسجدالحرام حاضرند و کسانی که اهل شان در آنجا حاضر نیستند، ذکر می کنیم؛ مانند روایت صحیح عبدالله حلبی و سلیمان بن خالد و ابی بصیر، از

برای اهل مکه صلاح نیست که حج تمتع را انجام دهند؛ به دلیل سخن خدای بزرگ: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾.

بنابراین ﴿لِمَنْ﴾ دو بُعد دارد؛ اختصاص تمتع به کسانی که از راه دور می‌آیند و برای دیگران درست نیست. واجب اصلی بر آنان تمتع است، مگر ضرورتی انتقال حج آنان به افراد را بطلد؛ چنان‌که نصوصی مستفیضه بر این دلالت می‌کند و گاهی تبدیل تمتع به افراد جایز است و آن زمانی است که به جهت مانعی همانند مرض، حیض یا شبیه آن، از تکمیل بازدارد؛ در این صورت حج افراد، کافی از تمتع است، مگر اینکه امتناع و ناتوانی از تکمیل حج تمتع با اختیار خود حاجی باشد؛ همانند کسی که می‌داند، وقت و فرصت برای انجام کامل حج تمتع ندارد، پس این شخص هنگامی که برای حج تمتع احرام پوشید، باید حج افراد انجام دهد و سپس در آینده قضای حج تمتع را به‌جا آورد؛ اما شخص مضطری که هیچ‌گونه اختیاری ندارد، حج افراد برای او کافی است. برای تفصیل حالت‌های گوناگون اضطرار با احکام آن‌ها، به مناسک مفصل رجوع کنید.

وانگهی به‌عنوان ضابطه:

لا يجوز القرآن و الأفراد إلا لمن كان أهله حاضري المسجد الحرام^۱؛

حج قرآن و افراد جایز نیست، مگر برای کسی که اهله در مسجد الحرام حاضر است. حدود ﴿الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ باید مشخص باشد تا حاضران در آن از دیگران شناخته شوند. گاهی ﴿الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ گفته می‌شود و خود مسجد مراد است:

ابی‌عبدالله علیه السلام که فرمود: «برای اهل مکه و اهل مرو و اهل سرف حج تمتع نیست و این به جهت سخن خدای بزرگ است: ﴿ذَلِكَ...﴾».

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۳؛ در الخصال، از اعمش، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: «این‌ها قوانین است.» تا اینکه فرمود: «جایز نیست.»

﴿فَوَلِّ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۱؛

پس روی خود را سوی مسجدالحرام کن.

﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲؛

آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز

بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده؟

و گاهی مقصود از آن، منطقه‌ای است که مسجد در آن قرار دارد، به جهت اینکه

آن مکان مقدس است؛ چنان‌که به سرزمینی که بیت‌المقدس در آن قرار دارد،

«القدس» گفته می‌شود؟

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۳؛

منزه است کسی که بنده ویژه‌اش را شبان‌گاهی، از مسجدالحرام به سوی دورترین مسجد (آسمانی)

به وسیله بندگی ممتازش سیر داد.

بنابر احتمال اینکه آغاز معراج، خانه‌ای از خانه‌های پیامبر ۹ باشد؛ ولی ما از

بین پانزده مکان، ذکر «مسجدالحرام» را به عنوان آغاز معراج نیافتیم؛ بارخدا، مگر

به عنوان احتمال، آیه اول سوره اسراء که نام مسجدالحرام را آورده است و:

﴿هَدِيًّا بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ﴾^۴؛

درحالی که (این) هدیه‌ای است که به کعبه می‌رسد.

﴿ثُمَّ مَجَّاهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱؛

۱. بقره ۱۴۴/۲.

۲. توبه ۱۹/۹.

۳. اسراء ۱/۱۷.

۴. مائده ۹۵/۵.

سپس جایگاه (قربانی کردن) آن‌ها سوی خانه کهن [کعبه] آزاد است.

چون که قربانی به کعبه مبارکه و مسجدالحرام نمی‌رسد، بارخدا، مگر به مکه و حرم؛ بنابراین ﴿حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - ساکن در مسجدالحرام - چه کسانی هستند؟ آیا کسانی هستند که اهلشان داخل مسجدالحرام ساکن است؟ درحالی‌که مسجدالحرام، خانه‌ای برای سکونت، به‌ویژه برای بومی‌ها نیست! و یا مقصود از اهل حاضر در مسجدالحرام اهل مکه است و مکه از مسجد حرمت کسب کرده است؟ چنان‌که:

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۱؛

به این شهر [مکه] سوگند نمی‌خورم.

﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾^۲؛

پروردگرم! این شهر را ایمن گردان.

و یا منظور همه اهل حرم هستند؟ زیرا حرم، حرم مسجدالحرام و کعبه مبارکه است و حدود آن چهار فرسخ، از چهار طرف است که مجموع آن شانزده فرسخ است، و یا اینکه «حاضر» در اینجا دربرابر مسافر است؟ و چون سفر یک روز راه با متعارف‌ترین وسایل نقلیه، برای کسانی است که از فاصله هزار کیلومتر یا بیشتر تا مسجدالحرام آمده‌اند و اگر متحجر بشویم و بر هشت فرسخ در برخی روایات اکتفا کنیم، پس حاضران در مسجدالحرام بیشتر از هشت فرسخ از مسجدالحرام دور هستند؛ گویا همین مقصود از ﴿حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - ساکن در

۱. حج ۳۳/۲۲.

۲. بلد ۱/۹۰.

۳. ابراهیم ۳۵/۱۴.

مسجدالحرام - در مقابل کسانی که به مسجدالحرام سفر می کنند، است، ولی «حاضر» فقط در برابر مسافر نیست، بلکه در مقابل «غایب» و «بادی» نیز قرار دارد؛ بنابراین، آیه اخباری را که ﴿حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ را به حدّ کمتر از چهار فرسخ محدود می کند، تأیید می کند؛ نیز آیه اخباری را که حدود سفر را شانزده فرسخ - چهار فرسخ از چهار طرف - معرفی می کنند، تأیید نمی کند؛^۱ زیرا اشکال پیشین (حدّ کم تر از چهار فرسخ) اینجا هم می آید؛ وانگهی شانزده فرسخ حدّ سفر نیست، بلکه دو برابر آن است، بلکه ممکن است آیه، روایتی را که می گوید: «من کان منزله دون المیقات؛ هرکس فاصله منزلش کمتر از میقات است»، تأیید کند، به این اعتبار که میقات به حساب مسجدالحرام محسوب می شود؛ زیرا از آنجا احرام پوشیده می شود و فاصله نزدیک ترین میقات های پنج گانه (قرن المنازل، یلملم، و عقیق) به مسجدالحرام حدود شانزده فرسخ است، پس این روایت با آیه هماهنگ است و ممکن است اخباری که چهار فرسخ را بیان می کنند، نزدیک به صحت و تأیید آیه باشند، ولی حرم از همه اطراف چهارگانه مسجدالحرام چهار فرسخ نیست؛ بار خدایا، مگر همه مسافت سطحی حرم که شانزده فرسخ است، مقصود باشد، پس در این صورت اخبار شانزده فرسخ با آیه هماهنگ است و آیه

۱. از جمله اخبار، روایت صحیح زراره، از ابی جعفر علیه السلام است: «به او گفتم: "سخن خدا در کتابش: ﴿ذَلِكِ لِمَنْ...﴾ چیست؟" فرمود: "اهل مکه را می فرماید که حج تمتع ندارند. هرکس که اهلش در فاصله کمتر از ۴۸ میل (مایل) تا مسجدالحرام ساکن باشند، او از کسانی است که داخل در این آیه هستند؛ همانند اهل ذات عرق و عسفان که در کنار مکه هستند و دور آن می چرخند." می گویم: ذات عرق شانزده فرسخ است و یک مقدار کم و زیاد مهم نیست. و روایت صحیح، از عبدالله حلبی، سلیمان بن خالد و ابی بصیر، از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود: «برای اهل مکه، اهل مرو و اهل سرف حج تمتع وجود ندارد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿ذَلِكِ﴾» می گویم: فاصله مرو و سرف تا مسجد خیلی بیشتر از چهار فرسخ است.

آن‌ها را تأیید می‌کند؛ گرچه روایت چهار فرسخ معارفی با روایت (کم‌تر از میقات) است. پس قدر متیقن از ﴿حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ اهل حرم هستند، ولی مناسب‌تر فاصله کم‌تر از میقات است و نزدیک‌ترین میقات‌های پنج‌گانه شانزده فرسخ است.

وانگهی اهل برخی از زائران خانه خدا حاضر در مسجدالحرام هستند، ولی خودش از حاضران در آنجا نیست، بعضی خودشان از حاضران مسجدالحرام‌اند، ولی اهلشان از آنان نیست، برخی خود و اهلشان حاضرند، و بعضی نه خود و نه اهلشان، هیچ‌کدام از حاضران نیستند و نص ویژه ﴿لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ - برای کسی است که اهلش [کسانش] ساکن در مسجدالحرام [مکه] نباشند -، اعم از اینکه خودش از حاضران در آنجا باشد و یا از غایبان از آنجا باشد.

﴿أَهْلُهُ﴾ ویژه اهل مرد نیست؛ زیرا حاجی فقط مرد نیست، بلکه شامل مرد و زن می‌شود، سپس اهل، اعم از همسران است و ﴿أَهْلُهُ﴾ تعبیر ادبی از وطن مسلمان است که اهلش در آنجا زندگی می‌کند. پس ﴿أَهْلُهُ﴾ همسر - مرد و زن - و عذب - مرد و زن - را شامل می‌شود و ﴿أَهْلُهُ﴾ به‌جای «نَفْسُهُ» - خودش -، اشاره می‌کند که زندگی با اهل و عیال واجب است، گرچه انسان برای نیازهای اصلی یا عارضی زندگی به مسافرت برود. پس اصل این است که انسان با اهلش باشد و اهلش نیز با او باشد و از هم فرار نکنند و رهبانیت نگیرند و هرکس اهلش در مسجدالحرام حاضر باشد و خودش حاضر نباشد، از حاضران به حساب نمی‌آید و هرکس خودش در آنجا حاضر باشد، ولی اهلش در آنجا نباشند، از حاضران به حساب می‌آید، گرچه همیشه در زندگی همراه اهلش نباشد؛ زیرا گاهی وظایف واجب زندگی انسان را وادار می‌کند که در وطن باقی

نماند و برای کسب معیشت از وطن خارج شود و هرکس به‌اندازه واجب و مقدار تمکّن، از سفر به وطن برمی‌گردد و به اهلس سر می‌زند، از اهل وطن به حساب می‌آید و این توسعه در معنای اهل وطن است که اصحاب وطن و ویژه ساکنان همیشگی در آنجا نیست، بلکه شامل کسی نیز می‌شود که اهلس در وطن هستند، گرچه خودش همیشه آنجا نباشد و به‌اندازه نیاز واجب اهلس و توان خودش به وطن تردد کند، به‌گونه‌ای که هرگاه از وطن سؤال شود، جواب آن جایگاهی باشد که اهلس در آنجا زندگی می‌کنند؛ زیرا در نزد غیر اهلس به‌عنوان هم‌وطن زندگی نمی‌کند، گرچه مدت زیادی پیش آنان باشد.

در صدق ﴿حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ کافی است که کسانی در آنجا به‌عنوان خدمت‌گزار یا جهت سکونت اقامت بگیرند و یا از مجاوران و همسایگان مسجدالحرام به حساب آیند؛ چنان‌که ساکنان اصلی مسجدالحرام کسانی‌اند که اهل آنجا هستند؛ وانگهی برای ﴿حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ شرط دیگری لازم نیست؛ همانند اینکه حاضر در آنجا ملک و خانه داشته باشند، بلکه داشتن خانه اجاره‌ای نیز لازم نیست و اگر کسی در اماکن عمومی آنجا زندگی کند و ملک و خانه اجاره‌ای هم نداشته باشد، از حاضران به حساب می‌آید.

هر کس که اهلس از چند ماه پیش از حج مجاور، همسایه و مقیم مسجدالحرام شده و یا آنجا را به‌عنوان وطن خویش برگزیده است، ﴿لَمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ به حساب نمی‌آید؛ زیرا واقعیت حضور در آنجا به‌مدت چند ماه او را از ﴿لَمْ يَكُنْ﴾ خارج می‌کند و در حضور او فرقی بین وطن بودن مسجد یا همسایگی آن نیست. و در اینجا روایاتی هست که بین همسایگی و هم‌وطنی فرق می‌گذارد که طبق آن روایات، شرط مجاورت این است که حداقل به‌مدت یک‌سال همسایه مسجدالحرام باشد، ولی هم‌وطنی از هر

زمانی که در آنجا به عنوان وطن ساکن شده، به حساب می آید و کسی که اهلیش پیش از حج، مدّت کمی که صدق حضور کند، در مسجدالحرام حاضر بوده اند، ولی خودش حاضر نبوده و گاهی تردد می کرده است، این فرد طبق آیه حاضر است؛ زیرا ملاک، حضور اهل است، ولی حضور او با اهلیش شرط نیست؛ زیرا ملاک راحتی او با حاضر بودن اهلیش در مسجدالحرام است، به شرطی که به اندازه امکان به سوی اهلیش تردد کند؛ گرچه حضور او به تنهایی برای او کافی است.

در هر حال قدر معلوم و متیقّن از ﴿لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ «اهل» است که مجاور، هم وطن و بومی مسجدالحرام نیست؛ اما کسی که اهلیش چند ماه پیش از حج در آنجا ساکن شده است، حاضر حساب شدن او مورد تردید است و مناسب تر این است که حاضر محسوب نشود، زیرا در هیچ عرفی از عرفها، از حاضران نیست؛ چنان که «کان» اشاره به مکث طولانی دارد، وانگهی ﴿أَهْلُهُ﴾ شرط طولانی بودن مکث را به عنوان وطن یا همسایگی تأیید می کند؛ زیرا حاجی ها معمولاً با اهلیشان فقط برای حج مسافرت نمی کنند و همانا به عنوان توطن و یا همسایگی به مسجدالحرام می روند. پس ﴿أَهْلُهُ﴾ به جای «نفسه»، اشاره صریح و روشن است که شخص «نائی» (دور) کسی است که اهلیش در مسجدالحرام نیست، به عنوان وطن نیست و مجاور و همسایه آن هم نیست و خودش مسجدالحرام را به عنوان وطن انتخاب نکرده است و مجاور و همسایه آنجا هم نیست و حج تمتع بر این فرد واجب است.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ - و از خدا بترسید - در حج بیشتر از جای دیگر؛ زیرا حج جایگاه عظیمی دارد، و ای کسانی که حرمت های خدا را در حرم و در حج خانه خدا می شکنید، ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ - و بدانید که خدا سخت کیفر است - .

حصر زمانی اعمال حج و شرایط صحت آن

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۙ﴾ ۱۹۷

حج (در) ماه‌های شناخته شده است؛ پس هرکس حج را در آن‌ها (بر خود) واجب گرداند (و محرم شود، بدانند که) در اثنای حج، هرگز، هیچ‌گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی (مشروع) نیست و هر کار نیکی انجام می‌دهید، خدا آن را می‌داند و برای خود توشه برگ‌یرید؛ پس درحقیقت بهترین توشه پرهیزگاری است و ای خردمندان! از من پروا کنید.

﴿الْحَجُّ﴾ شامل قرآن، افراد و تمتع می‌شود، ولی عمره مفرده را فراموشی‌گیرد؛ زیرا عمره مفرده را در همه ماه‌های سال می‌توان انجام داد، اما عمره تمتع همراه حج تمتع در ﴿أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ - ماه‌های شناخته‌شده - است و فقط در همان ماه‌ها صحیح هستند؛ زیرا همان زمان‌ها، وقت‌های مقرر برای حج و عمره تمتع است و ماه‌های حج عبارت از شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه است و ظاهر جمع ﴿أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ این است که همه ماه ذی‌الحجه داخل در این جمع باشد و اگر دو ماه و ده روز، زمان‌های حج بودند - چنان‌که در روایتی است^۱ - باید صریح آیه

۱. در مجمع البیان آمده است و ماه‌های حج نزد ما، شوال، ذی‌القعدة و ده روز از ماه ذی‌الحجه است. این روایت منسوب به اباجعفر رضی الله عنه است.

«شهرین و عشره» می‌شد؛ سپس روایت مستفیض از پیامبر ۹ بر دخول همه ذی‌الحجه در ماه‌های حج آمده است.^۱

و از امامان معصوم ۱۰ نیز روایت بر محاسبه همه ماه ذی‌الحجه از ماه‌های حج آمده است؛^۲ چنان‌که آیه دلالت بر تمام دارد.

چگونه فقط ده روز از ذی‌الحجه از ماه‌های حج باشد، درحالی‌که ایام تشریق مناسکی در منا دارد؛ وانگهی طواف زیارت و سعی و طواف نساء مخصوص روز عید قربان نیست و هم‌چنین: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ ۖ» - پس هرکس در دو روز شتاب کند - تعجیل در نفر و کوچ از منا است و این در صورتی صادق است که «یَوْمَيْنِ» - دو روز - و روز سوم (روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه) از روزگاران حج باشد. پس روایت یتیم - که از مجمع‌البیان نقل شد - ، به جهت مخالفت با کتاب و سنت مطرود است.

ماه‌های شناخته شده، به‌طورکلی ظرف برای مجموعه تمتع (عمره تمتع و حج آن) است. زمان عمره تمتع از آغاز شوال تا ذی‌الحجه است؛ روزی که می‌شود حج تمتع را شروع کرد، به‌گونه‌ای که زائر از هنگام ظهر روز «عرفه» یا پس از گذشت ساعتی از آن، در صحرای «عرفات» توقف می‌کند و پس از انجام عمره

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۱۸؛ طبرانی در الاوسط و ابن‌مردویه، از ابی‌امامه، از پیامبر ۹ روایت کرده

است که درباره «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» فرمود: «شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه» و همانند این

روایت را طبرانی، از ابن‌عمر، از پیامبر ۱۰ و خطیب، از ابن‌عباس، از پیامبر ۹ نقل کرده‌اند.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۳؛ از الکافی، از ابی‌جعفر ۱۰ نقل شده که فرمود: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ»

یعنی شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه و کسی حق ندارد در غیر این ماه‌ها حج انجام دهد.» و همانند

این با مختصر فرقی در ذیل آن، روایتی است که سماعه و معاویه از ابی‌عبدالله ۱۰ نقل کرده‌اند.

۳. بقره ۲۰۳/۲.

تمتع، حج آن را می توان آغاز کرد؛ بنابراین اگر زائر، عمره تمتع را در آغاز شوال انجام دهد، برای او جایز است که حج آن را بدون فاصله انجام دهد، گرچه جایز نیست، در «عرفات» - که دومین عمل اوست - توقف کند؛ زیرا زمان توقف در «عرفات» روز نهم ذی الحجه است. و اما حج قران و افراد، از هنگام عقد احرام در آغاز ماه شوال جایز است؛ زیرا عمره مفرده را هم پیش از ماه های حج و هم پس از آنها می توان انجام داد.

پس این ماه های سه گانه ظرف زمانی برای مجموع حج افراد و قران با عمره تمتع است، نه اینکه انجام اعمال حج در هر روز یا روزهایی از این سه ماه جایز باشد. گاهی حاجی از آغاز ماه شوال برای عمره تمتع یا حج افراد و قران محرم می شود، پس از آن طواف زیارت حج را در پایان ذی الحجه ادا می کند. پس ﴿الْحَجُّ﴾ شامل همه سه ماه می شود، گرچه جایز است که همه اعمال حج را در روزهای کمی از آنها انجام داد.

تأخیر در انجام اعمال حج

پس ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ - حج در ماه های شناخته شده است - حصر زمانی برای اعمال حج است؛ یعنی اعمال حج در غیر آن ماه ها صحیح نیست.^۱ برخلاف به تاخیر انداختن دوران جاهلیت که گاهی حج را پیش از ماه های حج و گاهی پس از آنها انجام می دادند و قرآن آن عمل جاهلانه را رد کرد:

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ابن مردویه، از جابر، از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: «سزاوار نیست که کسی برای حج، جز در ماه های حج احرام بپوشد.»

﴿إِنَّمَا التَّسْبِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱؛

جز این نیست (که) تأخیر انداختن (ماه‌های حرام) فزونی در کفر است که کافران بدان سبب

گمراه (تر) می‌شوند. آن را یک سال حلال می‌شمارند و یک سال (دیگر) آن را حرام می‌شمارند تا با شماره ماه‌هایی که خدا حرام کرده است، هماهنگ سازند. پس آنچه را خدا حرام کرده، (بر خود) حلال گردانند (و) زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

وانگهی پس از این تأخیر، تاخیر دیگری از برخی پیشوایان فقه همانند ابی‌حنیفه است؛ زیرا احرام حج را در همه ماه‌های سال تجویز کرده و برای این به آیه ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ...﴾ - درباره (حکمت) هلال‌ها (ماه‌ها) از تو می‌پرسند. بگو: «آن‌ها (شاخص‌های) گاه‌شماری‌هایی برای مردم و (موسم) حج‌اند ... - استناد کرده است، در حالی که ﴿الْحَجِّ﴾ در این آیه همه ماه‌ها را شامل نمی‌شود؛ زیرا ﴿الْحَجِّ﴾ بعد از ﴿أَشْهُرٌ﴾ - ماه‌ها - با صیغه مفرد آمده است و صیغه مفرد ﴿الْحَجِّ﴾ در این آیه دلالت بر اختصاص حج به برخی از ماه‌ها دارد که به وسیله ﴿أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ﴾ بیان شده و حتی اگر «آیه‌ اهل» همه ماه‌ها را شامل شود، ولی آیه ﴿أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ﴾ آن را به ماه‌های حج (شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه) اختصاص می‌دهد. پس کسی که پیش از شوال برای حج احرام می‌بندد، حج او باطل است و یا به عمره مفرد تبدیل می‌شود.^۲ و آن عمره تبدیل به

۱. توبه ۳۷/۹.

۲. روایت ابی‌جعفر احوول، از امام صادق عليه السلام در *الفقيه*، ج ۳، ص ۲۷۸؛ بر این تبدیل دلالت می‌کند؛ زیرا درباره کسی که حج را پیش از ماه‌های حج انجام داده بود، فرمود: «آن حج را عمره قرار می‌دهد.»

عمره تمتع نمی‌شود؛ زیرا عمره تمتع در آغاز ماه شوال آغاز می‌شود و عمره مفرده زمانی کافی از حج تمتع است که پس از حلول ماه شوال انجام گیرد؛ زیرا عمره تمتع داخل در حج و شبکه‌ای از آن است، پس فقط در ماه‌های حج درست است که انجام گیرد و مناسب‌تر، باطل بودن عمره‌ای است که پیش از ماه شوال به نیت عمره تمتع انجام گرفته باشد؛ چون ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ﴾ - پس هرکس حج را در آن‌ها (بر خود) واجب گرداند - و این عمره به نیت عمره تمتع پیش از ماه شوال، در ماه‌های شناخته شده برای حج واجب نشده، بلکه در غیر آن‌ها واجب شده است، پس احرام این چنین عمره‌ای احرام نیست تا ﴿فَلَا رَفَثَ﴾ - هیچ‌گونه کارهای شهوانی جنسی (مشروع نیست) -؛ افزون‌براین، عمره تمتع نیت شده که درست نیست و عمره مفرده نیز نیت نشده، پس این عمره باطل است، ولی نزدیک به احتیاط، تجدید احرام برای عمره مفرده است و عمره تمتع مانند حج تمتع فقط در ماه‌های حج درست است و در غیر آن‌ها کافی نیست.

عدم مجادله در زمان اعمال حج

سپس ﴿الْحَجَّ﴾ در اینجا زمان ویژه برای اعمال آن است و این افزایش تأکید بر انحصار حج در ماه‌های خودش است که گویا آن ماه‌ها حج و حج آن ماه‌هاست؛ پس اعمالی که پیش یا پس از آن ماه‌ها بیایند، حج نیستند، گرچه ممکن است عمره مفرده باشند و گرچه در تعبیر عمومی به عمره مفرده، حج گفته می‌شود. مقصود از ﴿الْحَجَّ﴾ در ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ...﴾ - پس هرکس حج را در آن‌ها (بر خود) واجب گرداند - مناسک حج است که با احرام آغاز می‌شود؛ چنان‌که منظور از حج در ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ...﴾ - در اثنای حج، هرگز، هیچ‌گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی (مشروع)

نیست - نیز مناسک آن است، تا زمانی که زائر، محرم است و نیز در بعضی از محرّمات حج، تا زمانی که زائر در حرم است و هم‌چنین در مناسک حج، در همه این‌ها مقصود از حج، مناسک آن است.

پس برای محرم جایز نیست که ﴿فِي الْحَجِّ﴾ - در زمان و اعمال حج و در شأن مناسک و اوقات حج مجادله کند؛ چنان‌که در روز قربانی جدال می‌کردند. و چون حج عبادت جمعی و گروهی است، خداوند هنگام دستور به افاضه (روانه‌شدن)، اکثریت حاجیان را محور خطاب قرار می‌دهد که هنگام کوچ، باهم خلاف و جدال نکنند، ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾^۱ - سپس از همانجا که «انبوه» مردمان روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید - .

علت تکرار کلمه «حج»

علت تکرار کلمه «حج» در این آیه، اختلاف معنای آن در موارد سه‌گانه است و همین اختلاف معنا تکرار آن را نیکو یا واجب کرده است؛ «حج» نخستین برای زمان مناسک آن است و دومی بیان ورود به مناسک است و سومی بیان همه مناسک با زمان‌های آن‌هاست؛ بنابراین محرّمات احرام اختصاص به حالت احرام ندارد، بلکه پس از احرام نیز پرهیز از محرّماتی همانند جدال ادامه دارد، مگر محرّماتی که سنت قطعی استثنا کرده و ویژه زمان احرام است.

شرایط احرام در وجوب حج

۱. بقره ۱۹۹/۲.

﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ﴾ - پس هرکس حج را در آن‌ها (بر خود) واجب گرداند - وجوب حج به وسیله احرام رخ می‌دهد که زائر با آن نمی‌تواند به حالت پیشین خود برگردد و تا پایان باید اعمال را انجام دهد. رکن اول، احرام و پس از آن نیت تلبیه (گفتن لبیک) از میقات است. بر زائر واجب است که لباس‌های خود را از تن بیرون کند و دو لباس یا یک لباس احرام بپوشد. تنها با نیت احرام، حج واجب نمی‌شود و همچنین «لبیک»ها بدون نیت یا با نیت وی در غیر موقف، حج را واجب نمی‌کند. این مثلث، حج را بر کسی که انجامش می‌دهد، واجب می‌کند. پس احرام با این سه منعقد می‌شود؛ وانگهی نوبت واجب و حرام در حال احرام فرامی‌رسد.

بنابراین حج با نیت احرام واجب نمی‌شود؛ زیرا احرام نسبت به حج، همانند تکبیره الاحرام برای نماز است؛ پس چنان‌که تو برای نماز نیت می‌کنی و برای آن تکبیر می‌گویی، هم‌چنین عمره یا حج را نیت می‌کنی و پس از آن لبیک می‌گویی.

احرام در حج تمتع و عمره

و ﴿فَرَضَ فِيهِنَّ﴾ - حج را در آن‌ها (بر خود) واجب گرداند - احرام عمره تمتع، مفرده و حج تمتع را شامل می‌شود. همه این‌ها به حساب حج است و عمره مفرده در ماه‌های حج، بدل از عمره تمتع و در ماه‌های غیر از حج محکوم به حکم ماه‌های حج در واجبات و محرمات احرام است.

وجوب انجام حج برای مُحْرَم

﴿فَرَضَ فِيهِنَّ﴾ منافات با وجوب حج بر مستطیع پیش از احرام ندارد؛ زیرا در اینجا دو فرض وجود دارد؛ فرض اول برای استطاعت به دلیل شرعی است، ولی پیش از احرام محکوم به حکم ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ نیست. پس وجوب نخستین برای کسی است که راهی به حج پیدا کرده و با این وجوب، به تنهایی آمیزش با همسر، فسق‌ها و جدال حرام نمی‌شود. وجوب دوم به وسیله احرام واجب یا احرام مستحب پدیدار می‌گردد. پس وجوب اول ویژه «حجۃ الاسلام» و شبیه آن است و دومی شامل آن و حج مندوب مستحب می‌شود؛ زیرا حج مستحب به وسیله احرام واجب می‌شود و در اینجا از تعبیر ﴿فَمَنْ فَرَضَ﴾ به جای «من احرم» اوج بلاغت را می‌شناسیم؛ زیرا دومی دلالت بر استمرار نمی‌کند، ولی اولی دلالت بر آن دارد.

بنابراین کسی که احرام پوشید و حج بر او واجب شد تا همه مناسک احرام را انجام ندهد، از احرام خارج نمی‌شود و اینجا محل دلالت ﴿وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ - و برای خدا حج و عمره را به اتمام برسانید - بر اتمام حج است و عمره را که با احرام آغاز شده‌اند، واجب می‌کند.

لزوم نیت در حج و عمره

چون ﴿الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾، ﴿لِلَّهِ﴾ - برای خدا - هستند، پس وجوب این‌ها نیز برای خداست و نیت واجب حج عمره، همین است و نیز لبیک گفتن با شرایطش، پس از نیت در حج و عمره لازم است. نیت اجمالی برای هر یک از حج و عمره درست نیست، بلکه باید حج یا عمره جدای از هم نیت شوند و پس از آن، لبیک از هر کدام که نیت شده، گفته شود؛ زیرا جایگاه احرام برای حج و عمره، همانند جایگاه تکبیره الاحرام در نماز است.

صورت صحیح نیت احرام

صورت صحیح برای نیت احرام این است که مثلاً گفته شود: «من می خواهم عمره تمتع را به عنوان مقدمه حج تمتع انجام دهم...»^۱؛ چنان که در نماز، صورت صحیح نیت این است که مثلاً گفته شود: «من می خواهم نماز مغرب به پادارم، الله اکبر.» احرام نیت خاصی ندارد؛ چنان که تکبیره الاحرام نیت ویژه ای ندارد.

عدم کفایت نیت احرام در حج

نیت هر کدام از حج و عمره، با همه اجزاء و مناسک آن، از جمله احرام است و نیت احرام به تنهایی کافی نیست؛ زیرا احرام استقلال ندارد و همانا مدخل مناسک با آن هاست. نیت احرام نیت مناسک نیز هست و نیت آن بدون مناسک ممکن نیست یا باطل است.

وجوب تلبیه در هنگام احرام

چون:

التلبیه من شعار الحج؛^۲

لیبک گفتن از شعائر حج است.

۱. حماد، از ابی عبدالله علیه السلام پرسید: «من می خواهم برای تمتع احرام بپوشم؟» فرمود: «بگو...».

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۹؛ از زیدبن خالد جهنی روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: "به اصحابت بفرما که صداهای شان را به گفتن لیبک بلند کنند؛ چون که تلبیه از شعائر حج است."».

، هم‌چنین **عج و ثج** که در آن است از شعائر حج است.^۱ پس کسی که برای عمره یا حج احرام پوشیده، باید در میان جماعت احرام‌پوشان، هر مقدار که می‌تواند صدایش را برای شعار بلند کند:

ما من ملب یلبی إلا لیبی ما عن یمینه و شماله من حجر او شجر او مدر حتی تنقطع الأرض من هاهنا و هاهنا عن یمینه و شماله؛^۲

پس هر لبیک‌گویی که تلبیه می‌گویید، هر سنگ و درخت و غیر آن که در اطراف او هست، وی را همراهی و هم‌گویی می‌کنند تا زمین تمام شود.

و:

ما من محرم یضحی لله یومه یلبی حق تغیب الشمس إلا غابت بذنوبه فعاد کما ولدته امه؛^۳

هر مُحرمی که در روز قربان برای خدا قربانی می‌کند و لبیک می‌گوید، تا آفتاب غروب کند، گناهان او نیز غروب می‌کند؛ پس برمی‌گردد، به‌حالتی که مادرش او را متولد کرده است.

قد کان تلبیه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: «لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک»؛^۴

و به‌تحقیق تلبیه پیامبر این بوده است: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک.»

و من مات محرماً ملبیا فانه یبعث یوم القیامة ملبیا؛^۱

۱. همان ؛ از ابی‌بکر نقل کرده است: «از پیامبر ﷺ سؤال شد که کدام‌یک از اعمال برتر است؟ فرمود: "العج و الثج".»

۲. همان ؛ از سهل بن سعد روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «...».

۳. همان ؛ احمد و ابن‌ماجه، از جابر بن عبدالله نقل کرده اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «...».

۴. همان ؛ مالک، شافعی، ابن‌ابی‌شیبه، بخاری، مسلم، ابوداود و نسائی، از عمر نقل کرده اند: «پیامبر این‌گونه تلبیه می‌کرد: "لبیک ...".»

و هرکس در حال احرام و لبیک گفتن بمیرد، بی شک، روز قیامت لبیک گویان برانگیخته می شود.

و:

كان صلى الله عليه و آله و سلم إذا فرغ من تلبيته سأل الله رضوانه و الجنة و استعاده برحمته من النار؛^۲

پیامبر^۹ هرگاه لبیک را به پایان می برد، از خدا دوری از آتش جهنم و ورود به بهشت را می خواست.

تجريد از تعلقات در احرام

و چون تو در حالت احرام همه تعلقات و هواهای زمینی و غیر خدا را بر خود حرام می کنی، پس ناگزیر باید در این مدت خود را از هر آنچه با حالت تجرد و خلوص با خدا منافات دارد، خالص کنی و از انگیزه و محرک های زمینی و دل بستن به آنها به بالا بکشی و روح خودت را برای تعلق و وابستگی و دل بستگی - فقط - به خدا، تمرین و ریاضت دهی و خودت را در حدّ و شأن و لیاقت زائر خدا تربیت کنی و ادب در حدّ شأن و لیاقت زیارت خانه خدا را که رمز زیارت خود اوست، مراعات کنی.

تحریم ابعاد قبیح در حج

۱. همان؛ بخاری، از ابن عباس نقل کرده است: «مردی در احال احرام بود. راحله اش او را بر زمین زد و او مرد. پیامبر^ﷺ فرمود: "او را با آب و سدر غسل دهید و در دو لباس احرام اش کفن کنید و سر و صورتش را نپوشانید؛ زیرا خدا او را ...".»

۲. همان؛ شافعی، از خزیمه بن ثابت نقل کرده است: «پیامبر^ﷺ زمانی که تلبیه را تمام کرد...».

﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ - در اثنای حج، هرگز، هیچ گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی (مشروع) نیست - ؛ ﴿رَفَثَ﴾ چون نفی جنس است، هرچیز قبیح در عرف‌های انسانی یا شریعت خدایی را شامل می‌شود و اختصاص به کارهای شهوانی جنسی با زنان ندارد، گرچه برخورد شهوانی جنسی از ظاهرترین انواع «رَفَثَ» است؛ زیرا «رَفَثَ» در اینجا ویژه زنان نیست؛ برخلاف ﴿الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾^۱ - نزدیکی با زنان - یا با آنان و یا به سبب آنان؛ سپس چون «رَفَثَ» در اینجا نفی جنس فراگیر است، همه مصادیق کوچک، بزرگ، اخلاقی، عملی، جنسی و در برخورد و قلبی، فردی و گروهی را شامل می‌شود. پس حالت احرام، حالت تحریم هر قبیحی است؛ چه قبیح عرفی یا شرعی باشد؛ همانند رفث و کار جنسی و شهوانی حلال و حرام و مقدمات و ملازمات آن که در همه عرف‌ها قبیح است و شرع، آن‌ها را در حال احرام ممنوع کرده است؛ زیرا احرام، حصار همه شهوت‌ها، حتی حلال‌های آن‌ها و تمرین کسب تقوای خداست.

در اینجا سه واژه «جدال»، «فسوق» و «رفث» ذکر شده است. هر جدالی فسوق است، مگر جدالی که استثناء شده است و هر فسوقی رفث است، و رفث شامل همه قبیح‌ها، اعم از قبیح عرفی، شرعی یا هر دو بعد می‌شود. صفحه 95، پاراگراف [4]

پس هر انحراف نفسانی زائر و هر خودخواهی و هر روی‌آوری قلبی، جوارحی، علمی، عقیدتی، اخلاقی و عملی به‌جانب غیر خدا، رفث و قبیح در حج است؛ زیرا حج، زیارت خانه خداست که نماد زیارت اوست، پس باید از

۱. بقره ۱۸۷/۲.

هر چیزی که مناسب جایگاه و محضر پروردگار نیست، دوری بگزینی و در محضر خدا هر آنچه غیر خدایی است، ترک کنی و به غیر خدا وابسته نشوی و از غیر او درخواست نکنی و جز به سوی خدا به جانب کسی روی نیاوری؛ چنان که لیبیک تو اشاره به این است که به احدی غیر از خدا پاسخ مثبت نمی دهی؛ بنابراین فقط محرّمات ظاهری، در حال احرام ممنوع نیست، بلکه به طریق اولی، حرام های باطنی ممنوع است. پس هر جاذبه نفسانی، گرچه به نظر شرع حلال باشد، در حال احرام که فقه اکبر است، ممنوع است.

پس ﴿لَا رَفَثَ﴾ هر رفت قبیح در فقه اکبر، همانند فقه اصغر و در عرف انسانی را شامل می شود و تحریم می کند؛ سپس ﴿وَلَا فُسُوقَ﴾ پس از ﴿لَا رَفَثَ﴾ خاص بعد از عام است؛ زیرا «رفث» شامل قبیح شرعی و عرفی می شود، ولی «فُسُوقَ» قبیح شرعی است؛ چنان که ﴿وَلَا جِدَالَ﴾ پس از ﴿فُسُوقَ﴾، خاص پس از عام است؛ زیرا فسوق شامل فسق فردی و اجتماعی می شود، ولی «جدال»، فسق و قبح اجتماعی است؛ زیرا درگیری با دیگری و تجاوز به حق اوست. این مثلث منحوس، از کسی که احرام پوشیده و به پروردگارش لیبیک می گوید، ممنوع است تا به خدا نزدیک شود و مَحْرَم او شود.

حرمت خواسته های شهوانی در احرام

«رفث» با زنانِ حلال، در حال احرام که یک حالت روحی و معنوی است، حرام است؛ چنان که قباحت عرفی دارد، تا چه رسد به کار جنسی با غیر حلال از زنان نامحرم گرفته تا مردان یا حیوانات که به طریق اولی ممنوع است؛ زیرا «رفث» با این ها در غیر حال احرام نیز حرام است و «رفث» به جانب زنان - چنان که در آیه صیام است -، جماع است؛ چنان که حرف «الی» اشاره به افضاء و دخول دارد

و آمیزش با زنان یا «بهن» ارتباط شهوانی با زنان در حدّ لمس و بوسه و شبیه این‌هاست، و در اینجا ﴿فَلَا رَفَثٌ﴾ مطلق است؛ نه کلمه «نساء» همراه آن است و نه «الیهن» - به سوی آنان - ، «معهن» - با آنان - و «بهن» - به سبب آنان - در کنارش قرار دارد.

تعبیر ﴿لَا رَفَثٌ﴾ دلالت بر فراگیری آن بر همه مراحل برخورد شهوانی، از لمس گرفته تا افضا و دخول دارد که باید حرام و حلال آن ترک شود و نیز فرقی بین «رفث» مردان با زنان و برعکس در این حرمت نیست؛ ﴿فَلَا رَفَثٌ﴾ می‌گوید، برخورد شهوانی زن بر مرد، یا بر خنثی، یا مرد بر زن و بر خنثی، و یا خنثی بر هر یک از زن و مرد و هرگونه تماس شهوانی هرکدام از آنها با دیگری، در حال احرام ممنوع است، بلکه اجرای صیغه نکاح و فراهم کردن مقدمات نزدیک لذت جنسی برای خود یا دیگران حرام و مشمول ﴿لَا رَفَثٌ﴾ است. این‌ها بخش عظیم محرّمات احرام است.

بنابراین تفسیر روایات به آمیزش، تفسیر به روشن‌ترین مصداق عمل جنسی است، نه اینکه اختصاص به آن داشته باشد، و یا تفسیر به گناهی است که مهم‌ترین کفاره را دارد و شهوت با همه مراحل‌اش، بخش نخستین «رفث» است؛ بخش دیگر آن، دیگر شهوت‌های بدنی، همانند تزیین و معطرکردن بدن، نوشیدن بوهای خوش و پناه‌بردن به سایه و پناهگاه از گرما، سرما، باران یا بو است و بخش دیگر «رفث»، شهوات روحی، همانند هوای عقل است که موجب تمییز و «تشخص و خودنمایی زائر» در میان زائران دیگر می‌شود و سنت مبارکه همه مراحل «رفث» را بیان کرده که برخی از آنها در حال احرام حرمت بیشتری دارد؛ زیرا در غیر حال احرام نیز حرام هستند.

بنابراین همه شهوت‌ها و خواسته‌های غیرضروری حلال یا حرام، تحت عنوان «رَفَث» قرار می‌گیرند و قبیح عرفی یا شرعی دارند، پس ممنوع هستند و یا با اینکه قبیح زیادی ندارند، ولی باید برای انقطاع از خلق به خالق ترک شوند؛ زیرا در افق احرام، عمل به این‌ها و یاد آن‌ها قبیح است؛ چون مُحرم در کارخانه انسان‌سازی خدا قرار گرفته و باید خودش را آن‌گونه که خدا می‌خواهد بسازد و نه چنان‌که هوای نفسانی و عقلانی بشر می‌طلبد؛ بنابراین، هوای نفس، تو را در ظلمت‌های فساد نفسانی شهوانی، خوردنی و آشامیدنی نیافکند و هوای عقل، تو را در تاریکی‌های غرور و باطل ساقط نکند که خودت را در میان هم‌نوعان، تافته جدا بافته بدانی و در برابر خدا، خودت را او و او را خودت بدانی.^۱

حرمت فسوق در احرام

﴿وَلَا فُسُوقٌ﴾ - و نه هیچ فسقی - و نباید با گناه صغیره یا کبیره از محدوده عبادت پروردگار خارج شد. گناه صغیره در حال احرام، تبدیل به کبیره و گناه کبیره تبدیل به کبری می‌شود و چگونه این دوگونه تبدیل رخ ندهد، درحالی‌که شهوت‌های حلال در زمان احرام، حرام می‌شود.

گرچه «فسوق» در روایات ما به کذب و دشنام تفسیر شده است و گمان می‌شود که «فسوق» همان دروغ معروف زبانی است، ولی «فسوق» در اینجا مطلق

۱. استاد می‌فرمود: مرحوم آقای شاه‌آبادی بزرگ رحمته‌الله، در برابر صوفیان که می‌گفتند: من و ما به جایی می‌رسد که «هو انا و انا هو؛ من اویم و او من است» می‌فرمود: «هو هو و لکن انا عنه؛ او اوست، ولی من - صوفی - نجاست هستم»، نه اینکه خدا باشم.

است و مقصود از آن، کذب معرفتی، عملی و زبانی است^۱ و یا آن «فسوق» به فسق‌هایی تفسیر می‌شود که دارای کفاره هستند؛ پس طوق بندگی مطلق خدا در حال تکبیر گفتن در حال احرام، باید بنده خدا را از هرگونه تخلف معرفتی و فیزیکی بازدارد و تخلف معرفتی، دروغ معرفتی است و تخلف عملی، دروغ عملی است و تخلف زبانی، دروغ زبانی است. پس باید تو، بنده خدا در این سه بعد، صادق باشی؛ زیرا دروغ و تخلف با مقام بندگی خدا سازگار نیست؛ چون دروغ فسق است و خداوند فرموده است: ﴿لَا فُسُوقَ﴾.

حرمت جدال در احرام

﴿وَلَا جِدَالَ﴾ - و نه هیچ جدالی -؛ چون احرام حالت تسلیم است، زائر باید تسلیم حق باشد و با او جدال نکند و چون حالت سلام و سلامتی است، مُحْرَم

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۴؛ در الکافی آمده است که معاویه بن‌عمار در روایت صحیح آورده است که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «هرگاه احرام پوشیدی، باید پروای خدا را پیشه خود سازی و خدا را بسیار یاد کنی و کم، گزیده و به حق سخن بگویی؛ زیرا از آداب و اتمام و کامل کردن حج و عمره این است که زبانت را نگه داری و جز به خیر سخن نگویی؛ چنان‌که خدای بزرگ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ قَرَضَ...﴾ و نیز باید از آمیزش با همسرت و دروغ و دشنام و جدال؛ همانند لا والله و بلی والله پرهیزی و بدان هرگاه زائر در حال احرام در یک جا سه سوگند به خدا یاد کند، جدال کرده؛ پس باید خونی بریزد و در راه خدا صدقه بدهد و اگر یک قسم دروغ یاد کند، بی شک جدال کرده و باید خونی در راه خدا بریزد و صدقه بدهد. "معاویه گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم: "آیا سوگند به جان خودم جدال است؟" فرمود: "نه، از جدال نیست؛ انما الجدل لا والله و بلی والله؛ همانا جدال لا والله و بلی والله است." "انما" برای حصر حکم جدال است که ریختن خون و قربانی باشد؛ یعنی «لا والله و بلی والله» جدالی است که کفاره و قربانی دارد و نه اینکه فقط این‌ها جدال باشد، بلکه جدال‌های دیگری هم هست و باید در حال احرام همه جدال‌ها ترک شود؛ زیرا «لا جدال» نفی جنس است.

باید با انسان، حیوان و گیاه جدال نکند. پس ای حاجی و ای عمره گذار! با خودت جدال نکن، خودت را مجروح نساز و مویت را نتراش و کوتاه نکن و به قسمت خدشه وارد نساز و دندانت را نکن و همه اینها جز در موارد ضروری ممنوع است و با انسان دیگر به باطل و در حق جدال نکن، مگر جدالی که ضرورت بطلد و نیز علیه حیوان، حتی شپش ستیزه نکن، مگر هنگامی که مضطر شوی و غیر از صید دریا صید نکن؛ چون تو هم اکنون صید پروردگارت هستی، پس چگونه همانند خودت را صید می کنی. قطع درختان نیز حرام است، بلکه همراه داشتن شمشیر برهنه نیز بر تو حلال نیست؛ زیرا همه اینها جدال است. تفسیر جدال به سوگند به خدا، همانند «لا والله» و «بلی والله»، تفسیر به سوگندی است که کفاره دارد و تفسیر به معنا نیست، زیرا تفسیر به معنا برخلاف جنس جدال است که فراگیر هر جدالی است.

کفاره در تحریم های سه گانه

و می بینی که همه حرام های در حال احرام، در مثلث ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ﴾ - هرگز، هیچ گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی (مشروع) نیست - تنظیم شده است، در حالی که در سنت مبارک پیامبر ۹ همه ابعاد محرمات احرام، کفاره و غیر آن به تفصیل آمده است و این سلب های سه گانه، محدود در مناسک و مکان های حج است که حرم و در حال احرام است.

احکام سلبی و ایجابی در احرام

این چکیده ای از مدرسه احرام است که صف بیست و هشت گانه سلبی و حرام، و چهار صف ایجابی دارد. صف های ایجابی آن عبارتند از: 1. نیت 2. لبیک در

میقات 3. پوشیدن لباس احرام 4. پوشیدن لباس ممنوع در حال احرام برای کسی که ناچار است.

ای کاش زمان احرام طولانی می‌شد، تا زائر، در مدرسه احرام بیشتر و بیشتر تمرین تسلیم و سلامت می‌کرد و از آنجا سلیم و مسلمان حنیف (حق‌گرا) بیرون می‌آمد تا پس از آن در تنگناهای شهوت‌ها و هواها و نفسانیات و خودخواهی‌ها گرفتار نمی‌شد.

احرام با واجبات و محرماتش چراغ فروزانی است که روشنایی بخش و فراراه سالکان راه‌های پرستش صالح و سالم است که با قلب و اعضای پاک، از هر «رفت» و «فسق» و «جدالی» روبه‌سوی حق و جویا و پویای تکامل و ترقی و تقرب به حق راه می‌پوید و عمل او سخن او را در لبیک‌هایش تصدیق می‌کند: «لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک»؛ ای پروردگارم به تو شرک نمی‌ورزم، پس همانا حمد و سپاس تنها از آن توست، «ان الحمد والنعمه لک والملك لا شریک لک لبیک، ذالمعارج لبیک لبیک. تبدء والمعاد الیک لبیک لبیک، عبدک و ابن عبدیک لبیک لبیک».

تقوا در حج

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ﴾ - و هر کار نیکی انجام می‌دهید - در احرام و غیر احرام، ﴿يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ - خدا آن را می‌داند - . ﴿تَزَوَّدُوا﴾ - و برای خود توشه بگیرید - ، در زمینه احرام و غیر آن، ﴿فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ - پس درحقیقت بهترین توشه پرهیزکاری است - و توشه ای متین‌تر و قوی‌تر از تقوا نیست و هرکس از غیر تقوا توشه بگیرد، هوایی‌تر و گمراه‌تر است، ﴿وَ اتَّقُوا﴾ - و از من پروا کنید - ، من

پروردگرم ﴿يَا أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ - ای خردمندان! - ؛ پس خرد و ژرفای عقل و عقل خردمند، پروای خدا را می‌طلبد؛ زیرا بدان در دنیا و آخرت تقویت می‌شود. ﴿خَيْرَ الزَّادِ﴾ - بهترین توشه - مادی و معنوی تقواست که از ممنوع‌ها بازمی‌دارد و از جمله توشه تقوایی، بی‌نیازی از مردم و رو نینداختن به آنان است^۱ و:

العباد عباد الله و البلاد بلاد الله فحيث وجدت خيرا فأقم و اتق الله؛^۲

بندگان، بندگان خدا و مملکت‌ها، مملکت‌های خداست؛ پس هر جا خیری یافتی بپاخیز و پروای خدا پیشه کن.

پس «تَزَوَّدُوا» در زمینه حج، در اختصاص امور عبادی و روحی نیست، بلکه توشه‌های مادی که توشه زندگی است و از درخواست از مردم باز می‌دارد را نیز شامل می‌شود. بنابراین زائر می‌تواند در حال حج با کمک‌رسانی زائران به مستحبات و طواف و ذکر آن توشه مادی کسب کند و همانا محور و ملاک اصلی در کسب توشه معنوی و مادی تقوای خداست.

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ابن‌ابی‌حاتم، از مقاتل بن حیان آورده است: وقتی آیه ﴿وَتَزَوَّدُوا﴾ نازل شد، مرد فقیری از میان مسلمانان برخاست و گفت: "ای پیامبر خدا! توشه‌ای نمی‌یابم تا بگیرم." پس پیامبر ﷺ فرمود: "مقداری توشه بگیر که تو را از روانداختن به مردم بازدارد و بهترین توشه تقواست."

۲. همان؛ اصبهانی، در الترغیب، از زبیر بن عوام نقل کرده است که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «...».

اهمیت اقتصادی و وقوف در حج

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ۝۱۹۸﴾

بر شما گناهی نیست که (در سفر حج) از فضل پروردگارتان جويا شوید. پس چون از «عرفات» کوچ نمودید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید و یادش کنید، چنان که شما را (یاد و) هدایت کرد و گرچه پیش از آن بی‌گمان از گمراهان بودید.

فضلی که در جويا شدن از آن گناهی نیست فضل روحی و نزدیکی به خدا توسط تقواست فضل روحی نیست.^۱ زیرا این فضل مناسب با «لاجناح» نیست؛ چون در آیه امری است که در منطقه گناه قرار دارد. مکاسب معنوی که در منطقه گناه نیست، پس مقصود کسب‌های مادی و عملی و تجارت و شبیه آن از شغل‌هایی است که گاهی پنداشته می‌شود که در مملکت حج و در حالت احرام و حج گناه است. «لاجناح» در این آیه مکاسب مادی را حلال می‌کند و عاطل و باطل بودن را به این بهانه و دلیل که انسان در آنجا برای زیارت خانه خدا رفته

۱. در مجمع‌البیان؛ از جابر، از ابی‌جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «بر شما گناهی نیست که از پروردگار درخواست مغفرت کنید.»

است، رد می‌کند؛ زیرا مکاسب حلال از فضل خداست و انسان کاسب حیب خداست. پس کسب آنها، همانند حج و احرام، نزدیکی به خداست؛ چنان‌که خدا تجارت بعد از پایان نماز جمعه را تجویز فرموده است:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۱؛

پس چون نماز گزارده شد، در (روی) زمین (و زمینه کارتان) پراکنده گردید و از فضل خدا جویا شوید.

در اینجا نیز کار و کسب مادی را در فرصت‌های بین مناسک تجویز فرموده که این نشان‌گر جواز جمع بین عبادت و تجارت است؛ زیرا تجارت مؤمن همانند عبادت او عبادت است. پس همه کوشش‌ها و فعالیت‌های ایمانی و برآمده از ایمان مؤمن، همانند نماز، حج، جهاد عبادت است؛ چنان‌که کوشش‌های کافران و منافقانه معصیت است، گرچه به‌ظاهر نماز، روزه یا کوشش‌های دیگر باشد.

لقد كانت عكاظ و مجنة و ذو المجاز أسواقا في الجاهلية فتأثموا ان يتجروا في الموسم فسألوا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن ذلك فنزلت ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ...﴾^۲ «عكاظ»، «مجنة» و «ذوالمجاز» بازارهای زمان جاهلیت بودند. مردم مسلمان از تجارت در آنها هنگام حج احساس گناه می‌کردند؛ از پیامبر ۹ پرسیدند و در این هنگام آیه ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾ نازل شد

و چنان‌که گفتند: حج ﴿بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾^۳ - روزگاران خداست - پس چگونه در آنها تجارت کنیم؟ پس آیه نازل شد^۴ و:

۱. جمعه ۱۰/۶۲.

۲. الدر المشهور، ج ۱، ص ۲۲۲؛ سفیان، سعیدبن مسعود، بخاری، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی در السنن، از ابن عباس نقل کرده‌اند.

۳. ابراهیم ۵/۱۴.

۴. همان؛ از ابن عباس روایت شده است: «مردم از خرید و فروش و تجارت در زمان مراسم حج پرهیز می‌کردند و می‌گفتند: حج روزگاران خداست؛ پس آیه نازل شد.»

قالوا: «إنا ناس نكثرى فهل لنا من حج؟» فنزلت الآية و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: «أنتم حجاج»^۱ گفتند: «ما مردمانی هستیم که کرایه‌کشی می‌کنیم. آیا با این حال می‌توانیم حج بگذاریم؟» پس آیه نازل شد و پیامبر ۹ فرمود: «شما حاجی هستید.»

عدم حرمت تجارت در حج

حرمت جدال (لا جدال)، ممکن است اشاره به حرمت تجارت در حج باشد؛ زیرا جدال در هر حال لازمه تجارت است و گمان می‌رود که تجارت در حج حرام باشد؛ زیرا جدال تفکیک‌ناپذیر از تجارت، در حال حج حرام است، ولی «لا جناح...»، نفی جناح را به «فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» - از فضل پروردگارتان جويا شوید - مقید می‌سازد و در طلب فضل پروردگار جدالی نیست؛ سپس تجارت در حال احرام، بدون رفت و فسوق و جدال، درخواست فضل روحی در لابه‌لای فضل غیر روحی از پروردگار است؛ زیرا خالی بودن تجارت و دیگر معاملات از رفت و فسوق و جدال، مشکل است و زمانی که حلال‌های عادی زندگی، در حال احرام حرام باشد، پس حرمت تجارت بیشتر خواهد بود، ولی خدا به‌جهت فضل و رحمت خودش تجارت را حلال کرده است؛ زیرا هرگاه جمع بین عمل دنیا و

۱. همان ؛ از ابی‌امامه تمیمی روایت شده است: «به ابن‌عمر گفتیم: "ما مردمان کرایه‌کار هستیم و مسافران را نقل و انتقال می‌دهیم؟ گفت: "آیا شما پیرامون خانه خدا طواف و بین صفا و مروه سعی نمی‌کنید و به عرفات نمی‌روید، جمارات را رمی نمی‌کنید و سرهایتان را نمی‌تراشید؟" گفتیم: "بله." پس گفت: "مردی به پیش پیامبر ﷺ آمد و همین پرسش را کرد و پیامبر ﷺ پاسخ نداد تا اینکه جبرئیل این آیه را از طرف خدا آورد و برای پیامبر ﷺ قرائت کرد و پیامبر ﷺ به مردم فرمود: "شما حاجی هستید."».

آخرت با فضل خدا منافات نداشته باشد، خدا آن جمع را تحقق می‌بخشد تا اینکه مردم تکامل پیدا کنند و به جایگاهی برسند که:

﴿رَجَالٌ لَا تُلِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱؛

(راد) مردانی که نه (هیچ) تجارت و نه (هیچ) داد و ستدی آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

ابعاد ایمان در حج

پس ایمان در زمان حج در دو بعد جلوه پیدا می‌کند: 1. بعد روحی و معنوی حج که با انجام مناسک تبلور می‌کند و مهمتر از بعد مادی آن است. 2. فضل مادی خدا که در لابه‌لای مناسک انجام می‌گیرد و جلوه می‌کند، پس ترک فضل معیشتی خدا به‌عنوان جناح از اوهام است و مسلمانان در صدر اسلام گرفتار این‌گونه از اوهام شده بودند و تجارت را در هنگام حج بر خودشان حرام کرده بودند، به‌گونه‌ای که تاجر هنگام حج را «داج» (حمال) می‌نامیدند و می‌گفتند: اینان حاج نیستند، بلکه داج‌اند و در دوری از کارهای دنیا زیاده‌روی کرده بودند، در حدی که به درخواست بی‌پناه و گرسنه پاسخ نمی‌دادند و گویا این‌ها را امور دنیوی منافی با حج می‌پنداشتند و خدا با «لا جناح...» این توهم را از آنان زدود. پس ﴿فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾ یعنی هر مباح، مستحب یا واجبی غیر از حج، همانند تجارت، اجاره، یاری بی‌پناه و ضعیف و مظلوم، هرچیزی که پنداشته می‌شد، ممنوع است. پس حج مانع از دیگر فضل خدا نیست، بلکه فضل اجتماعی

خداست که از میان آن بقیه فضل‌های خدا می‌جوشد؛ چنان‌که خدا فرمود:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...﴾^۱؛

تا منافی را برای خویش بنگرند...

بهره‌مندی زائر از فضل خدا در حج

پس تو زائر خانه خدا، هم‌زمان در پی فضل اخروی و دنیوی خدا هستی و فضل اخروی خدا سزاوارتر و مهم‌تر است و همین اهمیت از ابی‌جعفر علیه السلام روایت شده است:

فلیشعر من یزاول تجارة أمّاهیه خلال الحج بإحرامه انه یتغی من فضل الله حین یتجر

او یوجر او یتأجر؛

پس کسی که در پی تجارت از میان مناسک و احرام حج است، باید بداند که هنگام تجارت و اجاره و ...، در جستجوی فضل مادی خدا از روزنه های فضل معنوی او هنگام انجام اعمال و مناسک حج است.

پس او در هنگام کسب مادی در حال عبادت است؛ چنان‌که در انجام حج در حال عبادت است، گرچه ظاهر و باطن آن دو عبادت باهم متفاوتند، پس «لا جناح...» - گناهی در کار نیست - .

وقوف در «عرفات»

﴿فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ - پس چون از

«عرفات» کوچ نمودید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید - . گام نخست در حج

اکبر «احرام» و گام چهارم «منا» و گام دوم و سوم در آن «عرفات» و «المشعر

۱. حج ۲۸/۲۲.

الْحَرَامِ است. «عرفات» که یکی از مواقف حاجیان است، صحرایی خشک و بدون آب و گیاه و سبزی است و وقوف در آن بین ظهر تا مغرب واجب است و به مقدار نام توقف بین ظهر تا مغرب در «عرفات» رکن است. این وجوب و آن رکن در جایگاهی که نه عملی و نه سخنی است، چه علتی دارد؟ آیا وقوف رکنی خالی از هر فیضی هم وجود دارد؟ در حالی که نمازی که ستون دین است، پس از طواف رکن نیست؟ بلکه حج اکبر به «عرفه»، «مشعر» و رمی جمرات تفسیر شده است.^۱ بلکه:

الحج عرفة فمن أدرك عرفة فقد أدرك الحج؛^۲

حج، عرفه است، پس هرکس عرفه را درک کند، بی شک حج را درک کرده است.

کل عرفات موقف؛^۳

همه عرفات موقف است.

اصول معرفتی در عرفات

«عرفات» جمع «عرفه» اسم است، برای روز نهم ذی الحجه و مکانش «عرفات»، مکان‌های پیوسته از آن صحراست که هر قطعه‌اش «عرفه» است. «عرفه» معرفت و شناخت سریع است و «عرفات» معرفت سریعی است که

۱. این را اصحاب السنن و حاکم نسائی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

۲. همان ؛ احمد، از جبر بن مطعم، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «همه عرفات موقف است و از عرفه کوچ کنید و هر جمعی موقف است و از محسر کوچ کنید و هر قطعه مکه قربانگاه است و همه روزهای تشریق، زمان قربانی است.»

۳. همان ؛ حاکم، ابن مردویه و بیهقی در السنن، از مسور بن مخرمه نقل کرده‌اند: «پیامبر ﷺ در عرفه برای ما سخنرانی کرد. در آغاز حمد و ثنای خدا فرمود؛ سپس فرمود: "اما بعد؛ این روز، روز حج اکبر است. هان ...".»

حداقل سه بعد دارد: 1. خودت، هواها، نفسانیات و همگنانت را بشناس. 2. شیطان را که تو را از مسیر انسان‌ها به مسیر انسان‌نماها می‌برد، بشناس. 3. پروردگارت را که تو را از تاریکی‌های انسان‌نماها به سوی نور انسان‌ها می‌برد، بشناس.

این‌ها اصول شناخت‌های معرفتی در فقه اکبر است که در فرصت زمانی و مکانی «عرفات» بر تو واجب است و چکیده این سه، به‌عنوان نتیجه، نفی شیطان و اثبات رحمان است؛ زیرا این نفی و اثبات مقصود از کلمه اخلاص «لا اله الا الله» هستند و تا زمانی که شناخت شیطان و شیطنت‌ها کامل نشود، شناخت رحمان رخ نمی‌دهد. پس تو در این مسیر از نفی به‌جانب اثبات گام برمی‌داری تا اثبات را کامل کنی. بنابراین در «عرفات» تنها جسم تو وقوف نمی‌کند، بلکه جسم در آنجا توقف می‌کند تا روح تو به قله‌های معرفتی «عرفات» در همه ابعاد نفی و اثبات پرواز کند؛ زیرا طواف که رمز زیارت خداست، نیاز به «عرفات» (شناخت‌های) روحی و قلبی دارد. پس باید روح و جسمت را در «عرفات» پس از آن در «المَشْعَرِ الْحَرَامِ»، سپس در «منا» حاضر کنی؛ وانگهی حاجیان نیز در آنجا هم‌دیگر را می‌شناسند.

عرفات و شناخت طول تاریخ حج

این جمعی از «عرفات» (شناخت‌ها) در طول تاریخ حج است و این جمع یک جمع زیربنایی نیز داشته که پایه همه جمع‌های «عرفات» است و آن شناخت آدم و حوا یکدیگر را پس از اینکه از بهشت آسمان به‌جهت عصیان خدا اخراج شدند و به زمین برگشتند، آدم و حوا یکدیگر را شناختند تا دوباره گناه از آنان سر نزنند، پس باید آدم، شیطان حوا را بشناسد که در باغ بهشت دنیوی او را نمی‌

شناخت و حوا نیز فراموش‌کاری آدم را بشناسد تا اینکه هر دو گام‌هایشان را بر سر شیطان و غفلت فراموشی بگذارند تا در دنیا که خانه امتحان و آزمایش است، از هر شیطان و فراموشی برحذر باشند و دوری گزینند؛ زیرا آدم عقل، عقل‌اش بسبب حوای عشق و عاطفه پوشیده شد و در ورطه غفلت سقوط کرد؛ پس باید عقل آدم متحول گردد تا غفلت آن را نپوشاند و باید عشق و عاطفه حوا دگرگون شود تا گمراه نشود؛ بنابراین باید در «عرفات» همدیگر را بشناسد تا تجربه تلخ بهشتی تکرار نشود و عصیان به سبب غفلت و فراموشی تجدید نگردد؛ وانگهی جبرائیل مناسک حج را به آدم آموخت و زمانی که آدم در «عرفات» توقف کرد، پرسید: «آیا شناختی؟» آدم گفت: «بله» و آنجا در آن زمان «عرفات» نامیده شد؛ چنان‌که ابراهیم ۷ تا «عرفات» را دید، آن را شناخت؛ زیرا پیشاپیش وصفش را شنیده بود و جبرئیل به او نیز مناسک را آموخت و او را تا «عرفات» رساند، آن‌گاه از او پرسید: «آیا شناختی که چگونه طواف کنی و در چه جایی توقف کنی؟» حضرت ابراهیم ۷ فرمود: «بله» و پس از آنکه پسرش اسماعیل و همسرش را در مکه رها کرد و به شام برگشت و دو سال آنان را ندید، در «روز عرفه» و در «عرفات» آنان را دید.

مشتقات «عرفه»

و اگر «عرفه» مشتق از «اعتراف» باشد، پس صحرای «عرفات» جایگاه اعتراف‌هاست: ۱. اعتراف بنده به ذلت خویش در برابر پروردگارش. ۲. اعتراف بنده به عزت و جلال خالق و پروردگار خویش. ۳. اعتراف به معصیت نشأت گرفته از فراموش‌کاری، همانند نخستین پدر و مادر که در «عرفات» به آن اعتراف کردند:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا...﴾^۱؛

گفتند: «پروردگاران! ما بر خویشتن ستم کردیم...»

پس خدای بزرگ فرمود: هم‌اکنون خودتان را شناختید. و یا «عرفه» مشتق از «عرف» به معنای «بوی تمیز و خوش» است و سرزمین «عرفات»، سرزمین بوی خوش رحمت و رضوان و مغفرت از هر عصیان و گناه است؛ بنابراین «عرفات» در گذشته دور و آینده دور، جایگاه معرفت‌ها، اعتراف‌ها، روح‌ها و بوهای خوش برای اهل «عرفات» بوده و خواهد بود و تو پیوسته در «عرفات» در حال اعتراف به گناهانت هستی و از پروردگارت خواهان صلاح برای دنیا و آخرت خویش هستی تا اینکه خورشید رو به غروب می‌رود و سخن پیامبر خدا^۹ را بر زبان جاری می‌سازی:

اللهم إني أعوذ بك من الفقر و من تشمت الأمر، و من شر ما يحدث بالليل و النهار،
أمسى ظلمي مستجيرا بعفوك، و أمسى خوفي مستجيرا بأمانك، و أمسى ذلي مستجيرا
بعزك، و أمسى وجهي الفاني مستجيرا بوجهك الباقي، يا خير من سئل و يا أجود من
أعطى، جللني برحمتك، و ألبسني عافيتك، و اصرف عني شر جميع خلقك؛^۲

خدایا از فقر و اختلاف امر و از شر هرآنچه در شب و روز پدیدار می‌شود، به تو پناه می‌برم و از تو می‌خواهم که با عفو و گذشتت، ظلم من را بر خویش و با امانت خود ترس من را و با عزتت، ذلتم را و با بقای وجهت، فنای وجهم را بیوشانی. ای بهترین پاسخ‌گو، ای بهترین بخشنده؛ با رحمت بزرگی‌ام بخش و عافیتت را بر من بپوشان و شر همه خلقت را از من بازنگه‌دار.

و نیز می‌گویی:

۱. اعراف ۲۳/۷.

۲. الوسائل، ج ۱، ص ۳۱؛ به سند متصل از عبدالله بن میمون گفت که شنیدم، ابو عبدالله عليه السلام می‌فرمود: «پیامبر عليه السلام در عرفات وقوف فرمود و به هنگام غروب خورشید فرمود: ...»

اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف و ارزقنيه من قابل أبدا ما أبقيتني، و اقلبني اليوم مفلحا منجحا مستجابا لي مرحوما مغفورا لي بأفضل ما ينقلب به اليوم أحد من وفدك و حجاج بيتك الحرام و اجعلني اليوم من أكرم وفدك عليك و أعطني أفضل ما أعطيت أحدا منهم من الخير و البركة و الرحمة و الرضوان و المغفرة و بارك لي فيما ارجع إليه من أهل أو مال قليل أو كثير و بارك لهم في؛^۱

بار خدایا این وقوف را آخرین عهد و وقوف من در این جایگاه قرار مده و در آینده و همیشه تا زمانی که من را زنده نگه می داری، آن را نصیبم گردان و امروز که اینجا توقف کرده ام، من را رستگارکننده و نجات دهنده قرار بده، دعایم را مستجاب و گناهم را به بهترین وجه که برای هریک از زائران خانهات می بخشی، ببخش و من را گرامی ترین مهمانت قرار ده و به من ارزشمندترین خیر، برکت و رحمت و رضوان و مغفرت را مرحمت فرما و هنگام بازگشت به وطن، اهلم و مال کم یا زیاده را برای من مبارک قرار ده و آنها را نیز برای من مبارک گردان.

جایگاه «عرفه» و مشعراز نظر قریش

قریش جایگاه «عرفه» و «مشعر» را برعکس می کردند؛ زیرا برای «عرفات» و توقف در آنجا ارزشی قائل نبودند و در «مشعرالحرام» توقف می کردند و به آن بر دیگر مردمان که در «عرفات» واقف بودند، افتخار می کردند؛ از این روی خدا آنان را تهدید کرد و می گفتند: «ما از همه مردم به خانه خدا نزدیک تریم»:

و لا يفيضون إلّا من المزدلفة فأمرهم الله أن يفيضوا من عرفة^۲؛

۱. همان ؛ به سند متصل از ابی بصیر، از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هرگاه خورشید خواست در روز عرفه غروب کند، پس بگو...».

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۹۵ ؛ در تفسیر عیاشی، از زید شحام، از ابی عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که درباره سخن خدا: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا...﴾ فرمود: «قریش می گفتند: ...» و همانند آن از امام باقر رضی الله عنه روایت

و فقط از مزدلفه کوچ می‌کردند؛ خدا به آنان دستور داد که از عرفه کوچ کنند. این‌گونه، روایتی که می‌گوید «حج، عرفه است» تأیید می‌شود، گرچه روایت دیگر، «مشعر» و «منا» را همراه «عرفه»، حج معرفی می‌کند؛ زیرا «عرفه» و «مشعر» دو رکن هستند و «منا» با شعائرش، بیتوته، رمی جمرات، ذبح و حلق و یا تقصیر، واجب غیررکنی است، ولی حج «مشعر» است؛ چنان‌که «عرفه» حج است و روایتی در تعریف «مشعر» آمده که آن نیز همانند «عرفه» حج است و اینکه پیامبر ۹ در سخنرانی‌اش فرموده است:

فان هذا اليوم الحج الأكبر؛

بی‌شک این روز (عرفه) حج اکبر است.

شده است که فرمود: «قریش و هم‌پیمانان‌شان از خمس در عرفات توقف نمی‌کردند و از آنجا کوچ نمی‌کردند و می‌گفتند: ما اهل حرم هستیم، پس از آنجا خارج نمی‌شویم. پس در مشعر توقف می‌کردند و از آنجا کوچ می‌کردند. خدا به آنان دستور داد که در عرفات توقف کنند و از آنجا کوچ کنند.» و در تفسیر بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۸۳؛ از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله حج می‌گزارد و مردم همراه او بودند. قریش پیوسته از مزدلفه کوچ می‌کردند و امیدوار بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله از مزدلفه که محل کوچ آنان بود، کوچ کند؛ پس خدا نازل کرد: ﴿ثُمَّ أفيضوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾. مقصود از «النَّاسُ» ابراهیم، اسماعیل و اسحاق است.» و در تفسیر عیاشی؛ از رفاعه روایت شده است: «از ابی‌عبدالله علیه السلام درباره سخن خدا: ﴿ثُمَّ أفيضوا...﴾ پرسیده شد که فرمود: "اهل حرم در مشعرالحرام توقف می‌کردند و مردم در عرفه. خداوند فرمود همه در عرفه توقف کنند و از آنجا کوچ کنند." و در الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۷؛ از ابی‌صباح، از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در عرفات توقف می‌کردند و از آنجا کوچ می‌کردند و مردم نیز به آنان اقتدا می‌کردند، ولی قریش می‌گفتند ما از مزدلفه کوچ می‌کنیم، نه از جایی که مردم کوچ می‌کنند و به مردم می‌گفتند از عرفات کوچ کنید؛ پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد، دستور داد که از جایگاه کوچ «ناس» کوچ کنند و مقصودش از «ناس»، ابراهیم و اسماعیل بود.»

یعنی «عرفه» آغاز عمل حج پس از احرام است که جایگاه آن در حج، همانند تکبیره الحرام در نماز است.^۱

اهمیت ذکر خدا در مشعر الحرام

﴿... فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ - خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید - ؛ پس «مشعر» جایگاه شعار لفظی همراه شعور مناسب با مقام پروردگار است؛ زیرا یاد و نام غیرخدا در آن حرام است؛ زیرا شناخت‌های سه‌گانه در ﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ﴾ خلاصه می‌شود و ذکرها ایجاب هستند که پس از سلب غیر خدا و غیرخدایی می‌آید و در آغاز نفس و نفسانیات و شیطنت‌های زائر و شیطان سلب می‌شود؛ پس از آن ذکر خدای بی‌شریک و بی‌همتا می‌آید.

حقیر شدن شیطان در «عرفه»

اهمیت «مشعر الحرام» را با نام‌های سه‌گانه‌اش می‌شناسیم؛ چنان‌که از دستور واجبش: ﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ...﴾ شناختیم که «عرفه» و «عرفات» چه رحمت وسیعی دارد و شیطان در آنجا زحمت و درد دوری و فرار دارد؛ چنان‌که از پیامبر^ص روایت شده است:

۱. آیات الاحکام، جصاص، ج ۱، ص ۳۷۰؛ از پیامبر^ص روایت شده است که فرمود: «هرکس گروهی را درک کند، در حالی که امام وقوف کرده و او هم با امام وقوف کند، سپس با مردم کوچ کند، پس به یقین حج را درک کرده است و هرکس وقوف را درک نکند، پس حج انجام نداده است.» و در همان مدرک، از عبدالرحمن بن یعمر دیلمی روایت شده است: «دیدم پیامبر^ص در عرفات وقوف کرده بود. مردمانی از اهل نجد آمدند و از حج پرسیدند؛ پاسخ فرمود: "حج عرفه است و هر کس گروهی را پیش از صبح درک کند، حج را درک کرده است."»

ما رؤى الشيطان يوما هو فيه أصغر و لا أحقر و لا أدحر و لا أغیظ منه فى يوم عرفة و ما ذاك إلا مما يرى فيه من تنزل الرحمة و تجاوز الله عن الذنوب العظام إلا ما رأى يوم بدر، قالوا: و ما الذى رأى يوم بدر؟ قال: رأى جبرئیل یرعى الملائكة^۱؛

«شيطان در هيچ روزی، همانند عرفه، کوچک‌تر، حقیرتر، سرکوب‌شده‌تر و مغضوب‌تر دیده نشده است و این‌ها به جهت نزول رحمت خدا و گذشت از گناهان بزرگ، از جانب پروردگار است؛ چنان‌که در «بدر»، شيطان با دیدن صحنه‌ای چنین حالى پیدا کرد.» مسلمانان گفتند: «یا رسول الله! شيطان در بدر چه چیزى دید؟» فرمود: «جبریل را دید که فرشتگان را رهبری می‌کرد.»

و:

هذا يوم من ملك فيه بصره إلا من حق و سمعه إلا من حق و لسانه إلا من حق غفر له؛^۲
این روز - عرفه - روزی است که باید چشم جز حق نبیند و گوش جز حق نشنود و زبان جز حق و استغفار نگوید.

معرفت سه‌گانه در «عرفات»

پس ای کسی که در «عرفات» هستی! خودت را بشناس که اصل تو چیست، از کجا آمده‌ای و به کجا خواهی رفت. تو هم‌اکنون خودت را از تعلقات و دل‌بستگی و وابستگی بدنی رها کرده‌ای، لباس‌هایت را دورافکنده‌ای و لباس

۱. الدر المشور، ج ۱، ص ۲۲۸؛ مالک، بیهقی و اصبهانی در الترغیب، از طلحة بن کریز روایت کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود: «...».

۲. همان؛ بیهقی، از فضل بن عباس نقل کرده است که او در عرفه همراه پیامبر ﷺ بوده و مرد جوانی به زنان نگاه می‌کرد و پیامبر ﷺ با اشاره چشم مبارک، او را از کار زشت بازداشت و فرمود: «ای پسر برادرم! این روز ...».

احرام را که نمایان‌گر کشتن و طردکردن خودخواهی‌ها و نفسانیات و اظهار ناچیزی توست، پوشیده‌ای. همه این‌ها بیان‌گر تخلیه و جدایی از همه وابستگی‌های روحی و قلبی تو از غیر خداست. پس خودت را به‌درستی بشناس که:

فمن عرف نفسه فقد عرف ربه؛

هرکس خودش را بشناسد، بی‌شک خدا را شناخته است.

سپس شیطان خودت را بشناس تا بدان‌وسیله در سیر و سلوک معرفتی و پرستشی به‌جانب پروردگارت، از او دوری‌گزینی. این شناخت‌های سه‌گانه (شناخت خدا، خود و شیطان) به تو لیاقت می‌دهد که پروردگار را زیارت کنی و پیرامون خانه خدا که رمز چرخیدن به دور خود اوست، طواف کنی و تو این شناخت‌ها را در «عرفات» پیدا نکرده‌ای، بلکه پیشاپیش آن‌ها را داشته‌ای؛ بدین‌جهت از راه دور به اینجا آمده‌ای و همانا شناخت‌های تو در این صحرا با سرعت تجدید می‌شود؛ زیرا در این صحرا چیزی نیست که تو را از مراجعه به نفس و شناخت آن و غربال‌آلودگی‌های آن و طرد آن‌ها برای تکامل بازدارد و پس از آن‌که به «مشعر» می‌روی، غربالی دقیق‌تر و قوی‌تر انجام می‌دهی؛ زیرا شناخت تو دقیق‌تر و قوی‌تر می‌شود.

«عرفه» و استجابت دعا

تخیر لنفسک من الدعاء ما أحببت و اجتهدت فانه يوم دعاء و مسألة و تعوذ من الشيطان فان الشيطان لن يذهلك في موقف قط أحب إليه من أن يذهلك في ذلك الموطن، و إياك ان تشتغل بالنظر الى الناس، و أقبل قبل نفسك^۱؛

۱. الوسائل، ج ۱، ص ۱۵؛ از ابی‌عبدالله علیه السلام نقل شده است که فرمود: «نماز را با سرعت بخوان و بین دو نماز جمع کن و هردو را باهم بخوان تا فرصت دعا پیدا کنی؛ زیرا عرفه روز دعا و درخواست

عرفه روز درخواست و دعاست؛ پس هر دعایی که دوست داری و برای استجابت و عمل به آن کوشش می‌کنی، بخوان و از شیطان به خدا پناه ببر؛ زیرا شیطان در اینجا بیشتر از جاهای دیگر دوست دارد که تو را گمراه کند و به خودت و ساختن خودت مشغول باش؛ به [عیب] مردم منگر.

فراموش کردن غیر خدا در عرفات

است؛ سپس وقوف را انجام بده و بر تو لازم است که باوقار باشی، پس حمد و ثنای خدا بگو و لا اله الا الله بگو؛ او را بزرگ بدار و ثنای او را بر زبان جاری ساز و صدبار تکبیر بگو و صد مرتبه الحمد لله و صدبار سبحان الله بگو و صد مرتبه سوره توحید را بخوان و هر دعایی که دوست داری... و بگو: خدایا من بنده تو هستم؛ پس من را پست‌ترین زیارت‌کننده قرار مده. من را در راه پیمایی به جانب خودت مورد ترحم قرار بده و بگو: ای پروردگارا! همه شعائر من را از آتش جهنم رها کن و رزق حلالیت را بر من بیشتر فرما و شرّ جن و انسان فاسق را از من دور بگردان و بگو: خدایا بر من خدعه و مکر مکن و من را ریشه کن مساز و بگو: خدایا من به خاطر قدرت تو وجود و کرم و فضل و منت تو از شنواترین و بیناترین و سریع‌ترین حسابرس و ای ارحم الراحمین؛ از تو می‌خواهم که بر محمد و آل او درود بفرستی و برای من چنین و چنان - نیازهایم را - بفرمایی. و سرت را بالا به سوی آسمان بگیر و بگو: خدایا من به تو نیازمندم؛ اگر نیازم را برآورده کنی منع تو - من را - از چیزهای دیگر، به آن آسیب وارد نمی‌کند و اگر نیازم را برآورده نکنی، هدیه چیزهای دیگر نفعی به من نمی‌رساند و خلاصی از آتش جهنم را از تو می‌خواهم. و بگو: خدایا من بنده و ملک تو هستم؛ ناصیه و جانم در دست توست و اجل و پایان عمرم را می‌دانی. از تو می‌خواهم به من توفیق دهی تا رضایت تو را جلب کنم و از من مناسکی را که به ابراهیم خلیل علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم آموختی، بپذیری. و باز هم بگو: خدایا مرا از کسانی قرار بده که از عمل‌شان راضی هستی و به آنان عمر طولانی مرحمت می‌فرمایی و پس از مرگ به آنان حیات و زندگی طیب و تعنایت می‌فرمایی. و مستحب است که در شب عرفه صدقه بدهی و اگر برده‌ای باشد آزاد کنی.»

پس اینجا وقوف‌گاه «عرفات» است؛ جایگاه فراموش‌کردن و کنارگزاردن غیر خداست، پس خودت را زیر سایه هیچ‌کس غیر از خدا، حتی نبی‌الله‌الاعظم^۹ قرار مده؛ زیرا:

لما وقف جعل الناس يبتدرون أخفاف ناقته فيقفون إلى جانبه فنحّاهما، ففعلوا مثل ذلك فقال: «أيها الناس إنه ليس موضع أخفاف ناقتي الموقف، و لكن هذا كله موقف» و أشار بيده إلى الموقف و قال: «هذا كله موقف» فتفرق الناس و فعل مثل ذلك بالمزدلفة^۱؛

پیامبر^۹ هنگامی که وقوف فرمود، مردم پیرامون او و در اطراف و پناهگاه شتر او گرد آمدند. حضرت آنان را از این کار نهی فرمود، اما باز هم جمع شدند، آن‌گاه فرمود: «ای مردم! پناهگاه و اطراف شتر من موقف عرفات نیست و همه اینجاها موقف و جایگاه وقوف است» و به عرفات اشاره فرمودند که آن‌گاه مردم متفرق شدند و این کار را در مزدلفه نیز انجام داد. و فرمود: کل عرفة موقف^۲؛ هر عرفه‌ای موقف است.

بگو: اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی و بصری نورا، و لحمی و دمی و عظامی و عروقی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا و أعظم لی نورا یا رب یوم ألتفک إنک علی کل شیء قدیر^۳؛

۱. الوسائل، ج ۱، ص ۱۳؛ به سند متصل از معاویه بن عمار، از ابی‌عبدالله^{علیه‌السلام} فرمود: «در راه جبل‌الرحمة توقف کن؛ زیرا پیامبر خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در عرفات، در مسیر و راه عرفات وقوف فرمود و چون مردم پیرامونش جمع شدند...».

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۳؛ ابوداود و ابن‌ماجه، از جابر بن عبدالله روایت کرده است که پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} فرمود:...

۳. الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷؛ به سند متصل از ابی‌عبدالله^{علیه‌السلام} روایت شده است که پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} به علی^{علیه‌السلام} فرمود و دو حدیث و دو دعا ذکر کرد. دعای اول؛ پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} به علی^{علیه‌السلام} فرمود: «آیا دعای عرفه را به تو بیاموزم که آن دعای انبیاء پیش از من است؟» علی^{علیه‌السلام} فرمود: «بله بفرمایید.» پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} فرمود: «بگو: غیر از خدای واحد خدای دیگری نیست، شریک ندارد و ملک و حمد ویژه اوست زنده می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند و او زنده‌ای است که نمی‌میرد. خیر در دست اوست و او بر

هر چیزی تواناست. خدایا، حمد ویژه توست. تو هم چنانی که خودت می‌گویی و بهتر از آنی که درباره تو می‌گویند. خدایا نمازم و دینم و زندگیم و مردنم و میراثم ویژه توست. حول و قوت و قدرتم تنها از توست. خدایا از فقر، وسوسه سینه، اختلاف امر، عذاب و آتش جهنم و قبر به تو پناه می‌برم. خدایا از تو درخواست می‌کنم، از بهترین چیزهایی که باها می‌آورند و به تو پناه می‌برم، از بدترین چیزهایی که باها می‌آورند و خیر شب و روز را می‌طلبم.» و در همان مدرک، از ابی‌عبدالله علیه السلام نقل شده است: «هرگاه به جایگاه وقوف آمدی، رو به خانه خدا کن و صدبار تسبیح خدا و صدبار تکبیر خدا بگو و صدبار بگو: ماشاءالله لا قوة الا بالله و صد بار بگو: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر. وانگهی ده آیه از آغاز سوره بقره و پس از آن سوره توحید را سه بار بخوان و بعد از آن آیه الکرسی را و پس از آن آیه تسخیر را بخوان: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف ۵۴/۷)؛ بی‌گمان پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش زمان آفرید، سپس بر عرش (جهان‌داری) استیلا یافت. روز را به شب - حال آن‌که شتابان آن را می‌طلبد - می‌پوشاند، حال آن‌که خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رام‌اند. هان (که) آفرینش و آفریدگان و تدبیر و فرمان (شان) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان. سپس سوره ناس و فلق را بخوان و پس از آن حمد خدا را در برابر نعمت‌هایی که به تو داده، به جای آور و نعمت‌های خدا را آن‌مقدار که توان داری از اهل و مال و غیر آن برشمار و بگو: خدایا حمد و ثنا ویژه توست؛ به خاطر نعمت‌هایی که نمی‌توان شمرد و عمل نیز برای تشکر از آن‌ها کفایت نمی‌کند و حمد او را بگو، به سبب هر آیه‌ای که در آن خودش را حمد و ثنا گفته است و او را تسبیح کن، با هر تسبیحی که در قرآن با آن خودش را تسبیح کرده است و او را تهلیل بگو، با هر آیه‌ای از قرآن که خودش را تهلیل کرده است و بر محمد و آل او زیاد درود بفرست و در آن جدیت داشته باش و خدا را با هر نامی که در قرآن خودش را نامیده، نام ببر و او را با هر نام نیکویی که در قرآن برده، به نیکویی نام ببر و نیز او را با نام‌هایی که در آخر سوره حشر آورده است، یادآوری کن و بگو: ای الله و ای رحمن! به خاطر هر اسمی که داری و به جهت قدرت و عزتت، به حق همه چیزهایی که علم تو بر آن‌ها احاطه دارد و به حق پیامبرت صلی الله علیه و آله و به اسم بزرگتر بزرگتر و به اسم عظیمت که هر کس با آن تو را بخواند، او را ناامید نمی‌کند و به اسم اعظم اعظم که هر کس تو را با آن بخواند، به حق او را می‌پذیری و رد نمی‌کند، از تو می‌خواهم که همه گناهانی که از من می‌دانی، ببخشایی و همه حاجت‌های

خدایا در روز ملاقات با تو، در دلم و در گوش و چشمم نور قرار ده و گوشتم و خونم و استخوانم و رگ‌هایم و نشیمن‌گاهم و جایگاهم و محل و زمان ورود و خروجم را نور قرار ده و برایم نور را بزرگ گردان؛ چون که تو بر هر کاری توانایی.

و در دعا و ذکر و نماز کوشا باش؛ به ویژه در نماز در این مکان که هر پیامبر یا وصی او به این جایگاه آمده، آن را اقامه کرده است^۱ و زائر باید بر پیامبر^۲ و آل او علیهم‌السلام درود بفرستد و سپس به دعا پردازد و در دعا، دیگران را بر خودش مقدم بدارد؛ نخست برای دیگران دعا کند، و انگهی برای خودش:

من دعی لأخيه بظهر الغيب نودی من العرش: و لك مائة الف ضعف مثله^۲؛

هرکس برای برادرش دعا کند، از عرش به او ندا می‌رسد که نصیب تو صد هزار برابر این درخواست است.

و اصرار و تکرار در ذکر و دعا برای این است که:

دنیوی و اخروی خودت را طلب کن و از خدا درخواست که در آینده هر سال به حج مشرف گردی و از خدا هفتادبار بهشت را درخواست کن و هفت بار به سوی او توبه کن و از جمله دعاهایت این دعا باشد: خدایا من را از آتش جهنم دور کن و رزق حلال و پاکیزه‌ات را برایم فراوان بگردان و شرّ جن و انس فاسق عرب و عجم فاسق را از من باز دار و اگر این دعا تمام شد و هنوز خورشید غروب نکرده، آن را دوباره بخوان و از دعا و تضرع و درخواست، ملول و خسته نشو.

۱. *الوسائل*، ج ۱۰، ص ۱۸؛ از ابراهیم بن ابی‌بلاد، از ابوبلال مکی روایت کرده است: «ابی‌عبدالله علیه‌السلام را در عرفه دیدم که صد رکعت نماز با پنجاه نیت اقامه کرد؛ و نماز را با قرائت آیه‌الکرسی پایان برد. پرسیدم: "فدایت شوم! من هیچ‌کس را ندیدم که چنین نمازی را بخواند." فرمود: "...».

۲. *الوسائل*، ج ۱۰، ص ۲۰؛ محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش روایت می‌کند که گفت: «عبدالله بن جنذب را در جایگاه وقوف دیدم. جایگاه او بهترین جایگاه بود. پیوسته دستش را به سوی آسمان می‌برد و اشک بر گونه‌هایش جاری می‌شد و بر زمین می‌ریخت. پس از نماز پرسیدم: "موقفی بهتر از موقف تو هرگز ندیده‌ام!" گفت: "به خدا سوگند من فقط برای برادرانم دعا کرده‌ام؛ زیرا ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام به من خبر داد: "هرکس ...».

لله بابا في سماء الدنيا يقال له باب الرحمة و باب التوبة و باب الحاجات و باب التفضل و باب الإحسان و باب الجود و باب الكرم و باب العفو، و لا يجتمع بعرفات أحد إلّا استأهل من الله في ذلك الوقت هذه الخصال^۱؛

برای خدا دری در آسمان هست که به آن گفته می‌شود: در رحمت، در توبه، در حاجات، در تفضل، در احسان، در جود، در کرم و در عفو و هر کس در عرفات، در اجتماع حاجیان شرکت کند، لیاقت این ویژگی‌ها را می‌یابد.

و از همین درهای هشت‌گانه رحمت که به تعداد درهای هشت‌گانه بهشت است، رحمت خدا را فراچنگ می‌آورد. در «عرفات» نباید از غیر خدا درخواست کنی:

قيل لعلی بن الحسین علیهما السلام: «لو ركبت إلی الولید بن عبد الملک - و كان بمكة و الولید بها - لتضی لك علی محمد بن الحنفیة فی صدقات علی بن أبی طالب علیه السلام؟» فقال علیه السلام: «ویحك! أ فی حرم الله أسأل غیر الله عزّ و جلّ، إنی لآتف ان أسأل

۱. همان؛ ص ۲۴؛ در المجالس آمده است: «فردی از یهود نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و از او مسائلی پرسید؛ از جمله پرسید: "به من بفرما که چرا خدا دستور به وقوف در عرفات در عصر داده است؟" سپس پیامبر ﷺ فرمود: "عصر ساعتی است که آدم در آن عصیان خدا کرد و خدای بزرگ بر اتم وقوف و تضرع و دعا را در عصر، در محبوب‌ترین مکان نسبت به خودش واجب کرد و بهشت را برای ایشان تضمین فرموده و ساعتی که مردم از آنجا کوچ را آغاز می‌کنند، ساعتی است که در آن دریافت کرد ﴿آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره ۳۷/۲)؛ آدم از پروردگارش کلماتی را تا خدا به او برگشت؛ بی‌گمان اوست بسیار برگشت‌کننده (بی‌بندگان) و (اوست) پادیرنده برگشت (شان) و رحمت‌گر بر ویژگان. "سپس فرمود: "سوگند به کسی که به حق، من را بشیر و نذیر برانگیخت، بی‌شک برای خدا.. و بی‌شائبه خدا صد هزار فرشته در عرفات نازل می‌کند که همراه هر کدام صد و بیست هزار فرشته دیگر هستند که از جانب خدا برای اهل عرفات رحمت می‌آورند و هنگامی که زائران از عرفات کوچ کردند، خدا فرشتگان را شاهد می‌گیرد که اهل عرفات را از آتش رها و بهشت را بر آنان واجب کرده است و فریادگری فریاد می‌زند: ای مردم از اینجا کوچ کنید، در حالی که خدا شما را بخشیده است؛ زیرا شما او را راضی کردید و او هم شما را راضی کرد."».

الدنيا خالقها فكيف اسأل مخلوقا مثلي؟» فلا جرم أن الله ألقى هيبته في قلب الوليد حتى حكم له علي محمد بن الحنفية^۱؛

به علی بن حسین علیه السلام گفته شد: «اگر در مکه ولید بن عبدالملک را ببینی، آیا از او خواهی خواست که به حق شما درباره صدقات علی بن ابی طالب بر محمد بن حنفیه دستور دهد؟ امام ۷ پاسخ فرمود: «وای بر تو! آیا در حرم خدا از غیر خدا درخواست کنم؟ من دریغ دارم که دنیا را از آفریدگار آن درخواست کنم، پس چگونه از کسی که همانند من مخلوق است، درخواست کنم؟» به دنبال آن سخن، خدا هیبت امام ۷ را در دل ولید افکند و او به نفع امام ۷ بر محمد بن حنفیه حکم صادر کرد.

نحوه حرکت حاجیان از عرفات

چون «افاضه»، از «افاضه آب» به معنای فروریختن مقدار زیادی از آن است، در اینجا به معنای حرکت دسته جمعی و سیل آسای حاجیان از «عرفات» به جانب «مشعر» است و چون از باب افعال و متعدی است و مفعولش در اینجا خود حاجیان هستند، بنابراین «اذا افضتم من «عرفات»، یعنی زمانی که شما حاجیان با انگیزه ایمان، خودتان را از دریای «عرفات» به جانب آب راه و سیل راه «مشعر» کوچ دادید؛ پس کوچ از «عرفات» فردی و متفرقانه نیست، بلکه گروهی است و کوچ حاجیان از «عرفات» هنگام کوچ خورشید از افقش است و باید در تاریکی شب در «مشعر» جمع شوند، ولی با وجود گروهی بودن آن کوچ، باید براساس

۱. الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۹؛ در العلیل به سند متصل از زهری نقل شده است.

دلیل سنت، با سکینت و وقار انجام گیرد چنان‌که پیامبر^۹ فرموده و انجام داده است.^۱

وجوب وقوف در عرفات و مشعر

در اینجا «مشعر» به‌عنوان مفاض و محل اجتماع حاجیان که از «عرفات» کوچ کرده اند، ذکر شده است؛ گویا نسبت به «عرفات» رکن مهم‌تری است یا حداقل و قدر متیقن، از نظر روحی و معنوی برتر از «عرفات» است؛ زیرا حاجی معرفت‌هایی را که در «عرفات» کسب کرده، در مشعرالحرام با دقت غربال می‌کند. پس «عرفات» و «مشعر» دو رکن رکین در حج هستند. با این حال «عرفات» مقدمه «مشعر» است و بدین جهت در اینجا «عرفات» به‌عنوان حاشیه «مشعر» ذکر شده است: «فاذا افضتم من «عرفات»^۲ و افاضه از «عرفات» به «مشعر»، دلیل بر واجب بودن وقوف در «عرفات»، همانند «مشعر» است؛ زیرا افاضه و کوچ، پس از اجتماع مترکم است.

مسائل فقهی در باب عرفات

1. اصل وقوف در «عرفات» واجب رکنی است و وقوف در آنجا از ظهر روز نهم یا یک ساعت پس از آن شروع می‌شود و تا مغرب ادامه دارد و چون وقوف،

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۳؛ آمده است که ابوداود، از ابن‌عباس روایت کرده است: پیامبر^ﷺ از عرفه با وقار و سکینت حرکت کرد، در حالی که اسامه همراه ایشان بود و فرمود: ...
 ۲. چنان‌که در الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۶؛ از ابی‌عبدالله^ﷺ نقل شده است: «وقوف در مشعر واجب و در عرفات سنت است.» مقصود از «سنت» در روایت این است که واجب بودن وقوف در عرفه با دلیل قرآنی نیست، بلکه با دلیل سنت است. وقوف در عرفات نص قرآنی ندارد، ولی وقوف مشعر نص قرآن دارد و این یک اصطلاح رسالتی است که هر واجبی در قرآن ذکر شده باشد، «فریضه» و هر چیزی حکم آن درست ذکر شده باشد، سنت نامیده می‌شود.

واجب رکنی است، ترک عمدی، آن را باطل می‌کند و بیداری در «عرفات» به مقداری که به نظر عرف بر «درک عرفه» صدق کند، لازم است، و گرنه وقوف باطل خواهد بود و نیابت در این وقوف جایز نیست و درباره رکن بودن آن از پیامبر^۹ روایت متظافر رسیده است که «حج، عرفه است»؛ پس «عرفه» بی‌بدیل است.

2. از روایات معتبری که وقوف پیامبر خدا^۹ را نقل کرده اند، برمی‌آید که ایشان دو نماز ظهر و عصر را باهم در «مسجد نمره» اقامه فرمودند و مردم را نیز وعظ فرمودند و پس از آن به‌جانب موقف تشریف بردند.^۱ از این روایات برمی‌آید که وقوف، از آغاز ظهر واجب نیست؛ زیرا تأخیر به مقدار قرائت دو نماز و یک سخنرانی که گاهی حداقل یک ساعت به طول می‌انجامد، جایز است، ولی وقوف از آغاز ظهر داخل در رکن است، گرچه در واجب داخل نباشد؛ پس، از آغاز ظهر، وقوف به‌عنوان رکن کافی است؛ چنان‌که پس از آن ساعت تا مغرب کافی است. این وقوف اختیاری «عرفات» بود.

3. «عرفات» وقوف اضطراری نیز دارد و آن بین مغرب و فجر است، برای کسی که نتوانسته وقوف اختیاری را انجام دهد یا قاصر از حکم آن باشد؛ حکم وقوف را نمی‌دانسته یا اگر حکم را می‌دانسته، ولی توان توقف را نداشته است

۱. از جمله روایت صحیح معاویه بن عمار در التمهذیب، ج ۱، ص ۴۹۹؛ و الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵؛ که وصف حج پیامبر^ﷺ را دربردارد: «حضرت به نمره که درون و باطن غرنه، در لابه‌لای اراک باشد، رسید و قبه‌ای به‌پا کرد و مردم در اطراف او خیمه زدند. ظهر که شد، غسل کرد و تلبیه را قطع کرد و در حالی که قریش او را همراهی می‌کردند، حرکت کرد تا به مسجد رسید. در آغاز سخنرانی‌ای ایراد کرد و مردم را نصیحت فرمود، سپس نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه به‌پا داشت؛ وانگهی به موقف رفت و در آنجا وقوف کرد.

و اما شخص که در ترک وقوف و انجام ندادن آن تقصیر داشته، اضطرار برای او مفید نیست.^۱

4. پایان وقوف اختیاری در «عرفات» مغرب است؛ چنانکه روایت معتبر بر این دلالت دارد.^۲ کوچ از آنجا پیش از مغرب جایز نیست و اگر پیش از مغرب،

۱. التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۹؛ و الاستبصار، ج ۳، ص ۳۰۱؛ روایت صحیح حلبی آمده است: «از ابی‌عبدالله علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که پس از کوچ مردم از عرفات، می‌آید؛ فرمود: «اگر می‌تواند شب را در عرفات توقف کند و پس از آن در مشعر، به مردم، پیش از کوچ از آنجا بیوندد، باید این توقف را انجام دهد و اگر کسی وقوف در عرفات را از دست بدهد، پس باید در مشعر الحرام توقف کند؛ زیرا خدا نسبت به بنده‌اش عذرپذیرتر است و با همین توقف در مشعر، پیش از طلوع فجر و پیش از کوچ مردم از آنجا، حج‌اش تمام و کامل است و اگر مشعر الحرام را درک نکند، پس بی‌شک حج او فوت شده است، پس مناسک‌اش را عمرهٔ مفرده قرار می‌دهد و در آینده حج می‌گذارد. و طبرانی در المعجم الکبیر، با سند حسن نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس عرفات را در یک شبی درک کند، پس بی‌شک حج را درک کرده است»؛ چنانکه در الجامع الصغیر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرکس عرفه را پیش از طلوع فجر درک کند، پس به تحقیق حج را درک کرده است.»

۲. همانند التهذیب، ج ۱، ص ۴۹۹؛ روایت صحیح معاویه بن عمار که گفت: «مشرکان پیش از آنکه خورشید غایب شود، از عرفات کوچ می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنان مخالفت فرمود و پس از غروب خورشید کوچ کرد.» و در الکافی، ج ۴، ص ۴۶۷؛ «یونس بن یعقوب در روایت موثقی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: "چه زمانی از عرفات کوچ کنیم؟" پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که به مشرق اشاره می‌کرد، پاسخ فرمود: "هرگاه سرخی آفتاب از اینجا رفت." و در الکافی آمده است: «افاضه - کوچ - چه زمان است؟» و در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۲؛ آمده است که حاکم، ابن مردویه و بیهقی در السنن، از مسور بن مخرمه نقل کرده‌اند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عرفه حمد و ثنای خدا فرمود، سپس فرمود: "این روز، حج اکبر است. اهل شرک و اصحاب بت‌ها، پیش از غروب خورشید از اینجا کوچ می‌کردند، ولی ما پس از غروب کوچ می‌کنیم." و در همان مدرک، ابوداود و ترمذی با ادعای صحت و ابن‌ماجه از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عرفه وقوف فرمود و فرمود: "همه‌جای عرفه جای توقف است" و پس از غروب خورشید از آنجا کوچ کرد.» و در همان مدرک، آمده که ابن‌خزیمه، از

از «عرفات» رفت، قربانی شتر به عنوان کفاره بر او لازم است، ولی حج او باطل نمی شود.^۱

5. اگر فرد ظن داشته باشد که اگر به «عرفات» برگردد، مردم را در حال جمع و گروه نخواهد یافت، «مشعر» برای او کافی است؛ چنان که: کان رسول الله فی سفر فإذا شیخ کبیر قال: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! ما تقول فی رجل أدرك الإمام و هو بجمع؟» فقال له: «ان ظن انه یأتی عرفات فیقف بها قليلا ثم یدرک جمعا قبل طلوع الشمس فلیأتها، و إن ظن انه لا یأتیها حتی یفیض الناس من جمع فلا یأتیها و قد تم حجه.»^۲

پیامبر ۹ در سفری بود. پیرمرد بزرگی از او پرسید: «ای پیام آور خدا! چه می فرمایید، درباره مردی که امام را همراه گروهی از مردم درک کرده است؟» فرمود: «اگر گمان غالب دارد که در عرفات، گروهی از مردم را به شکل گروه و جمع - گرچه در مدت کمی - می یابد، به آنجا بیاید، ولی اگر گمان غالب دارد که تا بیاید مردم کوچ می کنند و به شکل جمع آنان را در آنجا نمی یابد، برنگردد و حجش کامل است.

ابن عمر روایت کرده است: «پیامبر ﷺ در عرفات وقوف کرد تا خورشید غروب کرد پس از آن با تکبیر و تهلیل، خدا را تعظیم و تمجید می فرمود و رو به مزدلفه گام برمی داشت تا بدان جا رسید.»

۱. روایت صحیح ضریس از ابی جعفر ﷺ در الکافی، ج ۴، ص ۴۶۷؛ و التهذیب، ج ۱، ص ۴۹۹؛ این دلالت دارد. او درباره مردی که پیش از غروب خورشید، از عرفات کوچ کرده است پرسید؛ امام ﷺ پاسخ فرمود: «بر او بدنه لازم است که باید در روز قربانی، قربانی کند و اگر نتوانست هجده روز، روزه در مکه یا در راه و یا در وطن خود می گیرد.» این مختص به صورت تعمد است؛ چنان که در روایت صحیح مسمع در التهذیب، ج ۱، ص ۴۹۹؛ درباره مردی که پیش از غروب خورشید، از عرفات کوچ کرده بود، پرسیده شد؛ فرمود: «اگر جاهل بوده، چیزی بر او نیست، ولی اگر تعمد داشته، پس باید قربانی کند.»

۲. التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۹؛ و الاستبصار، ج ۳، صص ۳۰۱-۳۰۲؛ روایت صحیح معاویه بن عمار، از ابی عبدالله ﷺ که فرمود: «پیامبر خدا ﷺ در سفری بود ...».

وجوب ذکر خدا در مشعرالحرام

﴿... فَأذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...﴾ - خدا را در نزد مشعرالحرام یاد کنید - ؛
 امر در اینجا دلیل بر وجوب ذکر در «مشعرالحرام» است. آیا خواندن نماز مغرب
 و عشا یا یکی از آن دو در «مشعرالحرام» کافی است؟ ممکن است گفته شود بله؛
 زیرا نماز ذکر است، بلکه بهترین ذکر است:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱؛

برای یادم (و هرگاه یادت آمد، و برای اینکه یادت کنم) نماز را بر پا بدار.

ولی گاهی نماز مغرب و عشا در «عرفات» خوانده می‌شود و نماز صبح در
 «وادی محسر»، قدری پیش از طلوع خورشید اقامه می‌شود و امر در اینجا مطلق
 است؛ وانگهی ذکر کردن «ذکر» و اراده فقط نماز که یک مصداق از ذکر است،
 خلاف فصاحت در کتاب ذکر(قرآن) است؛ بنابراین، آن ذکر غیر از نماز مغرب و
 عشا است، گرچه خواندن نماز مغرب و عشا یا یکی از آن‌ها در «مشعر»، به‌ویژه
 با نداشتن مسئله شرعی یا فراموشی کافی است.^۲

۱. طه ۱۴/۲۰.

۲. در التهذیب، ج ۵، ص ۲۹۳؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ الفقیه، ج ۳، ص ۲۸۳؛ و الکافی، ج ۱،
 ص ۲۹۵؛ از محمدبن حکیم روایت شده است: «به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: "ساربانان یک مرد عجمی با
 یک زن ضعیف را از عرفات عبور داده و به منا آورده و آنان همراه گروهی در عرفات پیاده
 نشده‌اند؟ چه کنند؟" فرمود: "آیا در عرفات نماز نخوانده‌اند؟ همین کفایت می‌کند." گفتم: "اگر
 نماز نخوانده بودند چه؟" فرمود: "ذکر خدا که گفته‌اند؛ همین کفایت می‌کند." و روایت ابویصیر
 که گفت: «به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: "فدایت کردم! این دو نفر دوستان من هستند. اشتباه کرده‌اند و
 به‌خاطر جهالت در مزدلفه توقف نکرده‌اند." فرمود: "برمی‌گشتند به مشعر و ساعتی در آنجا وقوف
 می‌کردند." گفتم: "کسی به آنان چیزی نگفته تا اینکه روز فرارسیده است." فرمود: "آیا در مزدلفه

حرمت ذکر غیر خدا در مشعرالحرام

«مشعرالحرام» محل شعار لفظی با شعور عقلی مناسب با مقام ربوبیت است؛ زیرا ذکر غیر خدا یا غیر ذکر خدا - در فقه اکبر و معرفتی - در «مشعرالحرام» حرام است؛ زیرا شناخت‌های سه‌گانه، به‌اختصار در ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾ - خدا را یاد کنید - نهفته است؛ پس ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾ ایجابی است که پس از سلب غیر خدا و سلب هرچه غیرخدایی است، می‌آید؛ همانند سلب نفس و نفسانی‌ها و سلب شیطان و شیطنت‌ها و پس از آن، ذکر فقط خدای بی‌همتا و بی‌شریک است.

جایگاه مشعرالحرام

جایگاه معنوی «مشعر» از نام‌های سه‌گانه‌اش: «مشعرالحرام»، «جمع» و «مزدلفه» به‌دست می‌آید. نخستین و بهترین اسم «مشعر»، «مشعرالحرام» است؛ زیرا خدا از میان سه اسم آن، این را برگزیده و چون که این اسم، رکن بودن آن مکان را به ما می‌آموزد و ژرفای این رکن ذکر خداست، ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾؛ چنان‌که: ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كان يقف عند المشعر الحرام و يقف الناس يدعون الله و يكبرونه و يهللونه و يمجدونه و يعظمون حتى يدفع الي منى^۱؛

نماز صبح نخوانده‌اند؟" گفتیم: "خوانده‌اند." فرمود: "کافی است. حج‌شان تمام است. مقدار کمی از دعا در مزدلفه کافی است." و در التهذيب، ج ۵، ص ۱۸۴ روایت زکریا موصلی آمده است که گفت: «از عبد صالح رضی الله عنه پرسیدم: "مردی مدتی در موقف و قوف کرده، ولی ذکر یا دعایی نخوانده و رفته است. چه کند؟" فرمود: "چیزی بر او نمی‌بینم. گناه کرده، استغفار کند؛ اما اگر صبر می‌کرد، با کسب حسنات اهل موقف از آنجا کوچ می‌کرد، بدون اینکه چیزی از حسنات آنان کم شود."» همانند این، روایات دیگر دال بر وجوب ذکر در جمع می‌کند.

۱. الدر المشهور؛ ابن خزیمه، از ابن عمر نقل کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در مشعرالحرام توقف می‌فرمود...».

پیامبر خدا ۹۱ در مشعرالحرام وقوف می فرمود و مردم نیز توقف می کردند، خدا را می خواندند و با تکبیر و لا اله الا الله خدا را تمجید و تعظیم می کردند تا به منا برسند.

﴿الْمَشْعَرِ﴾ جایگاه شعور است؛ جای غربال و تصفیه شناخت‌هایی است که در «عرفات» به دست آمده است؛ زیرا معرفت‌ها در «عرفات»، احیاناً عجلانه به دست می آید؛ از این روی شناخت‌های چاق و لاغر و خائن و امین در آنجا باهم مخلوط می شوند. پس باید در «مشعر» بادقت غربال شود و معرفت خالص به دست آید و در «منا» جامه عمل بپوشد.

﴿الْحَرَامِ﴾ افزون بر احترام، به معنای تحریم بی شعوری و دقت نکردن در «مشعرالحرام» است و نام دیگر «مشعر»، «جمع» است؛ پس از آن که در صحرای پهناور «عرفات» پراکنده می شوند، در «مشعر» جمع می شوند و همه باهم رو به تنگه «مشعر» و از آنجا به «منا» و رو به خدا می روند؛ وانگهی حاجیان خلاصه ای از دستاوردهای معرفتی خود را که در «عرفات» به دست آورده بودند و در «مشعر» تصفیه کرده بودند، همراه خود می برند و نیز جمع حاجیان بین نماز مغرب و عشا را جمع می کنند؛ یعنی هر دو را در کنار هم و بلافاصله اقامه می کنند و جدای از هم نمی خوانند^۱ و نام سوم «مشعر»، «مزدلفه» (نزدیک شدن) است:

لأن جبرئیل قال لإبراهیم بعرفات : «ازدلف إلى المشعرالحرام»^۲؛

زیرا جبرئیل به ابراهیم ۷ گفت: «به مشعرالحرام نزدیک شو.»

۱. همان؛ ابوداود، ترمذی و نسائی از ابن عمر نقل کرده اند: «پیامبر ﷺ در جمع مسلمانان در مشعر نماز

مغرب و عشا و دو رکعت دیگر را با یک اقامه به پا داشت.»

۲. این در کتاب الفقیه، ج ۳، ص ۱۲۷؛ از ابی الحسن ﷺ و در العلل، ج ۳، ص ۱۲۱؛ از ابی عبدالله ﷺ

نقل شده است.

زیرا وقوف در «مشعرالحرام» در «مزدلف» و آغاز شب که به عصر پیشین نزدیک است انجام می‌گیرد؛ چنان‌که حاجیان در آنجا، پس از جدایی در «عرفات» به یکدیگر نزدیک می‌شوند و هم‌چنین همه باهم به خدا نزدیک می‌گردند؛ زیرا «ازدلاف» به معنای نزدیکی است، پس «مزدلفه» هر سه نوع نزدیکی را دربرمی‌گیرد. بنابراین جدایی «عرفات» تبدیل به وحدت در «تنگه مشعر»، و معرفت‌های در آنجا تبدیل به شعورها در «مشعر» می‌شود تا حاجی با آن شعورهای به‌دست‌آورده، در «منا» آرزوهایش را تحقق بخشد و «تنگه مشعر» به اذن خدا و گشایش او گنجایش جمعیت «عرفات» را می‌تابد.^۱

«مشعرالحرام» تنگه ای بین دو کوه است که تا وادی امتداد دارد^۲ و اگر «مشعر» گنجایش جمعیت زائران را نداشته باشد، از دو طرف بر فراز کوه‌ها توقف می‌کنند و پس از «مشعر»، «تنگه محسر» قرار دارد و آنجا «محسر» نامیده شده، به جهت اینکه در آنجا از انهدام خانه خدا توسط فیل پیش‌گیری شده است و فیل از عمل‌اش بازماند.

اهمیت «مشعر» نسبت به «عرفات»

زمان وقوف در «مشعر» بیشتر از «عرفات» است؛ پس «مشعر» رکن مهم‌تری نسبت به «عرفات» است؛ زیرا در قرآن ذکر شده است، ولی در سنت آمده است که وقوف واجب در «مشعر» بین طلوع فجر و طلوع خورشید است و اکوچ از

۱. الوسائل، ج ۱، ص ۳۵؛ از ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده است: «دو فرشته به مردم گشایش می‌دهند...».

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۳؛ احمد بن حنبل، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «همه عرفات موقف است؛ از عرنه بلند شوید و هر جمعی موقف است و از محسر بلند شوید و هر قطعه مکه جایگاه قربانی است و همه روزها، زمان قربانی است.»

آنجا پیش از طلوع خورشید، جایز، بلکه احوط است؛ چنان‌که احادیث دو فرقه شیعه و سنی بر این دلالت دارد.^۱

وقوف در مشعرالحرام و «عرفات»

به‌مقدار مسماً و صدق اسم از وقوف «مشعر»، بین مغرب و طلوع خورشید رکن است و دلیل روشنی که آغاز وقوف واجب «مشعر» پیش از فجر یا از آغاز

۱. چنان‌که از خطبه و سخنرانی پیامبر ﷺ است در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۳؛ «...مشرکان پس از طلوع خورشید بر فراز کوه‌ها که همانند عمامه مردان بر چهره‌های‌شان می‌نمود، از مشعرالحرام کوچ می‌کردند و ما برخلاف آنان، پیش از طلوع خورشید از آنجا کوچ می‌کنیم.» در همان مدرک، ابوداود، طیالسی، احمد، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن‌ماجه، از عمروبن‌میمون روایت می‌کنند: «شنیدم که عمر بن خطاب در «جمع» بود و نماز صبح را خواند و وقوف کرد و گفت: "مشرکان از مشعر کوچ نمی‌کردند تا خورشید طلوع می‌کرد و می‌گفتند: خورشید تابید و بی شک پیامبر ﷺ با آنان مخالفت کرد و پیش از طلوع خورشید از آنجا کوچ کرد."» و در الکافی، ج ۴، ص ۴۶۹؛ از معاویه بن‌عمار روایت شده است که ابی‌عبدالله ﷺ فرمود: «هنگامی که خورشید می‌تابد و شتر جلوی پاهایش را می‌بیند، از مشعر کوچ کن و اهل جاهلیت هنگام کوچ، همانند اسب و شتر به‌حالت خیز یا هروله حرکت می‌کردند و همانا پیامبر برخلاف آنان با سکینت و وقار گام برمی‌داشت؛ پس کوچ کن در حالی که ذکر خدا و استغفار او را بر لب داری.» و از جمله «شتر جلوی پاهایش را می‌بیند» در این روایت، برمی‌آید که کوچ از مشعر پیش از طلوع خورشید است. و در الکافی، ج ۴، ص ۴۷۰؛ روایت موقوف اسحاق بن‌عمار است که گفت: «از ابوابراهیم ﷺ پرسیدم: "در چه ساعتی بیشتر دوست داری که از جمع مشعر کوچ کنم؟" فرمود: "مدت زمان کمی پیش از طلوع خورشید از آنجا کوچ کن و این محبوب‌ترین ساعت‌ها پیش من است." و گفتم: "اگر درنگ کنیم تا خورشید طلوع کند؟" فرمود: "اشکالی ندارد."» و در التهایب، ج ۱، ص ۵۰۱؛ از هشام بن حکم در روایت صحیح یا حسن، از ابی‌عبدالله ﷺ نقل شده است که فرمود: «سزاوار است که امام در جمع مشعر توقف کند تا خورشید طلوع کند و دیگران، اگر خواستند، پیش از طلوع کوچ کنند و یا تأخیر بیندازند...». و در المستدرک، ج ۳، ص ۱۷؛ آمده است: «تو نباید از مشعر، پیش از طلوع خورشید و از عرفات پیش از غروب خورشید کوچ کنی، وگرنه باید قربانی کنی.» این روایت فقه رضوی ﷺ صلاحیت معارضه با روایات پیشین را ندارد.

شب است، وجود ندارد و احتیاط، نیکوست و کوچ از «مشعر»، پیش از فجر جایز نیست، مگر برای کسی که معذور است یا کسی که به‌ضرورت همراه و یاری‌رسان اوست.

«مشعرالحرام» سه وقوف دارد؛ یکی از آن‌ها اختیاری است و دو تا اضطراری هستند و زمان اختیاری بین آن دو است؛ نخستین وقوف اضطراری، پیش از طلوع فجر و دومین وقوف اضطراری، پس از طلوع خورشید تا ظهر است و در این دو، مسمًا و مقدار صدق اسم وقوف، کافی است و در آن رکن و واجب مساوی است. وقوف اختیاری «عرفه» بین طلوع فجر و طلوع خورشید است و همه وقوف «عرفه» واجب، و به مقدار مسمای از آن واجب رکنی است و به تحقیق روایت معتبر وارد شده است:

إِذَا فَاتَكَ الْمَزْدَلِفَةَ فَقَدْ فَاتَكَ الْحَجَّ^۱؛

هرگاه مزدلفه را از دست دادی، پس حج را از دست داده‌ای.

شرط قبولی حج با درک وقوفات

با مقایسه وقوف‌های اختیاری و اضطراری «عرفات» و وقوف‌های اختیاری و اضطراری «مشعر»، فرضیه‌هایی پدیدار می‌شود که در برخی از آن‌ها، همانند فرض اول و دوم، به اجماع علما و به حسب صریح دلیل‌ها حج صحیح است و در برخی فرض‌ها، همانند فرض هشتم، به اجماع و حسب صریح دلیل‌ها حج باطل است و در پنج فرض، فتواها گوناگون است و ترجیح با دلیل است:

۱. الوسائل، ج ۱۰، ص ۶۳؛ و در همین مدرک آمده است: «هرکس جمع مشعر را درک کند، پس حج را درک کرده است.»

1. اگر وقوف اختیاری «مشعر» را با هریک از وقوف اختیاری یا اضطراری «عرفه» درک کند، حج او صحیح است.
2. اگر وقوف اختیاری «عرفه» را با وقوف اضطراری «مشعر» درک کند، بی‌شک حج‌اش صحیح است.^۱
3. اگر فقط وقوف روزانه بین طلوع خورشید تا ظهر «مشعر» را درک کند، ظاهرتر، بطلان حج اوست، ولی اگر وقوف «مشعر» را پیش از طلوع خورشید درک کند، حج او صحیح است؛ زیرا این وقوف اختیاری «مشعر» است.^۲
4. اگر وقوف اضطراری «عرفه» و «مشعر» را درک کند، ظاهرتر صحت حج اوست و سزاوار است که در آینده آن را اعاده کند.^۳

۱. چنان‌که در روایت صحیح معاویه بن عمار آمده است: «از ابی‌عبدالله علیه السلام پرسیدم: "مردی از عرفات گذشته و به منا رسیده است. چه کند؟" فرمود: "به مشعر برگردد و در آنجا وقوف کند، گرچه مردم از جمع مشعر کوچ کرده باشند."» و در روایت صحیح، یونس بن یعقوب گفت: «به ابی‌عبدالله علیه السلام گفتم: "مردی از عرفات کوچ کرده، از مشعر گذشته، در آنجا وقوف نکرده، به منا رسیده و جمره را رمی کرده است و ندانسته این کارها را انجام داده تا آفتاب بالا آمده است؛ چه کند؟" فرمود: "به مشعر برمی‌گردد و در آنجا وقوف را انجام می‌دهد؛ سپس به منی برمی‌گردد و جمرات را رمی می‌کند."» و در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بیهقی از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از عرفات، پیش از صبح کوچ کند، پس به یقین حج او تمام است و هرکس این وقوف را از دست بدهد، پس بی‌شک حج‌اش را از دست داده است.»
۲. در اینجا، در خصوص وقوف اضطراری شبان‌گاهی مشعر روایت معتبر بر کفایت آمده، ولی نسبت به وقوف اضطراری روزانه آن، دو خبر متعارض آمده و بطلان صریح‌تر است یا حداقل هردو ساقط می‌شوند و اصل در این هنگام بطلان است.
۳. چنان‌که در روایت صحیح حسن عطار، از ابی‌عبدالله علیه السلام آمده است: «هرگاه حاجی عرفات را پیش از طلوع فجر درک کند و پس از آن به جمع مشعر برود، ولی مردم را در آنجا نیابد، باید مقداری در همانجا وقوف کند و باید در منا به مردم برسد و چیزی بر او نیست.»

5. اگر وقوف اختیاری «عرفه» با وقوف اضطراری شبانه «مشعر» - بین مغرب تا طلوع فجر - را درک کند، ظاهرتر صحت حج اوست.
6. هم چنین است، اگر وقوف اضطراری شبانه «مشعر» را با وقوف اضطراری «عرفه» درک کند.
7. اگر فقط وقوف اختیاری «عرفه» را درک کند، ظاهرتر صحت حج اوست؛ زیرا «حج، عرفه است» و احتیاط نیکوست.
8. اگر فقط وقوف اضطراری «عرفه» را درک کند، حج او به اتفاق باطل است.

کیفیت ذکر خدا در مشعر الحرام

﴿... فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ﴾ - خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید و یادش کنید، چنان که شما را (یاد و) هدایت کرد و گرچه پیش از آن بی گمان از گمراهان بودید - . ﴿فَاذْكُرُوا﴾ نخستین دلیل بر واجب بودن ذکر است و در ﴿وَاذْكُرُوهُ﴾ بر آن تأکید می کند؛ افزون بر اینکه چگونگی ذکر را نیز بیان می کند.

﴿كَمَا هَدَاكُمْ﴾ - چنان که شما را (یاد و) هدایت کرد - که او را به تنهایی یاد کنید، نه همراه یاد غیر او و نه با غیر از «اسماء الحسنی» او، و این یاد خدا، به عنوان تشکر عملی از هدایت خداست تا بر هدایت یادکنندگان اش بیفزاید:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾^۱؛

۱. محمد ۱۷/۴۷.

و (اما) کسانی که به هدایت گرایند، (خدا) آنان را (هرچه) بیشتر هدایت کرد، و (پاداش) پرهیزگاری‌شان را (شایسته) هدایت‌شان) به آنان داد.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ﴾؛ 1. قبل از اینکه ایمان بیاورید. 2. پیش از احرام 3. پیش از «مشعرالحرام». پس سه گونه گمراهی در سلک ﴿لَمِنَ الضَّالِّينَ﴾ گنجیده است؛ به‌ویژه ضلال کفر که خیال، حافظه و شعورهای تاریخ سیاه زندگی پیش از ایمان آنان را تسخیر کرده بود و خدا می‌خواهد، بدین وسیله آنان جایگاه رفیع جدیدشان را که با اسلام بدانجا رسیده‌اند، دریابند و به ژرفای حقیقت و اصالت آن پی ببرند؛ سپس گمراهی دومی، پیش از احرام و پیش از وقوف «عرفات» است و در «عرفات» آن گمراهی تبدیل به هدایت می‌شود و هدایت ناقص در «عرفات»، در «مشعر» غربال و کامل می‌گردد؛ زیرا در «مشعر» همه شناخت‌های بدست‌آمده در «عرفات» تصفیه می‌شود و هنگامی که حاجی به قلعه شامخ شعور معرفتی در مشعرالحرام رسید، ارزش بلند ایمان را می‌شناسد و پی به عجب بشر در مشغول‌شدن به عبث، شقاوت و پستی‌ها و گمراهی‌ها می‌برد.

احتمال قوی هست که مراد از ذکر دوم، هر ذکر واجبی است و ذکر نخستین فقط نماز است و این اشاره به وجوب قرائت نماز مغرب و عشا در مشعرالحرام است یا وجوب آن دو نماز بر کسی که در «عرفات» آن‌ها را نخوانده است یا حداقل بر واجب‌بودن قرائت نماز فجر در «مشعرالحرام» دلالت دارد؛ زیرا وقوف بین فجر و طلوع خورشید واجب است.

عدم تکروری در مناسک حج و اهمیت استغفار

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۹۹﴾

سپس، از همان جا که (انبوه) مردمان روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید و از خدا پوشش بخواهید که خدا همواره بسی پوشنده رحمت‌گر بر ویژگیان است.

حرکت گروهی از عرفات و مشعرالحرام

﴿أَفِيضُوا﴾ - روانه شوید - در اینجا همانند «أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ»، دلیل بر واجب بودن وقوف در «مشعر»، همانند «عرفات» است و کلمه ﴿ثُمَّ﴾ دلیل واجب بودن مکث و مدت زیاد وقوف در «مشعر» است، گرچه هنگام اضطرار، مسمای وقوف که همان مقدار رکن باشد، کافی است؛ زیرا به حسب سنت وجوب عادی برای وقوف همان مکث و مدت طولانی - از مغرب تا طلوع خورشید- است؛ وانگهی معنای دوم ﴿ثُمَّ﴾ بیان بودن برای ﴿حَيْثُ أَفَاضَ﴾ است؛ یعنی مردم از «عرفات» و «مشعر» روان شدند؛ شما هم از همانجا روان شوید.

آیا مقصود از «افاضه» در این آیه، روان شدن از «عرفات» است؟ این که پیش تر ذکر شد! وانگهی «افاضه» با کلمه ﴿ثُمَّ﴾ با «عرفات» منافات دارد؛ زیرا زمان وقوف در «عرفات» طولانی نیست تا روان شدن از آن با «ثم» تعبیر شود که مفید مکث طولانی بودن است. آیا این روان شدن، از «مشعرالحرام» به «منا» است؟ که ظاهر از «ثم» است و یا مقصود هر دو افاضه - از «عرفات» و «مشعر»- است، گرچه وقوف در «عرفات» در آغاز ذکر شد؛ زیرا افاضه در اینجا ﴿مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ - از همانجا که (انبوه) مردمان روانه می‌شوند - ، از جایگاه روان شدن مردم، از جهت زمان و مکان و چگونگی است؛ حاجیان باید در هر سال، در افاضه، از مردمان موحد پیشین پیرو امامان خویش الگو بگیرند و از هرجایی و در هر زمانی و به هرگونه‌ای که ایشان روان می‌شدند، اینان نیز روان شدند و از حاجی‌نمایانی که وقوف «عرفات» را ترک می‌کردند و در وقوف

«مشعر» نیز انحراف داشتند، نباید پیروی کنند، و چون ﴿أَفِيضُوا﴾ مطلق است و قید «مشعرالحرام» را ندارد؛ پس «عرفات» را نیز شامل می‌شود، پس آیه به احتمال سوم دلالت دارد؛ زیرا آیه این را تحمل می‌کند و روایت نیز بر این دلالت دارد.^۱

همراهی با اکثریت در اعمال حج

با نگرش دیگری به آیه، ممکن است که ﴿النَّاسُ﴾ در آیه، دریای «عرفات» و تنگه «مشعرالحرام» باشد و در ﴿أَفِيضُوا﴾، اقلیت مردم را در برابر اکثریت قاطع از فرقه‌های مسلمان کوچ‌کننده، از شیعه و سنی مورد خطاب قرار می‌دهد که در زمان یا مکان افاضه استقلال ندارند و باید با اکثریت همراه شوند و حتی اگر ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا﴾ اختصاص به افاضه «جمع» - «مشعر» داشته باشد، بازهم شامل روان‌شدن از «عرفات» می‌شود؛ زیرا «عرفات» و «مشعر» در وجوب همراهی اقلیت (شیعه) با اکثریت (اهل سنت)، در زمان و مکان افاضه مساوی هستند؛ بنابراین هنگامی که هلال در نزد برادرانمان ثابت می‌شود و بر آن اساس روز نهم ذی‌الحجه از

۱. همانند روایات صحیح معاویه بن‌عمار در التهذیب، ج ۵، ص ۱۸۷؛ و الکافی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ از ابی‌عبدالله علیه السلام که فرمود: «هرگاه آفتاب در عرفه غروب کرد، پس با مردم روان شو؛ زیرا خدای بزرگ می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...﴾» و همین روایت در مجمع‌البیان، از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است و در تفسیر عیاشی، از ابی‌عبدالله علیه السلام درباره آیه روایت شده است: «قریش می‌گفتند: ما نزدیک‌ترین مردمان به خانه خدا هستیم و فقط از مزدلفه روان می‌شدند، پس خدا دستور داد تا از عرفه کوچ کنند.» روایات دیگری به این معنا گذشت که ما آن‌ها را اعاده نمی‌کنیم. و در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ روایات متظفیری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه، همانند روایاتی که ما از اهل بیت علیهم السلام نقل کردیم، نقل شده است.

«عرفات» و روز دهم از «مشعرالحرام» روان می‌شوند، اقلیت شیعه یا غیر ایشان باید آنان را همراهی کنند و اقلیت نباید در زمان یا مکان افاضه، مستقل باشد، حتی اگر ماه را در غیر زمان اکثریت دیده باشند، تا چه رسد که ندیده باشند؛ زیرا شعائر حج اجتماعی است و برای گردآوری مسلمانان متفرق در یک صف و ایجاد وحدت بین ایشان است؛ پس اقلیت حق ندارند در برابر اکثریت جبهه‌گیری کنند و درباره این شعائر جهانی با اکثریت به مخاصمه بپردازند.

پس ای زائر کم تعداد! از هر جا که مردم کوچ می‌کنند، تو هم کوچ کن و از آنان جدا نشو تا تبدیل به «نسناس» نشوی. با شریعت پروردگار «ناس» معارضه نکن و از دریای «ناس» در «عرفات»، به‌جانب تنگه «مشعر» و از آنجا به «منا» روان شو و انحراف پیدا نکن تا به پرتگاه سقوط نکنی و از کسانی به حساب نیایی که خدا فرمود:

﴿وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱؛

حال آن‌که می‌پندارند، کاری خوب انجام می‌دهند.

پیروی از ائمه معصومین علیهم‌السلام در حج

﴿النَّاسُ﴾^۱ اول، امامان و پیشوایان مردم همانند ابراهیم^۲ و اسماعیل^۳ هستند، نه «نسناس» که از کوچ کردن از «عرفات» یا از کوچ درست و شایسته از «مشعرالحرام» سر بازمی‌زدند. ﴿وَالنَّاسُ﴾^۴ دیگر فرقه‌های گوناگون مسلمانان و به‌طریق اولی پیامبر خدا و امامان معصومین علیهم‌السلام که بهترین مردمان هستند؛ زیرا آنان

۱. کهف ۱۰۴/۱۸.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ از معاویه بن عمار، از ابی‌عبدالله علیه‌السلام درباره آیه فرمود: «یعنی ابراهیم و اسماعیل.»

امامان مردم هستند و عنوان امام، شامل همانند ابراهیم ۷ و اسماعیل ۷ می‌شود.^۱ پس مراد از «ناس» نخستین، معصومان علیهم‌السلام هستند که در حقیقت همانان «ناس» اند و مسلمانان با درجات گوناگون‌شان شبیه «ناس» و بقیه مردمان «نسناس» هستند. پس کسی که با کوچ کردن «ناس» مخالفت کند، نه از «ناس» و نه از اشباه «ناس» است؛ زیرا شریعت خدای «ناس»، شریعت اجتماعی و گروهی وحدت‌بخش در شعائر است، گرچه نظرهایشان پیرامون دیدن ماه و غیر آن گوناگون باشد؛ زیرا «ناس» واجب مهم‌تر را که حفظ شعائر حج و مناسک آن باشد، بر واجب مهم ترجیح می‌دهند تا چه رسد بر امر غیر مهم.

هان ای زائر عارف در «عرفات» و ای زائر با شعور دقیق‌اندیش در «مشعرالحرام»! هر جا مردم وقوف می‌کنند، تو هم وقوف کن و از هر جا روان می‌شوند، تو هم روان شو. زائران استقلال ندارند و اهل حرم از غیر آنان استقلال ندارند تا در «عرفات» توقف نکنند، به این دلیل که «عرفات» خارج از حرم است یا گروه کمی به دلیل اختلاف در رؤیت هلال و غیر آن در آنجا توقف نکنند؛ زیرا اسلام در این جایگاه جمعی بین حرم و غیر حرم و اهل حرم و غیر آن فرق نمی‌گذارد و حرمت‌های پنداری را نمی‌پذیرد، بلکه گاهی نظرهای واقعی را از

۱. همان ؛ در روضه الکافی، از ابن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیب روایت شده است: از علی بن حسین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و گفت: "معنای ناس، اشباه ناس و نسناس را چیست؟" امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: «حسین! تو جواب بده!» و امام حسین علیه‌السلام فرمود: «ما ناس هستیم ؛ زیرا خدای بزرگ فرموده است: ﴿ثُمَّ أَيْسُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ و شیعیان ما اشباه ناس و دیگر مردمان نسناس هستند.» و مثل این روایت از امام حسن مجتبی علیه‌السلام بدون استدلال به آیه نقل شده است که فرمود: «ما ناس هستیم و شیعیان ما اشباه ناس و دیگران نسناس هستند.»

باب تقدیم مهم بر مهم تر نمی شناسد؛ زیرا همه نظرها در این شعائر جمعی و جهانی ذوب می شوند.

عدم برتری طلبی در حج

همه مسلمانان یک امت هستند و مانند دانه های شانه مساوی اند و در زمینه حج که زمینه خودسازی با تمرین و تجربه است، مکلف شده اند، لباس هایشان که باعث تشخیص آنان از یکدیگر است را از تن بیرون کنند تا هنگام زیارت خانه خدا، با همدیگر بدون هیچ گونه امتیازی روبرو شوند و با تجرد، از لباس، مفاخر و امثال آن ممیزات پنداری خالی شوند، ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا﴾ - سپس روانه می شوند - ... ﴿وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ﴾ - و از خدا پوشش بخواهید - از این گونه کبرهای جاهلانه و هرگونه خلاف با مطالبات حج که در دل و جان رسوب می کند و آن را پلید می کند؛ نزد خدا استغفار کنید و همه ناسازگاری ها و خلاف ها در حج در اینجا نهفته است: ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ - در اثنای حج، هرگز هیچ گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی (مشروع) نیست -

سر معرفتی در ترتیب مناسک حج

سر معرفتی و شناختی این ترتیب در مناسک را در نزد امام عارفان، علی، امیرالمؤمنین ۷ می یابی:

سئل عن الوقوف بالجبل و لم و لم یکن فی الحرم؟ قال: «لأن الكعبة بيت الله، و الحرم باب الله، فلما قصدوه وافدين وقفهم بالباب يتضرعون.» قيل: «يا أمير المؤمنين فالوقوف بالمشعر؟» قال: «لأنه لما أذن لهم بالدخول وقفهم بالحجاب الثاني و هو المزدلفة، فلما أن

طال تضرعهم أذن لهم بتقريب قربانهم بمنى فلما ان قضاوا تفتهم و قربوا قربانهم فتطهروا بها من الذنوب التي كانت لهم اذن لهم بالوفادة إليه على الطهارة...»^۱؛

هنگامی که در کوه از او سؤال شد: «چرا وقوف در حرم نباشد؟» فرمود: «چون که کعبه خانه خدا و حرم در خانه خداست؛ پس هنگامی که زائران خواستند، دسته‌جمعی پیش در خانه خدا وقوف کنند، به تضرع و زاری می پردازند. گفته شد: «ای امیر مؤمنان! پس وقوف در مشعر چرا؟» فرمود: «چون خدا به زائران اذن ورود داد، آنان را با حجاب دوم که مزدلفه باشد، متوقف فرمود و چون تضرعشان به طول انجامید، به آنان اذن داد که با قربانی در منا به درگاهش تقرب بجویند و پس از آن که مناسک را انجام دادند و قربانی کردند، به آنان اذن فرمود تا با طهارت به جانب او روان شوند...».

وعدۀ خدا به آمرزش استغفارکنندگان

۱. همان؛ طبرانی از عبادۀ بن صامت نقل کرد: «پیامبر ﷺ در روز عرفه فرمود: "ای مردم! خدا در این روز به شما لطف فرمود، گناهان شما - غیر از گناهان خلقی بین خودهاتان - را بخشید و به بدکاران شما به خاطر نیکوکاران شما بخشش فرمود و به نیکوکاران شما درخواستش را عطا فرمود؛ پس با نام خدا روان شوید." و در مشعر فرمود: "بی شک خدا صالحان شما را بخشید و شفاعت صالحان درباره غیر صالحان را پذیرفت؛ پس رحمت خویش را شامل همگان گردانید، سپس رحمت خویش را در همه زمین می گستراند و بر هر توبه کننده‌ای که زبان و دستش را از گناه نگه دارد، رحمتش را می نشاند و وای بر شیطان و پیروان او."».

﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - و از خدا پوشش بخواهید که خدا همواره بسی پوشنده رحمت گر بر ویژگیان است - و خدا در همه وقوفگاههای کریمه، همه گناهان را می بخشد، حتی گناه مردمی را و شاید گناهان مردمی را نبخشد و فقط گناهی را که در برابر خدا انجام شده ببخشد،^۱ ولی خدا ارحم الراحمین است و حتی گناهان مردمی را نیز می بخشد؛ چنان که در روایت دیگری آمده است:

انی قد غفرت^۲؛

بی شک من بخشیدم.

و کفلت عنهم التبعات التي بينهم^۳؛

و [بخشش] تبعات و گناهان بین خودشان را تضمین کردم.

أهوى يدعو بالويل والثبور و يحثو على رأسه التراب^۱؛

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بیهقی در الشعب، از ابی سلیمان دارانی، از ابی عبدالله بن احمد بن عطیه نقل کرده است که از علی بن ابی طالب علیه السلام از وقوف در کوه رحمت سؤال شد...».

۲. همان؛ طبرانی، از عباد بن صامت نقل کرد: «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عرفه فرمود...».

۳. همان؛ ابن ماجه، حکیم، ترمذی در نوادر الاصول، عبدالله بن احمد در زوائد المسند، ابن جریر، طبرانی، بیهقی در السنن و ضیاء مقدسی در المختار، از عباس بن مرداس سلمی نقل کرده اند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب عرفه برای امتش زیاد دعا کرد و برای آنان مغفرت و رحمت خواست و خدا بر او وحی فرمود که جز ظلم بعضی از آنان بر بعضی دیگری را پذیرفتم و اما گناهان بین من و بین خودشان را بی شک بخشیدم. پس پیامبر گفت: "ای پروردگار من! تو قادری که به مظلوم در عوض مظلومیتش پاداش خیر مرحمت کنی و ظالم را ببخشی؟" خدا در آن شب جواب نداد؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله در صبحگاه روز مزدلفه این دعا را تکرار فرمود، پس خدا پاسخ مثبت داد که به تحقیق بخشیدم. پس پیامبر تبسم فرمود. اصحاب از او پرسیدند: "چرا تبسم فرمودید؟" فرمود: "از حال ابلیس؛ زیرا تا دانست که خدا دعای من را درباره امتم پذیرفته، فریاد او ایلا و وامصیبتا سر داد."».

[شیطان] فریاد و اوپلا سر می دهد و بر سرش خاک می ریزد.

اهمیت ذکر خدا و آداب دعا

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ۚ﴾ ۲۰۰

۱. همان؛ ابن ابی دنیا در الاصحی و ابویعلی از انس نقل کرده اند که از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «خدا به اهل عرفات لطف فرمود و به آنان بر فرشتگان مباحات کرد و فرمود: "ای فرشتگان من! به بندگان من بنگرید که غبارآلود، به سختی از هر راهی دور به اینجا آمده اند. شما را شاهد می گیرم که من دعای ایشان را مستجاب کردم و آرزوهای شان را به آنان دادم و به بدکاران آنان به خاطر نیکوکاران شان هبه کردم و به نیکوکاران شان همه درخواست شان جز تبعات و ظلم و گناهان بین خودشان را دادم." پس آن گاه که مردم به مشعر کوچ کردند و وقوف کردند و درخواست شان را از خدا تکرار کردند، خدا می فرماید: "ای فرشتگان من! بندگان من وقوف کرده اند و درخواست خویش را از من اعاده کردند؛ پس شما را شاهد می گیرم که دعای ایشان را پذیرفتم و آرزوی شان را به آنان دادم و به خاطر نیکوکاران از آنان به بدکاران شان هبه کردم و به نیکوکاران شان همه درخواست شان را عطا کردم؛ حتی تبعات و ظلم ها و گناهان بین خودشان را بخشیدم." و در همان مدرک، ابن مبارک، از انس بن مالک نقل کرده است: «پیامبر ﷺ در عرفات وقوف کرده بود. نزدیک غروب آفتاب، پیامبر ﷺ به بلال فرمود: "مردم را برای توجه به سخنان من آماده کن." پس بلال به پا خواست و به مردم گفت: "به پیامبر توجه کنید." آن گاه که مردم آماده دل دادن به سخنان حضرت شدند، فرمود: "جبرئیل لحظاتی پیش نزد آمد و سلام خدا را به من رساند و گفت: "به یقین خدای بزرگ اهل عرفات و مشعر را بخشید و گناهان بین خودشان از جمله ظلم شان را بخشید." عمر به پا خواست و گفت: "ای پیامبر! آیا این مرحمت ویژه ماست؟" حضرت ﷺ فرمودند: "برای شما و برای هرکس که پس از شما تا روز قیامت بیاید." پس عمر گفت: "خدا خیر خودش را زیاد و طیب گرداند."».

پس چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید، همان گونه که یادآور پدران خود هستید - یا با یادی بیشتر - خدا را به یاد آورید. پس، از مردمان کسی (است که) می گوید: «پروردگاران! به ما در (همین) دنیا (نعمت و برکت) عطا کن.» حال آن که برای او در آخرت هرگز بهره ای نیست.

لزوم ذکر خدا در پایان مناسک حج

قضای مناسک، یعنی به پایان رساندن آن ها به گونه ای که حتی یکی از مناسک انجام نشده باقی نماند. پس قضای مناسک پس از چند روز مشخص و طواف ها و سعی بین صفا و مروه خواهد بود و یا مقصود اصول مناسک است؛ بنابراین ﴿قَضَيْتُمْ﴾ - به جای آورید - می طلبد که طواف و سعی پیش از «ایام تشریق» باشد؛ زیرا آیه داریم که ﴿وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ...﴾ - خدا را در روزهای مشخص به یاد بیاورید - و این جمله پس از ﴿قَضَيْتُمْ﴾ است.

پس پیش از پایان مناسک ذکری غیر از ذکر خدا در کار نیست؛ ذکر، منحصر در خدا و منقطع از غیر خداست، ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ﴾ - پس چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید، پس خدا را به یاد آورید - ؛ چنان که ذکرهای دیگر را که در زندگی با نیازهای عادی بندگان جاری می سازید.

اهمیت جایگاه ذکر خدا

﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ﴾ - همان گونه که یادآور پدران خود هستید، خدا را به یاد آورید - ، نه اینکه فقط پدرانتان را به یاد آورید و خدا را فراموش کنید و نه اینکه فقط غیر ذکر خدا بر زبان آورید، بلکه ﴿كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ﴾ - همان گونه که یادآور پدران خود هستید - و ذکر خدا در شمارش به اندازه یاد پدران شما باشد، نه اینکه ذکر خدا هم سان یاد پدران، در ماده، چگونگی و مدت زمان باشد، بلکه یاد

خدا به جهت یاد خدا و مناسب مقام و جایگاه قدسی و یاد پدران مناسب جایگاه پرستش و بندگی آنان در برابر خدا بدون افراط و تفریط باشد.

﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ - یا با یادی بیشتر - ؛ شدیدتر در ارزش و در درخواست و در

حب نیز شدید باشد؛ زیرا:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱؛

و کسانی که ایمان آوردند، برای خدا (در دلها و کردارهایشان) محبت بیشتری دارند.

پس ذکر خدا در همه معناها، سببها، محتواها، ماده، مدت، تعداد و ارزش شدید باشد و هیچ گونه شرکی در یاد خدا نورزند؛ زیرا شرک ممنوع است، گرچه کم باشد.

و از امام باقر ۷ در پرتو آیه روایت شده است:

انهم كانوا إذا فرغوا من الحج يجتمعون هناك و يعدون مفاخر آباءهم و مآثرهم و يذكرون إياهم القديمة و أیادیهم الجسيمة فأمرهم الله سبحانه ان يذكروه مكان ذكرهم آباءهم فی هذا الموضع «أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» او یزیدوا علی ذلک بان یذكروا نعم الله سبحانه و يعدوا آلائه و یشکروا نعمائه، لأن آباءهم و إن كانت لهم علیهم آیاد و نعم، فنعم الله سبحانه علیهم أعظم، و أیادیه عندهم أفخم، و لأنه سبحانه المنعم بتلك المآثر و المفاخر علی آباءهم و علیهم^۲؛

۱. بقره ۱۶۵/۲.

۲. در مجمع‌البیان ﴿كَذَرِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ﴾ را روایت ابی جعفر علیه السلام معنا کرده است و در تفسیر عیاشی، از زراره، از ابی جعفر علیه السلام درباره آیه آمده است که فرمود: «عرب در مشعر توقف می کردند و می گفتند: "لا و ایبک لا و ابی." خدا دستور فرمود که بگویند: "لا والله و بلی والله."».

اینها در حال احرام ممنوع است.

آنان هرگاه از حج فارغ می شدند، در آنجا اجتماع می کردند و مفاخر و آثار پدرانشان را می شمردند و روزگاران پیشین و دست‌ها و توان‌های جسمانی خویش را به یاد می آوردند. خدا به آنان دستور داد که در این جایگاه به جای یادآوری پدرانشان خدا را به یاد آورند، ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ - یا بر یاد خدا به جای پدران‌شان بیافزایند؛ یعنی افزون بر یاد خدا، نعمت‌های خدای سبحان را نیز متذکر شوند و از او تشکر کنند؛ زیرا گرچه پدران آنان برای‌شان نعمت‌ها و سلطه‌ها داشته‌اند، ولی نعمت‌های خدا بیشتر و سلطه خدا عظیم‌تر و باارزش‌تر است؛ زیرا نعمت‌ها و مفاخر و آثار پدران‌شان هم خداداده است.

قرار ندادن شریک در ذکر خدا

در اینجا معنای ﴿كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ﴾ - همان‌گونه که یادآور پدران خود هستید - ، بلکه ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ - یا با یادی بیشتر - ؛ همانا این دو جمله تهدید عرب است که پدران‌شان را به‌گونه‌ای یاد می‌کنند که گویا خدایی وجود ندارد، ولی اگر پدران‌شان را در یادآوری با خدا شریک قرار ندهند، باید یاد خدا بیشتر از یاد پدران‌شان باشد؛ پس:

﴿ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ ؛

خدا را یاد کنید، یادی بسیار.

در هر حال باید خدا را زیاد به یاد آورید و بدانید که پدران یا فرزندان شما فقط مخلوق خدایند و احتمال دارد که ﴿كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ﴾ ذکر وحدانی باشد؛ چنان‌که شما یک پدر دارید و فقط همان را به‌عنوان پدر یاد می‌کنید، هم‌چنین و به‌طریق‌اولی خدای یگانه را به‌یگانگی در خدایی یاد کنید؛ زیرا او خالق است و به‌تنهایی در یادآوری بهتر و سزاوارتر است؛ سپس ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ تعریف بیشتر

توحید خدا در یادآوری است و یگانگی خدا کجا و یگانگی پدر کجا؟! پس ذکر در اینجا شامل همه ذکر پدران، از ذکر انحصاری آنان گرفته تا رحمت و آقایی و ذکر غضب و رضایت آنان می‌شود، پس غضب زائر خدا علیه هرکسی باید به جهت غضب خدا و رضایت او به جهت رضایت او باشد؛ چنان‌که به جهت رضایت پدر و مادر از کسی راضی می‌شود و به جهت خشم پدر و مادر علیه بر او خشم می‌گیرد، ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾.

جایگاه مناسب برای دعا

﴿فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾ - پس، از مردمان کسی (است که) می‌گوید: «پروردگاران! به ما در (همین) دنیا (نعمت و برکت) عطا کن.» حال آن‌که برای او در آخرت هرگز بهره‌ای نیست - . این جمله بین آیه های مناسب آمده است؛ چون اینجا مناسب‌ترین جایگاه‌ها برای دعاست و این آیه نحس‌ترین دعا را دربردارد و آیه پس از این، بهترین دعا را دربردارد و بین این دو گونه دعا، دعای متوسطی است؛ همانند دعایی که ویژه حسنه آخرت است؛^۱ مثل این‌ها که متوسط بین ﴿مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا﴾ - پس، از مردمان

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۳؛ ابن‌ابی‌شبهه، احمد، عبدبن‌حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابویعلی، ابن‌حیان و ابن‌ابی‌حاتم در الشعب از انس نقل کرده‌اند: «پیامبر ﷺ مردی از مسلمانان را عیادت کرد که موهایش همانند جوجه پرکنده ریخته بود. پیامبر ﷺ به او فرمود: "آیا از خدا چیزی خواستی؟" او گفت: "بله؛ گفتم خدایا به جهت این مرض از تو پاداش آخرتی نمی‌خواهم؛ در همین دنیا آن را به‌زودی معالجه کن." سپس پیامبر ﷺ فرمود: "سبحان الله! تو این را بر نمی‌تابی و استطاعت آن را نداری. چرا نگفتی خدایا در دنیا حسنه و در آخرت حسنه عطا فرما و ما را از عذاب آخرت سالم نگه‌دار؟" و برای او دعا فرمودند و خدا او را شفا داد.» و همین روایت را

کسی (است که) می‌گوید: «پروردگاران! به ما در (همین) دنیا (نعمت و برکت) عطا کن» - و کسی که می‌گوید:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱؛

پروردگاران! در این دنیا ما را (زندگی) نیکی بده و در آخرت (نیز زندگی) نیکی ده و ما را از عذاب آتش (دور) نگاه‌دار.

رعایت آداب دعا

پس خدا فرموده ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾ که شامل هر ذکر و دعایی می‌شود؛ از جمله درخواست دنیا در حال عمل آخرتی و چون از آداب دعا این است که دعا پس از ذکر خدا و ربوبیت او و ذکر خودت، بندگی‌ات و گناهانت باشد، ﴿فَمِنَ النَّاسِ...﴾ فرع بر ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾ و به دنبال آن می‌آید. چه ترتیب مثلث زیبا و هماهنگی؛ ذکر مناسک، ذکر خدا و سپس دعا. پیش از دعا باید کوشش کرد و پس از آن خدا را یاد کرد تا آن عمل و کوشش رشد کند و تکامل یابد، آن‌گاه نوبت به دعا و درخواست از خدا می‌رسد و دعا پیش از آن‌دو خالی است، گرچه آن را زیاد کند و بر آن پای فشارد.

نحوه دعا کردن

طبرسی در احتجاج از موسی بن جعفر، از پدرش، از پدرانش، از حسن بن علی، از پدرش علیه السلام نقل کرده است.

۱. بقره ۲۰۱/۲.

چنان‌که خدا مناسک و ذکرش را به ما آموخته، هم‌چنین به ما آموخته که پس از آن‌ها چگونه او را بخوانیم و بدین‌گونه دعای صالح را تمجید و دعای غیرصالح را تقبیح کرده است تا مردم از غیرصالح برحذر باشند و خدا در اینجا ذاکران و دعاکنندگان را به دو قسم اساسی تقسیم کرده که دیگر اقسام، از آن‌دو مشخص می‌شود.

تقیح دنیاطلبی

﴿مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا﴾ - کسی (است که) می‌گوید: «پروردگاران! به ما در (همین) دنیا (نعمت و برکت) عطا کن.» - و درخواستش را با حسنه مقید نمی‌کند و نمی‌گوید «خدایا به ما در دنیا حسنه عطا کن» و همانا در دنیا مال و منال می‌خواهد، به هر شکلی که باشد و از هر راهی که به دست آمده باشد؛ به آخرت آسیب برساند یا نرساند؛ پس همانا قصد او دنیاست، ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾ - حال آن‌که برای او در آخرت هرگز بهره‌ای نیست -؛ زیرا برای آخرت کوشش نکرده و آن را از خدا نخواست است.

و ﴿النَّاسِ﴾ در اینجا شامل نسناسانی که برای آخرت کوشش نمی‌کنند و آن را نمی‌خوانند، می‌شود؛ همانند این آیه: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيِّنَتْهَا نُوْفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾^۱؛

کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواسته‌اند، (جزای) کارهایشان را در (همین) دنیا

بی‌کم‌وکاست به آنان می‌دهیم؛ حال آن‌که آنان در آن زیان‌بار نخواهند بود.

پس دعای این نسناس‌های کافر یا مشرک که دعا می‌کنند ﴿رَبَّنَا﴾، تنها دعای لفظی نیست، بلکه شامل دعای حال، کردار و گفتار می‌شود، ولی دعاهایی است

۱. هود ۱۱/۱۵.

که جهت‌گیری خدایی ندارد و به‌سوی خدا نمی‌رود؛ چنان‌که شامل مردم‌نمایی که ایمان ندارند و حسنه دنیا و آخرت را نمی‌خواهند و فقط مال و منال دنیا را می‌خواهند، نمی‌شود. ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ - حال آن‌که برای او در آخرت هرگز بهره‌ای نیست - نصیب مختص به دعاکنندگان است و شامل هر عمل‌کننده‌ای نمی‌شود و نیز شامل دعاهای سه‌گانه قولی، عملی و حالی نسناسان پیشین نمی‌شود؛ زیرا برخی از آنان در دعای‌شان ﴿رَبَّنَا...﴾ خدا را جهت‌گیری می‌کنند؛ چنان‌که مشرکان و موحدان در مراسم حج دعا می‌کردند: «خدایا، امسال را سال باران، حاصل‌خیزی و فرزندان نیکو قرار بده» و خانه و چیزی از حسنه آخرت را به زبان نمی‌آوردند و اینان شأن نزول آیه نیستند، بلکه اینان نمونه‌های تکراری در طول نسل‌هایند که فقط دنیا را می‌خواهند، حتی زمانی که به خدا توجه می‌کنند و دنیا، زندگی دنیایی و درخواست دنیایی آنان را مشغول و از آخرت بازداشته است.

مقصود از نصیب دنیا فقط شهوت‌های مادی نیست؛ بلکه درخواست منصب‌ها و موقعیت‌های معنوی، همانند مرجعیت و امامت جماعت و قضاوت برای دنیا نیز، اگر فقط برای اغراض دنیوی باشد، مشمول کلمه دنیا در این آیه می‌شود، بلکه منصب‌های معنوی احیانا شهوانی‌تر و مرغوب‌تر و خواستنی‌تر از فضیلت‌های دیگر دنیوی است.

طلب حسنه

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

و از آنان کسی (است که) می‌گوید: «پروردگاران! در این دنیا ما را (زندگی) نیکی بده و در آخرت (نیز زندگی) نیکی ده و ما را از عذاب آتش (دور) نگاه‌دار.»

﴿يَقُولُ﴾ در این آیه همانند ﴿يَقُولُ﴾ در آیه پیشین، شامل حال، کردار و گفتار می‌شود. پس آن شخص در حالت‌های سه‌گانه، دو گونه نیاز را درخواست می‌کند: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾. ﴿حَسَنَةً﴾ چیست؟ بی شک آن صفت برای محذوف معروف است و معروف‌تر از «حیاء» چیز دیگری نیست و نیز شامل‌تر از آن چیز دیگری نیست که «حسنة» و «سینه» را فراگیرد و اگر موصوف ویژه‌ای مراد بود باید ذکر می‌شد؛ زیرا آن غیر معروف است! پس مقصود از هر دو ﴿حَسَنَةً﴾ در این آیه زندگی نیکوست و این مورد رضایت خدای تعالی است که همه نیکی‌ها را دربرمی‌گیرد و «حسنة» در زندگی دنیا، زندگی آخرت را «حسنة» می‌گرداند؛ چنان‌که «حسنة» در آخرت مناسب با «حسنة» دنیاست و ناسازگار نیست؛ زیرا دنیای مؤمن آخرت اوست و زندگی آخرت او را از زندگی دنیا باز نمی‌دارد؛ چون:

الدنيا مزرعة الآخرة؛

دنیا کشتزار آخرت است.

هرکس از آن درست استفاده کند و آن را وسیله رسیدن به نیکی در زندگی آخرت قرار دهد، زندگی دنیا او را بینا می‌کند، ولی اگر خودش را در برابر متاع دنیا بیازد و خودباخته شود، دنیا او را کور می‌کند.

ارزش حسنه در دنیا و آخرت

﴿حَسَنَةً﴾ در دنیا، ﴿حَسَنَةً﴾ در آخرت و بلکه ده‌برابر است؛ سپس خدا آن را برای هرکس که بخواهد و از او راضی باشد، می‌افزاید. پس اسلام «حسنة» را

منحصر در آخرت نمی‌کند، بلکه در دنیا نیز «حسنة» وجود دارد، گرچه «حسنة» آخرت اصیل است و خدای بزرگ کسانی را که در زندگی دنیا محصور شده‌اند و از آخرت بریده‌اند، از این حصر و غل و زنجیر که خودشان به دست و پایشان بسته‌اند رها می‌کند و آنان را به زندگی وسیع و باکشایش اخروی رهنمون می‌گردد تا «حسنة» دنیای کنونی و پسین را کسب کنند. از «حسنة» دنیا علم نافع و مالی است که در جایگاه‌های رضایت خدا مصرف می‌شود و همسر و فرزندان صالح نیز از «حسنة» دنیا هستند و نیز برخورداری معنویات از جمله رهبری معنوی که وسیله برای جلب رضایت پروردگار است، از مصادیق و افراد «حسنة» دنیا است.^۱

دفع فساد با حسنة دنیا

از «حسنة» دنیا فقری است که با فساد ناسازگار است یا از آن بازمی‌دارد و دفع می‌کند و یا آن را می‌زداید و رفع می‌کند؛ چنان‌که از «حسنة» دنیا زدایش فقری است که فسادانگیز است و هرچیزی که حالت اثبات و ایجاب آن به مقابله و معارضة حسنات می‌رود، اگر حالت سلب آن از کیان ایمان در دنیا و رضایت خدا در آخرت حراست و حفاظت کند باید ایجاب آن را تبدیل به سلب و نفی کرد.

جامع ترین دعا

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۹۹؛ از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت شده است که پیرامون آیه فرمود: «رضایت خدا، و بهشت در آخرت، و گشایش رزق، و زندگی، و نیک‌خلقی در دنیا.»

این دعا جامع‌ترین و زیباترین دعاست؛ زیرا «حسنة» زندگی را در میزان خدا و رضایت او در طول زندگی کنونی و پسین دربرمی‌گیرد؛ پس هرچیزی بعد از این دعای مستجاب به مؤمن برسد، «حسنة» است، گرچه در ظاهر «سیئه» بنماید؛ چنان‌که می‌بینیم گرفتاری‌ها و آزمایش‌ها پشت سرهم بر عمل صالحان می‌نشیند و درحالی‌که این در حقیقت «حسنة» برای آنان در دنیاست، گرچه آزارشان می‌دهد؛ زیرا همانا مراد از «حسنة» نیکی در میزان و ملاک خداست و با هواها و تمایلات هوس‌آلود نفسانی یا عقلانی ما محاسبه نمی‌شود.

﴿وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ شامل آتش دنیا و آخرت می‌شود؛ چنان‌که ﴿حَسَنَةٌ﴾ نور دنیا و آخرت را فرامی‌گیرد. پس چنان‌که عمل بد از آتش دنیاست که در آخرت نیز آتش است، هم‌چنین زیادی نعمت که انسان را مغرور و غافل می‌کند و او را به بدی‌ها وامی‌دارد و هم‌چنین نعمتها (ضد نعمت) به همین دلیل که غافل می‌کند و به بدی‌ها وامی‌دارد، آتش است. پس فقری که در شرف و مرز کفر است، از آتش دنیاست که آتش آخرت را می‌افروزد؛ بنابراین درخواست و نیاز مؤمن منحصر در «حسنة» در دنیا و آخرت است و منقطع از بدی که زندگی دنیایش را بد می‌کند و به دنبال آن زندگی آخرتش نیز بد می‌شود.

این دعا چه دعای بی‌نظیری است؛ به‌گونه‌ای که پیامبر بشیر نذیره آن را به‌عنوان بهترین دعا، در هر حال تکرار می‌فرمود. پیامبر ۹ این دعا را بیشتر از دعا‌های دیگر می‌خواند^۱ و در مقدس‌ترین مکان: «بین رکن یمانی و حجر الاسود»

۱. الدر المثور، ج ۱، ص ۲۳۳؛ ابن‌ابی‌شبیبه، بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی و ابویعلی از انس نقل کرده‌اند: «پیامبر ﷺ در بیشتر وقت‌های دعا - در نماز یا غیر آن - [این دعا را] می‌خواند: "ربنا آتنا...!"».

می خواند.^۱ دعای در این آیه ارزشمندترین دعا و دعا در آیه پیشین، پست ترین دعاست و بین این دو میانگین‌هایی است؛ همانند اینکه مکلف (زائر خانه خدا و غیر او) فقط «حسنة» دنیا را یا فقط «حسنة» آخرت را بخواهد، و دعای در این آیه درخواست هر دو جهان را می آموزد؛ زیرا «حسنة» دنیا زمینه را برای «حسنة» آخرت که بهتر و ماندنی است، مهیا می سازد.

منافع اعمال و سرعت حسابرسی خدا

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۲۰۲﴾

ایشان‌اند که از آنچه به دست آوردند، بهره ای بزرگ خواهند داشت و خدا زودشمار است.

﴿أُولَئِكَ﴾ - ایشان - ، کسانی که حسنة دنیا و آخرت را می جویند، ﴿لَهُمْ

نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ - از آنچه به دست آوردند، بهره ای بزرگ خواهند داشت - ؛

۱. همان ؛ شافعی، ابن سعد، ابن ابی شیبہ، احمد، بخاری در تاریخش، ابوداؤد، نسائی، ابن خزیمه، ابن جارود، ابن حبان، طبرانی با ادعای صحت و بیهقی در الشعب، از عبدالله بن سائب نقل کرده‌اند که او شنیده است، پیامبر ﷺ بین رکن یمانی و حجرالاسود [این دعا را] می خواند: «ربنا آتنا...». و در همان مدرک، ابن مردویه، از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه به رکن یمانی رفتم، دیدم که فرشته‌ای می گوید: "آمین." پس هرگاه از آنجا گذشتید بگویید: "ربنا آتنا...".» و در همان مدرک، احمد و ترمذی، با ادعای حسن از انس نقل کرده‌اند: «مردی به نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: "ای پیامبر خدا! کدامین دعا افضل است؟" پیامبر ﷺ فرمود: "از پروردگارت، گذشت و عافیت در دنیا و آخرت را درخواست کن." همان مرد سه روز دیگر پشت سرهم آمد و از پیامبر ﷺ همان پرسش را پرسید و پیامبر ﷺ نیز همان پاسخ را فرمودند و در روز چهارم جمله‌ای افزودند: "چون اگر خدا به تو عفو و عافیت دنیا و آخرت را مرحمت فرماید، بی شک در دنیا رستگار و رستگارکننده و در آخرت رستگار خواهی بود."»

چنان‌که کسانی که دنیا را می‌جویند، ﴿لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ - از آنچه به دست آوردند، بهره‌ای بزرگ خواهند داشت -؛ پس:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱؛

اینان و آنان، همگی را از بخشش پروردگارت یاری می‌کنیم و عطای پروردگارت هرگز (برای کسی) ممنوع نبوده است.

برای دعای بدون کوشش بهره‌ای نیست؛ چنان‌که کوشش بدون دعا کافی نیست. خیر دنیا و آخرت به دست نمی‌آید، مگر با کوشش همراه با دعا:

﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۲

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

دعا نیز همانند «کسب» سعی است و سعی، احسانی است که حسنه را به جای می‌گذارد:

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ﴾^۳؛

برای کسانی که در این دنیا نیکی‌ای کردند، (زندگی) نیکویی است و بی‌گمان سرای آخرت بهتر است.

﴿وَ مَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۴؛

و هرکسی نیکی را با دشواری به جای آورد، برای او در آن نیکی‌ای (بسیار) خواهیم افزود. به‌راستی خدا بسی پوشنده شکرگزار است.

۱. اسراء ۲۰/۱۷.

۲. نجم ۳۹/۵۳.

۳. نحل ۳۰/۱۶.

۴. شورا ۲۳/۴۲.

بهره بندگان در دنیا و آخرت

چرا خداوند فرمود: ﴿نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ - از آنچه به دست آوردند، بهره ای بزرگ خواهند داشت - و نفرمود به طور کلی ﴿نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا﴾؟ بهره عادلانه، بهره ای است که به اندازه «کسب» باشد. ﴿نَصِيبٌ﴾ در اینجا گاهی به اندازه دستاورد عملی و دعایی است و گاهی بیشتر از آن است؛ همانند نصیب آخرت یا به اندازه کسب و یا کم تر یا زیادتر است؛ همانند نصیب دنیا؛ زیرا بهره فقط به اندازه مصلحت و حکمت ربّانی است؛ بنابراین بهره دنیا در مثلث حکمت از رهگذر ﴿مَا كَسَبُوا﴾ است و بهره آخرت، درد، مصلحت و حکمت ربّانی است که دومین آن‌ها متقاضی فضل خدا و همیشگی است؛ چنان که خدا وعده داده است:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^۱؛

هر کس به نیکی (سوی ما) بیاید، برایش ده برابر (پاداش) است.

﴿نَصِيبٌ﴾ بهره های پنج گانه در هر دو دنیا را شامل می شود؛ چنان که هر دو

«نصیب» اهل دنیا و آخرت را فرامی گیرد:

﴿وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾^۲؛

و به اندازه گودی پشت هسته خرمایی (هم) ستم نمی شوند.

پس:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا

مَذْحُورًا * وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا *

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا *﴾^۱؛

۱. انعام ۱۶۰/۶.

۲. نساء ۱۲۴/۴.

هرکس خواهان (دنیای) زودگذر بوده است، ما (نیز) با شتاب - برای کسی که اراده کنیم، آنچه از آن را بخواهیم - به او می‌دهیم، سپس جهنم را برایش قرار دهیم (که) آن را می‌افروزد، درحالی‌که سرزنش‌شده‌ای رانده شده است. * و هرکس خواهان آخرت است و کوششی شایسته آن، در حال ایمان برای آن انجام دهد، پس اینان کوشیدن‌شان سپاس‌گزاری شده است. * اینان و آنان، همگی را از بخشش پروردگارت یاری می‌کنیم و عطای پروردگارت هرگز (برای کسی) ممنوع نبوده است. *

سرعت حسابرسی خدا

﴿وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ - و خدا زودشمار است - بهره دستاورد را بدون تأخیر حساب می‌کند؛ زیرا مانعی از حساب او نیست و عامل بازدارنده‌ای از عدل و فضل او نیست؛ بنابراین کندی و تأخیر در حساب او نخواهد بود و با سرعت دستاورد سعی‌کنندگان، یعنی کسب‌کنندگان دعاگو را حساب می‌کند.

عدالت در حسابرسی خدا

حساب خدای متعال، حساب عدل و فضل در هریک از کسب و پاداش، بدون ظلم است و حساب او طبق مقتضای حکمت‌اش انجام می‌گیرد؛ بنابراین حساب آخرت او با فرصتی در آخرت و حساب دنیای او بدون فرصت در دنیا انجام می‌گیرد؛ چنان‌که خدا سریع الحساب در اصل دعاست؛ زیرا دعای دعاکننده را با حساب و مصلحت پاسخ می‌دهد و در کار خدا بی‌حسابی و هرج و مرج وجود ندارد و هرگاه اجابت دعا صالح باشد، از زمان صالح خودش تأخیر نمی‌افتد؛ بنابراین سرعت حساب خدا بسی عالمانه، بسی حکیمانه، بسی با قدرت و

بسی مناسب با مقام پروردگار است و سرعت او در حساب جاهلانه نیست؛ چنان که در کار او کندی و تأخیر خشک راه ندارد:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۱؛

کسی که کشت آخرت را می‌خواسته، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را می‌خواسته، به او برخی از آن را می‌دهیم، حال آن‌که در آخرت او را هرگز بهره و نصیبی نیست.

هرکدام با حساب سریع و حسنه دنیا و آخرت - به‌طور کلی -، کشت آخرت است؛ چنان که صالحان درخواست می‌کنند: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ - پروردگارانمان! در این دنیا ما را (زندگی) نیکی بده و در آخرت (نیز زندگی) نیکی ده و ما را از عذاب آتش (دور) نگه‌دار - و همه زندگی دنیا بدون «حسنة صلاحه»، کشت و دستاورد دنیاست، گرچه به‌صورت معنوی و ربّانی باشد؛ مثل کسانی که با ظاهری معنوی در زمین برتری می‌جویند و به‌دنبال شهوت مقام هستند. پس مؤمن خداجو از اهل آخرت است و مرشد و عالم بزرگی که خداجو نیست از اهل دنیاست، ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ - حال آن‌که برای او در آخرت هرگز بهره‌ای نیست - .

ذکر خدا و نقش تقوا در «منا»

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^{۲۰۳}

۱. شورا ۲۰/۴۲.

و خدا را در روزهایی برشمرده [مُنا] یاد کنید؛ پس هرکس در دو روز شتاب کند (و اعمال مُنا را در آن دو روز انجام دهد)، هیچ گناهی بر او نیست و (نیز) هرکه تأخیر کند (و اعمال مُنی را در سه روز انجام دهد)، هیچ گناهی بر او نیست، (و این اختیار) برای کسی است که (از محرّمات در حال احرام حج تا کنون) پرهیز کرده باشد، (وگرنه سه روز باید در مُنا بماند). و از خدا پروا کنید و بدانید که شما تنها سوی او گردآورده خواهید شد.

ماهیت ذکر خدا در «مُنا»

ذکر خدا در روزهای برشمرده که سه روز «تشریق» است، چیست؟ آیا ذکر فقط نماز عید است؟ در حالی که آن در روز عید قربان پیش از روزهای برشمرده است؛ وانگهی تعبیر صریح به جای «ذکر»، «الصلاة» بود! و یا مقصود از ذکر تکبیرها پشت سر نمازهاست؟^۱ شاید همین باشد، ولی «ذکر» شامل تر از این هاست و این تکبیرها قدر متیقن از «ذکر» است.

ذکر خدا در روزهای «تشریق»

۱. الدر المشهور، ج ۱، ص ۲۳۴؛ مروزی، از زهری نقل کرده است: «پیامبر اسلام ﷺ...». و در الکافی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ روایت حسن از محمد بن مسلم آمده است که گفت: «از ابی عبدالله علیه السلام درباره آیه پرسیدم. فرمود: "تکبیرها پشت سر نمازها در روزهای تشریق، از نماز ظهر روز قربان گرفته تا فجر روز سوم تشریق است."» و همانند این روایت به گونه صحیح از علی علیه السلام روایت شده است و روایت حسن زرارة، از ابی جعفر علیه السلام که فرمود: «ذکر تکبیر در روزهای تشریق در پشت سر نمازهاست.»

ظاهر امر در قرآن، واجب بودن تکبیرهاست و روایات متعارض باهم بر آیه عرضه می‌شود^۱ و چون ﴿أَيَّامٍ﴾ جمع حداقل سه‌تاست؛ وانگهی ﴿مَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ یعنی از همین روزهای برشمرده و ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ﴾ یعنی تاخیر از دو روز؛ پس روزهای ذکر باید سه روز باشد و این‌ها بر حسب روایات مستفیض، روزهای سه‌گانه «تشریق» پس از روز قربانی است و بی‌شک:

كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم يكبر ايام التشریق كلها ؛

پیامبر خدا پیوسته همه روزهای تشریق را تکبیر می‌فرمود.

چنان‌که هرگاه رمی جمرات می‌کرد، می‌فرمود:

الله اكبر الله اكبر اللهم اجعله حجا مبرورا و ذنبا مغفورا و عملا مشكورا^۲ ؛

خدا بزرگ‌تر از توصیف است؛ بارخدا یا آن حج را مبرور و نیک و گناه بخشیده شده و عملی به‌عنوان تشکر قرار بده.

و فرمود:

ایام التشریق ایام أكل و شرب و ذکر الله^۱ ؛

۱. روایت مخالف آیه، در التهذیب، ج ۵، ص ۴۸۸؛ روایت صحیح علی‌بن‌جعفر از برادرش علیه السلام است که گفت: «از امام پرسیدم: "آیا تکبیر در روزهای تشریق واجب است یا نه؟" فرمود: "مستحب است و اگر فراموش کند، چیزی بر او نیست."». و روایت موافق با آیه، در التهذیب، ج ۵، ص ۲۷۰؛ روایت عمار ساباطی، از ابی‌عبدالله علیه السلام که گفت: «از امام علیه السلام درباره تکبیر پرسیدم. فرمود: "تکبیر پشت‌سر هر نمازی، واجب یا مستحب، در روزهای تشریق واجب است."» و در همان مدرک، عمار روایت دیگری نیز از امام ابی‌عبدالله علیه السلام نقل کرده است: «پرسیدم: "مردی فراموش کرده در روزهای تشریق تکبیر بگوید؟ [تکلیف او چیست؟]" فرمود: "اگر فراموش کرد و از آنجا رفت، چیزی بر او نیست."».

۲. بیهقی در السنن، از سالم‌بن‌عبدالله‌بن‌عمر نقل کرده است که او جمره را با هفت سنگ رمی کرده و با هر رمی تکبیر می‌گفته است و گفت: «پدرم نقل کرد: "پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه با ریگ‌ها جمره را رمی می‌فرمود، تکبیر نیز می‌گفت."».

روزهای تشریق، روزهای خوردن و آشامیدن و ذکر خداست.
و آن روزها زمان روزه نیست و نباید در آن‌ها روزه گرفت، مگر کسی که نمی‌تواند در غیر آن سه روز، روزه در حج را بگیرد.

تقوا و تعجیل کوچ از «منا»

حاجی بین تعجیل در کوچ از «منا» و تاخیر از آن در دو روز اول و دوم «تشریق» مخیر است و ﴿فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ - هیچ گناهی بر او نیست - و ﴿فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ مراحلی دارد:

1. زدودن شک از کسی که شخص تأخیرکننده از دو روز را گناه‌کار و ترک‌کننده سنت حج می‌پنداشت؛
2. زدایش شک از کسی که تعجیل نمی‌کرد و تعجیل‌کننده را گناه‌کار و ترک‌کننده سنت حج و تثبیت گناه را تثبیت برای کسی که پیش از دو روز تعجیل کرده بود، می‌دانست. پس کوچ در دو روز جایز نیست؛ بار خدایا مگر برای رفتن برای طواف و بهترین روز، روز قربانی است؛
3. برطرف کردن هر گناه پیشین حاجی، چه تعجیل و چه تأخیر کرده باشد؛ زیرا روزی که کوچ می‌کند، گناهانش بخشیده شده است و از همینجاست که تخیر بین تعجیل در دو روز و یا تأخیر در آن‌ها منحصر در ﴿لَمَنْ اتَّقَى﴾ - برای کسی است که (از محرمات در حال احرام حج تا کنون) پرهیز کرده باشد - است، وگرنه گناه‌کار است و بین تعجیل و تأخیر مخیر نیست، بلکه تا روز سوم می‌ماند

۱. همان؛ مسلم و نسائی، از نیشه هدی نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: «...».

و لفظ آیه هر سه احتمال را برمی‌تابد و «لام» در ﴿لَمَنْ اتَّقَى﴾ اشاره به گسترده بودن دامنه تخیر بین تعجیل و تأخیر است.

حدود تقوا در «منا»

آیا حدود ﴿لَمَنْ اتَّقَى﴾ پرهیز از صید و زنان در حال احرام است؟^۱ این که پیشینه ذکر به خصوصی ندارد؛ و یا حدود تقوا - فقط - پرهیز از محرّمات در حرم در حال احرام است^۲؛ این نیز پیشینه ذکر ویژه ندارد، بلکه حدود تقوا پرهیز از ممنوع‌هایی است که پیشینه ذکر دارد: ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾^۳ - در اثنای حج، هرگز، هیچ‌گونه کارهای شهوانی جنسی و نه هیچ فسقی و نه هیچ جدالی (مشروع) نیست -؛ پس هر کس از این سه پروا کند، گناهی بر او در

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۰۱؛ از التّهذیب، روایت صحیح حماد، از ابی‌عبدالله علیه السلام را نقل کرده است که فرمود: «هر محرمی که صید کرد، نباید در روز اول کوچ کند و هرکس در روز اول کوچ می‌کند، نباید صید کند و این سخن خداست: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ...﴾». و در الکافی، ج ۱، ص ۳۰۸؛ محمدبن‌مستنیر، از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس در حال احرام با همسرش آمیزش کرد، نباید در روز اول کوچ کند». این دو از باب بیان مهم‌ترین مصداق‌های محرّمات احرام است.

۲. همان؛ از الفقیه، در روایت علی‌بن‌عطیه، از پدرش، از ابی‌جعفر علیه السلام: «برای هرکس که از خدای بزرگ پروا کند».

۳. همان؛ از الفقیه، در روایت ابن‌محبوب، از ابی‌جعفر علیه السلام، از سلام‌بن‌مستنیر، از ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرد که فرمود: «برای هرکس که از رفث و فسوق و جدال و محرّمات احرام پرهیز کند».

آن تخییر نخواهد بود؛ چنان‌که هیچ گناهی بر او نیست،^۱ پس او در کوچ خودش در هریک از دو روز آزاد است.^۲

عدم تقوا و ماندن در «مُنا»

هرکس پروای خدا را پیشه نکند، بر او گناه «رفت»، «فسوق» یا «جدال» در حج است؛ وانگهی اختیاری برای او در دو روز نیست، پس باید روز سوم در «مُنا» محبوس شود تا از پرواپیشگانی که کوچ کرده‌اند، دور بماند و به خدا نزدیک شود؛ زیرا در آن مکان آلوده‌شده، گندیده و بدبو، یک روز، افزون از روزهای توقف کوچ کنندگان توقف می‌کند و جمرات سه‌گانه را بار سوم رمی می‌کند تا شاید پرواپیشه شود؛ زیرا تجربه احرام و معرفت‌های «عرفات» و شعور «مشعر» و چهل‌ونه‌بار رمی جمرات - که در هر هفت‌بار، هفت ریگ پرتاب کرده - او را کفایت نکرده است، پس باید بیست‌ویک‌بار دیگر رمی کند تا شاید به‌وسیله این درس تلخ پروا پیشه کند؛ زیرا باقی‌ماندن در روز سوم «تشریق» امر

-
۱. همان؛ از الفقیه روایت شده است: «او از گناهانش خارج می‌شود، همانند روزی که از مادرش متولد شد.» و روایت شده است: و در همان مدرک، از ابی‌عبدالله علیه السلام پیرامون آیه نقل شده است: «بدون گناه برمی‌گردد.» و در تفسیر عیاشی، از ابی‌بصیر، از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «بی‌شک بنده مؤمن از خانه‌اش برای حج خارج می‌شود و هیچ گامی، پیاده یا سواره بر نمی‌دارد، مگر اینکه خدا برای او حسنه‌ای می‌نویسد و گناهی از او پاک می‌کند و رتبه‌اش را یک درجه بالا می‌برد؛ پس هرگاه در عرفات وقوف کند، اگر گناهانش به اندازه ثری باشد، به حالت مادرزادی خویش برمی‌گردد و به او گفته می‌شود که عمل را از سر گیر؛ زیرا خدا فرمود: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ...﴾»
 ۲. الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۳؛ از الفقیه روایت کرد: «از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه سؤال شد. فرمود: "باید برای او روشن شود که تخییر برای وسیع است؛ اگر خواست تعجیل کند، در دو روز و اگر خواست تأخیر کند بر او گناهی نیست؛ هنگام بازگشت بخشیده شده است."»

تلخی است و رهایی از آن فقط برای ﴿لَمَنْ اتَّقَى﴾ است؛ سپس در کوچ اول که ظهر روز دوازدهم است، کوچ نمی‌کند و همانا در کوچ دوم که روز سیزدهم است، در هر ساعتی از آن روز که خواست کوچ می‌کند.

تعجیل و تاخیر در «مُنا»

تعجیل و تأخیر در اینجا اختصاص به حالت زنده بودن حاجی در دو گونه کوچ ندارد، بلکه کوچ از حیات و زندگی را نیز شامل می‌شود. پس:

من مات قبل ان یمضی فلا إثم علیه و من تأخر فلا إثم علیه لمن اتقی الکبائر^۱؛

کسی که در دو روز - اول و دوم - تشریق بمیرد و نتواند - از مُنا - کوچ کند و کسی که پس از کوچ و نفر بمیرد، به شرط ترک گناهان کبیره، هیچ گناهی بر او نیست.

﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ﴾ - پس هرکس در دو روز شتاب کند - ، دلیل بر این است که اصل توقف در «مُنا» پس از روز قربانی، همه سه روز شمرده شده است، وگرنه زمینه - ای برای شتاب کردن نبود؛ وانگهی اجازه شتاب فقط برای کسی است که پروا پیشه کرده است؛ چون پروا پیشه کرده از زندان متعفن «مُنا» آزاد می‌شود و اگر تأخیر کند، پاداش دریافت می‌کند؛ زیرا آن اصل است و شتاب به دلیل تقوا، بدل تأخیر است. شتاب در دو روز صدق نمی‌کند، مگر اینکه حاجی پیش از غروب

۱. همان ؛ در الکافی از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است: «مردی از ایشان درباره انصراف از جایگاه توقف پرسید. فرمود: "هیچ کس در این جایگاه توقف نکرده، مگر اینکه بخشیده شده است" و تا اینکه فرمود: "در باقی مانده عمرت نیک عمل کن؛ زیرا خدای بزرگ فرموده است: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ یعنی هرکس بمیرد."».

خورشید روز دوم «تشریق» کوچ کند^۱ و اگر خورشید غروب کرد، این روز به پایان رسیده است و باید تا روز سیزدهم در آنجا بماند:

فَإِذَا ابْيَضَّتْ الشَّمْسُ فَاغْفِرْ عَلَيَّ بِرِكَةِ اللَّهِ ۲؛

پس آن‌گاه که خورشید درخشید، با برکتی از جانب خدا کوچ کند.

تأخیر گاهی در کوچ برای خود حاجی پروا پیشه بهتر است؛ زیرا افزون‌بر توقف واجب، ریاضت می‌کشد و گاهی شتاب برای او بهتر است؛ زیرا اهل‌اش منتظر او هستند؛ چنان‌که از پیامبر^۹ روایت شده است:

إِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ حَجَّةً فَلْيَعْجَلِ الرَّحْلَةَ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ لِأَجْرِهِ ۱؛

۱. الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۴؛ حلبی در روایت صحیح، از ابی‌عبدالله^{۱۰} نقل می‌کند که فرمود: «هرکس برای کوچ در دو روز شتاب کند، نباید پیش از ظهر کوچ کند و اگر پس از ظهر کوچ نکرد تا شب فرا رسید، نباید کوچ کند.» و روایت صحیح دومی از امام^{۱۱} نقل شده است که فرمود: «اگر در کوچ اول کوچ کردی و خواستی در مکه باشی و در آنجا بیتوته کنی، اشکال ندارد.» و فرمود: «اگر پس از فرارسیدن زمان کوچ نخستین، شب فرا برسد، نباید تا صبح از آنجا خارج شوی.» و در روایت صحیح ابوبصیر، ابی‌عبدالله^{۱۲} دربارهٔ مردی که در کوچ اول کوچ می‌کند، فرمود: «بین ظهر تا غروب کوچ کند و اگر تا غروب آنجا ماند، نباید تا طلوع خورشید فردا کوچ کند.»

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۰۲؛ از الکافی، از ابی‌ایوب نقل شده است: «به ابی‌عبدالله^{۱۳} گفتم - و پرسش من در شب کوچ بود - : "ما می‌خواهیم در کوچ از منا شتاب کنیم. چه ساعتی کوچ کنیم؟" فرمود: "در روز دوم پس از ظهر کوچ کنید و اما در روز سوم پس از درخشش خورشید...؛ زیرا خدای بزرگ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ...﴾ و اگر خدا ساکت می‌شد و چیزی نمی‌فرمود، همه شتاب می‌کردند، ولی فرمود: ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ...﴾، هان بدانید برای او گناهی نیست، ﴿لَمَنْ اتَّقَى﴾. و در الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۲؛ از معاویه بن عمار، از ابی‌عبدالله^{۱۴} روایت شده است که فرمود: «اگر خواستی در خلال دو روز کوچ کنی، بعد از ظهر کوچ کن و اگر تا آخرین روز تشریق که آخرین روز کوچ است، آن را به تأخیر انداختی، اشکالی ندارد؛ در هر ساعت، پیش از ظهر یا پس از آن.»

هرگاه یکی از شما حج‌اش را به پایان برد، پس در کوچ به‌جانب اهل‌اش شتاب کند؛ زیرا اجر این برای او بیشتر است.

سپس از ﴿فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ - هیچ گناهی بر او نیست - که مفید تخییر در شتاب و تأخیر برای حاجی پروا‌پیشه و مخیر نبوده، حاجی غیر پروا‌پیشه است، برمی‌آید که بیتوته در «منا» در روزهای «تشریق» واجب است و کوچ در آن روزها جز برای انجام دیگر مناسک حج یا برای ضرورت در حدّ حرج جایز نیست.

تاثیر یاد قیامت در تقوای پیشگی

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ - و از خدا پروا کنید و بدانید که شما تنها سوی او گردآورده خواهید شد - ؛ ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ - از خدا پروا کنید - در هر حال؛ در حال احرام و غیر آن و مراقب تقوا در برابر «طغوا» (سرکشی) باشید، ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ﴾ - بدانید که شما - همه شما با تقواها و با «طغوا»ها، ﴿إِلَيْهِ﴾ - تنها سوی او - و نه غیر او ﴿تُحْشَرُونَ﴾ - گردآورده خواهید شد - . این بخش عظیمی از حج است و از پیامبر اسلام ۹ روایت شده است:

لتأخذوا مناسککم فانی لا أدری لعلی لا أحج بعد حجتی هذه؛

باید مناسکتان را از من دریافت کنید؛ زیرا شاید من پس از این حج، حج دیگری نگذارم.

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ حاکم، با ادعای صحت، روایتی از عایشه نقل کرده است که پیامبر ﷺ

فرمود: «...».

و به تحقیق چهره‌ای از مناسک آن را جابر نقل کرده است، گرچه مقداری از آن‌ها که نیاز به جبران دارد - همانند «طواف نساء»، «حلق»، و «رمی جمرات» در روزهای «تشریق» - ساقط شده و در روایت جابر نیامده است.^۱

۱. الدر المثنور، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مسلم، ابوداود و نسائی، از جابر نقل کرده‌اند: «پیامبر ﷺ را سوار بر مرکبش دیدم، در حالی که می‌فرمود: "باید..."». و در همان مدرک، ابن‌ابی‌شیبیه، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه، از جعفر بن محمد رضی الله عنه، از پدرش رضی الله عنه نقل کرده‌اند: «بر جابر بن عبدالله وارد شدیم و من به او گفتم: "از حج پیامبر ﷺ به من خبر بده." گفت: "پیامبر ﷺ نه سال حج انجام نداد. سال دهم بین مردم خبر پیچید که پیامبر ﷺ می‌خواهند برای حج از مدینه خارج شوند. مردمان زیادی به پا خواستند و دوست می‌داشتند که همراه پیامبر ﷺ حرکت کنند و همانند او عمل کنند. پیامبر خارج شد و ما نیز او را همراهی کردیم تا به ذی‌الحلیفه رسیدیم، پس پیامبر ﷺ در مسجد نماز گذارد؛ سپس پیامبر ﷺ بر شترش سوار شد و سوار بر شتر بر فراز بیداء رسید و پیامبر ﷺ در دسترس ما بود و بر او قرآن نازل می‌شد و او تأویل‌اش را می‌دانست و هرکاری انجام می‌داد، ما هم انجام می‌دادیم؛ او لبیک گفتن را آغاز کرد: لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک و مردم هم همانند او لبیک می‌گفتند و پیامبر ﷺ بر آنان اعتراضی نداشت و لبیک‌گویان [راه افتادیم] تا به خانه خدا رسیدیم. پیامبر ﷺ رکن را دست کشید و آن‌گاه از خانه به طرف مقام ابراهیم گام برداشت، پس قرائت فرمود: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی﴾؛ پس مقام ابراهیم را بین خود و خانه قرار داد و دو رکعت نماز گزارد. در رکعت اول، پس از حمد سوره توحید و در رکعت دوم، پس از حمد سوره کافرون را قرائت فرمود؛ سپس به خانه برگشت؛ وانگهی از در به جانب صفا خارج شد و به صفا نزدیک نشد و قرائت فرمود: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾. پس از آن به دستور خدا از صفا آغاز کرد و بر فراز صفا رفت تا اینکه خانه خدا را دید و تکبیر فرمود و خدا را بزرگ داشت و فرمود: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده أنجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده و این را سه بار تکرار کرد و در فاصله آن‌ها دعا فرمود. سپس از صفا به پایین و رو به مروه تشریف بردند و هنگام حرکت به جانب مروه، ریگ‌ها و ماسه‌ها پاهایش را آلوده می‌کردند تا اینکه به مروه رسید و در آنجا همان کاری را کرد که در صفا انجام داد و در پایان سعی که به مروه رسیدند، فرمودند: من قربانی همراه ندارم و این را عمره قرار می‌دهم. پس هرکس از شما که

قربانی همراه نیاورده، پس، از احرام خارج گردد و محل شود و این مناسکی را که انجام داد، عمره قرار دهد. پس همه مردم محل شدند و تقصیر کردند، مگر پیامبر ﷺ و کسی که قربانی به همراه داشت و روز ترویبه به جانب منی حرکت کردند! و برای حج لبیک فرمودند و پیامبر ﷺ در منا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را اقامه فرمودند و مقدار کمی مکث فرمودند تا خورشید طلوع کرد. پیامبر ﷺ باقی مانده موهای سرش را زد و راه افتاد و قریش شک ندارند که پیامبر ﷺ در مزدلفه در مشعرالحرام وقوف فرمود؛ چنان که قریش در زمان جاهلیت وقوف می کردند. به عرفه تشریف بردند و در ساییانی از خرما که برای ایشان مهیا شده بود، فرود آمدند و تا غروب خورشید در آنجا مکث فرمودند. پس از آن به میان مردم تشریف برده سخنرانی ایراد فرمودند: خون های شما و مال های شما بر شما حرام است؛ همانند امروز در این ماه و در این سرزمین که بر شما حرام است. هان! هر چیزی از امر دوران جاهلیت، زیر پای من است و خون های جاهلیت برطرف است و قصاص نمی شود و اولین خونی که می بخشم، خون عثمان بن ربیع بن حرث بن عبدالمطلب است، و ربای دوران جاهلیت نیز بخشیده است و اولین ربایی که بخشیده می شود، ربای عباس بن عبدالمطلب است. درباره زنان، پروای خدا پیشه کنید؛ آنان امانت خدا در نزد شما هستند و با کلمه ای از خدا آنان را بر خود حلال کردید و آنان از طرف خدا در برابر شما متعهدند که به روی فرش شما، کسی را که نمی خواهید، راه ندهند و بر شما خیانت نکنند، وگرنه آنان را با ضربه های غیر شدید تنبیه کنید و برعهده شماست که رزق و پوشش معروف و متعارف آنان را بپردازید. و بین شما کتاب خدا را می گذارم که اگر به آن چنگ زنید و عصمت را بطلبید، هرگز گمراه نخواهید شد و شما در برابر من مسئول هستید. درباره من چه خواهند گفت؟ گفتند: شهادت می دهیم که ما را تبلیغ کردی و وظیفه خدایی خویش را انجام دادی و ما را نصیحت فرمودی. فرمود: خدایا شاهد باش. پس از آن بلال اذان گفت و پس از اذان، پیامبر ﷺ نماز ظهر را اقامه فرمود و پس از آن نماز عصر را اقامه فرمود و بین این دو نماز، نماز دیگری قرائت نفرمود؛ سپس بر شتری سوار شد و به جایگاه وقوف تشریف برد و شترش را رو به صخره ها خواباند و ریسمان گوسفند قربانی را دم دستش گذارد و رو به قبله آورد و تا غروب آفتاب وقوف فرمود و اسامه هم پشت سرش بود و از آنجا به مزدلفه تشریف بردند و نماز مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه پشت سرهم اقامه فرمودند و بین آن دو چیز دیگری قرائت نکردند و تا طلوع فجر در آنجا وقوف فرمودند و نماز صبح را اقامه فرمودند. هوا که روشن شد، بر شتر سوار شدند و به مشعرالحرام تشریف بردند و بر فراز آن رو به کعبه آورد و خدا را ستایش کرد، تکبیر فرمود و خدا را به یگانگی یاد فرمود. وقوف را ادامه داد تا نزدیک طلوع خورشید و پیش از اینکه خورشید طلوع کند به منا تشریف برد و راه

بررسی ویژگی منافقان و مؤمنان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ ۚ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٧﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٨﴾ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا

جمره کبرا را در پیش گرفت تا به جمره‌ای که نزدیک درخت هست رسید و با هفت ریگ آن را رمی فرمود و با هر رمی تکبیر می‌فرمود و پس از آن به قربان‌گاه تشریف بردند و با دست خود و به کمک علی علیه السلام شصت و سه شتر قربانی فرمودند و خودش و زائران، گوشت‌های قربانی را پختند و مصرف کردند؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله از منا به جانب مکه کوچ فرمودند و نماز ظهر را در مکه اقامه فرمودند و به جانب فرزندان عبدالمطلب که ساقیان زمزم بودند، تشریف بردند و به آنان فرمودند: اگر با گرفتن مسئولیت سقایی آب زمزم از شما، مردم بر شما چیره نمی‌شدند، این کار را می‌کردم؛ و مقداری آب به آقا دادند و ایشان نوشیدند.".

أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢١٤﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٥﴾ سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَّ ءَاتَيْنَاهُمْ مِنْ ءَايَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١٦﴾ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ



خداوند در اینجا تقسیم دیگری از انسان‌ها ارائه می‌فرماید؛ در این تقسیم برخی از مردم در صورت انسان هستند و هنگام سخنرانی، گفتارشان شنونده را به شگفتی وامی‌دارد، ولی در باطن و سیرت منافقان نسناس و ضد انسان و سرسخت‌ترین دشمنان خدا و بندگان او هستند؛ در مقابل اینان برخی از مردم کسانی هستند که در ظاهر انسان‌اند و در سیرت و باطن شریف‌ترین انسان‌های‌اند؛ زیرا در صحنه خرید و فروش با خدا وارد معامله می‌شوند؛ کالایی که می‌خرند، رضایت خدا و بهایی که می‌پردازند، جان خویش است. ایشان کجا و آنان کجا؟! و خدای بزرگ در قرآن هر دو گروه را با ویژگی‌ها و آبشخورهای‌شان، به‌گونه‌ای بیان می‌کند که گویا آنان را در نمایشگاه گذاشته و مردم به‌روشنی آن‌ها را می‌نگرند. نخست، نمونه‌هایی از ویژگی‌های منافقان شرور بیان می‌کند:

فریبندگی گفتار و دشمنی منافقان

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِخْصَامِ ۚ﴾

و از مردم کسی است که در زندگی (این) دنیا سخنش تو را به شگفتی می‌آورد و خدا را بر آنچه در دل دارد، (به‌گزارف) گواه می‌گیرد و حال آن‌که او سخت‌ترین دشمنان (خدا و مردم) است.

﴿يُعْجِبُكَ﴾ - تو را به شگفتی می‌آورد - ﴿قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ - در زندگی (این) دنیا سخنش تو را به شگفتی می‌آورد - ؛ چنان‌که می‌پنداری زاهدی جدی و پروا پيشه مخلص است یا «يعجبك في الحياة الدنيا»؛ از ظاهر سخنش در بعد ظاهر زندگی دنیا شگفت‌زده می‌شوی و در زندگی عالی و بعد معنوی آن که تو به‌عنوان مسلمان مخلص - و همگنان - به آن دست‌یازیده‌ای، سخن منافق تو را شادمان نمی‌سازد ﴿وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ﴾ - و خدا را بر آنچه در دل دارد، (به‌گزارف) گواه می‌گیرد - که آنچه در دل دارد، موافق سخنش است ﴿وَهُوَ أَلَدُّ الْإِخْصَامِ﴾ - و حال آن‌که او سخت‌ترین دشمنان (خدا و مردم) است - . «لدود» کسی است که گردنش شدید و محکم است و در برابر حق خم و تسلیم نمی‌شود، تا چه رسد به «الد» که گردنش شدیدتر و سخت‌تر از «لدود» است و «إخصام» دشمنان منازعه‌کننده هستند که علیه حق به نزاع می‌پردازند و دشمنان حق را به‌سوی خود جذب می‌کنند.

بنابراین جمع معنا و معنای جمع این سخن خدا درباره منافق این است که در پیروی از هوا و زینت‌های دنیا در برابر خدا و دشمنی علیه او سرسخت است و باطل‌گرایان و دشمنان خدا و خلق را نیز به‌جانب خود جذب می‌کند و هیچ چیزی از او صادر نمی‌شود و جامع این معناها این است که منافق سخت‌ترین

دشمن خدا و خلق در زندگی این دنیاست و مبعوض‌ترین مردم در نزد خدا و سخت‌ترین دشمن خدا و خلق اوست.^۱

این منافق نحس نجس، هنگامی که ﴿فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ - در زندگی این دنیا - سخن می‌سراید، ﴿يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ - در زندگی (این) دنیا سخنش تو را به شگفتی می‌آورد - درحالی که «سخت‌ترین دشمن خدا و خلق در زندگی این دنیاست». این مثلث شوم همه زندگی منحوس او را تشکیل می‌دهد. زبانی گویا و شیوا دارد و به‌گونه‌ای سخن می‌سراید، ﴿فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ - در زندگی این دنیا - که گویا زاهد بی‌اعتنا به دنیاست، درحالی که دلش تنگ و نظرش کوتاه است؛ زیرا دین را می‌فروشد و دنیا را می‌خرد و هنگامی که نزد پیامبر^۹ می‌رود، می‌گوید: «به خدمت شما آمدم می‌خواهم اسلام بیاورم و خدا می‌داند که من راست‌گویم و پیامبر از ظاهر سخن او خوشش آمد. وقتی از نزد ایشان رفت، هنگام گذر از کنار مزرعه گروهی از مسلمانان آن را سوزاند و دست و پای الاغ آنان را نیز قطع کرد».^۲ و دور از چشم مبارک پیامبر^۹ همراهان خود را از جهاد بازمی‌داشت و آنان را در این زمینه گمراه می‌کرد؛ زیرا می‌گفت: «وای به حال این کشته‌شده‌ها که این‌گونه هلاک شده‌اند! اینان نه در میان خانواده‌های‌شان زیستند و نه رسالت صاحب و پیامبرشان را ادا کردند».^۳

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۹؛ از عایشه، از پیامبر^ﷺ روایت شده است که فرمود: «...».

۲. روایاتی چند در الدر المنثور و نورالتقلین آمده است که این آیه در شأن اخنس بن شریق ثقفی، هم‌پیمان بنی‌زهره نازل شده که نزد پیامبر^ﷺ در مدینه آمد و گفت: «آمده‌ام تا مسلمان شوم». ... پس این آیه نازل شد.

۳. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۲۸؛ از ابن عباس نقل شده است: در سریه و جهادی که در آن عاصم و مرثد بودند، مردانی از منافقان گفتند: "...؛ پس خدا این آیه را نازل فرمود.

پس مخاطب آیه همه مسلمانان با درجات گوناگونشان در طول تاریخ رسالت هستند و مخاطب فقط پیامبر یا مسلمانان معاصر او نیستند. ﴿النَّاسِ﴾ - مردم - همه منافقان با رتبه‌های گوناگونشان در طول تاریخ رسالت هستند، گرچه یک نفر یا گروهی از آنان با پیامبر روبه‌رو شد؛ پس آیه درباره مردی یا مردانی از منافقان نازل شده، ولی عبارت آن عام و فراگیر است و ملاک و ارزش با اطلاق یا عموم لفظ است و نه مورد شأن نزول و مورد مخصص نیست؛ زیرا اگر هر آیه فقط ویژه شأن نزول خودش شود، قرآن و به تبع آن دین می‌میرد؛ زیرا کسانی که آیات در شأن آنان نازل شده مرده‌اند.

به تحقیق از شأن کتاب‌های آسمانی به‌عنوان تفصیل این آیه روایات قدسی وارد شده است؛ از جمله:

ان الرب تبارک و تعالی قال لعلماء بنی‌اسرائیل: «یفقهون لغير الدين و يعلمون لغير العمل و یتبعون الدنيا بعمل الآخرة. یلبسون مسوک الضأن و یخفون أنفس الذئاب و یقفون القذی من شرابکم و یتلعون أمثال الجبال من المحارم و یتقلون الدين علی الناس أمثال الجبال و لا یعینونهم برفع الخناصر. یبیسون الثیاب و یطیلون الصلاة و ینتقصون بذلک مال الیتیم و الأرملة؛ فبعزتی حلفت لأضربنکم بفتنة یضل فیها رأى ذی الرأى و حکمة الحکیم»؛^۱

۱. الدر المشهور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ احمد در الزهد، از وهب نقل کرده است: «پروردگار فرمود: "...» و در همان مدرک، سعید بن منصور، ابن جریر و بیهقی در الشعب، از ابی سعید مقبری، از محمد بن کعب قرظی نقل کرده است: بی‌شک در برخی کتاب‌های خدا هست که خدا بندگانی دارد که زبان‌های آنان از عسل شیرین‌تر و دل‌هایشان از درخت صبر تلخ‌تر است. در لباس میش - به‌سان گرگان - دین را با دنیا مبادله می‌کنند؛ دین می‌دهند و دنیا می‌خرند و خدا فرمود: "آیا بر من جرئت پیدا

بی شائبه پروردگار بلندمرتبه به علمای بنی اسرائیل فرمود: «اینان دانش غیردینی می آموزند و علم را برای عمل نکردن می آموزند و دنیا را با عمل اخروی می جویند. لباس گوسفند می پوشند و جانهای گرگ صفت شان را با آن می پوشانند. نوشیدنی های شما را به یغما می برند و مال های حرام به اندازه کوهها را می بلعند و دین را برای مردم همانند کوهها سنگین جلوه می دهند و مردم را در رفع مشکلات کمک نمی کنند. لباس های سفید می پوشند و نماز را طولانی می کنند و با این نیرنگ مال یتیم و بیوه زن را اختلاس می کنند؛ پس به عزتم سوگند شما را گرفتار فتنه ای خواهم کرد که از حکمت حکیم منحرف شوید و آن را گم کنید.»

و منافق، این سخت ترین دشمن خدا و خلق، چه شیطنت خطرناکی دارد که می تواند صالحان را با زبان چرب و نرم گمراه کند؛ زیرا در ظاهر خودش خلاصه خیر و چکیده اخلاص برای خدا و دور از پستی های دنیا و بی اعتنای به آنها می نمایاند. زبان گویا و صدای شیوای او شنونده را شگفت زده می کند؛ وانگهی ﴿وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ﴾ - و خدا را بر آنچه در دل دارد، (به گزاف) گواه می گیرد - که سختم با دلم موافق است و بدین وسیله می خواهد بیشتر اغوا کند، درحالی که ﴿وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ - و حال آن که او سخت ترین دشمنان (خدا و مردم) است - و هیچ خیری ندارد. پس از این نوبت به امتحان می رسد که بدان سبب انسان، محترم یا حقیر می شود.

افساد و نسل کشی منافقان

﴿وَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ۚ﴾ ۲۰۵

می کنند و به من افترا می بندند و به عزت خودم سوگند، بی شک بر آنان فتنه ای خواهم فرستاد تا حکیم آنان حیران شود. "پس محمد بن کعب گفت: "این در کتاب خداست: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ...﴾".

و چون روی گرداند و یا سلطه‌ای به دست آورد، در زمین همی کوشد که افساد کند و کشت و نسل را نابود سازد و خدا فساد را دوست نمی‌دارد.

معنای ﴿تَوَلَّى﴾

چون ﴿تَوَلَّى﴾ - روی گرداند - در این آیه مطلق و رها از هر تعلقی است، هر یک از «من والی» می‌شود به آن تعلق پیدا کند مانند: ﴿ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ﴾^۱؛ سپس سوی سایه برگشت.

و «عن» همانند: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾^۲؛ می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان می‌جوشد.

و هر دو «تولی»، «الی» و «من» به معنای خارج شدن از نزد کسی است که پیش او بودی؛ چنان‌که «اخنس» از نزد پیامبره بیرون رفت و همانند هر ضدانسانی، آنچه خواست انجام داد و نیز به معنای پذیرش حاکمیت و ولایت با قاطعیت است؛ مانند ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^۳؛ پس (ای منافقان!) آیا امید بستید (که) اگر سرپرست مردم شدید، در زمین افساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟

؛ زیرا «تولی» مطلق ظاهر در ولایت و زعامت است و از میان دو معنای «تولی»، دومی روشن‌تر و درخشان‌تر از اولی است؛ زیرا افساد و نابودی کشت و نسل نیاز به سلطه و قدرت دارد و ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^۴ دلیل دوم بر معنای دوم

۱. قصص ۲۸/۲۴.

۲. مائده ۸۳/۵.

۳. محمد ۴۷/۲۲.

۴. بقره ۲۰۶/۲.

«تولی» است؛ زیرا عزت در اینجا مقداری تسلط است که صاحب تسلط به سبب آن قادر بر افساد می‌شود، با این حال لفظ آیه هر دو را شامل می‌شود؛ زیرا سلطه فساد و هلاک‌آفرین گاهی محدود به منطقه‌ای است؛ چون قدرت و ولایت مفسد به همان اندازه است و گاهی قدرت مفسد بیشتر است، بنابراین محدوده فساد و هلاک‌کش نیز بیشتر است. بنابراین ﴿وَ إِذَا تَوَلَّى﴾ - و چون روی گرداند - شامل «تولی» هر فاسد و مفسدی می‌شود و روشن‌ترین مصداق آن، قدرت‌های شرور در طول تاریخ هستند که هرکدام در زمان و مکان خویش ﴿سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرثَ وَ النَّسْلَ﴾ - در زمین همی کوشد که افساد کند و کشت و نسل را نابود سازد-

شوم‌ترین مصداق افساد

هلاک‌کردن نسل و کشت از شوم‌ترین مصداق افساد در زمین است و هلاک و افساد کشت منحصر در گندم و جو و مانند این‌ها نیست؛ اهلک و افساد کشت و زمینه دین و عقیده که چهره انسانیت را سیاه و زندگی انسانی را هلاک و نابود می‌کند، مهلک‌تر از هلاکت گندم و جو است.

مقصود از «حَرْثَ»

«زرع» (کشت) در اینجا شامل همه دستاوردهای صالح انسانی مادی و معنوی می‌شود:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۱؛

کسی که کشت آخرت را می‌خواسته، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را می‌خواسته، به او برخی از آن را می‌دهیم؛ حال آن‌که در آخرت او را هرگز بهره و نصیبی نیست.

و ﴿حَرْثَ الْآخِرَةِ﴾ - کشت آخرت - ایمان و عمل صالح است که راز آن‌دو به «دین»^۲ تعبیر شده است و دین زندگی ایمانی است که دربرگیرنده حسنه دنیا و آخرت است. پس ﴿حَرْثَ﴾ - کشت - در اینجا، گرچه «زرع» (کشت) گندم و جو را شامل می‌شود،^۳ ولی اختصاص به آن ندارد.

و از کشت زنان: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾^۴؛

زنانتان کشتزار (ان) شمايند؛ پس هرگاه و هرگونه که خواهيد به کشتزارتان درآييد.

مقصود از ﴿النَّسْلُ﴾ و مصادیق آن

نسل، ذریه‌المنتسله است؛ . اهلاک الناس یعم «الناس» ککل؛ زیرا همه از نسل و ذریه پدر و مادر نخستین (آدم و حوا) می‌باشند و اهلاک نسل آدم، نابود کردن مردم با جنگ و غیر آن است.

۱. شورا ۲۰/۴۲.

۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۳۰۴؛ از مجمع‌البیان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «بی‌شک ﴿حَرْثَ﴾ در اینجا دین است.»

۳. همان؛ از ابی‌الحسن علیه السلام: «﴿حَرْثَ﴾ زرع است.» و در همان مدرک، از صادقین علیهم السلام روایت شده است: «﴿حَرْثَ﴾ زمین است.»

۴. بقره ۲۲۳/۲.

۵. همان؛ از مجمع‌البیان از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «مقصود از النَّسْلُ مردم است.»

هم‌چنین سقط جنین در رحم و کشتن او پس از تولد، - بزرگ یا کوچک باشد - از افساد در نسل است و نیز آلوده یا قطع کردن نسل با تخلف‌های گوناگون جنسی، همانند لواط، مساحقه، زنا و هلاک اخلاقی و عقیدتی خردسالان از مصادیق افساد نسل است، بلکه هلاک نسل حیوان غیر انسان نیز از مصادیق افساد نسل است؛ زیرا نسل در اینجا ویژه نسل انسان نیست. پس آیه هر سه اصل افساد (عقیدتی، اقتصادی و جانی) در زمین را فرامی‌گیرد، ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفَسَادَ﴾ - و خدا فساد را دوست نمی‌دارد - .

افساد در زمین و نوامیس پنج‌گانه

و اصول حرمت‌ها و ناموس‌ها و آن ناموس عقل، دین، آبرو، جان و مال است و این‌ها، چنان‌که مشمول «یفسد فی الارض» هستند و زمینه زندگی انسانی نیز از مصادیق «ارض» است؛ هم‌چنین ﴿وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ﴾ - و کشت و نسل را نابود سازد - شامل ناموس‌های پنج‌گانه می‌شود؛ زیرا کدام کشت برای انسان کشت‌تر و ارزشمندتر از عقل، دین و آبروی او - که مهم‌تر از مال و جان اوست - و کدام نسل، نسل‌تر از زندگی انسان و فرزندان او و تربیت آنان است. پس ﴿وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ﴾ - و کشت و نسل را نابود سازد - همه افساد و افساد همه‌جانبه در زمین است و یا آن‌دو - هلاکت حرث و نسل - مهم‌ترین افساد در زمین هستند. و پاداش کسانی که می‌کوشند در زمین افساد کنند، ریشه‌کن کردن فساد آنان از زمین به‌اندازه توان است:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾^۱؛

سزای کسانی که با (ربانیت) خدا و (با رسالت) پیامبرش می‌جنگند و در زمین به افساد می‌کوشند، جز این نیست که پیاپی کشته شوند، یا بر دار آویخته گردند، یا دست‌ها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین (شان به گونه‌ای متناسب با گناه‌شان) رانده شوند.

﴿وَلَوْ كُنَّا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾^۲؛

و اگر جلوگیری خدا برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر نبود، زمین (و زمینۀ تکلیف) همواره تباہ می‌گردید.

بی تقوایی و نصیحت‌ناپذیری منافقان

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادَ﴾^{۲۰۶}

و هنگامی که به او گفته شود: «از خدا پروا کن»، نخوت، وی را به گناه - تأخیرکننده خیر - می‌کشاند. پس جهنم برای او بس است و (این) همواره چه بد آرامگاهی است.

روش‌های مبارزه با فساد منافقان

از روش‌های مبارزه برای از بین بردن فساد مفسدان، امر به معروف و نهی از منکر است که ﴿اتَّقِ اللَّهَ﴾ - از خدا پروا کن - بیان‌گر آن است و پس از آن انقلاب و همکاری گروهی برای ریشه‌کنی میکروب افساد است.

واکنش منافق در برابر دعوت به تقوا

۱. مائده ۳۳/۵.

۲. بقره ۲۵۱/۲.

و هنگامی که این دشمن سرسخت و منافق فرومایه که می‌کوشد در زمین افساد کند، ﴿إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ﴾ - و هنگامی که به او گفته شود: «از خدا پروا کن» - در زمین خدا، و بین بندگان او فساد به‌بار نیاورد، ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ - نخوت، وی را به گناه - تأخیرکننده خیر - می‌کشاند - و گناه تأخیرکننده خیر و عزت و نخوت قدرت به سبب اثم، او را وادار به ادامه «اثم» می‌کند و این طبیعت نخوتی است که با «اثم» به دست آمده است؛ زیرا ریشه آن بوده و فساد و پافشاری بر گناه نیز سبب افزایش آن است. چگونه چنین نخوتی، نخوت دیگر را به‌بار نیاورد، در حالی که گاهی قدرتی که نتیجه گناه نبوده و از راه‌های صالح و درست به دست آمده، باعث نخوت و استکبار می‌شود و صاحبش را به افساد وامی‌دارد. خدای بزرگ فرموده است:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱؛

آن است (همان) سرای آخرت؛ برای کسانی قرارش می‌دهیم که در زمین خواستار هیچ

برتری (ظالمانه) و هیچ فسادی نیستند و فرجام (خوش) تنها از آن پره‌یزگاران است.

ولی نخوت ثمره طغیان کجا و نخوت پرواپیش‌گی کجا؛ زیرا نخوت برگرفته از «اثم» به‌طورطبیعی ثمره‌اش «اثم» است، ولی قدرت برگرفته از تقوا، گاهی به «اثم» منتهی می‌شود و گاهی نمی‌شود؛ زیرا ممکن است گاهی صاحب تقوا موعظه ﴿اتَّقِ اللَّهَ﴾ را نپذیرد و خودش را بالاتر از موعظه بداند و رفته‌رفته گرفتار نخوت شود و گاهی تقوای صالح صاحبش را وادار می‌کند که موعظه را گوش کند و به آن دل بدهد و بپذیرد و گرفتار طغیان نشود؛ بارخدا،

مگر موعظه‌ای که تهمت یا تمسخر بر شخص باشد؛ مثل این که کسی به دیگری بگوید از خدا بترس و روزه بگیر، در حالی که خودش روزه نمی‌گیرد؛ این موعظه قابل پذیرش نیست، بلکه باید به او موعظه شود که دست از وعظ و پندار انحرافی بردارد و به پند و موعظه صحیح روی آورد.

پس چنان‌که بر مکلف پروا پیشه و پاک لازم است به اندرز پروردگارش گوش فرادهد، هم‌چنین بر او واجب است، پند کسانی را که از جانب پروردگارش او را موعظه می‌کنند بپذیرد، خودش را اصلاح کند و راه را برای اصلاح مصلحان بگشاید و جوّ پذیرش موعظه صالح صالحان را، گرچه فقیران و نیازمندان در دنیا باشند، فراهم آورد. پس باید موعظه صالح با شرایطش در جامعه جاری شود و نورافشانی کند و جوّ اجتماع را نورباران کند.

سرنوشت دنیوی و اخروی منافق

آن نسناس ضد انسانی که نخوت او را وادار به گناه می‌کند، در دنیا، هرآنچه که سزاوار اوست بر او باد و حق اوست، اما در آخرت ﴿فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَكِبْشَ الْمِهَادِ﴾ - پس جهنم برای او بس است و (این) همواره چه بد آرامگاهی است - و این آرامگاه بد را خودش در دنیا فراهم کرده، بلکه با پیروی از هواهای نفسانی و عقلانی در دنیا تبدیل به جهنم جامد شده بود و این جهنم جامد، در آخرت منبسط و آشکار و افروخته می‌شود و خودش می‌سوزد و همراهان و پیروانش را نیز می‌سوزاند؛ زیرا او با نخوت و قدرت فاسدش، چنان‌که در دنیا سردمدار فاسدان بود، در قیامت نیز سر آتش آتشگیرانه آتش جهنم خواهد بود. آتش او زیربنای سوختن پیروانش خواهد شد؛ چنان‌که در دنیا فقط کار آتشین کرده و هیچ‌گونه از ویژگی‌های انسانی و ایمانی را نداشته است.

ایثار مومنان و کسب رضایت خدا

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۲۰۷﴾

و از مردمان کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به بندگان بسی مهربان است.

فروش جان درجاتی دارد؛ کم‌ترین درجه فروش جان برای رهایی از آتش است و پس از آن فروش جان برای طمع در بهشت و ورود در آن است، پس ﴿الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾^۱ - پس باید کسانی که زندگی دنیا را به (زندگی) آخرت سودا می‌کنند -؛ چنان‌که پیوسته در دنیا، در آیه دیگری به همگان خطاب و ندا داده می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲؛

هان ای کسانی که ایمان آوردید! آیا شما را بر تجارتی راه‌نمایم (که) شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ * به خدا و فرستاده‌اش ایمان می‌آورید و در راه خدا با اموالتان و جان‌هاتان جهاد می‌کنید. این (گذشت و فداکاری) - اگر بدانید - برای شما خوب است * تا گناهان دنباله‌دارتان را برایتان ببوشاند و شما را در باغ‌هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است و (در) سرراهی خوش، در باغ‌های همیشگی درآورد. این (خود) کامیابی راحت (و) بزرگ است.

۱. نساء ۷۴/۴.

۲. صف ۱۰-۱۲/۶۱.

پس گروه اول که از آتش پروا می‌کنند، بردگان‌اند و گروه دوم که به خاطر تمایل به بهشت پروا پیشه می‌کنند، تاجران هستند و در این آیه خدا گروه سوم را مطرح می‌کند: ﴿مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ - کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد - و برای طلب دوری از آتش و طلب بهشت نمی‌فروشد، بلکه بالاتر، خشنودی خدا را بهای فروش جان خویش قرار نمی‌دهند، ﴿ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ - برای طلب خشنودی خدا - مبادله نمی‌کنند و جان‌شان را ﴿ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ - برای طلب خشنودی خدا - نمی‌فروشند، بلکه خدا را دوست دارند و رضایت خدا خوشایند آنان است؛ می‌خواهند به خدا برسند، چه خدا آنان را دوست بدارد یا ندارد، به جهنم برود یا نبرد و بهشت بدهد یا ندهد، خودشان را بالا کشیده‌اند. پس ﴿ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ - برای طلب خشنودی خدا - جان خویش را نثار می‌کنند و در پرداخت جان از درخواست هر بهایی، جز یک هدف که محبت خداست، رها هستند و می‌خواهند خدا را بیشتر و بیشتر دوست بدارند و اینان برترین آزادگان‌اند.

راست‌ترین مصداق ایثار

راست‌ترین و صادق‌ترین آنان در میان پرواپیشگان، پس از پیامبر ۹، امیرالمؤمنین علی ۷ است که هنگام هجرت پیامبر ۹ از مکه به مدینه، برای رسیدن به خدا و علاقه به او جانش را ایثار کرد تا جان پیامبر خدا از خطر مصون بماند؛ پس استحقاق پیدا کرد که خداوند در شان او بفرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾!

و قصه «لیلة المبيت» را طبق برآورد ما سی‌ودو نفر از مؤلفان برادران اهل سنت با تعبیرهای گوناگون ارزشمند تألیف کرده‌اند. پس:

أول من شری نفسه ابتغاء مرضاة الله ؛

علی ۷ نخستین کسی است که جانش را برای کسب خشنودی خدا داد. به ابی بکر می فرمود: پیامبر خدا ۹ به طرف چاه میمون تشریف بردند؛ او را دریاب و علی خود را نیز به پیامبر رساند و با او وارد غار شد و به تحقیق پیامبر ۹ به علی ۷ دستور داد که در جایگاه خواب او بخوابد؛ هنگامی که خوابید، جبرئیل در نزد سرش قرار گرفت و میکائیل پیش پایش و جبرئیل عرض کرد: درود، درود. چه کسی همانند توست ای پسر ابی طالب؟ خدا به تو بر ملائکه مباحثات می کند؛ پس آیه نازل شد.

و چون بین این آیه و آیه غار ارتباط محکمی هست، تفصیل مهم هجرت را در آیه غار می آوریم. در اینجا بین «صاحب غار» - ابوبکر - و «صاحب فرش» - علی ۷ - مقارنه و مقایسه ای انجام می دهیم تا مشخص شود که کدام یک از آن دو در راه رسیدن به رضایت خدا فدایی تر و کوشاتر هستند. «صاحب غار»، پیامبر ۹ را در حال فرار همراهی کرد و «صاحب فرش» پیامبر، همه خطرهای بر جان او را با جان و دل پذیرفت؛ کدام یک جانش را بیشتر فدا کرد؟ هر دو ستاره هستند؛ یکی ستاره شب و دیگری ستاره روز؛ ستاره شب بر فرش پیامبر ۹ آرام می گیرد، در حالی که خطر به او هجوم آورده است و ستاره روز در حالی با پیامبر ۹ همراه می شود که خطر به سان ستاره فقط خودنمایی می کرد. پر واضح است که خطر مهاجم، گسترده تر و سخت تر از خطر اندک است.

مهربانی خدا نسبت به بندگان

﴿وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾ - و خدا به بندگان بسی مهربان است - ؛ زیرا مردان صالح را برمی انگیزد تا خطر فاسدان را دفع کنند؛ چنان که خدا فرموده است:

﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱؛

و اگر جلوگیری خدا برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر نبود، زمین (و زمینه تکلیف) همواره تباہ می‌گردید، لیکن خدا نسبت به جهانیان کانون فضیلت است.

و این آیه بر فردی به نام «صهیب» منطبق نمی‌شود که به وسیله مالش، جانش را خرید، نه اینکه جان یا مالش را برای کسب رضایت خدا بفروشد، بلکه آیه بر همه کسانی که در طول زندگی‌شان با اختلاف درجات‌شان فقط برای کسب رضایت خدا کوشش می‌کنند، تطبیق می‌کند و از صادق‌ترین مصداق این آیه پیامبر خدا^{۹۱} روایت شده است:

الرجل يقتل على الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر؛

[از مصداق این آیه] کسی است که برای انجام امر به معروف و نهی از منکر کشته می‌شود.

دعوت به تسلیم و دوری از گام‌های شیطان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُبِينٌ ۚ﴾^{۲۰۸}

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در سلم و سلامتی درآیید، در حالی که (این سلم) نگه‌دار

شماست؛ و گام‌های شیطان را دنبال نکنید، (که) همواره او برای شما دشمنی آشکارگر است.

در اینجا ﴿السَّلْمِ﴾ و در جای دیگر ﴿السَّلْمِ﴾^۱ و ﴿السَّلْمِ﴾^۲ آمده است. سومی

تسلیم جان در حال جنگ است و آن به‌نمایش‌گذاردن صلح است که از آیات

شش گانه آن برمی آید. دومی نیز چنین است؛ زیرا «الفعل» و «الفعل» متعدی هستند، ولی «الفعل» لازم و متعدی می آید و معنایش این است که جان انسان، فطرت، عقل، حواس و همه ابعاد و اعضای او سالم باشند و انسان با همه این

۱. ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ (محمد ۳۵/۴۷)؛ پس سستی نورزید، حال آن که (کافران را) به آشتی می خوانید، با آن که شما (از آنان) برترید و خدا با شماست و (ارزش) کارهایتان را هرگز نخواهد کاست.

۲. (۱) ﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾ (نساء ۹۰/۴)؛ مگر کسانی را که با گروهی که میان شما و آنان پیمانی است، به ایشان برسند یا نزد شما بیایند، در حالی که سینه هاشان از کشتار با شما یا کشتار با قومشان به تنگ آمده و اگر خدا می خواست، همانا آنان را بر شما چیره می کرد، (و آنان) حتماً با شما کشتار می کردند. پس اگر از (برخورد با) شما کناره گیری کردند و با شما کشتار نکردند و سوی شما (طرح) تسلیم افکندند، (دیگر) خدا برای شما هیچ راهی (برای تجاوز) بر آنان قرار نداده است. (۲) ﴿سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِكُمْ وَ يُؤْمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يُعْزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فخذوهم وَ اقتلوهم حَيْثُ نَفَقْتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكَمُ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾ (نساء ۹۱/۴)؛ به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند شما را آرامشی دهند: (آسوده خاطر کنند) و قوم خود را (نیز) امنیت دهند. هر بار که به فتنه بازگردانده شوند، در (ژرفای) آن سرنگون می گردند. پس اگر از شما کناره گیری نکردند و سویتان تسلیم (شان) را نپذیرفتند و از شما دست برداشتند، هر کجا - با پی جویی - آنان را یافتید، دستگیرشان کرده و بکشیدشان و اینانند که ما برای شما تسلطی روشن گر برای شان قرار دادیم. (۳) ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلْمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (نحل ۲۸/۱۶)؛ کسانی که فرشتگان جان هاشان را به تمامی برمی گیرند، حال آن که به خودشان ستم کار بودند، پس سر تسلیم فرود آوردند. (و گویند: «اما هیچ کار بدی نمی کردیم.» آری (چنان نیست)؛ خدا به آنچه می کردید، همواره بسی داناست. (۴) ﴿وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ (نحل ۸۷/۱۶)؛ و آن روز سوی خدا سر تسلیم (شان) را فرود می آورند و آنچه را که به دروغ برمی بافتند، از نظرشان ناپدید گردد.

ابعاد و زوایا، در برابر حق، تسلیم حقیقی باشد، نه اینکه در ظاهر و به جهت ترس، در برابر قدرت دینی کرنش کند.

در اینجا همه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ با درجات گوناگون‌شان مأمور شده‌اند که در «سلم و سلامتی» درآیند: ﴿ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً﴾ - در سلم و سلامتی درآیید -؛ زیرا گاهی برخی از مؤمنان داخل نمی‌شوند و گاهی همه وارد «سلم» می‌شوند، ولی به‌طور کامل وارد نمی‌شوند؛ زیرا از شیطان پیروی می‌کنند و خدا دستور داده که همه مؤمنان در «سلم و سلامتی» کامل وارد شوند.

پس مثلث دخول در سلم، دخول همه‌جانبه همگان و پیروی نکردن از گام‌های شیطان: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ از مؤمنان خواسته شده است و چنان‌که به مؤمنان دستور رسیده است که ایمان بیاورند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾^۱ - هان ای کسانی که ایمان آوردید، بگروید - ، به‌طریق‌اولی، به ایشان دستور رسیده است که در «سلم و سلامتی کامل»: ﴿السَّلْمِ كَافَّةً﴾ وارد شوند؛ زیرا اسلام به‌معنای تسلیم در برابر حق پس از مرحله ایمان است؛ چنان‌که اسلام ظاهری و لفظی پیش از ایمان است؛ پس این دعوت برای همه مؤمنان است که به ایمان سطحی اکتفا نکنند، بلکه در برابر حق به‌طور کامل تسلیم شوند و با یکدیگر سالم برخورد کنند.

از توجیه این دعوت به‌جانب گروه ایمان‌آورده، برمی‌آید که برخی از مؤمنان از ورود در «سلم» مطلق طفره می‌روند؛ همانند مشرکی که مسلمان شده، ولی مقداری از شرک در ژرفای روح او باقی مانده است:

۱. نساء ۱۳۶/۴.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱؛

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، مگر آن که هم چنان مشرک اند.

و یا همانند برخی از یهود و نصارا که مقداری از زمینه های نسخ شده تورات و انجیل در جان شان باقی مانده است، و یا همانند مؤمنی که به طور کامل، با همه اعمال و افکارش در برابر حق تسلیم نشده، گرچه درصدهایی از ایمان را دارد؛ زیرا اسلام همه رسوبات و آلودگی های شرکی و کتابی نسخ شده را می زداید و بر تسلیم کامل در برابر شریعت قرآنی وامی دارد، و یا همانند برخی از مسلمانان که اسلام پس از ایمان به طور کامل در دل شان جای نگرفته و از این روی، از گام های شیطانی پیروی می کنند؛ چنان که گاهی برخی به طور کامل تسلیم هستند، و لی نه «کافه» و همه مؤمنان چنین نشده اند؛ مطلوب از مؤمنان در اینجا این است که همگان و همه جانبه وارد «سلم» در برابر حق شوند و به هیچ وجه از شیطان پیروی نکنند و پیوسته مراقب افکار و اعمال خویش باشند که از مسیر حق جدا نشوند؛ چنان که شیطان همیشه در کمین است که مؤمن را گمراه کند و مؤمنی را که به گناه کبیره راضی نمی شود، نخست به صغیره و پس از آن به گناهان کبیره، وانگهی به گناه اکبر وامی دارد؛ زیرا گناهان صغیره را برای او آذین بندی می کند که گناه نیست و آرام آرام او را گرفتار می کند و از گناه صغیره تا کبیره و کبری می رساند.

معنای ﴿كَافَّةً﴾

۱. یوسف ۱۰۶/۱۲.

﴿كَافَّةً﴾ مبالغه در «كف» است و این همانا به مجموعه‌ای گفته می‌شود که از چیزی نگه‌می‌دارد که یک فرد نمی‌تواند از آن نگه‌دارد؛ پس ﴿كَافَّةً﴾ در اینجا و در هر جا به معنای «كف» و «نگهداری مطلق در عقیده و عمل» است و همه کسانی که وارد محدودهٔ چنین «سلم» می‌شوند از تفرقه و اسارت شیطان نجات می‌یابند. پس باید دخول مؤمن در «سلم» همه‌جانبه باشد و هیچ منفذی برای ورود شیطان در خودش باقی نگذارد و اگر همهٔ مؤمنان تسلیم مطلق در برابر حق شوند و همهٔ عقاید و نیت‌ها و اعمال‌شان را خالص و ویژهٔ پروردگار قرار دهند، گرفتاری و اذیت و آزار، از بلوک ایمان و اسلام یا ریشه‌کن می‌شود و یا پیش نمی‌آید. مؤمن باید با جان خودش، با پروردگار، با بندگان خدا و با جهان طبیعت وارد صحنهٔ «سلم» شود، مگر با کسانی که علیه او و بلوک ایمان و اسلام وارد جنگ می‌شوند که دوستی و «سلم» با او جنگ علیه اهل حق است و این تسلیم و «سلم» همه‌جانبه و کامل مورد درخواست پیامبران برای خویش است:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾^۱؛

پروردگارانمان! ما را در (زمره) تسلیم‌کنندگان برای خود قرار ده و از نسل ما (هم) امتی تسلیم‌کنندهٔ خویش) برای خود پدید آر.

چنان‌که مسلمان درجه یک و برتر، پیامبر اسلام ۹ فرموده است:

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ﴾^۲؛

بگو: «من به‌راستی مأمور شدم، نخستین کسی باشم که خود را تسلیم (خدا) کرده.»

﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳؛

۱. بقره ۱۲۸/۲.

۲. انعام ۱۴/۶.

۳. غافر ۶۶/۴۰.

امر شده‌ام که تنها تسلیم و فرمان‌بردار پروردگار جهانیان باشم.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾^۱؛

و دین چه کسی بهتر است، از آن‌کس که چهره (انسانی و ایمانی) خود را تسلیم خدا کرده، در حالی که نیکوکار است.

﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۲؛

و هرکس چهره خود را - درحالی که نیکوکار باشد - برای خدا تسلیم کند، همواره با پایدارترین چنگ‌آویز، (خود را) نگهبانی کرده.

مراحل اسلام و ایمان

گام‌ها و مراحل اسلام و ایمان از این قرار است: 1. اسلام: اقرار به زبان 2. ایمان: تصدیق با دل و عمل با اعضا و جوارح 3. تسلیم کامل: و ترک پیروی از شیطان و این آخرین مرحله در طواف پیرامون حق مطلوب است، گرچه درجات و مراحل گوناگون و دیرپیداگرانه دارد؛ وانگهی ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ﴾ - و گام‌های شیطان را دنبال مکنید - پس از ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً﴾ - هان ای کسانی که ایمان آوردید! در سلم و سلامتی درآیید، در حالی که (این سلم) نگه‌دار شماست - دلیل بر این است که ایمان بدون ورود در «سلم» و ایمان و ورود در «سلم»، بدون «کافه»، معرفی و نمایشگاه گام‌های شیطان است، بلکه خودش گام شیطانی است. راه حق یک راه بیشتر نیست و آن تسلیم محض در برابر حق است و غیر آن راه‌های شیطان است؛ از این روی خدای بزرگ به

۱. نساء ۱۲۵/۴.

۲. لقمان ۲۲/۳۱.

مجرد ایمان - نه ایمان مجرد - می فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ - و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، مگر آن که هم چنان مشرک اند - .

یکی بودن حق و گوناگونی باطل

همانا آن حق یگانه است؛ حق یک چیز است، ولی باطل چهره‌های گوناگونی دارد که یا باطل خالص و یا مخلوط با حق است و هردو از گام‌های شیطان است. در اینجا اسلام است و جاهلیت وجود دارد، روش رحمان و روش شیطان وجود دارد و خدا به مؤمنان دستور می‌دهد که همگی در سلام اسلامی وارد گردند و گام‌ها و روش‌های شیطانی را ترک کنند و گام‌ها و روش‌های شیطانی بیرون از جرگه ایمان است و مراتب آن گوناگون است، چنان‌که ایمان درجات دارد.

پس خدا شعور مؤمنان را بسیج می‌کند که همه ایشان وارد جرگه امن اسلام شوند و خطر شیطان را پیش از وارد شدن ایشان به اسلام و پس از داخل شدن در آن گوشزد می‌کند: ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ - همواره او برای شما دشمنی آشکارگر است - ؛ سپس آنان را از عاقبت گمراهی پس از بیان حق و حقانیت اسلام برحذر می‌دارد.

انحراف آگاهانه، دربردارنده انتقام خدا

﴿فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۰۹﴾

پس اگر - بعد از آن‌که برای شما دلایل آشکار آمد - دچار لغزشی شدید، بدانید که خدا همواره بسیار باعزت و حکمت است.

﴿فَإِنْ زَلَلْتُمْ﴾ - پس اگر دچار لغزشی شدید - ، وارد «سلم» نشدید، یا پس از دخول در آن گرفتار لغزش شدید، یا پس از ورود کامل در «سلم»، لغزیدید و یا با پیروی از گام یا گام‌هایی از شیطان دچار لغزش شدید، همه این‌ها ﴿مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ ﴿ - بعد از آن که برای شما دلایل آشکار آمد - ، ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ﴾ - بدانید که خدا همواره بسیار باعزت - دارای انتقام است و ﴿حَكِيمٌ﴾ - باحکمت - پاداش می دهد؛

فراگیر بودن گام های شیطان

لغزش هایی که عقاب آور و مورد تهدید خداست، پیروی شیطان در انحراف های عقیدتی و اعمال اصلی و انجام گناهان کبیره است و اگر کسی در عقاید، از شیطان تبعیت نکند، واجبات را انجام دهد و گناه کبیره را ترک کند، گناهان صغیره او بخشیده می شود، مگر صغیره هایی که همانند کبیره باشند؛ همانند اصرار بر صغیره، بدون پشیمانی از انجام آن ها.

بنابراین ﴿خُطُواتِ الشَّيْطَانِ﴾ - گام های شیطان - فراگیر هر چیزی است که انسان را به بدی یا بدی ها می کشاند؛ از جمله آن ها بخشش همه دارایی فرد است که پس از آن خودش نیازمند شود. البته گاهی گناهان کبیره نیز با اسبابی همانند توبه بخشیده می شوند. پس ﴿أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ﴾ - خدا همواره بسیار باعزت است - ؛ چنان که ﴿حَكِيمٌ﴾ - باحکمت - است؛ چنان که به این تحدید اشاره می فرماید:

انتظار بی جای کافران بر رویت خدا و ملائکه

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۲۱۰﴾

آیا انتظار و نگرش اینان، جز این است که خدا در (زیر) سایبان هایی از ابر سویشان بیاید و فرشتگان (هم بیایند)، و کار (داوری) یکسره تمام شد؟ و همه کارها، فرمان ها و چیزها سوی خدا بازمی گردند.

معانی «اتیان» خدا

آمدن خدا در سایبان‌هایی از ابر، اگر به معنای چهره خدا باشد، محال است؛ زیرا خدا ماده یا مادی نیست که چهره داشته باشد:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا﴾^۱؛

و کسانی که به لقای (معرفتی، وحیانی و پاداش) ما امید ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند، یا (چرا) پروردگاران ما را نمی‌بینیم؟» بی‌گمان همواره در خودشان کبر و برتری جستند و سرکشی بزرگی کردند.

و ممکن است آمدن خدا در سایبان‌هایی از ابر، آمدن عذاب خدا در روز قیامت باشد:

﴿فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾^۲؛

پس خدا از جایی که هرگز گمان نمی‌کردند بر آنان (با قدرت ربوبیتش) درآمد.

﴿فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾^۳؛

پس خدا بنیان آنان را آمد (: از ریشه‌هاشان برکند).

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^۴؛

۱. فرقان ۲۵/۲۱.

۲. حشر ۵۹/۲.

۳. نحل ۱۶/۲۶.

۴. انعام ۶/۱۵۸.

آیا به جز این نگرش و انتظار دارند که فرشتگان سوی‌شان بیایند یا پروردگارت (سوی‌شان) آید! یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟ روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمانش به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد. بگو: «منتظر باشید (که) همواره ما (هم) منتظریم.»

و ممکن است آمدن خدا به معنای آمدن ربوبیت او در قیامت باشد:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱؛

آیا (کافران) جز اینکه فرشتگان سوی‌شان آیند یا فرمان پروردگارت (بر عذاب‌شان) در رسد، انتظاری دارند؟ کسانی که پیش از آنان بودند، (نیز) این‌گونه (رفتار) کردند و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خودشان ستم می‌کردند.

﴿وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۲؛

و پروردگارت با فرشتگان (کارگزار) صف‌اندرصف آیند.

پس آمدن خدا در مکانی ویژه محال است؛ زیرا خدا مکان ندارد، ﴿يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ﴾ - این است که خدا در (زیر) سایبان‌هایی از ابر سویی‌شان بیاید - ، گرچه این را گروهی از یهود درخواست کرده‌اند و برخی از قلم‌های مسموم مسلمانان بر پیامبره افترا بسته و به او نسبت داده‌اند، و یا برخی از ترس، دلالت آیه بر آمدن در مکان ماده و مادی، آن را تحریف کرده‌اند، و همانا «اتیان» درست خدا، آمدن امر خدا در جایی است که ممکن است، و معنای دوم، یعنی آمدن عذاب خدا، در دنیا و پیش از روز قیامت محال است؛ چنان‌که خدا فرموده است: ﴿وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ - و کار داوری یکسره تمام شد و همه

۱. نحل ۳۳/۱۶.

۲. فجر ۲۲/۸۹.

کارها، فرمان و چیزها سوی خدا بازمی‌گردد - ، و آیات دیگری از قرآن مجید، آمدن خود خدا را محال می‌شمارند؛ همانند

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾^۱؛

دیده‌ها(ی سَر، سِر) او را در نمی‌یابند.

﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا﴾^۲؛

بی‌گمان بر هر چیزی احاطه(ی علمی و قدرت و حکمت) دارد.

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۳؛

هرگز، چیزی (در ذات و صفات و افعالش) همانند او نیست.

تهدید پیروان شیطان به عذاب دنیوی و اخروی

و ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾ به هر دوی این معانی نظارت دارد؛ نظارت آن درباره آمدن خدا، اصل و محال ذاتی و نسبت به عذاب خدا، فرعی است؛ زیرا آمدن عذاب آخرتی خدا در دنیا محال است، ولی در آخرت محال نیست؛ اما آمدن خود خدا در همه زمان‌ها محال است، و ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾ تهدید به همه نظرهای خطا و انحرافی است؛ به‌ویژه تهدید به این نظر ترسناک است که خدا در زمان خاص و مکان ویژه بیاید؛ زیرا این محال ذاتی است؛ پس آیا آنان که به‌طور کامل در «سلم» داخل نشده‌اند، انتظار دارند که خدا خودش بیاید! اینکه محال است و یا امر او بیاید و این هم برای آنان نفعی ندارد؛ زیرا ﴿وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾

۱. انعام ۱۰۳/۶.

۲. فصلت ۵۴/۴۱.

۳. شورا ۱۱/۴۲.

- و کار (داوری) یکسره تمام شد؟ و همه کارها، فرمانها و چیزها سوی خدا باز می گردند - در اینجا آگاهی دادن و بانگ بیدارباش لطیف بر بلوک ایمان است که تنها مقداری از رنگ ایمان برای پیش گیری از گمراهی ها و لغزشها کفایت نمی کند، بلکه باید همه مؤمنان، همه جانبه و کامل وارد «سلم» شوند و پیروی از شیطان را ترک کنند. و ممکن است ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾ این موارد را شامل شود:

1. گروه ایمان آورده که پس از ایمان گمراه شده اند. 2. آن کسانی که هنوز ایمان نیاورده اند، ولی نزدیک به ایمان و در شرف آن هستند. 3. کسانی که از ایمان دور هستند.

کفران نعمت بنی اسرائیل

﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۲۱۱﴾

از فرزندان اسرائیل بپرس، چه بسیار از نشانه های روشنی «که» به آنان دادیم و هر کس نعمت خدا را - پس از آن که برایش آمد - (به کفر یا کفران) تبدیل کند، پس خدا همواره سخت کیفر است.

سؤال سؤال کننده - پیامبر ۱۹ - از بنی اسرائیل، سؤال برای درک و فهم نیست؛ زیرا بسیاری از آیات مکی و مدنی قرآن، نشانه های روشن بنی اسرائیل را به نمایش گذارده اند، بلکه همانا مقصود پیامبر استیضاح و گرفتن اعتراف از آنان و از کتاب های شان است: ﴿كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ﴾ - چه بسیار از نشانه های روشنی (که) به آنان دادیم - ؟ که خدا به شما بیش از همه امت ها آیه و معجزه داده است؛ از جمله آیات نه گانه و شش گانه در مصاف با فرعون؛ پس چرا با دیدن این همه آیات روشن، در «سلم» و سلامتی در نیامدید و حتی در «سلم» و سلامتی توراتی در نیامدید، تا چه رسد که به «سلم» و سلامتی قرآنی در آید. با دشمنی تمام، از

«سلم» در برابر پروردگار جهانیان سر باز زدند و وارد حمایت و زیر چتر ایمان نشدند و این تبدیل نعمت خدا به کفر و ناسپاسی است.

تبدیل نعمت به ضد آن

﴿وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ - و هرکس نعمت خدا را - پس از آن که برایش آمد - (به کفر یا کفران) تبدیل کند، پس خدا همواره سخت کیفر است - . ﴿نِعْمَةُ اللَّهِ﴾ در اینجا، آیات روشن خدا و در پرتو آن، ایمان به خدا، معاد و رسالت و در پرتو ایمان، دخول در «سلم» و سلامتی، ترک شیطان و پیروی از اوست.

نعمت‌های سه‌گانه تبدیل به ضد نعمت‌ها گردید؛ زیرا آیات روشن با جهل عمدی انکار شده و در سایه آن ایمان سنگین طرد شده است و دخول در «سلم» و سلامتی، تبدیل به ضدیت در تمام زمینه های علمی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی شده است.

کیفر بنی اسرائیل

﴿فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ - پس خدا همواره سخت کیفر است - ؛ جزای مناسب با گناه می‌دهد و عقاب موعود به آنان فقط دنیای پسین نیست، بلکه در دنیای کنونی نیز هست:

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ﴾^۱؛

۱. آل عمران ۱۱۲/۳.

هرکجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مهر خواری و بی‌مقداری بر (سر و سامان) شان زده شده، مگر به وسیله ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم.

هان! این بشریت شرور، ناسازگار و منفور پیش روی ما مجسم و نمایان است که با دست خود، سرانجام سخت و عذاب درازمدت و درازدامن کسب می‌کند و مانند مارها و اژدها، بعضی، برخی دیگر را می‌خورند و خود را از درون تهی و خالی (از ارزش‌های انسانی) می‌کنند و به صورت انسان‌نما و شیخ آدم‌ها درمی‌آورند که به جای صلح، قاتل زیاده‌رو هستند و جامعه را پر از عوامل سکرآور و تخدیرکننده‌های دیگر می‌کنند و این‌ها را تمدن می‌پندارند و وانمود می‌کنند

به زندگی حیوانی ملال‌آور، رقص‌های جنون‌آمیز و بازی‌های سیاسی و غیرعاقلانه و موسیقی‌های مبتذل و اوضاع سخت و تنگنای آنان بنگر که نه سر آنان و نه سینه و میان‌تنه و نه پایین‌تنه آنان حجاب و پوشش ندارد، بلکه همانند حیوان و مانند فیل، بی‌حجاب و پوشش هستند و اگر پوششی هم دارند، شال‌گردن بر گردن زنان و کراوات بر گردن مردان است که مانند یال و دم اسب خودنمایی می‌کنند. همه این‌ها در زندگی هرج‌ومرجی و جنون‌آمیز بشر امروزی از ثمرات گریز از حقیقت و غروب فطرت و عقل انسانی است که به عنوان پاداش مناسب اعمال انحرافی و خبیث بشر، دامن‌گیر او شده است و کیفر کامل‌تر در سرای پسین او را احاطه خواهد کرد.

تمسخر کافران دنیاپرست و مقام متقین در قیامت

﴿زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۲۱۲﴾

زندگی دنیا در چشم کافران آراسته شده، درحالی که مؤمنان را مسخره می کنند و کسانی که تقوای پیشه بودند در روز رستاخیز بالادست آنان اند و خدا هر که را خواهد، بی شمار روزی می دهد.

مقتضای آراستن یک چیز این است که آن چیز، زشت یا کمزینت باشد، ولی ﴿زُيِّنَ﴾ - آراسته شده - ، اشاره می کند به واقعیت زشت بودن زندگی دنیا برای کسی که آن را هدف می داند و با چشمان خیره به آن نگاه می کند، پس کور می شود؛ برخلاف کسی که زندگی دنیا را وسیله و مزرعه آخرت قرار می دهد و دنیا هم او را بینا می کند.

پس آراستن زندگی دنیا، نمایش شکل غیرحقیقی آن است، به گونه ای که گویا هدف اصلی از زندگی، زندگی دنیاست و هرچیزی که از اندازه خودش بگذرد، از هدف خودش بازمی ماند و زندگی دنیا هم اگر به گونه ای معرفی شود که گویا هدف است و نه وسیله برای زندگی قیامت، دشواری پدیدار می شود.

مشمولین ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ شامل همه کسانی می شود که از واقعیت زندگی دنیا غافل و محجوب مانده اند؛ از ملحد گرفته تا مشرک و موحد کتابی و تا مسلمان؛ زیرا معصیت ها، به طور کلی نتیجه آراستن زندگی دنیا با شهوت ها و هواهای آن است.

انواع آراستن زندگی دنیا

آراستن بر دو نوع است: 1. آراستن رحمانی 2. آراستن شیطانی؛ آراستن رحمانی، آراستن دنیا به عنوان وسیله رسیدن به زندگی دنیای پسین است که زندگی اصلی است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱؛

(ای پیامبر!) بگو: «زیورهای خدایی را که برای بندگانش پدید آورده - و (نیز) روزی‌های پاکیزه را - چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این (نعمت)ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند، درحالی‌که روز قیامت ویژه آنان است.»

ولی آراستن شیطانی، گذر از این حد و جلوه دادن زندگی دنیا به‌عنوان هدف است که گویا غیر از آن زندگی دیگری وجود ندارد و این فریب شیطانی است:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۲؛

گفت: «پروردگارم! به اینکه مرا گمراه ساختی، من (هم) بی‌چون و بی‌گمان در زمین (همه‌چیز را) برای‌شان می‌آرایم و همانا همواره گمراه‌شان (شان) خواهم ساخت.» * «مگر خالص‌شدگان (ربانی) از بندگانت را.»

و خدا کسانی را که با علم و عمد به‌دنبال زندگی دنیا می‌روند، با قدرت و برخورد عملی از این راه باز نمی‌دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳؛

بی‌گمان کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، کردارهایشان را برای‌شان بیاراستیم؛ پس ایشان سرگشته می‌گردند.

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾^۴؛

۱. اعراف ۳۲/۷.

۲. حجر ۳۹-۴۰/۱۵.

۳. نمل ۴/۲۷.

۴. صف ۵/۶۱.

پس چون (از حق) برگشتند، خدا (هم) دل‌هایشان را (هم‌چنان از آن) برگردانید.

چون که:

﴿وَقَيْضَنَا لَهُمْ قُرْنَاةً فَرَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾^۱؛

و برای آنان دم‌سازانی (هم‌چون خودشان) برگماشتیم. پس آنچه را پیش روی‌شان و آنچه در پی آنان بود، در نظرشان زیبا جلوه دادند و فرمان (عذاب) در میان امت‌هایی از جن و انس - که پیش از آنان هم‌چنان درگذشتند - برای‌شان حق و ثابت آمد؛ چرا که آنان بی‌امان (از) زیان‌کاران بودند.

شیطان دشمنانه زندگی دنیا را برای دنیامداران آراسته می‌کند؛ چنان‌که وعید هم داده است و رحمان، به‌عنوان جزای موافق و واکنش مناسب در برابر کنش آنان، زندگی دنیا را با افرادی دم‌ساز برای‌شان می‌آراید؛ وانگهی خدا مؤمنان را به‌اندازه ایمان‌شان از مکر شیطان بازمی‌دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۲؛

به‌راستی کسانی که (از خدا) پروا کرده‌اند، چون وسوسه‌ای مماس، از گردش‌گرانی از شیطان بدیشان در رسد، (خدای را) بسی به یاد آورند؛ پس به ناگاه بینایند.

بلکه:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾^۳؛

و (اما) کسانی که به هدایت گراییدند، (خدا) آنان را (هرچه) بیشتر هدایت کرد و (پاداش) پرهیزگاری‌شان را (شایسته هدایت‌شان) به آنان داد.

۱. فصلت ۲۵/۴۱.

۲. اعراف ۲۰۱/۷.

۳. محمد ۱۷/۴۷.

دلیل تمسخر کافران

﴿وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ - در حالی که مؤمنان را مسخره می کنند -؛ زیرا در زندگی دنیا با آنان هماهنگ نیستند. مسخره کنندگان به مؤمنان می گویند: شما ناچیز و سبک مغزید و از امکانات دنیا استفاده نمی کنید، ولی ما از آن ها بهره می - جوئیم و لذت می بریم؛ اما شما زهد می ورزید و انفاق می کنید و امثال این گونه سخنان مسخره آمیز بر زبان جاری می سازند.

برتری متقین بر کافران در قیامت

﴿وَالَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ - و کسانی که تقوا پیشه بودند - و مؤمنانی که از جلوه های ناشایست زندگی دنیا پرهیز می کنند، ﴿فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ - در روز رستاخیز بالادست آنان اند -، بالاتر از همه کافران و بالاتر از مؤمنان غیر پروا پیشه و چون زندگی آخرت، زندگی استقرار و آرامش و زندگی اصلی است، پس ملاک بالا بودن، آقایی و بالایی در روز قیامت است. اگر کافران در این دنیا مؤمنان را مسخره می کنند، به زودی در عالم قیامت توسط مؤمنان مورد تمسخر قرار خواهند گرفت و برخورداری از مادیات دنیا دلیل چیرگی و آقایی در زندگی قیامت نیست، بلکه این برخورداری برای امتحان است.

رزق بی حساب خدا در دنیا و آخرت

﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ - و خدا هر که را خواهد، بی شمار روزی می دهد - هم در دنیا و هم در آخرت.

اما بی حسابی در دنیا، هرج و مرج و بی حسابی مطلق نیست؛ زیرا خدا فرموده است:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۱؛

و هر چیزی را نزد او اندازه‌ای است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۲؛

و هیچ چیزی نیست، مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معلوم

فرو نمی‌فرستیم.

﴿فَأَنذَرْنَا عَلَيْكَ الْبَلَاءَ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾^۳؛

پس جز این نیست که بر تو تنها رساندن پیام است و حساب (آنان) تنها بر ماست.

پس دنیا و آخرت دار حساب است.

مقصود از بی حسابی رزق در دنیا

مقصود از ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ - بی شمار - ، وگرنه آن‌ها ویژه مؤمنان می‌شد و برای بی‌ایمانان اختلال نظام پیش می‌آمد و کافران محروم می‌شدند، در حالی که در گاهی برخورداری از امکانات دنیا برعکس می‌شود و کافران بیشتر از مؤمنان دارند:

۱. رعد ۸/۱۳.

۲. حجر ۲۱/۱۵.

۳. رعد ۴۰/۱۳.

﴿وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ * وَ لِيُؤْتِيَهُمْ أُبْوَاباً وَ سُرُوراً عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ * وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكُ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١﴾ ؛

و اگر (چنان) نبود که مردم (در انکار خدا) امّتی یگانه می‌گشتند، همواره برای خانه‌هایشان - برای کسانی که به رحمان کفر می‌ورزند - سقف‌هایی از نقره و جایگاه‌هایی متحرک که بر آنها آشکار گردند، می‌نهادیم * و برای خانه‌هایشان نیز درب‌ها و تخت‌هایی که بر آنها تکیه زنند، مقرر می‌داشتیم * و زر و زیورهایی (دیگر را نیز) و همه این‌ها همواره جز متاع زندگی دنیا نیست و آخرت پیش پروردگارت تنها برای پرهیزگاران است.

مقصود از بی حسابی رزق در آخرت

﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ - بی شمار - ، بلکه:

﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ﴾ ^۲ ؛

و در آنجا آنچه را دل‌ها(شان) اشتها کند و دیدگان(شان) لذت برد، هست.

۱. زخرف ۴۳ / ۳۵-۳۳.

۲. زخرف ۴۳ / ۷۱.

بعثت انبياء و عوامل وصول به رضای الہی

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ
 مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا
 اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًا
 بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ
 وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٢﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا
 الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ
 وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ
 أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ
 مِنْ خَيْرٍ فَلِللَّهِ وَاللَّذِينَ فِي الْأَقْرَابِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا
 تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

فلسفه بعثت انبیاء و ملاک تشخیص حق

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ
مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اٰخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اٰخْتَلَفَ فِيهِ
إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ
الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اٰخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢٦﴾

مردمان، (در گمراهی) امتی یگانه بودند؛ پس خدا پیامبران برجسته را نویدآورنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقانیت فرو فرستاد تا میان مردمان، در آنچه باهم اختلاف داشته‌اند، حکم و پیوند دهد. و جز کسانی که (کتاب) به آنان داده شد - پس از آن‌که دلایل روشن برای‌شان آمد - به خاطر ستم (و حسدی) که میان‌شان بود، هیچ‌کس در آن اختلاف نکرد؛ پس خدا آنان را که ایمان آوردند، به اذن خود، به حقیقت آنچه (دیگران) در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد سوی راهی راست (و راهوار) هدایت می‌کند.

معنای اُمَّت

«الأمة» از «الأم» به معنای قصد است؛ پس «امت» گروهی هستند که قصد و مقصد یگانه دارند، و گاهی بر فردی که در یک قصد، همت گروهی را دارد، گفته می‌شود و گاهی به امام جمعی که همت عالی دارد که امتی را رهرو خود کند، گفته می‌شود؛ همانند ابراهیم:۷

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱؛

۱. نحل ۱۲۰/۱۶.

به راستی ابراهیم (به تنهایی) امتی بود، خاضع و فرمان بردار (از) خدا (و) از هر باطلی رویگردان بود و از مشرکان نبود.

مقصود از یگانگی امت بشری

آیا مقصود از ﴿أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ در اینجا - نسبت به همه مردم - امت هدایت است که همه مردم پیش از بعثت پیامبران هدایت شده بودند؟ این ذاتاً محال است؛ زیرا هواهای گوناگون نفسی و عقلی و تمایلات انسانی، اساس اختلاف‌های گوناگون بین مردم است! مردم با وجود دعوت پیامبران، هرگز همه باهم به رسالت‌ها ایمان نیاورده و نخواهند آورد، پس چگونه بدون دعوت بر محور ایمان و هدایت، امت یگانه شده‌اند؛ وانگهی مقصود از بعثت انبیاء چیرگی بر اختلافات انسان‌هاست و اگر مردم اختلاف ندارند و هدایت شده هستند، پس چه نیازی به هدایت و بعثت پیامبران دارند!

افزون بر اینکه رسالت‌ها مردم را در دو شاخه هدایت و ضلالت قرار داده‌اند: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾ - و جز کسانی که (کتاب) به آنان داده شد، هیچ کس در آن اختلاف نکرد - ﴿وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ - و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقانیت فرو فرستاد تا میان مردمان، در آنچه باهم اختلاف داشته‌اند، حکم و پیوند دهد -! پس این هدایت یگانه بین آنان چیست؟

و نیز پیش از دعوت رسالت‌ها همه مردم کافر نبوده‌اند؛ زیرا برخی از مردمان به ایمان و هدایت فطری و عقلانی ایشان کافر نبوده‌اند. پس نه کافر و نه هدایت یافته بوده‌اند، بلکه:

کانوا ضالالا لا مؤمنین و لا کافرین و لا مشرکین^۱؛

گمراهانی بوده اند که نه مؤمن و نه کافر و نه مشرک بوده اند.

زیرا مردم پیش از رسالت ﴿أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ در گمراهی بوده اند، ولی پس از رسالت‌ها اُمّت‌های سه‌گانه شده‌اند: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ - پس خدا پیامبران برجسته را نویدآورنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقایق فرو فرستاد تا میان مردمان، در آنچه باهم اختلاف داشته‌اند، حکم و پیوند دهد -؛ پیش از رسالت‌ها اُمّت واحد در گمراهی از وحی بوده‌اند، گرچه با رسالت فطرت‌ها و عقل‌ها هدایت شده بوده‌اند، ولی هدایت عقل و فطرت، هدایت لایق و در شان انسان نیست که همه افراد انسان را اُمّت یگانه کامل سازد؛ بنابراین یگانگی اُمّت بشری پیش از بعثت پیامبران، به معنای نبود هیچ‌گونه اختلاف نیست، بلکه به معنای ضلالت از هدایت وحی است؛ چنان‌که کافر هم نبوده‌اند؛ زیرا وحی‌ای نبوده تا به آن کافر باشند.

آدم عَلَيْهِ السَّلَام؛ اولین انسان و اولین پیامبر

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چه زمانی مردم اُمّت یگانه بوده‌اند و از چه زمانی رسالت وحی آغاز شده است؟ آدم عَلَيْهِ السَّلَام اولین انسان و طبق صریح قرآن اولین

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۰۸؛ در تفسیر عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت شده است: «از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام درباره آیه پرسیدم. فرمود: "مردم، پیش از حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام اُمّت یگانه بودند، پس از آن خدا تغییر ایجاد کرد و پیامبران را فرستاد." پرسیدم: "آیا در آن زمان مردم هدایت شده بودند یا گمراه؟" فرمود: "گمراه بودند؛ نه مؤمن و نه کافر و نه مشرک بودند." و در همان مدرک، از مجمع‌البیان، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است.

رسول بوده است و پس از او نیز برخی از فرزندان و نوادگانش به پیامبری رسیده‌اند:

﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۱؛

و در کتاب، ادريس را ياد کن؛ او بسي راستا (و) پيامبری برجسته بود.

چنان‌که آیاتی تصریح یا اشاره به آمدن پیامبرانی پیش از نوح^۷ می‌کند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾^۲؛

ایشان کسانی از پیامبران برجسته‌اند - که خدا بر ایشان نعمت ارزانی داشت -، از دودمان آدم و از

کسانی که با نوح (در کشتی) سوار(شان) کردیم.

باوجود رحمت و حکمت خدا، چگونه ممکن است که بشریت در مدتی از زمان، امتی در گمراهی باشند و پس از آن، خدا رسولان را مبعوث فرموده باشد؟ اگر این‌گونه باشد، مردمانی که پیامبر نداشته‌اند بر خدا حجت خواهند داشت و خدا بر آنان اتمام حجت نخواهد داشت؛ چنان‌که فرموده است:

﴿وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۳

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۳؛

و پیامبرانی (را فرستادیم) که درحقیقت (ماجرای) آنان را از پیش بر تو حکایت کردیم و پیامبرانی

(را نیز برانگیختیم) که (سرگذشت) ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم، و خدا با موسی سخنی (وحیانی)

گفت. * پیامبرانی را که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردمان، پس از پیامبران در برابر خدا

(بپایان) حجتی (در کار) نباشد، و خدا عزیز حکیم بوده است.

۱. مریم ۵۶/۱۹.

۲. مریم ۵۸/۱۹.

۳. نساء ۱۶۴-۱۶۵/۴.

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾^۱؛

و اگر ما آنان را قبل از آن (رسولان) به عذابی هلاک می کردیم، بی گمان می گفتند: «پروردگاران! چرا پیامبری سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و بی مقدار و رسوا شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟»

همه امت ها، دارای پیامبر

آیات دیگری تصریح می کنند که همه امت ها پیام آور داشته اند:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾^۲؛

و بی چون و بی گمان در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم که خدا را پرستید.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾^۳؛

و برای هر امتی پیامبری است؛ پس چون پیامبرشان بیاید، میان شان به قسط [عدالت و فضیلت] داوری شود.

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ﴾^۴؛

برای هر امتی رسم و جایگاهی برای عبادت و قربانی قرار دادیم که آن ها بدان سوی و روش روان اند.

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۵؛

و هیچ امتی نبوده، مگر اینکه در آن هشداردهنده ای (و حیانی یا غیر و حیانی) بوده است.

۱. طه ۱۳۴/۲۰.

۲. نحل ۳۶/۱۶.

۳. یونس ۴۷/۱۰.

۴. حج ۶۷/۲۲.

۵. فاطر ۲۴/۳۵.

پس چه زمانی مردم امت واحده در گمراهی بوده‌اند و پس از آن خدا رسولان را برگزیده است؟ ممکن است مقصود از ﴿أُمَّةً وَاحِدَةً﴾، یگانگی در گمراهی (نه هدایت کامل و نه کفر کامل)، در زمان فترت بین آدم ۷ و ادریس ۷ یا بین ادریس ۷ و نوح ۷ باشد که در این مدت پیامبر صاحب کتاب شریعت نبوده و همانا دعوت رسالتی یا رسولی بدون شریعت بوده و مردم با قصور یا تقصیر به دنبال رسالت موجود نرفته‌اند و گمراه شده‌اند. ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ﴾ - پس خدا پیامبران برجسته را برانگیخت - ؛ پیامبرانی را با کتاب شریعت با تفصیل‌های بیشتر از آن دعوت رسالتی یا رسولی که با کمک عقل و فطرت، مردم را هدایت کنند و برای انسان‌های ابتدایی نیازی به شریعت نبوده، بلکه همان مقدار از دعوت رسالتی و رسولی با کمک عقل و فطرت کافی بوده است. انبیا، صاحبان کتاب‌های وحی حامل شریعت احکامی بوده‌اند، ولی همه رسولان، با اینکه دعوت رسولی یا رسالتی داشته‌اند، دارای چنین کتاب‌هایی نبوده‌اند. پس بشریت هیچ‌گاه بدون حجت و دلیل نبوده است:

﴿لَيْسَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾^۱ ؛

تا برای مردمان، پس از پیامبران، در برابر خدا (بهانه و) حجتی (در کار) نباشد.

چنان‌که بین حضرت مسیح ۷ و حضرت محمد ۹ فترت نبوت بوده است:^۲

﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ﴾^۳ ؛

تا قومی را که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برای‌شان نیامده است، هشدار دهی.

۱. نساء ۱۶۵/۴.

۲. ولی در همان زمان‌ها دعوت رسالتی و رسولی وجود داشته است؛ مثلاً بین حضرت مسیح ﷺ و پیامبر ﷺ، دعوت حضرت مسیح ﷺ جاری بوده، گرچه پیامبری فرستاده نشده است. (مترجم)

۳. قصص ۴۶/۲۸.

﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾^۱؛

تا قومی را هشدار دهی که پدرانشان هشدار داده نشدند؛ پس آنان (هم‌چنان) در (ژرفای)

غفلت‌اند.

و اگر کسی سوال کند که پیامبران پیش از نوح ۷، با اینکه «اولی‌العزم» نبوده‌اند، پس چگونه کتاب شریعت و شریعت مستقل داشته‌اند؟ جواب این است که یا شریعت‌ها منحصر در پیامبران «اولی‌العزم» نبوده است و یا اینکه «اولی‌العزم» کامل منحصر در پنج پیامبر بوده است و پیامبران «اولی‌العزم» غیرکامل، همانند ادریس ۷ هم بوده‌اند.

ممکن است ﴿كَانَ﴾ بریده از زمان و ناظر به کیان و شخصیت انسان باشد، که او ﴿أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ در گمراهی بوده، و با وحی نبوت‌های ربّانی هدایت نشده، بلکه اختلاف پیدا کردند؛ برخی ایمان نیاوردند و برخی ایمان آوردند و سپس در خود شریعت که عامل وحدت است، اختلاف پیدا کردند و فطرت و عقل نیز به‌طریق‌اولی برای هدایت آنان کفایت نکرد.

انواع اختلاف و منشا آنها

اختلاف بر دو گونه است: 1. اختلاف پیش از نبوت‌ها، از فطرت‌های قاصر و عقل‌های خطاکار 2. اختلاف پس از آمدن نبوت‌ها که پیروان شرایع گوناگون باهم اختلاف کردند و هر گروهی به‌دنبال شریعت خویش رفت:

﴿مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾^۲؛

۱. یس ۶/۳۶.

۲. یونس ۱۹/۱۰.

مردم جز یک امت نبوده‌اند؛ پس اختلاف کردند.

و این آیه ناظر بر اختلاف دوم است که اختلاف در دین است، پس از اختلاف نخستین که مقتضای بعثت پیامبران است؛ چنان‌که آیه ما به هر دو اختلاف تصریح می‌کند و از ﴿لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ - تا میان مردمان، در آنچه باهم اختلاف داشته‌اند، حکم و پیوند دهد - فهمیده می‌شود که باهم اختلاف دارند؛ زیرا هواها و تمایلات گوناگون دارند، ولی با این حال در گمراهی، امت یگانه هستند و مهم‌ترین هدف و هدف نهایی از ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ﴾ - پس خدا پیامبران برجسته را برانگیخت - حکم بین مردم گوناگون است.

اختلاف دوم از ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ﴾ - و هیچ‌کس در آن اختلاف نکرد - استفاده می‌شود؛ از کتاب وحی که عامل وحدت است سوءاستفاده کرده‌اند؛ چنان‌که پیروان قرآن در آن اختلاف کردند، پس اختلافی در بین مردم پیش از نزول کتاب وحی یا پس از نزول آن و پیش از نظر و دقت هدایت‌یاب در کتاب وحی است که از یک‌سو نتیجه هواها و تمایلات گوناگون مردم است و از سوی دیگر کوتاهی فطرت‌ها و عقل‌هاست؛ سپس اختلاف دوم در تصدیق کتاب است که برخی ایمان می‌آورند و آن را تصدیق می‌کنند و برخی به آن کافر می‌شوند. اختلافی دیگری نیز پس از تصدیق کتاب، از باب دل‌بستگی به آن و منتقل‌نشدن به شریعت بعدی است؛ همانند یهود که به شریعت تورات ایمان آوردند و حضرت مسیح^۷ را تکذیب کردند، و مسیحیان که در شریعت انجیل سنگین شدند و قرآن را تکذیب کردند و گاهی اختلاف در کتاب وحی از باب اختلاف در تفسیر، با پیش‌داوری مخالف یا موافق با نظرهایی است و گاهی اختلاف در کتاب به جهت ترجیح سخن‌های بی‌اصل و ریشه و یا روایت‌های غلط جمعی بر کتاب است.

اختلاف در عالمان، و نه پیامبران

﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ - و جز کسانی که (کتاب) به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای شان آمد، به خاطر ستم (و حسدی) که میان شان بود، هیچ کس در آن اختلاف نکرد - ؛ ﴿الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾ عالمان به کتاب وحی هستند، نه پیامبران که به آنان وحی می‌شود؛ زیرا پیامبران باهم اختلاف ندارند؛ چون حسد ندارند و مقصود، مردمان جاهل نیز نیستند؛ زیرا آنان جز عمل به بیان دانشمندان شان تکلیف دیگری ندارند. پس فقط عالمان هستند که اختلاف دارند؛ چون ستم و حسد دارند و بدین جهت یا کتاب را تکذیب و یا تفسیر به رأی خود خواسته می‌کنند.

دلایل اختلاف عالمان در کتاب

اختلاف در کتاب شریعت گاهی به جهت تقصیر و ستم است که مورد تهدید خداست و گاهی به جهت قصور است؛ وانگهی، قصور گاهی از ثمرات تقصیر قاصران است یا نتیجه تقصیر پیشینیان و گاهی اختلاف، ثمره قصور مطلق است و فقط همین گروه معذور هستند و اگر کتاب به عنوان دلیل اصلی در هر حکم و موضوع اصلی و یا فرعی شرعی، لحاظ شود، به ویژه اگر به طور گروهی و مشاوره‌ای مورد دقت و مطالعه قرار گیرد، اختلاف‌ها در کتاب کم خواهد شد. اختلاف‌های زیاد در کتاب، حاصل رجوع نکردن و دقت نکردن در آن - چنان که حق آن است - می‌باشد و از همین جاست که فتنه‌ها بر اهل کتاب پدیدار می‌شود و از بین نمی‌رود، مگر با رجوع حقیقی به کتاب؛ چنان که از پیامبر ۹ روایت شده است:

فَإِذَا أَقْبَلْتُمْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنَةَ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَانَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ سَبِيهِ الْأَمِينِ لَا يَعْوجُ فَيَقَامُ وَ لَا يَزِيغُ فَيَسْتَتَبُ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ؛

هرگاه فتنه‌ها هم‌چون بخشی از شب تار بر شما روی آورد، پس به قرآن رجوع کنید؛ زیرا آن ریسمان متین و سبب امین خداست و کز نمی‌شود تا پس از آن راست گردد. تنگ نمی‌شود تا پس از آن گشوده گردد. هرکس آن را پشت سر خویش قرار دهد، او را به آتش می‌راند و هرکس قرآن را پیش روی خویش قرار دهد، آن، او را به بهشت رهبری می‌کند. هدایت‌ خدایی برای کسانی که پیش از دریافت کتاب وحی در آن اختلاف کرده‌اند، فقط در سایه ایمان به خدا و رجوع به آن به‌عنوان نخستین زاویه و دلیل شرعی و عمل به آن تحقق می‌یابد و اینجاست که هدایت فرقان نصیب او می‌شود:

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱؛

اگر از خدا پروا بدارید، برای شما (نیروی در) جداسازی (حق از باطل) قرار می‌دهد.

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾^۲؛

و بی‌گمان کسانی که در (باره این) کتاب (با یکدیگر) به اختلاف پرداختند، همانا در ژرفای جدایی دور و درازی فرورفته‌اند.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاٰخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۳؛

و مانند کسانی مباشید که پس از آن‌که دلایل آشکار برای‌شان آمد، پراکنده شدند و باهم اختلاف کردند و ایشان برای‌شان عذابی بس بزرگ است.

۱. انفال ۲۹/۸.

۲. بقره ۱۷۶/۲.

۳. آل‌عمران ۱۰۵/۳.

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱؛

و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای‌شان توضیح دهی، حال آن‌که برای مردمی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی (جاودانه) است.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَاقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾^۲؛

بی‌گمان این قرآن بر فرزندان اسرائیل، بیشتر آنچه را که آنان درباره‌اش اختلاف دارند، گزارش و برش تاریخی پی‌گیر می‌دهد.

گونه‌های اختلاف عالمان در قرآن

عالمانی که قرآن به آنان داده شده، به گونه‌های سخیفی در آن اختلاف کرده‌اند؛ زیرا بحث می‌کنند که آیا قرآن تحریف شده یا نشده است؟ آیا ظواهرش حجت هست یا نیست؟ آیا اگر صریح قرآن یا ظاهر آن برخلاف شهرت یا اجتماع و یا روایات باشد، براساس آن دو فتوا بدهند یا ندهند؟ و تا جایی رسیده‌اند که قرآن را به این دلیل که مقصود آن فهمیده نمی‌شود، به‌طورکامل کنار گذاشته‌اند یا به خاطر ترس از فرورفتن در تفسیربه‌رای و شبیه این، از عواملی که قرآن را از حوزه هایش، دور از غرفه‌هایش برکنده است:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۳؛

و پیامبر گفت: «پروردگارم! قوم من بی‌گمان این قرآن را بسی دور و مهجور برگرفتند.»

۱. نحل ۶۴/۱۶.

۲. نمل ۷۶/۲۷.

۳. فرقان ۳۰/۲۵.

ایمان؛ اساس فرقان

اختلافات در شریعت که نخست در میان دانشمندان دینی به وجود آمده، رفته‌رفته به همه مکلفان می‌رسد، ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ﴾ - پس خدا آنان را که ایمان آوردند، به اذن خود، به حقیقت آنچه (دیگران) در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد -؛ چنان‌که خدا وعده داده است:

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱؛

اگر از خدا پروا بدارید، برای شما (نیروی) جداسازی (حق از باطل) قرار می‌دهد.

پس ایمان صالحی که آلوده نشده و مصلحتی و تجارتي نیست، اساس «فرقان» بین حق و باطل، هنگام اختلاف مردم در کتاب هدایت است، ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ - و خدا هر که را بخواهد سوی راهی راست (و راهوار) هدایت می‌کند - و خدا کسی را می‌خواهد که او نیز هدایت را بخواهد و به دنبال آن باشد. خدا این گونه انسان‌ها را با مثلث هدایت عقل و فطرت و شریعت هدایت می‌کند و فرقی بین شریعت «اولی‌العزم» یا پایین‌تر از آن، همانند زمان آدم تا نوح ۸ وجود ندارد؛ زیرا زمان فترت رسول و عدم حضور او در بین مردم، فترت و فقدان رسالتی نیست؛ چون شریعت پیشین در بین مردم حکم‌رانی می‌کند، گرچه دستیابی به آن سخت باشد؛ زیرا:

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا؛

بهترین عمل‌ها سخت‌ترین آن‌هاست.

ممکن است مقصود از ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ - مردمان، (در گمراهی) امّتی یگانه بودند - ، گمراهی مردم بین زمان‌های آدم ۷ تا ادریس ۷ باشد؛ زیرا ادریس ۷

نخستین «نبی» (رسول اعلی) بوده است، ولی آدم^۷ «نبی» نبوده، بلکه رسول بوده است و پس از او نوح^۷ و دیگر پیام‌آوران «اولی‌العزم» آمده‌اند؛^۱ زیرا «نبوت» به معنای رفعت است؛ بنابراین پیامبران «اولی‌العزم» صاحبان رفعت مقام از میان رسولان هستند و از امتیازات‌شان، اعطای کتاب به ایشان است: ﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...﴾ - و با آنان کتاب (خود) را با تمامی حقانیت فر فرستاد - .

بی‌شک نبوت و پیام‌آوری قوی با ولایت عزم، از نوح^۷ آغاز شد؛ چنان‌که آیاتی بر این مدعا دلالت دارد. پس اینان دارای شریعت‌های مستقل هستند. غیر از ایشان سایر «انبیا» چنین نیستند، تا چه رسد به رسولان، و ما در سوره نوح چهره شریعت‌ خدایی پیش از نوح^۷ را شرح داده‌ایم.^۲

به یقین این امت گمراه پیش از نوح، همانند امت یگانه گمراه پیش از حضرت محمد^۹ است؛ زیرا بین مسیح^۷ تا محمد^۹ فترت و فقدان رسول بوده است و بدین جهت مردم گمراه شدند، گرچه رسالت مسیح^۷ بین مردم بود و بی‌شک نبوت‌هایی که کتاب و حیانی داشته‌اند، به‌ویژه پیامبران «اولی‌العزم»، محور دعوت‌های پروردگار بوده‌اند و تعداد «انبیا» کمتر از «رسولان» بوده است؛ هر

۱. نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۰۸؛ در تفسیر عیاشی، از مسعده، از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه فرمود: «این پیش از نوح بوده است که گمراه بوده‌اند؛ زیرا وقتی آدم علیه السلام و ذریه صالح او از دنیا رفتند، شیث، وصی او باقی ماند و او به‌خاطر تهدید قاییل به قتل، چنان‌که برادرش هابیل را کشت، نتوانست دین را به‌طور کامل اظهار کند و تقیه و کنمان می‌کرد. از این جهت مردم گمراه شدند و شیث به جزیره‌ای در دریا رفت و به عبادت پروردگار پرداخت. از این پس خدا اراده کرد تا رسولان را ارسال کند و پیش از آنان مردم فقط هدایت فطرت و عقل را داشتند.» گفتم:

۲. ر. ک به الفرقان، ج ۲۹، ص ۱۴۵؛ در آنجا پیرامون شریعت‌های مستقل سخن گفته‌ایم.

«نبی» به ناگزیر رسول است، ولی هر «رسول»، «نبی» نیست^۱ و ما در الفرقان پیرامون رسالت‌ها و نبوت‌ها در آیات مربوط به آن‌ها بحث کرده‌ایم.

﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ﴾ - پس خدا آنان را که ایمان آوردند، به اذن خود، به حقیقت آنچه (دیگران) در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد - از جمله اینان، امت هدایت‌یافته اسلامی است که پس از آمدن قرآن با اهل کتاب اختلاف پیدا کردند و خدا ایشان را به اسلام هدایت کرد و آنان هدایت قرآن را پذیرفتند و قرآن مهیمن را بر همه کتاب‌های آسمانی ترجیح دادند؛ چنان‌که از پرچم‌دار حق روایت شده است:

نحن الأولون و الآخرون، الأولون يوم القيامة و أول الناس دخولا الجنة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا و أوتيناهم من بعدهم فهدانا الله لما اختلفوا فيه من الحق فهذا اليوم الذي اختلفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع فغد لليهود و بعد غد للنصارى^۲؛

ما اولین و آخرین هستیم. در روز قیامت نخستین‌ها هستیم و از همه زودتر وارد بهشت می‌شویم، با اینکه اهل کتاب، پیش از ما به کتاب و حیانی دسترسی پیدا کردند و ما پس از آنان کتاب‌دار شدیم، ولی آنان در کتاب وحی اختلاف پیدا کردند و ما هدایت شدیم و مردم از ما پیروی کردند و یهودیان پس از ما و نصرانیان پس از یهودیان قرار دارند.

اما کسانی از اهل کتاب و غیر آنان که کافر شدند و بر کفرشان اصرار ورزیدند، خدا اینان را هدایت نمی‌کند و بین مؤمنان و کافران معاند، گروهی بینابین هستند

۱. استاد فرموده است که درباره پیام‌گیران و پیام‌آوران از خدا سه اصطلاح داریم: ۱. «نبی» که از «نبا» مشتق است و او کسی است که خبر الهی را فقط برای خودش دریافت می‌کند؛ ۲. «رسول»؛ هم برای خودش و هم برای دیگران؛ ۳ - «نبی» از «نَبُوَّة»، به معنای رفعت مشتق است؛ یعنی رسول اعلی. مرحوم صدوق هم در معانی الأخبار این را آورده است. (مترجم)

۲. الدر المشهور، ج ۱، ص ۲۴۲؛ عبدالرزاق، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم، از ابی هریره درباره آیه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «...».

که کورکورانه از دانشمندان خائن‌شان تقلید کرده‌اند و در این تقلید، کور یا قاصرنده و یا قصور و تقصیر را باهم دارند.

بشارت هدایت به مومنان

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ - و خدا هر که را بخواهد، سوی راهی راست (و راهوار) هدایت می‌کند - ؛ هر کس هدایت خدا را بخواهد، خدا هم هدایت او را می‌خواهد و او را هدایت می‌کند؛ زیرا مفعول مقدر هر دو وجه را تحمل می‌کند. پس هدایت ربّانی در میان اختلافات موزی و حادّ گمراه‌کننده، جداکننده حق از باطل، از جانب پروردگار است و به مؤمنان پرواپیشه نوید داده شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱؛

هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از خدا پروا بدارید، برای شما (نیروی) جداسازی (حق از باطل) قرار می‌دهد.

انواع فرقان

در پرتو ایمان به قرآن، دو گونه فرقان پدیدار می‌شود: 1. فرقان بین هر حقی از هر باطلی 2. فرقان بین روش‌ها و مذاهب گوناگون اسلامی و ایمانی؛ پس تقوا و ایمان صالح دو بال برای مؤمن هستند که به وسیله آن دو به آفاق فرقان پرواز می‌کند و هر مقدار ایمان و تقوایش زیاد شود، آفاق و پرواز او به آن‌ها زیاد

۱. انفال ۲۹/۸.

می‌شود و هر مقدار ایمان و تقوایش کم شود، پرواز و آفاق پرواز او هم کم می‌شود.

هیمنه قرآن، ضعیف و قوی، و خائن و امین دیگر کتاب‌های آسمانی را به نمایش می‌گذارد؛ زیرا کتاب وحی آمده است تا حکم و موضوع اصلی را از جعلی بازشناساند و راه‌ها و وسایل مختلف و انحرافی را منحل کند و راه درست را بنمایاند و مردم در هنگام اختلاف به آن پناه ببرند. اسلام قرآن را بین همه مردم حاکم قرار می‌دهد تا اختلافات آنان را که نتیجه اختلاف گرایش‌هایشان است، برطرف کند؛ سپس بین اهل کتاب که درباره کتاب خدا (قرآن) اختلاف دارند و یا از آن دوری کرده‌اند، حکم کند؛ پس قرآن قاعده و قانون همه بشریت است و اگر بشریت به آن عمل کند، پیرامون حق، وحدت پیدا کرده است و اگر از قرآن منحرف شود و به سراغ قواعد و قوانین دیگر برود، بر باطل رفته است و انحراف هرکسی به اندازه دوری از قرآن و ارتباط با باطل، شدت یا ضعف دارد. اگر همه مردم در زمانی از تاریخ سیاه بشریت، قرآن را برنامه زندگی خود قرار بدهند، این مردم نیستند که حاکم خود هستند، بلکه همانا خدای مردم است که پیامبران، از جمله پیامبر اسلام ۹ را با قرآن که بیان‌گر دین حنیف است، برای مردم فرستاده است. پس هر حکم و نظری که موافق کتاب خداست، حق و حاکم از جانب خداست و نظرات مخالف کتاب خدا، جعلی، باطل و بدون برهان هستند.

لجوج‌ترین دشمنان قرآن

از سرسخت‌ترین و لجوج‌ترین دشمنان قرآن، کسانی از اهل کتاب هستند که با علم به حقانیت آن، با آن دشمنی دارند و به عمد ایمان نمی‌آورند و بر آن ستم می‌کنند، با اینکه بشارت‌های کتاب‌های آسمانی را در حق قرآن و صاحب قرآن

خوانده‌اند و می‌شناسند. البته همه اهل کتاب در مخالفت با قرآن یکسان نیستند و برخی یا دشمنی ندارند و یا دشمنی کمی دارند و برخی نیز مقلد و جاهل قاصر هستند:

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾^۱

(آنان) یکسان نیستند؛ از (میان) اهل کتاب، گروهی ایستا و راستایند (که) آیات الهی را در دل شب (همی) می‌خوانند، در حالی که آنان سر به سجده می‌نهند * به خدا و روز پایانی ایمان می‌آورند و به کار معروف [پسندیده] فرمان می‌دهند و از کار منکر [ناپسند] باز می‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگان‌اند * و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند و خدا به (حال) تقواییشان داناست.

«بغی»، ستم و حسد اهل کتاب، ناشی از حرص و طمع و هواهای تجاوزگر است که زمام امور آنان را از چنگ‌شان گرفته و آنان را در اختلاف، لجاجت و دشمنی با حق فروبرده که حق را زیر پا نهاده و آن را تکذیب می‌کنند و در نهایت آن را باطل و باطل را حق می‌پندارند، ولی برخی از مردم یهودی، نصرانی و مسلمان که صفا و طهارت دل و میل به حق دارند، خدا ایشان را هدایت می‌کند: ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ - پس خدا آنان را که ایمان آوردند، هدایت کرد - ﴿لَمَّا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِأُذُنِهِ﴾ - به اذن خود، به حقیقت آنچه (دیگران) در آن اختلاف داشتند - ؛ زیرا: ﴿وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ - و خدا هر که

۱. آل عمران ۱۱۵/۳-۱۱۳.

را بخواهد سوی راهی راست (و راهوار) هدایت می‌کند - و هرکس هدایت خدا را
بخواهد و در مزرعه دنیا، برای آخرت کار و تلاش کند و از امتحان سربلند بیرون
آید.

لزوم استقامت در امتحان های الهی

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ
ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلا إِنَّا نَصُرُ اللَّهَ قَرِيبٌ ﴿١٤٢﴾

یا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آن که هنوز مانند آنچه بر (سر) پیشینیان تان آمده، بر (سر) شما نیامده است؟ آنان دچار بسی سختی و زیان شدند و به (هول و) تکان در آمدند، تا (جایی) که پیامبر (خدا) و کسانی که با وی ایمان آوردند گفتند: «پیروزی خدا کی خواهد بود؟» هشدار (که) بی گمان یاری خدا نزدیک است.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾^۱
یا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، حال آن که هنوز خدا کسانی را از شما که جهاد کردند و (نیز) شکیبایان شما را نشان نگذارد است.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ
لَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

۱. آل عمران ۱۴۲/۳.

یا پنداشتید که (از آزمون خدا) رها می‌شوید، حال آن‌که خدا کسانی را از میان شما که جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم درونی اسرارشان نگرفته‌اند، هنوز نشانه‌ای نگذارده؟ و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَقَدْ فْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۱

آیا مردمان پنداشتند که (تا) گفتند ایمان آوردیم، (از آزمونی ربّانی) رها می‌شوند، حال آن‌که مورد آزمایشی آتشین قرار نمی‌گیرند؟ * و (ما) بی‌گمان، کسانی را که پیش از اینان بودند، همی سخت آزمودیم. پس خدا به‌راستی آنان را که راست گفته‌اند، همواره (با علامتی ویژه) نشانه‌ای گذارد و دروغ‌گویان را (نیز) بی‌چون و بی‌امان نشانه می‌نهد.

هرگز! این پنداری جاهلانه و باطل است و این دنیا خانه امتحان است و هنگام امتحان، مکلف یا گرامی داشته می‌شود و یا سبک و تحقیر می‌گردد. پس ایمان به‌تنهایی برای هدایت صراط مستقیم، کفالت و کفایت نمی‌کند، بلکه استقامت ایمانی به‌هنگام هر امتحان و آزمایشی، برای هدایت به صراط مستقیم لازم است.

سنگین‌ترین امتحان‌ها برای مسلمانان

چون این «امت مرحومه»، آخرین امت‌هاست و رسالت آن کامل‌ترین رسالت‌ها و جامع همه رسالات و بیشتر از آنهاست، پس باید همه امتحان‌های امت‌های پیشین، با چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون، متوجه این امت شود: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ - مانند آنچه بر (سر) پیشینیان تان آمده - ، شامل همه امت‌های رسالتی و رسولی پیش از اسلام است؛ چنان‌که پیامبر ۹ با همه

۱. توبه ۱۶/۹.

۲. عنکبوت ۲۹/۲-۳.

گرفتاری های همه پیامبران پیش از خود آزمایش شد، ﴿مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾؛ پس:

﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾^۱

قطعا از حالی به حالی بر خواهید نشست.

سنت های کسانی که پیش از شما زیسته اند و چون شما بزرگترین رسالت خدایی را بر دوش دارید و امتحان ها به اندازه بزرگی و کوچکی رسالت ها اندازه گیری می شود، پس سنگین ترین امتحان ها متوجه شماست؛ چنان که پیامبر ۹ و یارانش در جنگ احزاب امتحان و محاصره سخت شدند^۲ و خدای بزرگ فرمود:

﴿إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا * وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا *﴾^۳

چون از بالای (سرتان و از زیرترین (جایگاه) تان آمدند و چون چشم ها (یتان) خیره شد و

دل ها (تان) به گلوگاه ها (تان) رسید و به خدا آن گمان ها (ی نابه جا) را می برید * اینجا (بود که) مؤمنان

در آزمونی بسی دشوار گرفتار شدند و به سختی متزلزل گشتند * و چون منافقان و کسانی که در

دل های شان بیماری است، می گویند: «خدا و فرستاده اش وعده ای جز فریب به ما ندادند.»

و نیز در جاهای دیگری که ما آن ها را نشمریم:

قلنا: «يا رسول الله! أ لا تستنصر لنا أ لا تدعو الله لنا؟» فقال: «إن من كان قبلكم، كان

أحدهم يوضع المنشار على مفرق رأسه، فيخلص إلى قدميه، لا يصرفه ذلك عن دينه و

يمشط بأمشاط الحديد ما بين لحمه و عظمه، لا يصرفه ذلك عن دينه»؛ ثم قال صلى الله

۱. انشقاق ۱۹/۸۴.

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۴۳؛ عبدالرزاق، ابن جریره و ابن منذر، از قتاده درباره آیه روایت کرده اند:

«در روز احزاب نازل شد...».

۳. احزاب ۱۰-۱۲/۳۳.

عليه و آله و سلم: «ليتمن هذا الأمر حتى يسير الراكب من صنعاء الى حضرموت، لا يخاف إلا الله و الذئب على غنمه؛ و لكنكم تستعجلون»^۱

گفتیم: «ای پیام‌آور خدا! آیا برای ما از خدا درخواست پیروزی نمی‌فرمایید؟ آیا برای ما دعا نمی‌فرمایید؟» پس فرمود: «برخی از پیشینیان، فرق سر تا پاهایش با ارّه بریده می‌شد و دست از دینش برنمی‌داشت و آهن گداخته بین گوشت و استخوانش نهاده می‌شد و دست از دینش برنمی‌داشت.» سپس فرمود: «باید این امتحان‌ها ادامه پیدا کند، تا جایی که شخصی سوار بر مرکب، از صنعا تا حضرموت برود و فقط از خدا بترسد و گرگ و میش کنار هم زندگی کنند؛ ولی شما عجله می‌کنید.»

و پیامبر ۹ فرمود:

ان الله لیجرب علیکم بالبلاء و هو اعلم به کما یجرب أحدکم ذهبه بالنار فمنهم من یخرج کالذهب الإبریز فذلک الذی نجاه الله من السيئات و منهم من یخرج کالذهب الأسود فذلک الذی قد أفتتن^۲

خدا شما را با بلا آزمایش می‌کند و از هرکسی آگاه‌تر به حال شماست. آزمایش می‌کند تا از آلودگی گناهان تصفیه شوید؛ چنان‌که طلا با آزمایش و ذوب شدن، از جرم‌ها و ناخالصی‌ها تصفیه می‌شود و یا برخی از شما، همانند طلای سیاه روسیاهی خویش را به نمایش بگذارید. و خدا این‌گونه به گروه مسلمانان خطاب می‌کند تا از تجربه‌های امت‌های پیشین بهره گیرند و از سنت‌های بندگان آزاد او عبرت گیرند و پیشینیان

۱. همان ؛ احمد، بخاری، ابوداود و نسائی، از خناب‌بن‌ارت روایت کرده‌اند: «گفتیم: "ای پیامبر خدا ...»

۲. همان ؛ حاکم، با ادعای صحت، از ابی‌ملک روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «...».

تجربه‌های تلخ و شیرین داشته‌اند^۱ و با اینکه استقامت ایمانی داشتند، متزلزل می‌شدند، ﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾ - تا (جایی) که پیامبر (خدا) و کسانی که با وی ایمان آوردند گفتند: «پیروزی خدا کی خواهد بود؟» - و به آنان پاسخ داده شد: ﴿أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ - هشدار (که) بی‌گمان یاری خدا نزدیک است - ، گرچه زمان آن دیر باشد؛ زیرا هر آینده‌ای نزدیک است؛ به‌ویژه برای کسانی که خدا را یاری می‌کنند و خدا هم یاور آنان است، در کوتاه‌مدت یا درازمدت و یاری خدا برای آنان در هر حال نزدیک است. بی‌شک وعده خدا برای کسانی که استحقاق آن را دارند، موعودی است که وفا خواهد شد و آنان کسانی هستند با هر لغزنده‌ای نمی‌لغزند و دست‌اندازها ایشان را نمی‌هراسد و تندبادها آنان را به تعظیم وانمی‌دارد و دشواری‌ها کمرشان را نمی‌شکنند، تا اینکه بدی‌ها و سختی‌ها به اوج رسد و زمین پر از ظلم و جور شود. در این هنگام است که خدا مهدی امت‌ها و صاحب کلام، صاحب عصر و امام روزگار، حجه‌بن‌حسن قائم علیه السلام را برمی‌انگیزد تا زمین را پر از قسط و عدل سازد، چنان‌که پر از ظلم و جور شده بود. این یاری مطلق خداست و پیش از آن نیز به‌اندازه تلاش‌ها یاری‌هایی از جانب خدا خواهد آمد:

۱. ابن عباس گفته است: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، به اهل مدینه ضرر شدید وارد شد؛ زیرا مال و منال خویش را در اختیار مهاجران قرار دادند؛ چنان‌که آنان اموال‌شان را در چنگ مشرکان رها کردند، و یهودیان مدینه نیز دشمنی خود را علیه پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار کردند. پس این آیه نازل شد.» و قتاده و سدی گفته‌اند: «این آیه در غزوه خندق، هنگامی که مسلمانان گرفتار حزن و اندوه شدند، نازل شد؛ چنان‌که خدا فرموده است: ﴿وَبَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ وَنَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴾ (احزاب ۱۰/۳۳)؛ و دل‌ها(تان) به گلوگاه‌ها(تان) رسید و به خدا آن گمان‌ها(ی نابه‌جا) را می‌برید.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

وعدۀ پیروزی به رسولان و مؤمنان

بی شک خدا به رسولان و مؤمنان وعدۀ نصر و پیروزی داده است:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۲

همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای

می‌ایستند، به راستی یاری می‌کنیم.

و ضررها گاهی مؤمنان را می‌لرزاند تا اینکه رسول ناگزیر می‌شود که بگوید یاری

خدا چه زمان است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾^۳

تا هنگامی که فرستادگان (ما از ایمان کافران) نومید شدند و پنداشتند که به آنان (از جانب مردمان)

بی‌گمان دروغ گفته شده، یاری‌مان آنان را در رسید.

و این، یأس کافر از ایمان به خدا و اطمینان مؤمن به وجود خدا و به صدق

وعدۀ‌های اوست. در این هنگام ﴿جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ - یاری‌مان آنان را در رسید - .

مرجع ضمیر جمع در ﴿وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ﴾

۱. نجم ۳۹/۵۳.

۲. غافر ۵۱/۴۰.

۳. یوسف ۱۱۰/۱۲.

و در این آیه ضمیر جمع در ﴿وَظَنُّوا أَنَّهُمْ﴾ به کسانی که رسولان به‌جانب آنان ارسال شده‌اند، برمی‌گردد و نه به خود رسولان؛ زیرا پیش از این آیه و این دو ضمیر آمده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَمْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَمْ لَا تَعْقِلُونَ﴾^۱

و پیش از تو (نیز) به‌جز مردانی از اهل مجتمع‌ها که به آنان وحی می‌کردیم، (برای مکلفان) نفرستادیم. آیا پس (از این وحی) در زمین نگردیدند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و به‌درستی سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند، بهتر است. پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟

از این روی رسولان، از تکذیب‌کنندگان مأیوس شدند «و» در حالی که تکذیب‌کنندگان ﴿ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾ پیامبران در ادعای رسالت‌های‌شان و این پندار تکذیب‌کنندگان، تکذیب رسالت‌هاست و تعبیر به «ظن» که به‌معنای گمان و پندار است، بدین‌جهت است که تکذیب‌کنندگان هیچ دلیلی بر تکذیب خود ندارند؛ زیرا حجت‌های صادق پیامبران، رسالت‌های ایشان را تصدیق می‌کند. پس همانا پندار اینان همانند پندار و گمان دهری‌ها، پندار کمتر از وهم است؛ زیرا دلیلی بر وهم خود ندارند تا چه رسد که به بالاتر از وهم دلیل داشته باشند.

هنگامی که رسولان از ایمان کافران مأیوس شدند و کافران پنداشتند که رسولان دروغ‌گویند، ﴿جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ - یاری‌مان آنان را در رسید - به ناگاه یاری خدا می‌آید و حق را تثبیت می‌کند ﴿فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ﴾ - پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند - و رسولان و یاران تصدیق‌کننده رسالت‌های ایشان را

۱. یوسف ۱۲/۱۰۹.

نجات می‌دهد: ﴿وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾ - و برخورد شدیدمان از گروه مجرمان برگشت ندارد .

ممکن است که ضمیر جمع ﴿وَظُنُّوا﴾ به رسولان برگردد؛ یعنی به جهت طولانی شدن یأس رسولان از ایمان مردم که برخی کافر بودند و برخی نفاق ورزیدند و برخی از مؤمنان متزلزل شدند، و رسولان پنداشتند که این سه گروه دین را تکذیب کردند؛ البته کافران باصراحت تکذیب کردند، منافقان، منافقانه تکذیب کردند و برخی از مؤمنان، ایمانشان ضعیف شده بود و کلمه «ظن» آمد تا همه را شامل شود. پس گمان رسولان نسبت به کافران، یقین است و نسبت به منافقان گمان قوی در شرف علم است و نسبت به مؤمنان ضعیف، گمان سبک و خفیف است؛ زیرا اگر این مؤمنان در ایمان خود صادق بودند، متزلزل نمی‌شدند؛ چنان‌که ﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾ - پیروزی خدا کی خواهد آمد؟ - پس از ﴿وَرُزِلُوا﴾ - به (هول و) تکان درآمدند - این معنای از ظن را تأیید می‌کند. و جمع بین هر دو احتمال، جامع‌تر و زیباتر است: که غیر مؤمنان و مؤمنان ضعیف چنان پنداشته‌اند و پیام‌آوران چنین پنداشته‌اند. و خدا مؤمنان را این گونه آزمایش کرده است تا ایمانشان خالص گردد؛ چنان‌که در جنب این، احتمال می‌رود که ﴿أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ از خدا به پیامبر باشد پس پیامبر در جواب سخن خدا را فرموده است و در قرآن نظایر برای این لف و نشر، پیدا می‌گردد، از جمله:

﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

۱. قصص ۷۳/۲۸.

و از رحمتش شب و روز را برایتان قرار داد، تا در این (یک) بیارمید و (در آن یک) از فزون بخشی او (روزی خود را) بجویند، و شاید شما سپاس گزارید.

زیرا اولی: ﴿لَتَسْكُنُوا﴾ برای اولی: ﴿الَّيْلَ﴾ و دومی: ﴿وَلَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾ برای دومی: ﴿النَّهَارَ﴾ است - لف و نشر مرتب - و در آیه ما برعکس این - لف و نشر مشوش - است، تا حرمت رسول مراعات گردد: ﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ سپس سخن مؤمنان را: ﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾ مقدم داشته و پیش تر آورده؛ زیرا سؤال بر جواب مقدم است و پاسخ آن پرسش این است که ﴿كَلَّا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ و پیامبر و رسول هیچ گاه نمی گوید ﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾ که دلالت بر استبعاد و بعید دانستن و عجله می کند و اگر هم بگوید برای مراعات مؤمنان ضعیف است که پیامبر می ترسد متزلزل گردند بدین وسیله به آنان دلداری می دهد و با آنان همدردی می کند و گر نه حال و زبان رسولان و پیامبران این است که علم خدا به حال من کافی و بس است چنان که صبر ایشان به ویژه صبر پیامبر اسلام را در سختیها و بلاها خوانده ایم که با دستور خدا که فرمود: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾^۱ - پس چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن - بلاهای بسیاری را به جان خرید و ممکن است ﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾ پرسش از جانب مؤمنان باشد و ﴿كَلَّا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ پاسخ پیامبر به آنان باشد؛ زیرا اگر پیامبر همانند آنان پرسیده بود تعبیر صحیح و یا صحیح تر تعبیر این بود که: «متی نصرک یا رب» - یاری تو چه زمان است ای پروردگار! - .

پرسش از ماده انفاق و علم خدا به عمل خیر

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِي السَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ
اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

از تو می‌پرسند چه چیزی انفاق بکنند؟ بگو: «هر خیری انفاق کردید، برای پدر و مادر و نزدیکتران و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان است، و هر خیری (که) انجام دهید همواره خدا به آن داناست.»

خیر و عفو

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾^۱

و از تو می‌پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «عفو [بخشش] را.»

فقط دو پرسش در زمینه انفاق در قرآن وجود دارد: ﴿مَاذَا يُنْفِقُونَ﴾ - چه چیزی انفاق کنند؟ - پاسخ پرسش دوم واضح است و شکی در آن نیست که ماده انفاق، عفو است و عفو یعنی زائد بر نیاز عادی که بدون تبذیر و اسراف و احتکار است و لکن در سؤال نخست، بعضی غموض و گیر وجود دارد؛ زیرا در نظر آغازین چنین می‌نماید که پاسخ و پرسش در آیه، با هم همخوانی ندارند. از ظاهر آیه برمی‌آید که پرسش از ماده انفاق است ولی پاسخ به کیفیت انفاق است. در حالی که پرسش از کیفیت انفاق در آیه، ضمنی و جنبی است و باید سؤال به گونه‌ای باشد که هر دو ماده و کیفیت را شامل شود. ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ﴾ - هر خیری انفاق کردید - مال حلال است نه حرام. زیرا در مال حرام، خیری نیست و بهترین

۱. بقره ۲۱۹/۲.

انفاق، انفاق مال محبوب در نزد انفاق‌کننده است که برای خدا و بدون منت و اذیت انجام گیرد:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱

هرگز به نیکی [احسان ربانی] نخواهید رسید، تا از آنچه دوست دارید (در راهش) انفاق کنید. و عفو میانگین بین افراط و تفریط و خارج از تذبذب و اسراف و احتکار است. پس کلمه «خیر» بهترین جواب از این سؤال است که چه چیزی را انفاق کنند. و خیر بهترین کلمه‌ای است که همه شروط انفاق را شامل می‌گردد و گیرندگان انفاق در جواب ذکر شده است. و آنان داخل در «خیر» می‌باشند؛ زیرا انفاق بر غیر مستحق، خیر نیست و شاید ﴿مَاذَا يُنْفِقُونَ﴾ بیانگر ماهیت انفاق با همه ابعاد ماده و چگونگی و مورد آن باشد.^۲ بنابراین بهترین انفاق شامل ماده، حالت، چگونگی، مقدار و مورد انفاق می‌شود.

ابعاد انفاق خیر

و برای انفاق خیر، ابعاد نفسی است که تزکیه نفس‌دهنده و پاداش بهتر برای او باشد:

﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُنْفِسِكُمْ... وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾^۳

۱. آل عمران ۹۲/۳.

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۴۳؛ ابن‌منذر، از ابن‌حبان نقل کرده است: «عمرو بن جموح از پیامبر ﷺ پرسید: "چه چیزی از اموال‌مان را انفاق کنیم و به کجا و چه کسی بدهیم؟ پس این آیه نازل شد." و در همان مدرک، آمده است که ابن‌جریر و ابن‌منذر، از ابن‌جریر نقل کرده است: «مؤمنان از پیامبر ﷺ پرسیدند: "مال‌های‌شان را کجا بگذارند؟" پس آیه نازل شد.»

۳. بقره ۲۷۲/۲.

و هر چه انفاق کنید برای خود شماست ... و هرچه انفاق کنید به طور کامل به شما داده خواهد شد، حال آنکه ستمی بر شما نخواهد رفت.

و ابعاد اجتماعی دارد که تزکیه جامعه و راضی ساختن آنان باشد و بعد سومی هم دارد و آن رضایت خداست. و چون نصابهای زکات تا هم اکنون مقرر نشده بود، در حالی که از عهد مکی زکات واجب شده بود از این روی فرمود ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ﴾ یعنی هر مقداری که مقدور و ممکن است تا این که نصابهای زکات مشخص گردد چنان که در اواخر دوران مدنی مشخص شد. و پرسش مسلمانان از انفاق و... برآیند ایمان آنان است که به جهت ایمان به شریعت حساس می‌گردند تا از احکام کوچک و بزرگ سؤال کنند و پاسخ دریافت کنند. و انفاق، جایگاه مهمی دارد به ویژه در شرایطی که از طرفی دولت اسلامی به پا شده و گرفتار جنگها شده باشد و از طرفی بخواهد نیازهای افراد جامعه را برآورد و فاصله طبقاتی را از میان مردم اجتماع بزداید و جامعه را سالم سازد. پس ﴿مِنْ خَيْرٍ﴾ اشاره زیبای فراگیر همه جنبه‌های ماده، کیفیت، مورد و اندازه انفاق است. و بدین جهت و صورت، غموض و گیری که در نگرش آغازین به آیه، در سؤال و پاسخ در باب انفاق به نظر می‌رسد از بین می‌رود.

موارد مصرف انفاق

و اما موارد مصرف انفاق ﴿فَلِلْوَالِدَيْنِ﴾ - برای پدر و مادر - رتبه نخست در گرفتن انفاق را والدین دارند؛ زیرا آن دو، دو استوانه برای به وجود آوردن فرزند بوده‌اند. و واجب بودن احسان به آنان می‌طلبد که فرزند بدون درخواست به ایشان انفاق کند؛ زیرا درخواست تحقیر و بی‌ادبی نسبت به پدر و مادر است.

﴿وَالْأَقْرَبِينَ﴾ - و نزدیکترین - پس از والدین، نزدیک‌ترینها به مکلف از نظر نسبی همانند فرزندان، برادران و خواهران براساس طبقات ارث می‌باشند. و همچنین نزدیک‌ترین‌های سببی همانند همسران و بقیه طبقات سببی است و انگهی نوبت به نزدیک‌ترین‌های در برادری و دوستی ایمانی و در حاجت و نیاز می‌رسد. و پس از نزدیکان، نوبت می‌رسد به ﴿وَالْيَتَامَى﴾ - و یتیمان - که یا پدران کفیلشان را و یا مادران کفیلشان را از دست داده‌اند؛ زیرا پدران کفالت نمی‌کنند و یا نمی‌توانند کفالت کنند. و به طریق اولی لطمه‌ها که پدر و مادر را از دست داده‌اند که صغیران ضعیفی می‌باشند و راه به جایی نمی‌برند. و ممکن است که ﴿الْيَتَامَى﴾ هر کسی که از کفیلش جدا شده در حالی که نیاز به کفالت و ضمانت او دارد را شامل گردد گرچه یتیمی و نیاز، مراتب گوناگونی داشته باشند.

و مورد دیگر مصرف انفاق، ﴿وَالْمَسَاكِينَ﴾ - و مسکینان - می‌باشند. و آنان کسانی هستند که ناداری از تحرک ضروری زندگی باز داشته و خانه‌نشین کرده اعم از این که فقیر باشند و ستون فقراتشان شکسته باشد و ناداری آنان را در خانه هم خوابانده باشد که در خانه نیز وضعیت درازکش باشد. و یا نه در خانه بتوانند راست بایستد و بنشیند پس مسکین شامل فقیر می‌گردد و لکن فقیر، اخص از مسکین است و او را فرامی‌گیرد. و اگر مسکین حالش بدتر از فقیر بود، تعبیر صحیح این بود که در آیه گفته شود «الفقیر» تا شامل هر محتاجی گردد.

و بالاخره ﴿وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ - در راه مانده - نیز از مصارف انفاق است و ابن السبیل، فرزند راه خداست نه راه شیطان، پس فرزند راه خدا کسی است که جز راه خدا ندارد پس از راه خدا به او اعطا گردد و بسیاری از مهاجران، اموال و

زندگی خویش را برای نجات ایمانشان و رهایی از جو شرک، رها کرده بودند و باید از انفاق استفاده می‌کردند.

امکان توافقی آیات انفاق و صدقات در موارد زکات

و همانا همه اقسام هشت‌گانه در آیه صدقات این جا نیامده؛ زیرا هنوز زکات به‌عنوان مالیات اسلامی واجب نشده بود تا پیامبر ۹ آن را دریافت کند. پس نیازی به عاملین علیها نبود؛ زیرا زکاتی نبود تا کارکنانی داشته باشد و رقاب هم نبودند؛ زیرا هنوز مسلمانان به بردگان دست نیافته بودند و یا هنوز قوی نشده بودند و تمکن مالی نداشتند که به ﴿الرَّقَابِ﴾ - و در (راه آزادی) گرفتاران در بند - و ﴿وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ﴾ - و کسانی که دلشان (برای رغبت بیشتر به ایمان) به دست آورده شده - صدقه پردازند پس همانا پرداخت انفاق در آغاز دوران مدنی بر نیازمندترین‌ها منحصر می‌شد که همین پنج گروه مذکور در آیه انفاق می‌باشند. و ممکن است آیه انفاق و آیه صدقات در موارد زکات با هم توافق داشته باشند گرچه در تعبیر و لفظ از هم متفاوت باشند؛ زیرا ﴿وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - و در راه خدا - از ﴿إِنَّ السَّبِيلِ﴾ فهمیده می‌شود و ﴿وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ شامل ﴿وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرَّقَابِ وَالْغَارِمِينَ﴾^۱ - و کسانی که دلشان (برای رغبت بیشتر به ایمان) به دست آورده شده، و در (راه آزادی) گرفتاران در بند، و وامداران - و ﴿فَلِلَّذِينَ وَاللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى﴾ در آیه صدقات می‌گردد.

انفاق و برقراری ارتباط بین گروههای مختلف مردم

۱. توبه ۶۰/۹.

انفاق این گونه بین طائفه‌های مردم ارتباط و رحمت انسانی قرار می‌دهد و همه این‌ها در چهارچوب عقیده دینی انجام می‌گیرد، عقیده دینی است که بین گروه‌های گوناگون و جناح‌های مختلف مردم ارتباط محکم و همه‌جانبه برقرار می‌سازد.

این، ترتیب کامل در انفاق، مطلوب فطرت و عقل انسانی و ایمانی است، پس روش حکیمانه تربیت اسلامی را در زمینه ارتباط اهل اسلام با همدیگر و دیگران، ترسیم می‌کند، که هماهنگ با فطرت و تمایل ذاتی و استعداد انسانی بدون احساس سفاهت است، که بدون اجبار و بگیر و ببند و اکراه و بدون نارضایتی قلبی انفاق انجام می‌گیرد، و مسلمان انفاق‌کننده حسرت از دست دادن مالش را نمی‌خورد، بلکه با رضایت کامل قلبی، برای برطرف کردن نیازهای نیازمندان و یا پیشگیری از نیازمند شدن آنان، مالش و یا حالش (مانند علم و غیر آن) را به نیت رضایت خدا، انفاق می‌کند و در برابر انفاق، چشم به آسمان رحمت خدا دارد و باید انفاق در همه مواردش براساس ﴿الْعَفْوُ﴾ و بدون اسراف، تبذیر، حساست، افراط و تفریط باشد.

تضمین پاداش عمل خیر

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ - و هر خیری (که) انجام دهید همواره خدا به آن داناست - اعم از این که خیر مال و یا خیر حال باشد پس هر خیری را خدا می‌داند و از نظر علم و پرداخت پاداش کفایت می‌کند و چون خدا به انفاق بسی عالم است و گویا او گیرنده انفاق است؛ زیرا او دستور به انفاق داده است پس بهترین انفاق را که محبوبترین چیز در نزد توست بدون منت و اذیت و ریا پرداز تا بهترین پاداش را دریافت کنی: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ زیرا خدا به انفاق بسی عالم است. و این گونه دلها به عالی‌ترین آفاق می‌رسد.

ماههای حرام و جهاد در راه خدا

كِتَبَ عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ
 خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
 تَعْلَمُونَ ﴿٣١﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ
 كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ
 أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ
 يُقْتَلُونَكَ حَتَّىٰ يَرْدُوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ
 عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٢﴾ إِنَّ

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ
رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

وجوب کفای جهاد و محدودیت علم انسان

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ
خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

کشتار (با مهاجمان) بر شما نوشته شده در حالی که برایتان بسی ناگوار است. و چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید حال آنکه برایتان خیر است، و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید در حالی که برایتان شر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

این نخستین آیه از آیات در واجب کردن کشتار پس از تجویز آن به وسیله آیه‌ای در سوره حج است:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَا دُفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَكَانَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ إِنْ اللَّهُ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾

برای کسانی که کشتار می‌شوند، اجازه (کشتار) داده شده، چه آنکه همواره ستم دیده‌اند، و البته خدا بر یاری آنان بی‌گمان بسیار تواناست * کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند، و (گناهی

نداشتند) جز اینکه گویند: «پروردگار ما خداست.» و اگر خدا (زیان) بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع کننده نبود، جایگاه عبادت مسیحیان و یهودیان و نمازها و نمازخانه‌ها (مسلمانان) که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد. و همواره خدا به کسی که (دین) او را یاری می‌کند بی‌گمان یاری می‌دهد. به راستی خدا بسی نیرومند و کانون عزت است.

﴿كُتِبَ﴾ در این جا و همه جا به معنای واجب قاطع برگشت‌ناپذیر است، و ﴿كُم﴾ در ﴿عَلَيْكُمْ﴾ همه مؤمنان در طول تاریخ است و در انحصار مؤمنان حاضر در زمان خطاب آیه ناست؛ زیرا خطابات قرآنی ایمانی از قضایای حقیقه است و فراگیر همه مؤمنان در همه زمان‌ها و مکان‌ها است؛ چنان‌که خود ایمان، مکان و زمان ویژه‌ای ندارد. پس همه واجبات که از مقتضیات ایمان است، اختصاص به برخی از مؤمنان ندارد مگر دلایل صریح، برخی از واجبات را به برخی از مؤمنان اختصاص می‌دهد. پس قتال همانند نماز و شبیه آن بر بلوک ایمان واجب است. گرچه واجبات با هم متفاوت باشند، برخی واجب عینی و برخی واجب کفایی باشند. و به طبع، قتال امر ثانوی است و همانند نماز امر اولی ناست زیرا قتال زمانی واجب است که کسانی بر مؤمنان هجوم کنند، آنگاه قتال برای پیشگیری و دفع از آسیب و یا برطرف کردن و رفع ضرر آنان انجام می‌گیرد. و باید مبارزان به اندازه نیاز باشند و امکانات مورد نیاز را فراهم کنند؛ عده و عده لازم را برای رویارویی مهاجمان در صحنه‌های شرف و کرامت فراهم کنند:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ... * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾

هرگز چنان نبوده است که همگی مؤمنان به (اندازه) کفایت (جنگی از دشمنان) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند * هان ای کسانی که ایمان آوردید! با کسانی از کافران - که مجاوران شمایند - کشتار کنید. و (آنان) باید در شما خشونت و صلابت بیابند.

و از این که می‌بینیم در این آیه و نظایر آن قتال بر مجموع مؤمنان واجب شده نه بر جمیع و همه ایشان، معلوم می‌گردد که وجوب قتال عینی بر همگان نیست بلکه واجب کفایی است بر عده‌ای که باید عده هم فراهم کنند.

ناسازگاری جهاد با فطرت و عقل انسان

و «کُره» چیزی است که از درون ذات انسان می‌جوشد در حالی که فطرت یا عقل انسان و یا شریعت آن را نمی‌خواهد. و کُره مشتقی است که از خارج بر انسان حمل و بار می‌گردد و انسان جز با دستور شرعی نباید آن را بپذیرد و از پذیرش آن معذور است؛ زیرا:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۱

در دین هیچ (گونه) اجباری نیست.

و قتال خود به خود با طبع اولی انسان تلخ است و ناسازگار با فطرت و عقل انسانی است؛ زیرا با آن جان‌ها و مال‌ها به هدر می‌رود.

محبوبیت جهاد با دستور خدا به آن

و لکن با دستور خدا که مهم‌تر از مال و جان است، پذیرفتنی می‌گردد. جهاد از میان تکالیف خدا به انسان‌ها سخت و دشوار است، گرچه همه تکالیف شرعی دارای زحمت است و به همین جهت دستور خدا «تکلیف» که از کلفت به معنای سختی و زحمت است، آمده است و لکن جهاد سختی بیشتری دارد و به طبع و

1. بقره 256/2.

بدون توجه به دستور خدا، تلخ است و با فطرت و عقل انسانی ناسازگار است، چون که جانها و مالهای انسانها را هدر می‌دهد، ولکن همین امر سخت، با دستور خدا قابل تحمل بلکه شیرین می‌گردد، زیرا دستور خدا مهم‌تر از زندگی و دربردارنده هر خیری است.

و اسلام منکر ناخواستنی بودن قتال نیست ولکن تلخ بودن آن را به گونه‌ای دیگر جبران می‌کند؛ نوری مخفی بر فطرت مسلط می‌کند که خیر مجهول و پنهانی است و بدین وسیله پنجره‌ای جدید می‌گشاید که از آن بوی خوش راحتی می‌وزد و سختی کشتار را آسان می‌سازد و قتال تلخ را محبوب و مرضی می‌گرداند. و آن را تبدیل به فطرت دوم می‌کند به سانی که مؤمنان به جانب آن هجوم می‌آورند. و چون قتال به‌عنوان یکی از دو نیکی: 1. نیکی کشتن دشمن؛ 2. و یا شهادت در راه خدا، شناخته می‌گردد و این که آن دو از سرباز زدن از مبارزه بهتر می‌باشند، پس فطرت مؤمن - به طبع - عاشق آن می‌گردد، گرچه مؤمنان درجات گوناگون دارند. ولکن روی هم رفته فطرت مؤمن به کمک ایمان به وسیله قتال در راه خدا درهای رحمت‌ها و فضیلت‌ها را به روی خویش می‌گشاید و پستی‌ها و رذیلت‌ها را از خود دور می‌سازد.

ناتوانی فطرت در تشخیص مصادیق خیر و شر

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ

لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ - و چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید حال آنکه برایتان خیر است و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید در حالی که برایتان شر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید - و این راهنمایی فطرت به وسیله شرع، تجهیل فطرت انسان و نسبت دادن نادانی به آن در اصل جذب و انجذاب

خیر و دوری از شر نیست، بلکه نسبت دادن عدم تشخیص و نشناختن برخی از مصادیق خیر و شر به فطرت انسان است؛ زیرا انسان احاطه و سلطه علمی به هر خیر و شری را نه با فطرت و عقل، فردی و اجتماعی ندارد.

الگو قرار دادن شرع در تشخیص مصادیق خیر و شر پس باید از شرع الگو بگیرد و وحی آسمانی، خطای زمینی را در تشخیص افراد خیر از شر برای او بیان کند. و این الگو و راهنمایی مهربانانه فطرت و عقل و حس انسانی از جانب پروردگار، جهان دیگری را غیر از این دنیا محسوس، پیش روی انسان می‌گشاید و به انسان می‌فهماند به هر خیر و شری احاطه علمی ندارد و درب وسیعی را برای دخول در سلام و سلامتی وسیع برای او باز می‌کند و نفس انسان، حقیقت تسلیم در برابر خدا را هنگامی می‌فهمد که یقین پیدا کند خیر چیزی است که خدای علیم، حکیم و رحیم برای او برگزیده است، آنگاه است که با اطمینان به وعده‌های خدا و بدون حزن و اندوه و ترس از آینده و گذشته در برابر خدا تسلیم می‌گردد و دستور او را اجرا می‌کند. و ﴿عَسَىٰ﴾ در این جا و هر جا، تردید از خدا نیست؛ زیرا خدا مردد نیست چون که علم و قدرت بی‌پایان دارد بلکه تردید در مورد ﴿عَسَىٰ﴾ است؛ زیرا افراد جاهل می‌باشند و تردید دارند چنان‌که در این جا چنین است. پس:

ارض عن الله بما قدر و ان كان خلاف هواك^۱

از خدا راضی باش به مقداری که خدا تقدیر کرده گرچه برخلاف هوای تو باشد.

هر انسانی در تجربه‌های ویژه خویش مکروهات و ناخواستنی‌هایی را می‌یابد که در حقیقت خیرات می‌باشند و برعکس، خیراتی را می‌یابد که در واقع مکروهات می‌باشند و از این‌ها مطمئن می‌گردد که هر چیزی را که خیر می‌پندارد، خیر نیست و هر چیزی را که شر می‌پندارد، شر نیست. پس بناگزی باید در برابر دستور خدا تسلیم مطلق گردد. و بی‌شک در باب قتال آیاتی در قرآن آمده و در پرتو آن‌ها روایاتی صادر شده است که قتال را از هر زندگی و حیات مهم‌تر و پر رونق‌تر معرفی می‌کند که بر هر کس که زندگی را دوست دارد، واجب است که کوبه درب قتال را برای حفظ کیان اسلام و حراست از مصالح مسلمانان بکوبد که مقتضای ایمان و تسلیم در برابر خداست: «از پیامبر اسلام^۹ درخواست شد که به ما عملی بیاموز که هم‌تراز جهاد باشد، فرمود: «چنین عملی را نمی‌یابم.»^۲ و پیامبر^۹ فرمود:

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۴۴؛ ابن جریر، از ابن عباس نقل کرده است: «کنار پیامبر^ﷺ بودم. فرمود: "ای پسر عباس! از خدا راضی باش ... و خدا این را در قرآن فرموده است." پرسیدم: "در کجای قرآن فرموده است؟" فرمود: "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (بقره ۲/۲۱۶)؛ کشتار (با مهاجمان) بر شما نوشته شده، در حالی که آن برای تان بسی ناگوار است و چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، حال آن‌که برای تان خیر است و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید، در حالی که برای تان شر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

۲. همان؛ بخاری و بیهقی در الشعب، از ابی هریره نقل کرده‌اند: «مردی به پیامبر^ﷺ گفت: "... و پیامبر^ﷺ فرمود: "نمی‌یابم..." و در همان مدرک، آمده است که ترمذی با ادعای حسن بودن

روایت، نیز نسائی و ابن حبان، از ابن عباس نقل کرده‌اند: «پیامبر ﷺ فرمود: "آیا به شما خبر بدهم به بهترین مردم از نظر جایگاه؟" گفتند: "بله." فرمود: "او مردی است که زمام اسبش را در راه خدا می‌گیرد تا بمیرد و یا کشته شود." و فرمود: "آیا از تالی تلو او خبر بدهم؟" گفتند: "بله." فرمود: "او کسی است که در گوشه‌ای به اقامت نماز مشغول می‌شود و زکات می‌پردازد و از مردم شرور دوری می‌گزیند." و فرمود: "آیا از بدترین مردم به شما خبر بدهم؟" گفته شد: "بله." فرمود: "او کسی است که از او برای رضای خدا درخواست می‌شود، ولی او رد می‌کند." و در همان مدرک، طبرانی از فضال‌بن عبید نقل کرده است که شنیدم پیامبر خدا ﷺ می‌فرمود: «اسلام بر سه نوع است: اسلام سفلی، اسلام علیا و غرۃ علیا؛ اما اسلام سفلی، اسلام عموم مسلمانان است که ادعای اسلام دارند و کسی هم از آنان چیزی نمی‌پرسد و درخواست نمی‌کند؛ اما اسلام علیا، اسلام کسانی است که در انجام اعمال صالح بر همدیگر پیشی می‌گیرند؛ اما اسلام غرۃ علیا، جهاد در راه خداست که فقط بهترین‌ها به آن دست می‌یابند.» و در همان مدرک، آمده است که مسلم، ابوداود، نسائی، حاکم و بیهقی، از ابی هریره، از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: «هرکس بمیرد، در حالی که در راه خدا جنگ نکرده یا جانش را آماده جنگ در راه خدا نساخته، در شعبه‌ای از نفاق مرده است.» و در همان مدرک، احمد، طبرانی و حاکم با ادعای صحت، از معاذبن انس نقل کرده‌اند: «پیامبر ﷺ گروهی را به جهاد و سریه فرستاد. زنی به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: "ای پیامبر خدا! همسر من همراه مجاهدان به این سریه رفته است؛ مرا راهنمایی کنید به عملی که هم طراز جهاد او در ثواب باشد." پیامبر ﷺ فرمود: "پیوسته نماز بخوان و روزه بگیر و ذکر خدا بگو." آن زن گفت: "این‌ها برایم طاقت‌فرسا خواهد بود." پیامبر ﷺ فرمود: "اگر در این حال این عبادت‌ها را انجام دهی، به خدا سوگند، پاداش تو ده برابر عمل همسرت خواهد بود." و در همان مدرک، طبرانی از ابی هریره نقل کرده که شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: «هرگاه مجاهدی در راه خدا از خانه خارج شود، گناهایش چون پلی در درب خانه‌اش قرار می‌گیرند؛ اگر از آن رد شد و به میدان رزم رفت، همه آن‌ها از بین می‌روند و حتی به اندازه بال پشه‌ای باقی نمی‌ماند و خدا ضمانت می‌کند که چهاربرابر مال و اهلش را به او مرحمت کند و هرکس در این راه بمیرد، خدا او را وارد بهشت می‌کند و اگر سالم برگردد، با اجر اخروی و غنیمت دنیوی برمی‌گردد و پیش از غروب خورشید، گناهایش غروب می‌کند.» و در همان مدرک، احمد از ابی امامه نقل کرده است: «پیامبر ﷺ ما را به سریه‌ای فرستاد. مردی از ما به غاری رفت که در آن آب بود. خواست در کنار همین آب بماند و از آن بهره جوید و دنیا را ترک گوید. خبر به پیامبر ﷺ رسید. فرمود: "من به دین یهودیت و نصرانیت مبعوث نشده‌ام، بلکه به دین حق و آسان مبعوث گشته‌ام. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، غلوه و روحه

لا یجمع الله فی جوف رجل غبارا فی سبیل الله و دخان جهنم^۱
خدا در دل کسی غبار در راه خدا و دود و دخان جهنم را جمع نمی‌کند.

در راه خدا بهتر از دنیاست و هرآنچه در آن است و جایگاه شما در میدان سربیه از نماز شصت سال بهتر است."»

۱. همان ؛ احمد از ابی‌درداء نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «... و هرکس گام‌هایش در راه خدا غبارآلود شود، خدا باقی جسدش را بر آتش حرام می‌سازد.» و در همان مدرک، ابوداود و ابن‌ماجه، از ابی‌امامه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس جهاد نکند یا مجاهدی را تجهیز نکند و یا برای اهل مجاهد خدمت نکند، خدا او را پیش از قیامت و یا پیش از مرگ، گرفتار قارعه خواهد ساخت.» و در همان مدرک، بزاز، از ابن‌عباس نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «حج واجب در زمانی که مجاهدان به اندازه کفایت باشند، از چهل غزوه بهتر است و اگر مجاهدان به اندازه کفایت نباشند، جهاد بهتر از چهل حجه‌الاسلام است.»

انواع جهاد

و قتال شامل قتال دفاعی و هجومی که دفاع از مستضعفین است، می‌گردد. پس دفاع دو مرحله دارد: 1. دفاع مسلمانان از خودشان که مورد هجوم قرار گرفته‌اند؛ 2. دفاع از غیر مسلمانان که مستضعف می‌باشند که مورد هجوم ظالمان قرار گرفته‌اند.

حرمت جنگ در ماه حرام و کیفر مرتد

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن
سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ
عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ
عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ
فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

هُم فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

از تو درباره ماهی که کشتار در آن حرام است می‌پرسند. بگو: «کشتار در آن (گناهی) بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و مسجدالحرام [و حج یا عمره] است؛ و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا (گناهی) بزرگ‌تر، و فتنه، از کشتار بزرگ‌تر است. و آنان پیوسته با شما کشتار می‌کنند تا - اگر بتوانند - شما را از دیتان برگردانند. و کسی از شما که از دین خود برگردد و در حال کفر بماند، (ایشان) کردارهایشان در دنیا و آخرت تبه است، و (هم) اینان اهل آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند.» * بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند، و کسانی که مهاجرت کردند، و در راه خدا جهاد نمودند، (هم) ایشان به رحمت خدا امیدوارند. و خدا بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگیان است.

تعیین ماههای حرام

﴿الشَّهْرَ الْحَرَامَ﴾ جنس ماه حرام است و شامل ﴿أَرْبَعَةَ حُرُمٍ﴾ - چهار ماه حرام -

می‌گردد:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

همواره، شماره ماه‌ها نزد خدا - از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید - در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است؛ از این‌ها، چهار ماه حرام [محترم] است. این است (همان) دین قیام و پابرجای پر بها. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید، و با مشرکان تا بازدارندگی کامل (از گزندشان) کشتار کنید، چنان‌که

۱. توبه ۳۶/۹.

آنان تا بازدارندگی کامل از گزندتان با شما کشتار می‌کنند. و بدانید (که) خدا همواره با پرهیزگاران است.

و ماه‌های چهارگانه حرام: رجب، شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه است.

لزوم احترام به شعائر خدا

﴿قِتَالٍ فِيهِ﴾ - قتال در ماه حرام - مورد سؤال است و نکره بودن «قتال» به معنای فراگیری هر قتالی دفاعی و یا هجومی و از هر مدافعی است و لکن دفاع در شهر حرام همانند دفاع در داخل مسجد الحرام جایز است؛ زیرا حفظ حرمت‌های اسلامی به خصوص در حرم و در ماه حرام ضروری است:

﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

(با این همه) در کنار مسجد الحرام با آنان کشتار نکنید تا (هنگامی که) با شما در آنجا کشتار کنند؛ پس اگر با شما (در آنجا) کشتار کردند، آنان را بکشید (که) کیفر کافران چنان است. * پس اگر باز ایستادند، در نتیجه خدا بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگیان است.

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾^۲

ماه حرام در برابر ماه حرام است و (هتک) حرمت‌ها (مورد) پیگیری است. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده (همسان) بر او تعدی کنید (بجز محرمات همگانی).

پس احترام شعائر خدا از جمله حرم و ماه حرام به ویژه اگر هر دو - حرم و ماه حرام - اجتماع کنند لازم است و نباید شکسته شود:

۱. بقره ۱۹۲/۲-۱۹۱.

۲. بقره ۱۹۴/۲.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ﴾^۱

هان ای کسانی که ایمان آوردید! حرمت شعائر خدا و ماه حرام را نگه دارید.

و این احترام سنت مستمر مشرکان نیز بوده تا چه رسد به موحدان پس باید همچنان به آن سنت پایبند باشند گرچه مسلمان و یا موحد نباشند. پس قتال در حرم و در ماه حرام بر همگان، مشرکان و موحدان ممنوع و حرام است. و سؤال ﴿عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾ - از ماه حرام - همگان را شامل است. پس قتال علیه دشمنی که در حال قتال نیست، بر مسلمان جایز نیست.

شرط جواز جنگ در ماه حرام

و لکن اگر دشمن قتال را آغاز کند، اعتدا و مقابله به مثل جایز است ﴿فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ - پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده (همسان) بر او تعدی کنید (بجز محرمات همگانی) :-

لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یغزو فی الشهر الحرام إلا ان ینغزی^۲ پیامبر ۹ در ماه حرام قتال را آغاز نمی کرد، بلکه در صورت هجوم دشمن در آن ماه، دفاع می فرمود.

ممکن است مقصود از ﴿يَسْأَلُونَكَ﴾ مشرکان با مسلمانان باشد. مشرکان سد راه پیامبر ۹ شدند و او را در ماه حرام، از مسجد الحرام، رد کردند و نگذاشتند به آن جا وارد گردد و خدا در سال آینده در ماه حرام پیامبرش را فاتح و

۱. مائده ۲/۵.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۶، ص ۳۱.

پیروز کرد، مشرکان قتال در ماه حرام را بر پیامبر^ع عیب گرفتند. پس خدا فرمود: ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ - بگو: «کشتار در آن (گناهی) بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و مسجدالحرام [و حج یا عمره] است؛ و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا (گناهی) بزرگ‌تر است. - «از قتال در آن»^۱. و ممکن

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۰؛ ابن جریر و ابن ابی حاتم، از ابن عباس نقل کرده‌اند: «پیامبر^ع گروهی را به سریه فرستاد و آنان شبی با عمروبن حضرمی که از طائف می‌آمد، روبه‌رو شدند. مسلمانان ظن و گمان غالب داشتند که آن شب از ماه جمادی است، ولی در واقع شب اول ماه رجب بوده است. در آن شب مردی از مسلمانان عمرو را کشت و اموال او را به غنیمت گرفتند. مشرکان عیب گرفتند که مسلمانان در ماه رجب که از ماه‌های حرام است، قتال کرده‌اند. خدا در جواب آنان فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ...﴾. و بیرون راندن اهل مسجدالحرام از آن، بزرگ‌تر از کاری است که یاران پیامبر^ع انجام دادند و شرک از آن کار شدیدتر است.» و در همان مدرک، ابن جریر، از سدی نقل کرده است: «پیامبر خدا^ع گروه هفت نفری را به سریه فرستاد و آنان عبارت بودند از: عبدالله بن جحش اسد، عماربن یاسر، ابویاسر، ابوحنیفه بن عتبّه بن ربیع، سعدبن ابی وقاص، عتبّه بن غزوان سلمی، هم‌پیمان بنی نوفل، سهیل بن بیضاء، عامر بن فهیره و واقد بن عبدالله یربوعی، هم‌پیمان عمر بن خطاب. پیامبر^ع نامه‌ای به ابن جحش داد و فرمود آن را نخواند تا به منزل ملل برسد. هنگامی که به آنجا رسیدند، نامه را گشود و خواند که باید محتوای نامه را فاش نکند تا به نخله برسد. به آنجا که رسید، محتوای نامه را به همراهان خود رساند که هر کس مرگ را می‌خواهد وصیت کند و راه بیفتد. سعدبن ابی وقاص و عتبّه بن غزوان همراهی نکردند و ابن جحش با دیگر یاران به درون نخله رسیدند و با حکم بن کیسان، عبدالله بن مغیره و عمرو حضرمی روبه‌رو و درگیر شدند. حکم بن کیسان و عبدالله بن مغیره اسیر شدند و مغیره فرار کرد و عمرو حضرمی به دست واقد بن عبدالله کشته شد و مال‌شان را غنیمت گرفتند و این اولین غنیمتی بود که به دست مسلمانان افتاد. هنگامی که به مدینه برگشتند، دو اسیر و مقداری مال غنیمتی همراه خود آوردند. مشرکان گفتند: "محمد می‌پندارد که طاعت خدا انجام می‌دهد، در حالی که نخستین کسی است که حرمت ماه حرام را نگه نداشت." پس خداوند نازل کرد: ﴿يَسْأَلُونَكَ...﴾. آنچه را که شما مشرکان انجام دادید، بزرگ‌تر از کشتار در ماه حرام است؛ زیرا شما به خدا کافر شدید و پیامبر را از مسجد

است و این آیه تعریض به مشرکان باشد؛ زیرا علیه پیامبر^۹ کشتار کرده راه او را مصدود کردند و او را از آن جا بیرون کردند، ولی مقابله به مثل به ویژه در حال قتال و جنگ چون حق مشروع و قانونی است، این گونه عتاب‌ها را بر نمی‌تابد. در هر حال پرسشگر، از قتال در ماه حرام، می‌پرسد و جوابش این است که ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...﴾ مسلمان را از قتال هجومی عمدی بر حذر می‌دارد.

بیرون کردید و مشرک هستید و فتنه شرک در نزد خدا، بزرگ‌تر از قتل در ماه حرام است.» این قصه به‌گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است؛ بیهقی در *الللائل*، از زهری، از عروه نقل کرده است: پیامبر خدا^ﷺ گروهی از مسلمانان را به جنگی فرستاد ... گروهی از کفار قریش نزد پیامبر^ﷺ آمدند و گفتند: "آیا قتال در ماه حرام را حلال می‌دانی؟" پس خدای بزرگ نازل کرد: ﴿يَسْأَلُونَكَ...﴾ به ما رسیده است که پیامبر^ﷺ پسر حضرمی را بازداشت کرد و ماه حرام را حرام دانست؛ چنان‌که حرام بود تا اینکه خدا نازل کرد: ﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (توبه ۱/۹)؛ *بیزاری‌ای است (از سوی) خدا و پیامبرش*]. و در همان مدرک، از عروه در این قصه نقل شده است: «... واقدن عبدالله تمیمی با پرتاب تیری عمرو حضرمی را از پای درآورد و کشت و عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان اسیر شدند و مغیره فرار کرد و گروه سریه شتر را با اموال آن همراه دو اسیر به نزد پیامبر^ﷺ آوردند، پیامبر^ﷺ به آنان فرمود: "به خدا سوگند من دستور قتال در ماه حرام را به شما نداده بودم" و دو اسیر و اموال را متوقف کرد و چیزی از آن‌ها برنداشت و اصحاب سریه نگران شدند و چون خبر به قریش رسید، گفتند: "محمد خون حرام را ریخته و مال را گرفته و مردان را اسیر کرده و حرمت ماه حرام را نگه‌نداشته است." در این هنگام خدا این آیه را نازل کرد و پیامبر^ﷺ از دو اسیر فدیة گرفت و آزاد کرد و اموال را از شتر برداشت. مسلمانان گفتند: "آیا می‌خواهی جنگی علیه ما راه بیفتد؟" پس خدا نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ أَجْرُهُمْ جُزْءٌ مِّمَّا لَمْ يَغْفُرُوا رَحِيمٌ﴾ و اصحاب سریه نه نفر بودند و یکی از آنان که عبدالله جحش بود، فرمانده این گروه نه نفره بود.»

قتال خطایی مسلمانان در روز اول رجب

و آنچه که به دست برخی مسلمانان حاصل شد نه به دستور پیامبر^۹ بود و نه عمدی، بلکه برخی از جنگ‌آوران مسلمان به اشتباه دست به هجوم زدند پس ﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - (هم) ایشان به رحمت خدا امیدوارند و خدا بسی پوشنده رحمتگر بر ویژگیان است - .

و مشرکان را تهدید و توبیخ می‌کند که در ماه حرام، پیامبر^۹ و یارانش را که اهل حرم بودند، از حرم بیرون رانند و نگذاشتند به زیارت آن جا بیایند و به خدا کفر ورزیدند و کفر به خدا و بیرون راندن مسلمانان و پیامبر^۹ از مسجد الحرام در نزد خدا فتنه‌ای بزرگتر از قتل است. آنان که گرفتار چنین فتنه‌های بزرگتری هستند، چگونه به قتل و خطای مسلمانی اعتراض می‌کنند و در بوقهای تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، عربده می‌کشند.

و ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ﴾ به جای «القتال فيه» اشاره می‌کند که دومی غیر از اولی است و گر نه معرفه با الف و لام عهد ذکر می‌شد بنابراین ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ﴾ قتال مشرکان بر ضد مسلمانان است و اما ﴿قِتَالٌ فِيهِ﴾ پرسش مشرکان از قتال خطایی برخی از مسلمانان است و آیه به آن جواب می‌دهد: ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ﴾؛ زیرا قتال آنان در راه خدا به دستور پیامبر^۹ بود گرچه در زمان انجام دستور اشتباه کردند، گمان کردند که روز آخر جمادی الثانی است در حالی که روز اول رجب بوده است، قتال اینان کجا و قتال مشرکان کجا! مشرکان این را از مسلمانان نمی‌پذیرند و غوغای تبلیغاتی به پا می‌کنند در حالی که خودشان حرمت ماه حرام را به گونه فجیع‌تر و رسواتر می‌شکنند. و این روش کثیف کافران است که می‌گردند و یک عیب کوچک اشتباهی از مسلمانان را پیدا می‌کنند و آن را

با نیرنگ در بوق و کرنا می‌کنند و بر جرم‌ها و جنایت‌های عمدی و بزرگ خویش، سرپوش می‌گذارند. این گونه بوقهای تبلیغاتی مشرکان با روش‌های مکارانه، علیه رسالت بالنده اسلامی، به راه افتاد تا رسول اعظم را مظهر تعدی و تجاوز به تقدس مشترک بین مشرکان و موحدان یعنی حرمت ماه حرام معرفی کنند. پس این آیه، کوبنده مکر آنان نازل گردید و پس از آن پیامبر ۹ دو اسیر و غنیمت‌ها را گرفت و فرمود: به خدا سوگند من به شما دستور قتال در ماه حرام را صادر نکردم... و سخن مشرکان، سخن حقی است که از آن، باطل را اراده کرده‌اند.

در هم کوبیدن معارضات مشرکان علیه مسلمانان و خدا در این آیه درجات هفت‌گانه معارضات مشرکان علیه اسلام و مسلمانان را در هم کوبیده است:

1. ﴿قُلْ قَاتِلْ فِيهِ كَبِيرٌ﴾ که مشرکان علیه اهل حرم آغازیدند؛
2. ﴿وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ راه انجام حج و عمره را بستید؛
3. ﴿وَ كُفْرٌ بِهِ﴾ به خدا و راه او کفر ورزیدند و بلوا علیه مؤمنین ایجاد کردید؛
4. ﴿وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ کفر به مسجد الحرام است که در نزد مشرک و موحد، محترم است؛
5. ﴿وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ بدتر از قتل خطایی است که به دست مسلمانی در ماه حرام انجام گرفت. زیرا مشرکان که قتال علیه مسلمانان به راه

انداختند، خواستند در ماه حرام موحدان را از حرم بیرون کنند و حرم را از وجود ایشان خالی سازند و تنها مشرکان در آن جا بمانند؛

6. ﴿وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ و فتنه اخراج مسلمانان از سرزمین خویش و

حرم خدا و کفر به دین خدا از قتل خطایی بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است؛

7. ﴿وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ - پیوسته

مشرکان علیه شما مسلمانان پیکار و کشتار می‌کنند تا شما را از دینتان برگردانند، اگر بتوانند... -

و آنان با این مراحل هفت‌گانه جهنمی خویش از قتل خطایی مسلمانی در ماه حرام انتقاد می‌کنند، قتال مشرکان کجا و این قتل خطایی کجا؟ و آنان در طول عهد مکی فتنه‌ها در حرم و ماه حرام علیه دین و مردم دین باور انجام دادند و هر کاری را ضد مسلمانان انجام دادند، پس بدین جهت دلیلشان در هتک حرمت خانه خدا و در ماه حرام ساقط گردید و بی‌دلیل ماندند، و جایگاه باشرافت مسلمانان در دفع تجاوز این تجاوزگران و هتک‌کنندگان حرمت‌های خدایی، روشن گردید، که به حرم امن او حمله می‌کنند و قداست آن را از بین می‌برند و روپوشی بر روی افتضاح‌های خود می‌کشند، و بر مسلمانان واجب بود که در برابر آنان به پا خیزند و علیه آنان کشتار کنند، چون که تجاوزگران بی‌رحم بودند که نه قداست خانه خدا را مراعات می‌کردند و نه به جان و مال مردم ترحم می‌کردند، و امت مرحومه در دفاع از قداست حرم خدا و جان و مال و ناموس خویش خسته نمی‌شدند، مشرکان سخنی به ظاهر حق بر زبان می‌راندند: که در ماه حرام جنگ حرام است. آیه نقاب از چهره آنان برداشت که این، سخن حقی است که از این، باطل اراده شده

است: جنگ در ماه‌های حرام ممنوع است، ولكن دفاع در آن‌ها جایز است، شما در ماه حرام به خانه خدا و منافع مسلمانان حمله کردید و خدا دفاع را بر مسلمانان در آن زمان جایز، بلکه واجب کرده است. و مشرکان پیوسته درصدد خارج ساختن مسلمانان از دین خدا هستند، از این جهت پیوسته به آنان هجوم نظامی و غیر آن می‌کنند: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا...﴾

مسائل مرتبط با معارضات مشرکان علیه مسلمانان

چند مسئله در بازگشت دوباره به مراحل خبیثانه هفت‌گانه مشرکان قریش:

1. حرمت قتل مشرکان در ماه حرام به وسیله ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ نسخ نشده است؛ زیرا همین آیه این نسخ را رد می‌کند:

﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْضُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُم إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و دستگیرشان کنید و به محاصره در آورید، و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز بر پاداشتند و زکات دادند، رهاشان کنید. خدا بی‌گمان پوشنده رحمتگر بر ویژگیان است.

و لكن دفاع در ماه حرام و مقابله به مثل که دفاع از حرمت‌های اسلامی است، بالاتر از حرمت حرم و مسجد الحرام و ماه حرام است و این دفاع مقتضای آیات دفاع و مقابله به مثل است.

۱. توبه ۵/۹.

2. خدای بزرگ در این آیه سؤال را به گونه بدل اشتهال آورده است که در آن مبدل منه یعنی الشهر الحرام عام و شامل بر ﴿قِتَالٍ فِيهِ﴾ است و ﴿قِتَالٍ فِيهِ﴾ خاص است؛ زیرا در ماه حرام چند چیز حرام است و ﴿قِتَالٍ فِيهِ﴾ یکی از آنهاست. این شاکله و شکل پرسش ﴿قِتَالٍ فِيهِ﴾ را بزرگ تر و خطرناک تر جلوه می دهد تا این که سؤال مفرد باشد و گفته شود: «يسئلونك عن قتال في شهر الحرام».

3. ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...﴾، «کبیر و صد و کفر و فتنه» صفت های قتال مشرکان علیه مسلمانان است نه صفت قتل خطایی برخی از مسلمانان درباره یک نفر مشرک.

4. و قتال در ماه حرام ﴿كَبِيرٌ﴾ - بزرگ - است، همانند عصیان مسلمان و کفر کافر؛ زیرا حرمت ماه حرام را که در نزد موحد و مشرک محترم است، می شکنند.

5. ﴿صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ - بازداشت از راه خداست - زیرا ماه حرام، زمان حج و عمره است. ماه رجب زمان با ارزش ترین عمره است و شوال و ذی القعدة و ذی الحجة زمان حج و عمره تمتع است و عمره و حج دو راه از راه های مهم خدا می باشند چنان که در آیات حج بیان گردید.

6. ﴿وَ كُفْرٌ بِهِ﴾ - کفر به خداست - که با عناد، اهل خدا را از راه خدا باز می دارند و این ویژه مشرکان است و به مسلمانانی که برای دفاع از حرمت های خدایی قتال می کنند، مربوط نیست و احیاناً اشتباه می کنند، وانگهی قتال مشرکان علیه مسلمانان کفر به راه خدا، پیامبر و حج است.

7. ﴿وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ و قتال مشرکان علیه مسلمانان، کفر به مسجد الحرام است؛ زیرا انکار حرمت آن است چنان که انکار احترام ماه حرام است. در این جا

حرف جر «ب» از ﴿الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ حذف شده و این خود دلیل بر جواز این حذف است و سخن برخی ادبی‌نامان که این حذف جایز نیست، بی‌ادبی است. زیرا بی‌ادبی به قرآن و نازل‌کننده و جایگاه و نزول آن - پیامبر ۹ - است.

8. ﴿وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ - و بیرون راندن اهل مسجد الحرام از آن، در نزد خدا بزرگ‌تر است - شاید بزرگ‌تر از قتل خطایی مسلمانی در مورد فردی مشرک در ماه حرام باشد و نیز از قتال مشرکان علیه مسلمانان. زیرا با اخراج و بیرون راندن با حرج و تنگنایی مسلمانان از مسجد الحرام، شعائر توحید نیز از جایگاه توحید بیرون می‌رود و این طرد شعائر از خانه توحید بدتر و خطرناک‌تر از قتال ضد مسلمانان است که در آن چنین اخراجی در کار نباشد.

9. ﴿... وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ - و فتنه بزرگ‌تر و خطرناک‌تر از کشتن است - زیرا فتنه کشتن روح‌های ایمانی و ارتداد و واپس‌زدن ایمان است و قتل روح مؤمن بالاتر، خطرناک‌تر و بدتر از کشتن جسم اوست. پس هر فتنه عقیدتی یا سیاسی یا اقتصادی یا جنگی که مسلمانان را در تنگنا قرار دهد و از دین خارج کند همه این‌ها بزرگ‌تر از قتل است.

10. ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ...﴾ کشتار دامنه‌داری که هدفش ارتداد شما مسلمانان از دینتان است و این از هر کبیره‌ای بزرگ‌تر است و این ثمره و فرآیند قتال در ماه حرام است که گناه اکبر است. و این کفر شرورانه همیشگی در کمین مؤمنان است که آنان را از ایمانشان برگرداند و جنگ و توطئه همه جانبه علمی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی و... علیه مؤمنان است تا ایشان را از ایمانشان جدا سازد. و چون اسلام مخالف هواهای جهنمی مشرکان است، از وجود و قدرت آن در زمین می‌هراسند و همیشه در کمین و به انتظار فرصت می‌باشند که اهل اسلام را گمراه کنند و بر اسلام ضربه وارد سازند. هر راه

و روشی که در این راستا کارساز نشد به راه دیگری روی می‌آوردند، از این روی امام صادق^۷ مسلمانان را به هوش و ذکاوت و صبر و پایداری و دفاع در برابر مشرکان فراخوانده و فرموده اگر این آموزه‌ها را به کار نگیرند، گرفتار خسران دنیا و آخرت خواهند شد.

و این، آن خطر هجوم‌کننده بر بلوک مؤمنان با همه امکانات و باطل‌هایش است: کافران منحوس، فتنه بر دین خدا و اصحاب آن را هدف ثابت خود قرار داده‌اند و هدف آنان بیرون بردن مسلمانان از دین خدا است، گرچه چهره‌های هجوم عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی و دیگر وجوه بر آنان گوناگون است. و چون اسلام مخالف هواهای عقلانی و نفسانی جهنمی آنان است، پس وجود اسلام در زمین، درحقیقت، خشم غلیظ ترس‌آور دشمنان است، که از قدرت و متانت آن می‌ترسند، پس اسلام با اینکه ذاتاً نظام سالم و روش بسیار پایدار است، درعین حال با تمام ابعادش، جنگ علیه باطل است. از این جهت کافران در کمین نشسته‌اند تا نظام اسلام را از هم بپاشند و در این راستا از روش‌های گوناگون سود می‌جویند. بنابراین هر سلاح و وسیله‌ای از آنان بشکند، از سلاح دیگری استفاده می‌کنند، و هر هجومی از آنان که خنثی و بی‌اثر گردد، هجوم دیگری به‌کار می‌گیرند، و خبر راست با صدای بلند از پروردگار علیم بسی آگاه بسی بینا، در بلندگوی قرآن، گروه مسلمانان را از تسلیم در برابر نیرنگ و کید آنان، برحذر می‌دارد، و مسلمانان را به صبر و دفاع پیوسته علیه کافران دعوت می‌کند، وگرنه خسارت دنیا و آخرت دامنگیر ایشان خواهد شد.

منحوسترین نوع ارتداد

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ - و کسی از شما که از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، (ایشان) کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه

است، و (هم) اینان اهل آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند - . ارتداد گاهی پس از تبیین و روشن ساختن و بیان هدایت است، این منحوس‌ترین نوع ارتداد است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ * فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۱

بی‌گمان، کسانی که - پس از آنکه (راه) هدایت بر آنان روشن شد - به گذشته‌ها (ی باطل) شان برگشتند، شیطان برایشان (خواست‌های شیطانیشان را) آراسته، و به آرزوهای دور و درازشان انداخته است * این به‌راستی بدین جهت است که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده بسی بدحال و بدنوال بودند. گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد.» حال آنکه خدا از پنهان کردن رازشان آگاه است * پس چگونه است هنگامی که فرشتگان (عذاب) جان‌هاشان را می‌ستانند، حال آنکه بر چهره‌ها و پشت‌هاشان (همی) می‌زنند؟ * این بدین سبب است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده‌اند، و خوشامدش را بسی ناخوش داشتند. پس اعمالشان را تباہ و ناچیز کرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

هان ای کسانی که ایمان آوردید! هرکس از شما از دین خود برگردد خدا - در آینده - گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) بر مؤمنان، فروتن (و) بر کافران، سرفراز و فراتن اند، در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند؛ این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگری بسیار داناست.

ملاک حبیط اعمال مرتد و خلود او در آتش

در آیه محل بحث (217 بقره) مناط و ملاک حبیط اعمال مرتد و خلود و جاودانگی او در آتش، مرگ او با حالت کفر است و اما اگر توبه کند و به حق برگردد، چنین نیست و در آیه دوم از سوره محمد مناط حبیط اعمال به وسیله ارتداد پس از تبیین هدایت مطرح شده و یادی از خلود به میان نیامده است و در آیه سوم - از سوره مائده - ملاک حبیط اعمال مرتدین، دوست نداشتن آنان خدا را و خشم خدا بر آنان مطرح شده است. و آیه ما با تأکید بیشتری از آیه دوم، مرگ در حال ارتداد پس از تبیین هدایت را شرط حبیط اعمال و جاودانگی در

۱. مائده ۵۴/۵.

آتش دانسته است: ﴿يَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ﴾ - در حال کفر بمیرد - و اما اگر پیش از مرگ از کفر برگردد، چنین نیست اعم از این که مرتد فطری و یا ملی باشد. و این در صورتی است که جوّ ارتداد، جوّ فشار با فتنه‌های گوناگون باشد که در چنین جوّی شخص مرتد شده و با ارتداد از دنیا رفته و در جهنم جاویدان گشته است و اما کسانی که پس روشن شدن راه و هدایت با اراده و علم مرتد می‌گردند و با علم و اراده کتاب منزل خدا را طرد می‌کند فقط به این دلیل که:

﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ﴾^۱

شیطان برایشان (خواسته‌های شیطانیشان را) آراسته، و به آرزوهای دور و درازشان انداخته است. خلود اینان در آتش مشروط به مرگ در حال ارتداد ناست و فرقی بین ارتداد ملی و فطری نیست. اینان در هر حال مورد تهدید به حبط عمل و خلود در آتش می‌باشند مگر این که برگردند و ایمان صادق بیاورند و فرق بین دو گونه ارتداد این است که دومی سکه با علم و آگاهی و بدون فشار - بوده آدم‌های ساده‌لوح را گمراه می‌کند و لکن اولی در صورت مضر به حال ساده‌لوحان و گمراه‌گر آنان است که مرتد در حال کفر و ارتداد بمیرد. و اما کسی که ایمان سست و تقلیدی داشته و ایمانش با هدایت و بیان نبوده و ایمان کامل و مستقری نداشته است، اگر از ایمانش برگردد، این برگشت، ارتداد نامیده نمی‌گردد گرچه به زبان بیاورد که از ایمانش برگشته و عمل ضد ایمانی نیز انجام دهد؛ زیرا هنوز ایمان در قلبش جای نگرفته بود. پس حبط عمل و خلودی در کار نیست؛ زیرا در ترک ایمان قاصر بوده است تا چه رسد که اگر دوباره به ایمان برگردد و ایمان صالحی بیاورد. و خدا قاصران را هدایت می‌کند و لکن کافری که مقصر است و با عناد و عمد ایمان را زیر پا می‌گذارد، خدا او را هدایت نمی‌کند مگر این که توبه کند و اعمالش را اصلاح کند:

۱. محمد ۲۵/۴۷.

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَفْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۱﴾

چگونه خدا گروهی را - که پس از ایمانشان کافر شدند - هدایت می‌کند؟ حال آنکه مشاهده کردند (این) رسول به راستی حق است، و برایشان دلایل روشن آمد. و خدا گروه بیدادگر را هدایت نمی‌کند. * ایشان، سزایشان این است که بی‌گمان لعنت خدا و فرشتگان و مردمان، همگی، بر ایشان است. * در آن (لعنت) جاودان‌هاند؛ نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند. * مگر کسانی که پس از آن توبه کردند، و (گذشته فاسدشانرا) اصلاح نمودند. پس خدا بسی پوشنده رحمت‌گرو بی‌ژگان است. * بی‌گمان کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر (شان) افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و ایشان، (هم) اینان گمراهند. * به راستی، کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، گر چه (فراختای) زمین پر از طلا باشد و آن را (برای رهایی خود) فدیة دهند، هرگز از هیچیک از آنان پذیرفته نگردد. ایشان را عذابی دردناک است، و هیچ یاورانی برایشان نیست.

پس کسی که پس از ارتداد از ایمان، بر کفرش بیفزاید توبه‌اش پذیرفته نمی‌گردد، همانند کسی که مرتد شده و در حال کفر مرده است مگر این که ایمان راست بدون نفاق و مسخره‌آمیز بیاورد. به هر حال، مرتد فطری و یا ملی اگر توبه حقیقی بکند و با حال ارتداد از دنیا نرود، توبه او پذیرفته است و همانا ارتدادی تهدید به حبس عمل و خلود در آتش می‌گردد که پس از ایمان با بینات روشن، به کفر گراییده باشد؛ زیرا این تکذیب عملی دین و از جاذبه و جلوه انداختن آن است. این گونه ارتداد ساده لوحان را فریب می‌دهد و آنان تصور می‌کنند که دین اسلام صالح و حقیقی ناست و اما ارتداد از

اسلامپیش از این که باور و ایمان وارد دل فرد گردد، ارتداد نامیده نمی‌شود؛ چنان‌که کفر لفظی و ظاهری پس از ایمان با اکراه در حالی که قلبش مطمئن به ایمان است، ارتداد نامیده نمی‌گردد:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ * مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۱﴾

تنها کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و ایشان خودشان دروغ‌گویند. * (دروغ زن) کسی است که پس از ایمانش به خدا کفر ورزد مگر آن کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن کسانی که سینه‌هاشان را به کفر گشاده کردند، پس خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ است. * این بدین سبب است که اینان - بی‌امان - زندگی دنیا را بر آخرت - از روی محبت - برگزیدند، و اینکه خدا گروه کافران را هرگز هدایت نمی‌کند.

پس هر مقدار دلایل صدق ایمان و قوت ایمان بیشتر باشد ارتداد از آن خطرناک‌تر خواهد بود گرچه مراحل ارتداد گوناگون است کسی که با هوای نفس و عقل بدون فشار مرتد می‌گردد، متفاوت است با کسی که با فشار ولی بدون اکراه مرتد می‌گردد. و اما ارتداد از ایمان بدون بینات و دلیل و یا اسلام بدون ایمان و بینات حبط اعمال و خلود در آتش ندارد؛ زیرا آن دو مختص به ارتداد از ایمان با بینه و برهان است. و از ظاهر اطلاق فَيَمَّتْ وَ هُوَ كَافِرٌ ﴿۱﴾ برمی‌آید که فرقی بین مرتد ملی و فطری نیست. بنابراین مرتد فطری نیز همانند مرتد ملی اگر توبه کند، توبه‌اش پذیرفته است.^۲ به ویژه با نگرش به آیات سوره آل‌عمران.

۱. نحل ۱۰۷/۱۶-۱۰۵.

۲. الوسائل، باب ۹ از ابواب مرتد، ح ۹؛ خبر فضل بن یسار: «دو مرد مسلمان در کوفه بودند. فردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و شهادت داد که من دیدم آن دو مرد بت می‌پرستیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

و اگر قتل مرتد فطری به جهت توبه نکردن و یا پذیرفته نشدن توبه‌اش واجب گردد، این قتل منافات با پذیرش توبه از طرف خدا ندارد؛^۱ زیرا قتل دلالت بر کفر پس از توبه ندارد چنان‌که دلالت بر کفر پیش از توبه ندارد. و همانا قتل مجازات ارتداد فطری است؛ چنان‌که هر محکوم به قتلی که مقتول می‌گردد، کافر نیست همانند قتل برای قصاص؛ ولی ﴿اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - خدا بسی بخشنده رحمت‌گر بر ویژگیان است - نسبت به کسانی که پس از ایمانش کافر شدند. ممکن است ﴿غَفُورٌ﴾ شامل غفر و بخشش از قتل کسی که از ایمان با بینات و برهان‌ها مرتد شده، گردد بلکه پذیرفته نشدن توبه ویژه مرتدی است که توبه‌اش واقعیت ندارد و توبه او استهزاء و تمسخر به ایمان و بلوک ایمان است؛ چنان‌که بر این،

"وای بر تو! شاید اشتباه می‌کنی." پس مردی را فرستاد و او خبر آورد که آن دو مرد بت می‌پرستیدند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: "از بت پرستی برگردید." ولی آنان نپذیرفتند. آن‌گاه آتش برافروخت و آنان را در آتش پرتاب کرد."

۱. در *الوسائل*، ابواب حدود، ج ۱، ص ۳؛ در خبر موثق سابق آمده است: «هر مسلمانی از دین اسلام برگردد و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را رد و تکذیب کند، خونسش برای هرکس که این را بشنود، پاک است و مال او بین ورثه تقسیم می‌شود و زن او بائن است و عدّه وفات نگه می‌دارد و بر امام لازم است که او را به قتل برساند و توبه دادن او لازم نیست.» و در *الوسائل*، ابواب حدود، ج ۱، ص ۶؛ در روایت صحیح حسین بن سعید آمده است: «نامه مردی را برای ابی‌الحسن علیه السلام خواندم که پرسیده بود: "اگر مردی در خانه مسلمانی به دنیا آمد، سپس کفر ورزیده و مشرک شده و از اسلام خارج شده، آیا باید توبه داده شود یا بدون توبه دادن به قتل برسد؟" امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب مرقوم فرمودند: "گشته می‌شود." و در *الوسائل*، ج ۵، ص ۵؛ در خبر مرفوع عثمان بن عیسی آمده است: «کارگزار امیرالمؤمنین علیه السلام طی نامه‌ای، از حضرت پرسید که با برخی از مسلمانان برخورد کردم که زندیق شده‌اند، تکلیف چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب مرقوم فرمودند: "هر مسلمانی که با فطرت اسلامی متولد شده، سپس از اسلام برگشته و زندیق شده، گردن او را بزن و از او درخواست توبه نکن و اگر بر فطرت اسلامی متولد نشده، از او درخواست توبه کن و اگر توبه نکرد گردن او را بزن."»

﴿ثُمَّ ارْزَادُوا كُفْرًا﴾^۱ - پس کفر افزودند - دلالت می‌کند؛ چنان‌که در آیه آل عمران و نساء آمده است، کسی یک بار ایمان بیاورد و پس از آن بر کفرش بیفزاید و یا چند بار ایمان بیاورد و پس هر بار بر کفرش بیفزاید، معلوم می‌شود که توبه‌اش واقعی نیست بلکه تمسخر آمیز است.

و اما کسی که ارتدادش مشتبه است و معلوم نیست و یا تحت فشار مرتد شده و یا غافل شده و مرتد شده و عناد و تمسخر در کارش نیست، توبه‌اش پذیرفته می‌گردد و آیه نساء به دنبال آیه سوره نفاق، بیانگر واقعی نبودن توبه و ایمان شخص منافق و منافقانه بودن توبه و ایمان اوست از این روی پذیرفته نمی‌شود و به تحقیق خدا توبه قوم یونس به هنگامی که دیدند عذاب الهی می‌خواهد بر آنان نازل گردد، پذیرفت؛ زیرا توبه آنان واقعی بود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ * فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۲

بی‌گمان، کسانی‌که سخن پروردگارت (در عذابشان) بر آنان تحقق یافته ایمان نمی‌آورند. * و هر چند تمامی نشانه‌های (ربانی) برایشان بیاید؛ تا (هنگامه‌ای که) آن عذاب دردناک را ببینند. * پس چرا هرگز هیچ گروهی نبوده است که (به هنگام عذاب) ایمان بیاورد، پس ایمانشان به حالشان سودی بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظات) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان بر طرف کردیم، و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم (چندان که توبه خود را نشکنند).

۱. آل عمران ۹۰/۳.

۲. یونس ۹۶-۹۸/۱۰.

و پذیرفته نشدن ایمان به هنگام مشاهده کردن عذاب به جهت واقعی نبودن آن است که معمولاً توبه‌ها در این مواقع، واقعی نیست و اگر واقعی باشد همانند توبه قوم یونس پذیرفته می‌گردد:

﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمَّ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم، و بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم کافریم.» * پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برایشان سودی نداشت. سنت خدا را - که از (دیر باز) دربارهٔ بندگانش چنین جاری شده - (پروا بدار) و آنجاست که کافران زیان کرده‌اند.

و برخورد شدید و تصمیم محکم بر اجرای حد مرتد فطری، برای حراست از ایمان مؤمنان ساده لوح است که گمراه نگردند و به آسانی ایمانشان را از دست ندهند و به دنبال هوای نفس و یا عقل راه نیفتند و این برخورد شدید، مانع از پذیرش توبه مرتد نیست. و اگر توبه‌اش واقعی و نصوح باشد همانند توبه قوم یونس پذیرفته می‌شود. پس مجال و زمینه توبه گسترده و درب آن، باز است. و مغفرتو رحمت خدا گسترده و فراگیر هر کسی است که ایمان بیاورد و مؤمن بمیرد. و اما کسی که ایمان و توبه‌اش واقعی نباشد و پس از ارتداد بر کفرش بیفزاید:

﴿لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾^۲

توبه آنان هرگز پذیرفته نمی‌گردد و آنان گمراه می‌باشند.

و بلوک ایمان به ویژه ضعیفان را گمراه می‌کنند و منحوس‌تر از اینان:

۱. غافر ۸۴-۸۵/۴۰

۲. آل عمران ۹۰/۳

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا * بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱

بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، سپس ایمان آوردند، سپس کافر شدند، پس آن‌گاه به کفر خود افزودند، هرگز خدا (بر آن) نبوده است که آنان را ببخشد و نه به راهی راهوار هدایتشان کند. * منافقان را نوید ده که برایشان عذابی بس دردناک است.

پس افزودن بر کفر پس از ایمان، زمینه مغفرت را از بین می‌برد تا چه رسد که این افزایش تکرار گردد. و اما کفر پس از ایمان بدون زیاد کردن بر آن، بلکه توبه از آن کفر زمینه توبه را از بین نمی‌برد پس فرصت بلکه زمینه توبه پیش روی صاحب آن گشوده است. چه مرتد ملی و یا فطری باشد و قلبی که ایمان را با معرفت و دلیل، چشیده باشد، مرتد نمی‌گردد مگر از باب تقیه و مؤمن در ترک ایمان و ارتداد به کفر و فتنه معذور نیست مگر این که ایمانش منافقانه و دروغ باشد. پس مرتدی تهدید به عذاب می‌شود، مگر این که پیش از مرگش توبه کند و توبه‌اش حقیقی باشد، بی‌شک خدا توبه او را می‌پذیرد چنان‌که به همه توبه‌کنندگان وعده داده است.

معنای حبط

کلامی پیرامون حبط اعمال

حبط در لغت سقوط با محو شدن و از بین رفتن است و ریشه اصلی آن این است که حیوان بسیار بخورد و نفخ کند و هلاک گردد، چنان‌که روایت شده است: «بی‌شک بعضی از چیزهایی که بهار آن‌ها را می‌رویانند، به گونه حبط می‌کشد» پس حبط همانند حطّ و حتّ به معنای سقوط مطلق پس از آغاز بلوغ عقیدتی و یا

۱. نساء ۱۳۸/۴-۱۳۷.

عملی است. و احباط رفتن آب ظرف و برنگشتن آن است، پس عملی که حبط می شود یعنی از بین می رود به گونه ای که گویا نبوده است:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾^۱

و به هر گونه کاری که کرده اند قدم (و اقدام قدرتمندانه) نهادیم. پس آن را (چون) گردی پراکنده ساختیم.

و در قرآن حبط و احباط نسبت داده نشده مگر به عملی در دنیا و یا در آخرت و هر دو جا محور، آخرت است.^۲

عوامل حبط اعمال

ایمان نداشتن

و در آیات حبط، عواملی چند برای آن ذکر می گردد؛ همانند ایمان نداشتن:

﴿أُولَٰئِكَ لَمْ يُوْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ﴾^۳

آنان ایمان نیاورده اند. پس خدا اعمالشان را تباہ گردانیده است.

۱. فرقان ۲۵/۲۳.

۲. مانند: (1) ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (آل عمران ۲۲/۳)؛ ایشان کسانی اند که در دنیا و آخرت اعمالشان به هدر رفته. (۲) ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾ (مانده ۵/۵)؛ و هرکس به ایمان کافر شود، بی گمان عملش تبه شده. (۳) ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴾ (مانده ۵۳/۵)؛ اعمالشان تباہ شد؛ پس ناگهان زیان کار گردیدند. (۴) ﴿لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام ۸۸/۶)؛ و اگر آنان [بیر فرض محال] شرک آورده بودند، همواره آنچه به دست آورده بودند، از دستشان می رفت. (۵) ﴿وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود ۱۶/۱۱)؛ و آنچه در دنیا ساخته اند، به هدر رفته و آنچه انجام می دادند، باطل است.

۳. احزاب ۳۳/۱۹.

کفر

و کفر به ایمان، پیش از ایمان و پس از آن:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾^۱

و هرکس به ایمان کافر شود، بی‌گمان عملش تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است.

و از بارزترین کفرها، شرک به خداست:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

و اگر آنان [بر فرض محال] شرک آورده بودند، همواره آنچه به دست آورده بودند از دستشان

می‌رفت.

و از منحوس‌ترین کفر دنیا و زینت آن به‌عنوان زندگی اصلی است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾*

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾^۳

کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواسته‌اند (جزای) کارهایشان را در (همین) دنیا بی‌کم و کاست به آنان می‌دهیم؛ حال آنکه آنان در آن زیان‌بار نخواهند بود. * ایشان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در دنیا ساخته‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌دادند باطل است.

تکذیب آیات خدا و آخرت

و تکذیب به آیات خدا و تکذیب آخرت:

۱. مائده ۵/۵.

۲. انعام ۸۸/۶.

۳. هود ۱۶/۱۱-۱۵.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

و کسانی که (با) آیات ما (همان‌ها و ما را) و به دیدار آخرت را تکذیب کردند اعمالشان تباه شده

است. آیا جز آنچه می‌کردند کیفر می‌بینند؟

بهره جویی از دنیا و تکذیب و تمسخر آیات خدا

و بهره‌جویی از دنیا به گونه روش کافران و غور در آیات خدا برای تکذیب و

تمسخر آن‌ها:

﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ

اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ * كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا

فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ

كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲

خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش جهنم را وعده داده است، (که) در آن جاودان‌هاند.

همان (آتش) برایشان کافی است، و خدا لعنتشان کرده، و برایشان عذابی پایدار کننده است * (حال

شما منافقان) همچون (حال) کسانی است که پیش از شما بودند، آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال

و فرزندان بیشتر بوده‌اند. پس بر حسب خوی (ناپسند) خودشان از نصیب خودشان برخوردار شدند. و

شما (هم) به خوی (بد) خود بهره (ها) بردید، چنان‌که پیشینیان به خوی (بد)شان بهره (ها) بردند. و

شما (در باطل) فرو رفتید، همان‌گونه که آنان (در باطل) فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به

هدر رفت و اینان، (هم)ایشان زیان‌کاراند.

ارتداد

۱. اعراف ۱۴۷/۷.

۲. توبه ۶۸-۶۹/۹.

و ارتداد و برگشت از دین خدا چنان‌که در آیه مورد بحث آمده و کراهت و ناخوش داشتن آیات نازل از طرف خدا:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۱

این همواره بدین سبب است که اینان آنچه را خدا نازل کرده هرگز خوش نداشتند، پس (خدا نیز) کارهایشان را فرو ریخت (و بی‌ثمر کرد).

پیروی از آنچه خدا را خشمگین می‌کند

و پیروی از چیزی که خدا را خشمگین می‌کند و دوست نداشتن رضایت خدا:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۲

این بدین سبب است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده‌اند، و خوشامدش را بسی ناخوش داشتند. پس اعمالشان را تباه و ناچیز کرد.

این‌ها همه کفر است و افزون بر این که بی‌ادبی با پیامبر خدا^۹ است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

۱. محمد ۹/۴۷.

۲. محمد ۲۸/۴۷.

۳. حجرات ۲-۵/۴۹.

هان ای کسانی که ایمان آوردید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید، و آنگونه که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او به صدای بلند سخن مگویید، که کرده‌هایتان تباه شود، حال آنکه باریک‌بینی نمی‌کنید. * بی‌گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌شکنند، همان کسانی که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزگاری آزموده (و) برایشان پوششی و پاداشی بزرگ است. * بی‌گمان کسانی که از پشت اطاق‌ها(یت) تو را صدا می‌زنند، بیشترشان خردورزی نمی‌کنند. * و اگر اینان همواره صبر کنند تا بر آنان درآیی، همانا برایشان بهتر است. و خدا پوشنده رحمت‌گروین‌هاست.

و این‌ها عوامل دهگانه است که غیر از آخرین عامل، بقیه در حدود کفر می‌باشند. این‌ها موارد حبط اعمال است و این موارد بر حسب مقادیر حبط اعمال گوناگون می‌باشند. بنابراین حبط اعمال مؤمنی که جاهلانه و بدون تعقل، صدایش را بر پیامبر اسلام^۹ بلند می‌کند همانند حبط اعمال کسی که آیات خدا را تکذیب می‌کند، نیست و حبط عمل به خود عمل تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا عمل پس از انجام زائل شدنی است و یا به صورت عمل هم تعلق نمی‌گیرد بلکه همانا به اثر عملکه مقصود از آنسعادتمند کردن در دنیا و یا در آخرت و یا در هر دو است، تعلق می‌گیرد و یا صورت عمل را همانند سیرت و باطن آن از بین می‌برد چنان‌که حیوانی پرخور آن مقدار بخورد که بترکد در حالی که مقصود از خوردن ادامه زندگی و طراوت آن است و لکن خوردن به گونه حبط این مقصود را دگرگون می‌کند؛ زیرا زندگی را باطل می‌کند و از بین می‌برد. اعمال کافران و تکذیب‌کنندگان دین خدا نیز چنین است به جای این که آنان را سعادت‌مند سازد شقاوتمند می‌کند. پس کسانی که پیامبر^۹ را از پس خانه‌ها و دیوارها صدا می‌زنند و یا صدایشان را بلندتر و بالاتر از صدای پیامبر^۹ می‌برند - حداقل - صدایشان حبط می‌گردد یعنی به جای اثر نیکو اثر بدی می‌گذارد؛ زیرا نسبت به مقام شامخ حضرت^۹ بی‌ادبی است.

مصادیق حیط اعمال در دنیا و آخرت

و از افراد و مصادیق حیط اعمال در دنیا ضنک و تنگنای در زندگی دنیا و کوری در آخرت است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۱

و هر کس از یاد من رویگردان شود، در حقیقت برایش زندگی‌ای تنگ (و سخت) است، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم.

و برخی از افراد حیط اعمال زندگی خبیث در دنیا و در آخرت و پرداخت زندگی طیب به مؤمنان است:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

هر کس - از مرد یا زن - در حال ایمانش (کار) شایسته‌ای انجام دهد، همواره او را به‌راستی زندگی‌ای پاکیزه می‌بخشیم، و به‌درستی به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند همانا پاداش خواهیم داد.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيثًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۳

آیا و کسی که مرده (دل) بوده، پس زنده (دل)ش گردانیدیم، و برای او نوری نهادیم تا در پرتو آن در میان مردمان راه برود، همچون کسی است که نمود و نمادش در تاریکی‌هاست (که) از آن‌ها بیرون آمدنی نیست؟

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^۴

۱. طه ۱۲۷/۲۰.

۲. نحل ۹۷/۱۶.

۳. انعام ۱۲۲/۶.

۴. محمد ۱۱/۴۷.

این همواره برای آن است که خدا مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. همانا کافران را هیچ مولایی (ربانی) نیست.

کیفیت حبط اعمال مرتدان و کافران

و حبط اعمال صالح و عبادات صالحه نسبت به کسانی است که از ایمانشان برگردند و اما کسانی که کافر شده و هرگز ایمان نیاوردند، اینان اعمال صالح و عبادات ندارند تا حبط گردد. از اینان همه اعمالشان حبط می‌گردد و آثار مطلوب در دنیا را نخواهد داشت:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّهَا ... * ... وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا﴾^۱

کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواسته‌اند... * ... و آنچه در دنیا ساخته‌اند به هدر رفته...

زیرا اینان غیر کار دنیایی نکرده‌اند و کارهایی برای جلب رضایت خدا انجام نداده‌اند. پس حبط نسبت به اینان در اختصاص اعمال بدشان خواهد بود؛ زیرا اعمال صالح نداشته‌اند گرچه برخی اعمال صالح را انجام داده باشند، چون ایمان نداشته‌اند اعمال صالح آنان در معیار خدایی، صالح نیست:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

ایشان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در دنیا ساخته‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌دادند باطل است.

۱. هود ۱۵/۱۱.

۲. هود ۱۶/۱۱.

و اما کسانی که ایمان آوردند و صالحات را انجام دادند سپس عقبگرد کردند و دست از ایمان برداشتند، اینان در دنیا و آخرت همه اعمال خوب و صالحشان حبط می‌گردد. پس اعمال بد و خبیث آنان در دنیا بی‌اثر است و برای آنان راحت زندگی دنیوی را فراهم نمی‌کند ولی در آخرت ثابت و برقرار است و اثر همجنس و آتشین خود را دارد و صاحبش را می‌سوزاند و اعمال خویشان هم در دنیا و در آخرت محبوظ و بی‌اثر است. و بهترین تفسیر برای حبط اعمال کافران، آیه حبط است: ﴿وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا...﴾؛ بنابراین حبط اعمال در دنیا و آخرت یعنی آن‌ها، آثار خوب بجای نمی‌گذارند بلکه فقط آثار بدشان برجای می‌ماند. و لکن مؤمنانی که اعمال صالح انجام می‌دهند با توبه اعمال خبیث و سیئات آنان تبدیل به حسنات و خوبی‌ها می‌گردد. بنگر که تفاوت ره از کجا تا به کجاست! حبط اعمال در صورتی است که فرد توبه نکرده با کفر و عناد بمیرد و لکن اگر پیش از مرگ توبه و ایمان بیاورند به خاطر کرامت ایمانشان، اعمال خبیثشان حبط می‌گردد و همه حسنات آنان به جای نخست برمی‌گردد:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾^۱

به کسانی که کافر شدند بگو: «اگر (از تعدی بر مسلمانان یا از کفرشان) باز ایستند، آنچه (از تعدی یا کفرشان) گذشته است برایشان پوشیده می‌شود...».

و این تشویق برای جذب به ایمان است و کفر در هر جا و از هر کس که باشد همه حسنات پیش از آن را حبط می‌کند و از بین می‌برد. ولی همه گناهان غیر از کفر چنین اثری ندارد؛ چنان‌که آیاتی تصریح می‌کند که حسناتی با سیئاتی باقی می‌ماند:

﴿وَأَخْرُونَ أَخْرُونَ اغْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند (که) کاری شایسته را با کار بدی دیگر درآمیخته‌اند. امید است خدا بر آنان بازگشت کند (و) خدا بی‌گمان بسی پوشنده رحمت‌گروین‌هاست.

اعم از این که حسنات پیش از سیئات و یا پس از آن‌ها و یا متقارن و همزمان با هم باشند. وانگهی برخی از حسنات، سیئات را می‌پوشاند:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^۲

بی‌گمان (این‌گونه) خوبی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد.

از جمله آن حسنات پوشنده بدی‌ها، ایمان و تقواست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۳

هان ای کسانی‌که ایمان آوردید! اگر از خدا پروا بدارید برای شما (نیروی در) جداسازی (حق از باطل) قرار می‌دهد، و بدی‌هاتان را از شما جبران می‌کند، و برای شما پوشش می‌نهد.

و برخی از آن حسنات پوششگر ترک گناهان کبیره است:

﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا﴾^۴

اگر از گناهان بزرگی که از آن‌ها نهی می‌شوید دوری گزینید، گناهان کوچکتان را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند و پرکرامت در می‌آوریم.

و برخی از حسنات پوشش‌گريشان، توبه و شفاعت با شرایطشان می‌باشند بلکه توبه

گاهی سیئات را تبدیل به حسنات می‌کند:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱

۱. توبه ۱۰۲/۹.

۲. هود ۱۱۴/۱۱.

۳. انفال ۲۹/۸.

۴. نساء ۳۱/۴.

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته‌ای انجام دهد. پس ایشان، خدا بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره بسی پوشنده رحمتگر و بزرگواری است.

و برخی از حسنات دیگر چنین است که در آیات خودشان خواهد آمد. خلاصه کفر اعمال خوب و بد را در دنیا و خوب را در آخرت بی‌اثر می‌کند و لکن گناهان غیر از کفر چنین نیست؛ زیرا برخی حسنات در کنار برخی سیئات غیر از کفر و شرک باقی می‌ماند و اگر آدم مؤمنی که به فسق آلوده شده، صالح از دنیا برود، سیئات او با توبه یا با رحمت خدا و شفاعت ﷺ و یا برخی از عذابها پاک می‌گردد.

مراحل حبط اعمال

وانگهی حبط به جهت اسباب آن، مراحل مختلف دارد:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ﴾^۲

و در دو طرف روز [اول و آخرش] و بخش‌هایی از شب نماز را بر پا مدار. بی‌گمان (این‌گونه) خوبی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد. این برای یادکنندگان (حق) یادواره‌ای است.

حبط عمل در دنیا و آخرت

۱. فرقان ۷۰/۲۵.

۲. هود ۱۱۴/۱۱.

برخی از مراحل آن حبط در دنیا و آخرت است همانند حبطی که سببش ارتداد و یا تکذیب آیات خدا باشد چنان که گذشت و یا سببش مشاقه با پیامبر ۹ و پیروی نکردن از او باشد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالَهُمْ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾^۱

همانا کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، و پس از آنکه راه هدایت بر آنان آشکار شد، با پیامبر (خدا) به جدایی درافتادند، هرگز به خدا گزندی نمی‌رسانند؛ و به زودی (خدا) کرده‌هایشان را تباه خواهد کرد*هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبرش را (نیز) اطاعت کنید و (با تخلفتان در این میان) اعمالتان را باطل نکنید.

و بلند کردن صدا از صدای پیامبر ۹ نیز عمل خوب را حبط می‌کند.

انتقال حسنات از گناهکار به دیگری

و برخی از گناهان حسنات را از صاحبش به فرد دیگری منتقل می‌کند همانند کسی که به ظلم، کس دیگری را کشته است:

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ﴾^۲

من همی خواهم که تو با گناه من و گناه خودت (سوی خدا) بازگردی.

انتقال سیئات از دیگری به گناهکار

۱. محمد ۳۲-۳۳/۴۷.

۲. مائده ۲۹/۵.

چنان‌که برخی از سیئات همانند آن سیئات - نه عین آن‌ها - را به صاحبش منتقل می‌کند:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾^۱

تا (آنکه) روز قیامت بار گناهان خود را کاملاً بردارند. و (نیز بخشی) از بار گناهان کسانی را که - بدون دانش (و بینش) - آنان را گمراه می‌کنند. هان! چه بد باری را می‌کشند.

فهرست موضوعات

۵.....	فهرست موضوعات
۱۱.....	موضوع‌گیری مکلف در شرایط متفاوت
۱۲.....	حکم تصرف در اموال مردم
۱۳.....	تصرفات مالی در قرآن
۱۶.....	معنای تصرف باطل در اموال
۱۹.....	استثناء ناپذیری تصرف باطل در حرمت آن
۲۰.....	شرط تشخیص حق و باطل بودن تصرف
۲۰.....	دوبعدی بودن بطلان در تصرفات
۲۰.....	ممنوع بودن تصرف باطل
۲۱.....	روشنترین مصداق تصرف باطل
۲۳.....	علت ممنوع بودن تصرف باطل
۲۴.....	ابعاد تصرف باطل
۲۴.....	اقسام تصرف باطل

- ۲۵.....انواع تصرف باطل
- ۲۶.....حکمت وجود هلال های ماه و عوامل رستگاری
- ۲۶.....پاسخ حقیقی سوالات در قرآن
- ۲۷.....وقتشناسی با هلال ماه
- ۲۸.....اهمیت هلال ماه برای ماه رمضان
- ۲۹.....معیار تشخیص زمان
- ۲۹.....مفهوم ﴿الْأَهْلَئِ﴾
- ۳۱.....﴿الْأَهْلَئِ﴾ و پاسخ قرآن
- ۳۲.....رابطه نیکی و انجام اوامر الهی
- ۳۵.....ارتباط نیکی و تقوا
- ۳۵.....وجوب جهاد و عدالت
- ۳۶.....شرایط جهاد برای مسلمانان
- ۳۸.....متجاوزین؛ مبعوضین خدا
- ۳۹.....جواز کشتار علیه فتنهگران
- ۳۹.....مراحل جنگ با کفار
- ۴۱.....بازداشتن مسلمانان از دفاع در عهد مکی
- ۴۲.....جنگ با کافران در مسجدالحرام
- 43.....وسعت کشتار کافران فتنه‌انگیز
- 44.....بیرون راندن کافران از مسجدالحرام
- 45.....عدمکشتار کافران درکنار مسجدالحرام

- 46..... آتشبس با کافران و آمرزش الهی
- ۴۸..... ضرورت مبارزه با فتنهگران و حفظ دین
- 50..... هدف از مبارزه با فتنهگران و حفظ دین
- 51..... جواز کشتار فتنهگران اهل کتاب و شرط آن
- 52..... فرآیند مبارزه اسلامی علیه فتنهگران
- 53..... برخورد عادلانه با فتنهگران
- 54..... جواز مقابله به مثل با فتنه گران
- ۵۷..... اهمیت انفاق و نهی از ترک آن
- 58..... همراهی جهاد و انفاق
- 58..... لزوم رعایت اعتدال در انفاق
- 62..... عدم هلاکت در جهاد
- 64..... مفهوم احسان در انفاق
- 65..... ابعاد سلبی و ایجابی انفاق
- ۶۶..... کلامی پایان بخش پیرامون جهاد اسلامی
- ۶۹..... فلسفه و احکام مناسک حج، و اهمیت دعا
- ۷۱..... وجوب اتمام حج و عمره
- ۷۵..... وجوب عمره همانند حج
- ۷۸..... شرایط وجوب حج و عمره
- ۷۸..... وجوب همراهی حج تمتع و عمره آن
- ۷۹..... عدم تاخیر عمره مفرده در هنگام استطاعت

- ۷۹..... شرط وجوب حج و عمره.....
- ۸۰..... تقدّم حج به عمره.....
- ۸۱..... تفاوت اقسام سهگانه حج.....
- ۸۳..... تفاوتهای عمره تمتع و مفرده.....
- ۸۵..... حکم ناتمام ماندن حج و عمره.....
- 86..... احصار ناگهانی.....
- 87..... معنای احصار.....
- 87..... انواع احصار.....
- 91..... حکم مُحَصَّر و مریض در خروج از احرام.....
- 93..... حکم مُحَصَّر در تحلیق و قربانی کردن.....
- 100..... حکم مُحَصَّر برای قربانی پس از حصر.....
- 102..... موضع‌گیری خلیفه دوم در عمره تمتع و متعه.....
- 111..... حکم عدم قربانی در مُنَا.....
- ۱۲۰..... اختصاص حجّ تمتع به غیر اهالی مکه و اطراف آن.....
- ۱۲۹..... حصر زمانی اعمال حج و شرایط صحت آن.....
- ۱۳۱..... تأخیر در انجام اعمال حج.....
- ۱۳۳..... عدم مجادله در زمان اعمال حج.....
- ۱۳۴..... علت تکرار کلمه «حج».....
- ۱۳۴..... شرایط احرام در وجوب حج.....
- ۱۳۵..... احرام در حجّ تمتع و عمره.....

- ۱۳۵ وجوب انجام حج برای مُحرَم
- ۱۳۶ لزوم نیت در حج و عمره
- ۱۳۷ صورت صحیح نیت احرام
- ۱۳۷ عدم کفایت نیت احرام در حج
- ۱۳۷ وجوب تلبیه در هنگام احرام
- ۱۳۹ تجرید از تعلقات در احرام
- ۱۳۹ تحریم ابعاد قبیح در حج
- 141 حرمت خواسته های شهوانی در احرام
- 143 حرمت فسوق در احرام
- 144 حرمت جدال در احرام
- 145 کفاره در تحریم‌های سهگانه
- ۱۴۶ تقوا در حج
- ۱۴۸ اهمیت اقتصادی و وقوف در حج
- ۱۵۰ عدم حرمت تجارت در حج
- ۱۵۱ ابعاد ایمان در حج
- ۱۵۲ بهره‌مندی زائر از فضل خدا در حج
- ۱۵۲ وقوف در «عرفات»
- ۱۵۳ اصول معرفتی در عرفات
- ۱۵۴ عرفات و شناخت طول تاریخ حج
- ۱۵۵ مشتقات «عرفه»

- ۱۵۷ جایگاه «عرفه» و مشعر از نظر قریش
- ۱۵۹ اهمیت ذکر خدا در مشعر الحرام
- ۱۵۹ حقیر شدن شیطان در «عرفه»
- ۱۶۰ معرفت سهگانه در «عرفات»
- ۱۶۱ «عرفه» و استجاب دعا
- ۱۶۲ فراموش کردن غیر خدا در عرفات
- ۱۶۷ نحوه حرکت حاجیان از عرفات
- ۱۶۸ وجوب وقوف در عرفات و مشعر
- ۱۶۸ مسائل فقهی در باب عرفات
- ۱۷۲ وجوب ذکر خدا در مشعر الحرام
- ۱۷۳ حرمت ذکر غیر خدا در مشعر الحرام
- ۱۷۳ جایگاه مشعر الحرام
- ۱۷۵ اهمیت «مشعر» نسبت به «عرفات»
- ۱۷۶ وقوف در مشعر الحرام و «عرفات»
- ۱۷۷ شرط قبولی حج با درک وقوفات
- ۱۷۹ کیفیت ذکر خدا در مشعر الحرام
- ۱۸۰ عدم تکروی در مناسک حج و اهمیت استغفار
- ۱۸۱ حرکت گروهی از عرفات و مشعر الحرام
- ۱۸۲ همراهی با اکثریت در اعمال حج
- ۱۸۳ پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام در حج

- ۱۸۵ عدم برتری طلبی در حج
- ۱۸۵ سرّ معرفتی در ترتیب مناسک حج
- ۱۸۶ وعده خدا به آمرزش استغفارکنندگان
- ۱۸۸ اهمیت ذکر خدا و آداب دعا
- ۱۸۹ لزوم ذکر خدا در پایان مناسک حج
- ۱۸۹ اهمیت جایگاه ذکر خدا
- ۱۹۱ قرار ندادن شریک در ذکر خدا
- ۱۹۲ جایگاه مناسب برای دعا
- ۱۹۳ رعایت آداب دعا
- ۱۹۳ نحوه دعا کردن
- 194 تقبیح دنیا طلبی
- 195 طلب حسنه
- ۱۹۹ منافع اعمال و سرعت حسابرسی خدا
- ۲۰۱ بهره بندگان در دنیا و آخرت
- ۲۰۲ سرعت حسابرسی خدا
- ۲۰۲ عدالت در حسابرسی خدا
- ۲۰۳ ذکر خدا و نقش تقوا در «مُنا»
- ۲۰۴ ماهیت ذکر خدا در «مُنا»
- ۲۰۴ ذکر خدا در روزهای «تشریق»
- ۲۰۶ تقوا و تعجیل کوچ از «مُنا»

- ۲۰۷..... حدود تقوا در «مُنا».
- ۲۰۸..... عدم تقوا و ماندن در «مُنا».
- ۲۰۹..... تعجیل و تاخیر در «مُنا».
- ۲۱۱..... تاثیر یاد قیامت در تقوای پیشگی.
- ۲۱۴..... بررسی ویژگی منافقان و مؤمنان.
- ۲۱۵..... فریبندگی گفتار و دشمنی منافقان.
- ۲۱۹..... افساد و نسل کشی منافقان.
- ۲۲۰..... معنای ﴿تَوَلَّى﴾.
- ۲۲۱..... شوم‌ترین مصداق افساد.
- ۲۲۱..... مقصود از «حَرْثَ».
- ۲۲۲..... مقصود از ﴿النَّسْلَ﴾ و مصادیق آن.
- ۲۲۳..... افساد در زمین و نوامیس پنج‌گانه.
- ۲۲۴..... روش‌های مبارزه با فساد منافقان.
- ۲۲۴..... واکنش منافق در برابر دعوت به تقوا.
- ۲۲۶..... سرنوشت دنیوی و اخروی منافق.
- ۲۲۷..... ایثار مومنان و کسب رضایت خدا.
- ۲۲۸..... راست‌ترین مصداق ایثار.
- ۲۲۹..... مهربانی خدا نسبت به بندگان.
- ۲۳۰..... دعوت به تسلیم و دوری از گام‌های شیطان.
- ۲۳۳..... معنای ﴿كَافَّةً﴾.

- ۲۳۵ مراحل اسلام و ایمان
- ۲۳۶ یکی بودن حق و گوناگونی باطل
- ۲۳۶ انحراف آگاهانه، دربردارنده انتقام خدا
- ۲۳۷ فراگیر بودن گام‌های شیطان
- ۲۳۷ انتظار بی‌جای کافران بر رویت خدا و ملائکه
- ۲۳۸ معانی «اتیان» خدا
- ۲۴۰ تهدید پیروان شیطان به عذاب دنیوی و اخروی
- ۲۴۱ کفران نعمت بنی اسرائیل
- ۲۴۲ تبدیل نعمت به ضد آن
- ۲۴۲ کیفر بنی اسرائیل
- ۲۴۳ تمسخر کافران دنیاپرست و مقام متقین در قیامت
- ۲۴۴ مَشْمُولِینَ ﴿لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوا﴾
- 244 انواع آراستن زندگی دنیا
- ۲۴۷ دلیل تمسخر کافران
- ۲۴۷ برتری متقین بر کافران در قیامت
- ۲۴۷ رزق بی‌حساب خدا در دنیا و آخرت
- 248 مقصود از بی‌حسابی رزق در دنیا
- 249 مقصود از بی‌حسابی رزق در آخرت
- ۲۵۰ بعثت انبیاء و عوامل وصول به رضای الهی
- ۲۵۱ فلسفه بعثت انبیاء و ملاک تشخیص حق

- ۲۵۱ معنای اَمّت
- ۲۵۲ مقصود از یگانگی اَمّت بشری
- 253 آدم ﷺ؛ اولین انسان و اولین پیامبر
- 255 همه اَمّت‌ها، دارای پیامبر
- ۲۵۷ انواع اختلاف و منشا آن‌ها
- ۲۵۹ اختلاف در عالمان، و نه پیامبران
- 259 دلایل اختلاف عالمان در کتاب
- 261 گونه‌های اختلاف عالمان در قرآن
- ۲۶۲ ایمان؛ اساس فرقان
- ۲۶۵ بشارت هدایت به مومنان
- ۲۶۵ انواع فرقان
- ۲۶۶ لجوج‌ترین دشمنان قرآن
- ۲۶۹ لزوم استقامت در امتحان‌های الهی
- ۲۷۰ سنگین‌ترین امتحان‌ها برای مسلمانان
- ۲۷۴ وعده پیروزی به رسولان و مؤمنان
- ۲۷۷ پرسش از ماده انفاق و علم خدا به عمل خیر
- ۲۷۸ خیر و عفو
- ۲۷۹ ابعاد انفاق خیر
- ۲۸۰ موارد مصرف انفاق
- ۲۸۲ امکان توافق آیات انفاق و صدقات در موارد زکات

۲۸۲	انفاق و برقراری ارتباط بین گروههای مختلف مردم
۲۸۳	تضمین پاداش عمل خیر
۲۸۴	ماههای حرام و جهاد در راه خدا
۲۸۷	ناسازگاری جهاد با فطرت و عقل انسان
۲۸۷	محبوبیت جهاد با دستور خدا به آن
۲۸۸	ناتوانی فطرت در تشخیص مصادیق خیر و شر
۲۸۹	الگو قرار دادن شرع در تشخیص مصادیق خیر و شر
۲۹۳	انواع جهاد
۲۹۳	حرمت جنگ در ماه حرام و کیفر مرتد
۲۹۵	لزوم احترام به شعائر خدا
۲۹۶	شرط جواز جنگ در ماه حرام
۲۹۹	قتال خطایی مسلمانان در روز اول رجب
۳۰۰	در هم کوبیدن معارضات مشرکان علیه مسلمانان
۳۰۵	منحوس ترین نوع ارتداد
۳۰۷	ملاک حبط اعمال مرتد و خلود او در آتش
۳۱۵	عوامل حبط اعمال
315	ایمان نداشتن
316	کفر
316	تکذیب آیات خدا و آخرت
317	بهره جویی از دنیا و تکذیب و تمسخر آیات خدا

- 317 ارتداد
- 318 پیروی از آنچه خدا را خشمگین می کند
- ۳۲۰ مصادیق حبط اعمال در دنیا و آخرت
- ۳۲۱ کیفیت حبط اعمال مرتدان و کافران
- 324 حبط عمل در دنیا و آخرت
- 325 انتقال حسنات از گناهکار به دیگری
- 325 انتقال سیئات از دیگری به گناهکار
- ۳۲۷ فهرست موضوعات